

# چشم انداز ایران

۱۱۶

به نام همه یاران و همه یاران

## دوماهنامه چشم انداز ایران

تیر و مرداد ۹۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com



@cheshmandaz\_iran



cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

### آغازین

- ۲ در پس رفتار ترامپ لطف الله میثمی
- ۴ نیمه پنهان جامعه مهدی غنی
- ۵ بسته‌نگار مرد خدا بود
- ۶ مهندس سحابی؛ الگوی عملی و راهنمای نظری در مبارزه ملی فرهاد همتی

### چشم انداز سیاست داخلی

- ۸ تن زخمی خوزستان و فاجعه‌ای تحمل ناپذیر گفت‌وگو با محمد کیانوش‌راد و احسان هوشمند
- ۱۵ از عدم مقاومت تا مقاومت فعال حمید نوحی
- ۲۰ آقای جنتی، اگر جای شما بودم! مهدی غنی
- ۲۴ فاجعه فرمان محمدعلی دادخواه
- ۲۷ برخی از اقدامات سید محمد خاتمی در دوره ریاست جمهوری نظام‌الدین قهاری
- ۲۹ تجمیع نیروهای اجتماعی برای برون‌رفت از بحران‌های عاجل کمال رضوی
- ۳۲ چشم‌ها و گوش‌ها

### چشم انداز اندیشه

- ۳۶ جامعه‌شناسی جنگ‌های صدر اسلام بهروز مرادی
- ۴۲ کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد شهریار شفق
- ۴۴ معنا و دامنه رابطه انسان با خدا و خدا با انسان عبدالجواد فلاطوری
- ۴۷ فراق‌کنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما احمد کتابی - بخش دوم
- ۴۸ قرانت زنده‌یاد بازگان از اسلام لطف الله میثمی

### چشم انداز اقتصاد و توسعه

- ۵۰ اقتصاد ایران در تنگنای تحریم‌ها گفت‌وگو با کمال اطهاری
- ۵۵ تا ابد، به خاطر یک اشتباه سجاد شجاعی
- ۵۶ میهمان‌های ابدی دیوارهای بلند؛ تا ندھی نروی گفت‌وگو با عمادالدین باقی
- ۶۰ عایدات نفتی؛ آشفتنگی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی (۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ ه.ش) علیرضا بی‌زبان
- ۶۲ پیوند اعضا از اعدامیان در یک شک دکارتی شهره شهسواری‌فرد

### چشم انداز جامعه

- ۶۶ یک بام و چند هوای نامساعد آموزش و پرورش در ایران مهدی فخرزاده
- ۶۷ کتاب‌های درسی و آموزه‌های ایدئولوژیک محمدرضا نیک‌نژاد
- ۶۷ کتاب‌های درسی در زندگی چه نقشی دارند؟ نسرین محمدباقری
- ۶۸ کتاب‌های درجه دو و آموزش مهارت‌های زندگی حفیظ الله مشهور
- ۶۸ کتاب‌های درسی و ظرفیت آن در مهارت‌آموزی زهرا علی‌اکبری
- ۶۹ جای خالی تفکر نقاد علی بیاتی
- ۷۰ کتاب‌های درسی و ارتباط آن با مهارت‌های دانش‌آموزان فروغ تیموریان
- ۷۱ ناکامی کتاب‌های درسی در آموزش مسائل کاربردی زندگی عبدالجلیل کریم‌پور
- ۷۲ محتوا، زیر سایه عناصر دیگر میرگرد با حضور جمعی از معلمان
- ۷۸ کتاب‌های خوب، اما ناکام گفت‌وگو با مجید ابراهیم دماوندی
- ۸۰ کودکان، قربانیان رقابت گفت‌وگو با مهسا محمدحسینی و رضا عبدی
- ۸۶ قربانیان تغییرات مداوم کتب درسی طیبه موسوی
- ۹۰ مدرسه؛ نهادهای علیه جامعه امیرعلی مالکی
- ۹۲ نگرید ز کودکان نشانم... انسیه ابراهیمی

### چشم انداز تاریخ

- ۹۴ تداوم اصلاحات پس از حکومت علی (ع) عبدالمجید معادپخواه
- ۹۷ مارکوپولوی ایرانی رضا احمدی
- ۱۰۱ دولت مصدق و درگیری‌های خیابانی رحیم‌روحبخش
- ۱۰۵ خاطرات سیاسی بهمن بازگانی - بخش پایانی امیر هوشنگ افتخاری‌راد

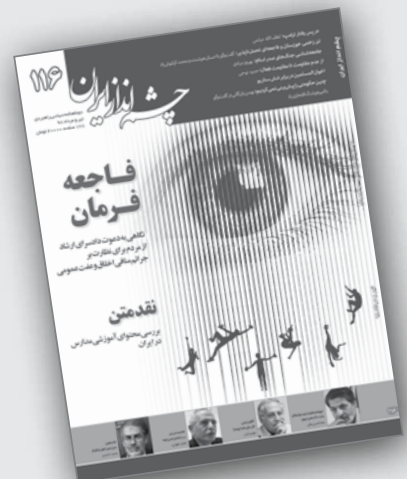
### چشم انداز سیاست خارجی

- ۱۱۲ اخوان المسلمین در برابر شش سناریو لطف الله میثمی
- ۱۱۵ فلسطین سرزمین خون و قیام گفت‌وگو با محمد احمدی
- ۱۲۰ جوشش دیگ ناسیونالیسم عرب
- ۱۲۱ بزرگ‌ترین تهدید برای آمریکا، خود ما هستیم توماس فریدمن - برگردان: هادی عبادی
- ۱۲۳ چرایی نزدیکی کشورهای اروپای شرقی به اسرائیل ایوان کراسف - برگردان: حسین پورخصالبیان
- ۱۲۵ دروغ‌های جنگ طلب‌ها دنیل لریسون - برگردان: هادی عبادی

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۶

چشم انداز خوانندگان ۱۲۶

خوانندگان گرامی نشریه چشم انداز ایران، همان‌گونه که مطلع هستید با توجه به افزایش هزینه‌ها، متأسفانه به‌رغم تمایل قادر به حفظ قیمت نشریه با مبلغ ۱۵ هزار تومان نیستیم و از این شماره، نشریه با قیمت ۲۰ هزار تومان عرضه می‌شود.



# در پس رفتار ترامپ



لطف‌الله میثمی

را جذب آرای مردم از طریق درست و منطقی یا پوپولیستی بدانیم، او با دستگاه تبلیغاتی خود توانست آرای زیادی را در کارنامه‌اش داشته باشد، هرچند آرای ترامپ چند میلیون رأی از کلینتون کمتر بود به دلیل سیستم انتخاباتی آمریکا رئیس‌جمهور شد. ترامپ روی او انجلیست‌ها (مسیحیان سفیدپوست و متعصب) دست گذاشت که معتقدند امریکای واقعی در حال افتادن به دست مهاجران غیرسفیدپوست است و از این بابت نگران‌اند. این او انجلیست‌ها معتقدند حضرت مسیح در فلسطین اشغالی - که اسرائیل نامیده می‌شود - ظهور خواهد کرد؛ بنابراین باید هرچه در توان داریم برای حمایت از اسرائیل به کار بریم تا ظهور زودتر انجام شود (البته به قسمت دوم این گزاره کاری ندارند که حضرت مسیح به یهودیان خواهد گفت اگر پیرو او نشوند، کشته خواهند شد)؛ بنابراین ترامپ با تکیه بر روی او انجلیست‌ها، هم رأی آن‌ها را جذب کرد و هم رأی یهودیان طرفدار اسرائیل که بعداً دولت پنهان او شدند. لابی اسرائیل در امریکا به نام آی‌پک<sup>۱</sup> به ترامپ گرایش پیدا کرد. وجه دیگر استراتژی تبلیغاتی او دیوار مکزیک بود. جالب اینکه مکزیک‌های مقیم امریکا هم به او رأی دادند، چرا که معتقد بودند اگر مکزیک‌های بیشتر به درون امریکا بیایند نقش قیمت‌شکنی دارند و درآمد این‌ها کاهش می‌یابد. بخش دیگر استراتژی تبلیغاتی روی کارگران امریکایی بود که می‌گفت گلوبالیست‌های طرفدار حزب دموکرات از طریق فرامیلت‌ها، شغل‌های کارگران امریکایی را به خارج منتقل کردند و آن‌ها بیکار شدند. در ادامه این سیاست به‌ظاهر ناسیونالیستی با بیرون آمدن از توافق‌نامه پاریس که تأکید آن روی محیط‌زیست بود، صنایع آلاینده‌ای چون زغال‌سنگ، نفت و گاز و همچنین نفت و گاز شیل را احیا کرد و راه انداخت. طبیعی است این اقدام او نقش بسیاری در ایجاد اشتغال داشت. او در مبارزاتش از تجاوز امریکا به عراق و لیبی انتقاد کرد و حتی مقابله ایران با داعش در سوریه را ستود و خود را آشکارا ضد جنگ نشان داد. این در حالی بود که ژنرال مارتین دمپسی، رئیس ستاد ارتش در زمان کلینتون، می‌گفت ۸۰ درصد نظامیان امریکا مخالف جنگ‌اند. پاول کروگر، اقتصاددان مطرح و برنده جایزه نوبل، معتقد بود امریکا به‌لحاظ اقتصادی نمی‌تواند جنگ جدیدی را لجستیک کند. نیویورک‌تایمز با نظرسنجی‌های منطقی و علمی نشان داد مردم امریکا ضد جنگ شده‌اند و حتی برخی افراطی‌های امریکا تأسف خوردند که مردم امریکا به منافع ملی این کشور فکر نمی‌کنند؛ بنابراین ترامپ توانست از این طریق آرای زیادی را به‌دست آورد. تا اینجا به‌نظر می‌رسد ویژگی پایدار ترامپ جذب آرای مردم به هر طریق ممکن است. گرایش او به عربستان و امارات و قراردادهای نظامی که با این کشورها منعقد کرد موجب افزایش اشتغال در صنایع نظامی این کشور شد، حتی در کنفرانس «گروه ۲۰» در اوزاکای ژاپن گفت بن سلمان یک میلیون شغل برای ما در امریکا ایجاد کرده است. علی‌رغم اینکه سازمان ملل بن سلمان را مسئول قتل جمال خاشقچی معرفی کرد، ترامپ این نظر سازمان ملل را برتافت. او به‌تدریج همه همکاران خود را که مخالف

متفکران امریکایی وقتی ترامپ را بررسی و ارزیابی می‌کنند بیشتر او را روان‌کاوی می‌کنند و معتقدند او استراتژی ندارد، چرا که رفتار او در مورد کره شمالی به شکست منجر شد؛ همین‌طور در مورد ونزوئلا. در مورد معامله قرن و آنچه در منامه بحرین گذشت نیز همین اتفاق افتاد. این دسته از تحلیل‌گران معتقدند رفتار ترامپ درباره ایران نیز از هم‌اکنون دچار شکست شده است. ترامپ با خروج از برجام با انزوای بین‌المللی مواجه شد، چون دنیا این خروج را قبول نکرد، اما حمایت عربستان، امارات، بحرین و اسرائیل را که به‌شدت مخالف برجام بودند به‌دست آورد؛ همچنین حمایت طیف راست افراطی و جبهه پایداری درون ایران را به‌دست آورد؛ همان پایداری‌چی‌هایی که می‌گفتند اگر ترامپ برجام را پاره کند، ما آن را آتش می‌زنیم. این‌ها همان‌هایی بودند که دو سال امضای برجام را عقب انداختند و نگذاشتند ایران از مزایای تعامل سازنده با جهان و برجام بهره‌مند شود. به‌نظر می‌رسد ترامپ فکر می‌کرد با خروج از برجام، این طیف که قدرتی تعیین‌کننده دارند از برجام خارج می‌شوند، اما توان جامعه مدنی بیشتر از آن‌ها بود و اجازه خروج به آن‌ها را نداد. ترامپ فکر می‌کرد با خروج این طیف دوباره پرونده ایران به فصل هفتم شورای امنیت می‌رود و زمینه برای جنگ قانونی علیه ایران فراهم می‌شود. برخی معتقدند ترامپ با طوفان مغز<sup>۲</sup> که راه انداخته سعی دارد همه را گیج و خسته کند تا نفهمند چه خطی را دنبال می‌کند. متفکران امریکایی هزاران دروغ به او نسبت داده‌اند که این دروغ‌ها را در شان یک انسان و شهروند امریکایی نمی‌دانند، درحالی‌که مطابق قانون اساسی امریکا، اگر رئیس‌جمهور یک دروغ بگوید از ریاست‌جمهوری برکنار می‌شود. با وجود این دیدگاه‌های متنوعی که درباره ترامپ وجود دارد آیا می‌توان ویژگی پایداری برای او قائل شد؟ به‌نظر می‌رسد: آری. ویژگی پایدار او در جریان مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ مطرح شد. بدین معنا که اگر سیاست‌ورزی در امریکا



بلکه اهل جنگ تمدن‌هاست و عملکرد آن نیز این را نشان می‌دهد. این امریکاست که از برجام خارج شده؛ بنابراین بهترین کار به نفع بشریت، بازگشت امریکا به برجام است که سال‌ها روی آن مذاکره شد و بهتر است این زبان دیپلماسی همه جناح‌ها در ایران باشد. برداشتن گام‌هایی جدی در بستن قراردادهای امنیتی و عدم تجاوز با همسایگان یعنی همان کاری که در زمان خاتمی انجام شد، می‌تواند ائتلاف‌های مهلک را به هم بزند. خوب است با کشورهای میانجی برخورد تعالی بخش کنیم تا آن‌ها را از ائتلاف امریکا جدا کنیم. در این صورت، در هر مذاکره این ما هستیم که بر اساس منافع ملی خودمان دستور مذاکره را تعیین می‌کنیم تا آن‌ها نتوانند ما را با «نه بزرگ» تبلیغ کنند. کار دیگر محکوم کردن حمله به سفارت عربستان توسط همه جناح‌ها به‌ویژه راست افراطی است که بحران را به شدت کاهش می‌دهد. همچنین آقای احمدی‌نژاد و یاران سیاسی و مطبوعاتی‌اش باید به اشتباهی که کردند و هولوکاست را انکار کردند و جهانیان را علیه ایران بسیج کردند اعتراف کنند. جهان در آن دوره در مورد احمدی‌نژاد می‌گفت او روز را شب و شب را روز می‌کند. از این‌ها مهم‌تر وفاق ملی و اجرای بدون تنازل قانون اساسی است که همه را شهروند این مملکت بدانند تا تبعیض و فقر و فساد از ایران رخت برکنند تا خلاف خواست و راهبرد ترامپ که می‌خواهد با افزایش فشار، مردم به خیابان بریزند و اعتراض کنند به جریان تحریم‌های یک‌جانبه و بستن راه مذاکره علیه ترامپ اعتراض کنند. ■

### پی‌نوشت:

۱. Brain Storm
۲. American Israel Public Affairs Committee

جنگ ندارد. این‌ها طوری وانمود می‌کنند که جنگ قطعی و صد درصد است تا کسی نتواند مقاومتی از خود نشان دهد. سیاست نه جنگ و نه مذاکره ترامپ، موجب جابه‌جایی طبقات در امریکا می‌شود. بدین معنا که نظامی‌ها و امنیتی‌ها حاکم شوند و طرفداران اجرای قانون اساسی کم‌رنگ و بی‌رنگ شوند. ترامپ با بردن دنیا به پرتگاه جنگ سعی دارد تمام درآمد ایران صرف امور نظامی و امنیتی شود و طیف راست افراطی ایران به‌صورت یک طبقه پایدار و ماندگار درآیند. همان بلایی که ریگان با جنگ ستارگان بر سر شوروی آورد. طبیعی است تفکر نظامی در برابر قدرت برتر نظامی در نهایت به سازش تن خواهد داد. هدف امریکا از این معادله، ضربه زدن به نیرو و عقلانیت طبقه متوسط در ایران است. همان‌هایی که از مشروطیت تا به حال مبارزه کردند و شهید دادند و دست از آزادی و استقلال و پیوند دلا دل این دو با هم برنداشتند. بی‌دلیل نیست در شرایط جنگی موجود، طیف افراطی در ایران به دنبال زدن رقبای سیاسی خود هستند. برای خروج از معادله تحمیلی ترامپ و تقویت روند امنیتی-نظامی در هر دو کشور باید تدبیری اندیشید. این روند نه به نفع ملت امریکا و نه به نفع ملت ایران است، بلکه تنها در راستای منافع تئوکران‌های جنگ طلب و اسرائیل است. به نظر می‌رسد برجام خواهان تعامل سازنده ایران با جهان است تا بتوانیم در سایه آن به کشوری آباد و آزاد و شاد تبدیل شویم؛ بنابراین گفتمان ظاهری ما هم باید در همین راستا باشد؛ ما اهل صلحیم، متجاوز نبوده و نیستیم، اهل گفت‌وگویی تمدن‌ها هستیم، ما وفادار به برجام بوده و هستیم و این امریکاست که به قول کارتر جنگ‌افروز بوده و هست. نه تنها اهل صلح و آرامش نیست،

جنگ و ایجاد بحران بودند کنار گذاشت و محافظه‌کاران جدیدی (تئوکران‌ها) چون جان بولتون، پمپئو، میلر، ایوانکا و جرد کوشنر را مشاور خود کرد. به نظر می‌رسد ترامپ همان برنامه‌های انتخاباتی خود را دنبال می‌کند، آن هم از طریق ایجاد بحران. سیاست ایجاد بحران و بردن جهان به لبه پرتگاه جنگ سیاست تازه‌ای نیست. در زمان آیزنهاور، برادران دالس نیز همین کار را می‌کردند و بر این باور بودند که صنایع نظامی باید به گردش بیفتند و ایجاد اشتغال کامل روند مناسبی داشته باشد. با توجه به خبرهایی که از امریکا می‌رسد به نظر می‌آید در بیشتر ایالات امریکا اشتغال کامل برقرار شده و در بعضی شهرها شغل‌های خالی وجود دارد، اما داوطلبی برای آن‌ها نیست. او بحران کره شمالی را هم‌زمان با افزایش مانورهای نظامی با کره جنوبی و تحریم کره شمالی ایجاد کرد. سیاست بحران‌ساز او علیه دولت ونزوئلا به‌تدریج دچار تردید شد و زور و توانش را از دست داد، هرچند اکثریت کشورهای جهان تقلیدگونه از خط‌مشی ترامپ حمایت کردند. معنی دوازده شرط پمپئو و تحریم‌های بی‌رحمانه و متوالی برای مذاکره با ایران این است که دو کشور قطعاً مذاکره نداشته باشند؛ یعنی نه جنگ و نه مذاکره به‌منظور صلح، بلکه ایجاد و استمرار بحران و خوش آمدن عربستان و امارات و اسرائیل و دوشیدن اعراب به‌منظور اشتغال کامل در امریکا. ترامپ سعی دارد نشان دهد امثال پمپئو و بولتون که به‌تدریج بر وزارت دفاع مسلط شده‌اند خواهان جنگ با ایران‌اند، اما او مخالف جنگ است. باز هم برای اینکه آرای مردم ضد جنگ امریکا را به‌دست آورد و در ۲۰۲۰ دوباره رئیس‌جمهور شود. البته این را هم می‌داند که ارتش امریکا تمایلی به

# نیمه پنهان جامعه

## یادی از مریم روحانی



مهدی غنی\*

«لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بَكْلًا شَيْءٌ عَلِيمًا»؛ مردان از تلاش خودشان بهره می‌برند و زنان نیز هرچه تلاش می‌کنند نصیبشان می‌شود. پس از خداوند فضیلت‌ها و توانمندی‌ها را بخواهید و جست‌وجو کنید و خدا بر هر چیزی داناست.

گرچه آنچه ما را گردهم آورده درگذشت بانو مریم روحانی است، اما به نظر می‌رسد اغلب شرکت‌کنندگان در این مراسم شناخت چندانی از این بانو ندارند و بیشتر به‌خاطر همسرشان جناب مهندس میثمی زحمت حضور در این جلسه را تقبل کرده‌اند که البته در جامعه ما امری طبیعی است، اما اگر به این مسئله بسا دید کلان‌تر و فراتر از این مقطع و زمان نگاه کنیم با پدیده تأمل‌برانگیزی رویه‌رو می‌شویم و آن این است که در فرهنگ و تصورات ما زنان نقش چندانی در تحولات و تغییرات و مناسبات جامعه نداشته و ندارند. هرچند امروز به‌خاطر تلاش‌هایی که انجام شده این تصورات تغییرات مختصری یافته، اما هنوز در چالش با گذشته هستیم. در همه تحولات تاریخی ما ظاهراً مردان هستند که نقش مثبت یا منفی داشتند. قهرمانان ما مردان هستند. عنوان تاریخ مذكر کاملاً مصداق دارد؛ اما این نگاه صرفاً منحصر به تاریخ نیست و بر همه وجوه فکری و فرهنگی جامعه ما سایه انداخته است، حتی چنین نگاهی در ادبیات دینی هم وجود دارد. در بخشی از روایات اسلامی که برگرفته از تورات و فرهنگ یهودی است در مورد آفرینش زن و مرد تصویری ارائه شده که عین متن تورات است. بر آن اساس مرد موجودی است که از مواد اولیه طبیعی خلق شده، اما زن از دنده چپ مرد آفریده شده است. ابتدا آدم به وجود می‌آید و سپس حوا از بخشی از بدن آدم ساخته می‌شود. به این ترتیب زن جنس دوم تلقی می‌شود. این عین عبارت تورات در سفر پیدایش هم هست، اما در قرآن صریحاً این اندیشه مردود شمرده شده است. در قرآن آمده است که زن و مرد از نفس واحد خلق شده‌اند. چنین نیست که جنس این دو با هم تفاوت داشته باشد، اما به نظر می‌آید همان تفکر بنی اسرائیلی در جامعه ما بیشتر پسندیده شده و ماندگار شده است.

این نگاه تبعیض‌آمیز به آفرینش زن و مرد و تاریخ گذشته منحصر نمی‌شود، بلکه در تاریخ معاصر و اکنون نیز جاری است. به‌طور مثال دکتر مصدق را همه می‌شناسند، اما چند نفر همسر ایشان را می‌شناسند؟ بانویی خیر و نیکوکار که در حد خودش نقش‌های مؤثر و متفاوتی در جامعه بازی کرد. چقدر می‌دانیم همسر مصدق چه رنج‌هایی کشید؟ چه قبل از نهضت ملی شدن و چه در دوره کودتا که دکتر زندان بود و خانه و کاشانه‌اش به غارت رفت یا پس از آنکه او هم با مصدق در حصر بود. از مهندس بازرگان و دکتر سجایی بسیار یاد شده و از زندان برازجان خاطره‌هایی درباره آن‌ها شنیده‌ایم، اما چه کسی شنیده که همسران ایشان برای رفتن به زندان برازجان و سایر زندان‌ها چه زجرهایی کشیده‌اند. همه ما با یاد زنده‌یاد آیت‌الله منتظری آشنا هستیم، اما کمتر با همسر ایشان که سال‌های قبل و بعد انقلاب مصیبت‌های زیادی کشید آشنا هستیم. همسر مصدق پایه‌ی مصدق در رنج بود، اما نامش در تاریخ نیست. از همسران شهدای هفتم تیر که این روزها سالگرد شهادت آن‌هاست هم کمتر شنیده‌ایم. آیا آن‌ها هیچ نقش اجتماعی نداشتند؟ همه ما با آقای میثمی آشنا هستیم و زندان‌های متعددی را می‌دانیم و زندگی پرتلاطمش را شنیده‌ایم؛ اما چه کسی مادر ایشان را می‌شناسد؟ مادری که این فرزند را از یکی دو سالگی بدون پدر، همراه سایر فرزندان با مشقت و مشکلات مالی سرپرستی و بزرگ کرد، به دانشگاه فرستاد

و زمانی که می‌خواست از این زحمات بهره‌بردار زندان‌ها شروع شد. این مادر از این زندان به آن زندان برای دیدن فرزندش می‌رفت و چه مصیبت‌ها کشید. کسی نمی‌داند این مادر چه چوب‌هایی از مأموران زندان‌ها خورد و چه مشکلاتی را تحمل کرد. در جلوی زندان قصر او را کتک زدند و در جوی آب افتاد، دندان‌ش شکست و هیچ کتاب تاریخ و خاطره‌ای در مورد ایشان منتشر نشده است. همچنین در مورد همسران و مادران سایر مبارزان اطلاع چندانی نداریم. درحالی که کتاب آسمانی ما با این فرهنگ بیگانه است. در داستان تحول جامعه مصر در سوره قصص می‌گوید اراده خداوند بر این است که کسانی که مستکبرند به زیر کشیده شوند، این اراده چگونه محقق می‌شود؟ از کجا شروع می‌کند؟ چه کسی قرار است اراده خدا را تحقق بدهد؟ داستان از مادر موسی شروع می‌شود نه از موسی. جالب است که صرفاً نقش سیاسی و اجتماعی او را بیان نمی‌کند. بلکه از نقش مادری او می‌گوید: شیر دادن. جالب است که شیر دادن را که از نگاه ما یک امر غریزی و عادی است، خداوند به خودش نسبت می‌دهد که من وحی کردم، درحالی که می‌دانیم همه مادران بدون وحی ظاهری به نوزادشان شیر می‌دهند. مادر موسی هم همین‌طور بود، اما قرآن می‌گوید این کار خدایی است. قرآن می‌گوید اگر مادر موسی در کار نبود، موسی هم در کار نبود. اگر مراقبت‌های مادر و خواهر موسی نبود، موسی هم زنده نمی‌ماند. قرآن از دربار فرعون به نقش زن فرعون اشاره می‌کند که چطور این طفل را از آب می‌گیرد و بعد در نگهداری او تلاش می‌کند. این دیدگاه قرآن است، اما ما در زندگی بزرگان از مادرانشان چیزی نمی‌شنویم. در کدام تاریخ خوانده‌اید مادران مبارزان چطور فرزندشان را شیر دادند و مراقبت و بزرگ کردند. از نظر ما این‌ها غریزی و طبیعی است بنابراین مهم نیست. در زندگی حضرت عیسی هم که نگاه کنیم باز قرآن از زندگی مریم و رنج‌هایی که او می‌کشد شروع می‌کند. تهمت‌هایی که به مریم زدند و بردباری و صبر او و نقش این زن در تاریخ بیان شده است. به پیامبر ما که می‌رسد زمانی است که تفکر جاهلی حاکم بود و برای زنان نقشی قائل نبودند. به همین دلیل می‌گفتند چون پیامبر فرزند پسر ندارد ابر است. قرآن به‌شدت با این مسئله برخورد می‌کند. همان فرهنگی که در جامعه ما رواج دارد و ما هم تداوم نسل را تنها از طریق پسر می‌بینیم. درحالی که به گفته قرآن دختر کوثر است، خیر فراوانی است. علی‌رغم



فرهنگی که در قرآن هست فرهنگ جامعه ما به قبل از اسلام شبیه است. حتی تا سال‌های قبل از انقلاب برای زنان حق رأی دادن هم قائل نبودیم و گفته می‌شد زنان چون صغیرند، نمی‌توانند سرنوشتشان را انتخاب کنند. به مدد انقلاب مردمی بود که زنان هم به مشارکت در جامعه دعوت شدند و این مشارکت هم آثار خوبی داشته است. بر این اساس است که به نظر من باید تجدیدنظری جدی در نوشتن و بیان تاریخ کرد. نگاه ما باید تغییر پیدا کند. توجه کنیم که چند هزار زندانی سیاسی داشته‌ایم که خاطرات زیادی از شکنجه‌ها و مبارزاتشان نوشتند. این زندانیان مادر و خواهر و بعضی همسر داشته‌اند که این‌ها پایه‌های این زندانیان زجر کشیدند. اگر زندانی در زندان روزی یا هفته‌ای یک بار شکنجه می‌شد، مادر او هر لحظه در حال شکنجه شدن بود، اما کدام کتاب درباره خاطرات و همسران این افراد نوشته شده است؟ این افراد چقدر در آگاه کردن جامعه مؤثر بودند؟ از این جهت به‌عنوان یک قدم می‌توان به شناخت بانو مریم روحانی پرداخت که کنار همسرش آقای میثمی حدود چهار سال فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرد. مریم روحانی به‌لحاظ خانوادگی در فرهنگ خاصی به دنیا آمد. مادر او اهل سبزوار خراسان و پدرش اهل محلات بود. از نظر جغرافیایی متفاوت، اما به‌لحاظ تبارشناسی این دو خانواده از یک تبار بودند. پدرخانم روحانی از تبار شیخ اسماعیل محلاتی یکی از علمای بزرگ قم و نجف بود که در دوره مشروطه رساله دینی

و فقهی در دفاع از مشروطه داشت. شیخ اسماعیل محلاتی از اساتید بزرگ حوزه بود که آیت‌الله بروجرودی هم در درس ایشان شرکت می‌کرد. تبار مادری مریم روحانی، از میرزا محمود عربشاهی از وکلای عدلیه دوره مشروطه است که دوره رضاخان خانه‌نشین می‌شود. پدرش حسن روحانی هم از فعالان نهضت ملی نفت و علاقه‌مندان مصدق بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ عوارض کودتا دامن او را هم گرفت و در به‌دردی و زندان را به او تحمیل کرد. مریم خانم در آن دوره شش هفت سال داشت. گرچه معمولاً فرزندان کسانی که فعالیت سیاسی می‌کنند متنبه می‌شوند و کمتر وارد این مسائل می‌شوند، اما این خانواده برعکس بود و فرزندان آقای روحانی اغلب وارد فعالیت سیاسی شدند. ازجمله مریم خانم که در دوره دانشگاه در دهه ۴۰ و ۵۰ وارد فعالیت سیاسی شد. عوارض آن فعالیت را هم چشید. بعد از آزادی مهندس میثمی با تفکرات او آشنا شد و در سال ۵۸ با او ازدواج کرد. مریم خانم از دانش‌آموختگان رشته ادبیات دانشگاه تهران و واقعاً یک ادیب بود. دستی در شعر و نویسندگی داشت و آثاری از او به‌جا مانده است. پیوند با آقای میثمی زندگی او را دچار کشمکش‌های اول انقلاب کرد. به‌خاطر مسائلی که در آن دوران برای آقای میثمی به‌وجود آمد، مریم خانم هم با داشتن سه فرزند دچار مشکلات زیادی شد. ازجمله مشکلات مادی که حقوق همسرش و حقوق خودش که معلم آموزش و پرورش بود قطع شد. در

این دوران زندگی پر مشقتی را تحمل کرد. علاوه بر آن سرزنش‌های اطرافیان که انسان را به یاد مصائب حضرت مریم می‌انداخت که او هم مریم جدیدی بود. او این نامالیقات را از سر گذراند و زندگی آن‌ها چهل سال تداوم داشت.

مریم روحانی در کانون پرورش فکری کودکان، شورای کتاب کودک و سرروش کودکان و نوجوان همکاری داشت. ازجمله کارهای ایشان تدریس بود. انشایی که او تدریس می‌کرد نویسنده پرورش می‌داد. ایشان یکی از پایه‌گذاران نوشتن خلاق است. اشعاری هم دارند که چاپ نشده است. روی متون قدیم و اشعار فردوسی و حافظ و سعدی و شاعران دیگر مسلط بود. در زمینه بازنویسی این متون هم کارهایی انجام داده بود. روانش شاد. همان‌گونه در دوران حیاتش منشأ اثر و تحول بود، امیدواریم درگذشتش نیز بنا به خواست و آرزوی او، موجب تحول افکار و منش‌های ما شود. از این رو باید از مادران و همسران بزرگانی که هنوز فعال‌اند، قبل از اینکه فقدان آن‌ها را ببینیم، بخواهیم راه‌های دلشان را برای ما و نسل‌های بعد بنویسند و بگویند تا به‌تدریج این تاریخ مدکر اصلاح‌شده و تاریخ واقعی انسان‌ها تدوین یابد.

**این مطلب متن سخنرانی آقای مهدی ثنی است که در مراسم ختم مرحومه مریم روحانی در اصفهان ایراد شده است. ■**

**پی‌نوشت:**  
۱. نسا ۳۲

## بسته‌نگار مرد خدا بود

یک سال از درگذشت شادروان محمد بسته‌نگار می‌گذرد. بسته‌نگار ضمن اینکه مرد خدا بود، طرفدار آزادی، حاکمیت ملی و حقوق بشر هم بود. دغدغه‌های او در کتاب‌هایی که به همین عناوین نوشته است انعکاس یافته است. رساله‌ای در باب حکومت: طالقانی نظر به پیرداز دموکراسی شورایی در جمهوری اسلامی ایران و مجموعه مقالات، دو جلد کتاب بسته‌نگار درباره آیت‌الله طالقانی هستند. به‌نظر می‌رسد او مصداق اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی بود که ضمن پذیرش خدای خالق، انسان را در سرنوشت خودش مختار و مسئول می‌داند. توجه شود که در اصل ۵۶ «انسان ب‌ماهو انسان» مطرح شده و نمی‌گوید مسلمان، شیعه، لائیک، بلکه خطابش به بشریت است. بسته‌نگار، هم اهل نظر بود و هم اهل عمل. یکی از ویژگی‌های برجسته او این بود که تمام کتاب‌ها را به‌سرعت و دقت مطالعه می‌کرد و از این بابت به‌روز و به‌زمان بود و نه تنها این کار را می‌کرد، بلکه هر کتابی را که می‌خواند زیر نکات برجسته‌اش خط می‌کشید و به دیگران انتقال می‌داد و در واقع ذکات علمش را پرداخت می‌کرد. در این ویژگی او بسان محمد حنیف‌نژاد بود که هر کتابی را می‌خواند نکات برجسته‌اش را برای دیگران می‌گفت و آن‌ها تشویق می‌شدند کتاب را بخوانند و درک عمیق‌تری از آن داشته باشند و در دوران خفقان، از این طریق بهترین استفاده از کتاب‌های منتشرشده می‌شد تا نیروها حفظ شوند. پویایی بسته‌نگار در رصدکردن نکات مهم کتاب‌ها بی‌نظیر بود و در این رهگذر به نقل از آیت‌الله طالقانی، ایشان از محمد بهره‌مند می‌شدند و در پانوشت کتاب‌هایشان از این نکات برجسته استفاده می‌کردند.

به یاد می‌آورم سال ۱۳۵۲ که از زندان شیراز آزاد شده بودم در شرکت سهامی انتشار با محمد دیداری داشتم و او نکات برجسته چند کتاب، ازجمله جلد شش شرح متنی

علامه جعفری تبریزی را به من یادآور شد. بعدها که دوباره به زندان رفتم نکته‌های او را دنبال کردم و برابم دستاوردهای زیادی داشت. بسته‌نگار در طول زندگی پربرکتش یک پایش در زندان بود و پای دیگرش در مبارزه مستمر با فقر و فساد و تبعیض به‌منظور برقراری آزادی و عدالت و حاکمیت ملی بود. به‌لحاظ اخلاقی در طول زیست مشترک با او از سال ۳۹ تا آخرین لحظه حیاتش از او یک ترک اولی هم ندیدم. از ویژگی دیگر او این بود که با زنده‌یادان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان دکتر یدالله سبحانی و مهندس عزت‌الله سبحانی زیست مشترک طولانی داشت و از این رهگذر نه تنها خاطرات بسیار زیادی داشت، بلکه ویژگی‌های این بزرگواران در روح و روان و زندگی او هم اثر کرده بود. محمد می‌گفت در زندان‌های مختلف حتی سعی می‌کردم رختخوابم نیز نزدیک رختخواب مهندس بازرگان باشد و از او بهره‌مند شوم. او کتابخانه عظیمی در منزل خود داشت و حافظه‌اش به‌قدری قوی بود که به همسر وفادارش می‌گفت فلان کتاب را از فلان قفسه بیاور و صفحه فلان را باز کن و مطلبی را از آن کتاب در گفت‌وگوها استفاده می‌کرد. همسر ایشان، سرکار خانم طاهره طالقانی، در تمامی مدت زندگی مشترک با ایشان مقاومت‌های ارزنده‌ای از خود نشان می‌داد و نه تنها در پرورش فرزندان نقش بالایی داشت، بلکه در دفاع از مبارزات همسرش نیز نقش زیادی داشت. من در سفر بودم که محمد خبر ناگوار رحلت دکتر سبحانی را به من داد و گفت قرار است طبق توصیه زنده‌یاد احمد صدر حاج سید جوادی من بر سر مزار ایشان صحبت کنم. من در خود این صلاحیت را ندیدم ولی او اصرار کرد و این مأموریت انجام شد. خدایش را او رحمت کند. از آن مهربان‌ترین مهربانان برای محمد آموزش و برای بازماندگانش و ملت ایران که بسیار دوستش داشت آزادی، آبادی و شادی و نیک‌فرجامی طلب می‌کنم. ■

# مهندس سحابی؛ الگوی عملی و راهنمای نظری در مبارزه ملی



فرهاد همتی

هشت سال از درگذشت مهندس عزت‌الله سحابی، مردی از سلاله مردان نیک‌اندیش و نیک‌کردار گذشت، اما علی‌رغم خصائل برجسته اخلاقی و تجربه وافر سیاسی و سوابق درخشان مبارزاتی در دو رژیم نمی‌توانم بگویم او استثنایی بود. او تداوم سنت مبارزه ملی مردان بزرگی بود که از مصدق بزرگ آغاز شده بود و با مردان بزرگی چون مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله زنجانی و خیل مبارزان ملی تداوم یافت و به مهندس سحابی‌ها

به ارث رسید. از این نظر می‌گویم مهندس سحابی استثنایی نبود، چون الگوهای چون مصدق و بازرگان و طالقانی و پدر بزرگوارش، دکتر سحابی را داشت و در مکتب این بزرگان درس مبارزه، مقاومت، اخلاق و معنویت آموخت و راه آنان را ادامه داد، اما او قطعاً شاگرد اول این مکتب بود. صداقت و سادگی و تواضع و انتقادپذیری و استمرار در مبارزه از خصائل بارز این مرد بزرگ بود. آنچه بعینه از انتقادپذیری او دیده‌ام حیرت‌انگیز است. هیچ‌گاه برای دفاع از خود هیچ‌چیز را توجیه نمی‌کرد. بارها در مورد برخی انتخاب‌ها یا مواضع می‌گفت من این جور می‌گفتم، بازرگان آن جور می‌گفت، اما بعد معلوم شد بازرگان درست می‌گفته و نظر یا موضع من اشتباه بوده است. روزی در دفتر پژوهش‌های فرهنگی شرعی دوستی خواست طالقانی را توجیه کند و گفت همه به حکومت اسلامی اعتقاد داشتند، فقط آیت‌الله طالقانی به حکومت مسلمانان نیز معتقد بود، مهندس سحابی پاسخ داد همه ما از جمله آیت‌الله طالقانی هم به حکومت اسلامی معتقد بودیم، اگرچه به ولایت فقیه و حق ویژه برای روحانیت اعتقاد نداشتیم. حالا پس از تجربه جمهوری اسلامی خیلی چیزها روشن شده و معلوم شده که همه ما اشتباه فکر می‌کردیم. روزی نصرالله لثنی، زندانی سیاسی فعلی، به مهندس سحابی گفت حسن حبیبی کسی است که اوایل انقلاب گفته بود انقلاب ما، انقلاب فرهنگی است، امام که بیاید ان‌شاء‌الله سینماها را تعطیل می‌کنیم. او که یک روشنفکر تحصیلکرده غرب بود این جور فکر می‌کرد، از روحانیونی که دنیای مدرن را نمی‌شناختند چه انتظاری می‌توان داشت. آن وقت شما از چنین فردی در انتخابات ریاست جمهوری حمایت کردید. مهندس بدون هیچ توجیهی گفت اشتباه کردیم. انتقادپذیری او برای نویسنده این سطور حیرت‌انگیز بود. علاوه بر داشتن صفات پسندیده صداقت و تواضع و استمرار در مبارزه و انتقادپذیری، قدرت ارتباط و تفاهم با نسل‌های جوان خصیصه استثنایی سحابی بود. علی‌رغم دانش و سوابق سیاسی و مبارزاتی، در رابطه با جوانان صادق و صمیمی بود و داعیه رهبری طلبی نداشت و هیچ‌گاه در هیچ موضوع و موضعی دانش و تجربه و سوابق خود را به رخ نمی‌کشید. پس از توصیف حداقلی از صفات پسندیده ایشان به دو موضوع نظری مهمی که مطرح کرده و می‌شود گفت کمتر دیده شده نیز اشاراتی می‌کنم تا شاید در خلال مباحث ایشان درس‌هایی برای نسل‌های آینده بیابیم. سحابی در عین داشتن ایمان و اخلاص و تشریح دینی به لحاظ اصولی ایران را به عنوان واقعیت عینی عامل وحدت ملی و نقطه مشترک ملت ایران می‌دانست. او بر این باور بود که دین و عقیده پدیده‌ای انتزاعی و

ذهنی است. هر مسلمانی از سنی گرفته تا شیعه، از سنتی گرفته تا نواندیش در میان خود اختلافاتی در فهم و برداشت خود از دین و ایمان و مسلمانی دارند که با دیگری ناسازگار است. از آن گذشته ما در ایران مسیحی و یهودی و زرتشتی و بسیاری افراد و جریان‌های لائیک داریم که به‌عنوان ایرانی حق دخالت در سرنوشت خود و کشورشان را دارند یا باید داشته باشند. ایران به‌عنوان یک واقعیت عینی با همه تنوع قومی و دینی و عقیدتی که اموری ذهنی هستند، خانه همه ماست و اولین و مهم‌ترین نقطه مشترک همه ایرانیان است. ایران خانه و کاشانه و ملک مشاع همه کسانی است که در این ملک علی‌رغم تنوع فکری و قومی و عقیدتی، به دنیا می‌آیند. هر فرد ایرانی صرف‌نظر از عقیده و مذهب و جنسیت و قومیتش، به اندازه هر فرد دیگر در این کشور حق و سهم و مسئولیت دارد. همه ما به یک اندازه ایرانی و صاحب این خانه هستیم. هیچ‌کس به هیچ دلیلی ایرانی‌تر و محق‌تر از دیگری نیست. با این دیدگاه دیگر مفاهیم اقلیت و اکثریت دینی و قومی و عقیدتی در حوزه سیاسی مفهوم خود را از دست خواهد داد. هرکسی صرف‌نظر از دین و عقیده و قومیت و جنسیت به‌عنوان یک فرد در سرنوشت خود و کشورش به‌اندازه هر کس دیگری حق و مسئولیت خواهد داشت. مسئله دومی که مهندس سحابی به‌عنوان استراتژی مبارزه سیاسی مطرح می‌کرد، بحث هزینه و فایده بود. او می‌گفت اگرچه نفس مبارزه با استبداد و زندان رفتن فضیلت است؛ اما نباید هدف از مبارزه زندان رفتن و هزینه دادن باشد. هرچند زندان رفتن و هزینه دادن در مبارزه سیاسی اجتناب‌ناپذیر است، اما یک مبارز هوشمند باید استراتژی و برنامه‌اش این باشد که مبارزات او و هزینه‌هایی که می‌پردازد، فواید و دستاوردهایی برای مردم داشته باشد.

مثلاً گروه‌های افراطی در این کشور اوایل انقلاب با استراتژی غلط موجب شدند هزاران جوان پرشور و انقلابی و مستعد، قتل‌عام شوند، بدون اینکه کوچک‌ترین دستاوردی عاید ملت یا حتی گروه خودشان بشود. این به مفهوم محافظه‌کاری نیست، بلکه به مفهوم مطالعه و شناخت درست شرایط برای اتخاذ ثمرترین شیوه مبارزه است. گمان می‌کنم جدای از سیره عملی سحابی که الگویی از انسانیت و معنویت و اخلاق را در عرصه عمومی به نمایش گذاشت، این بینش نظری عمیق و استراتژی مبارزاتی می‌تواند راهنمایی برای مبارزان صدیق راه آزادی و استقلال و اتحاد ملی باشد.

نام و یادش گرامی باد. ■

# چشم انداز سیاست داخلی



از آنجا که خوزستان جزو یکی از مناطق سیل‌خیز کشور است و مسئله سیل خوزستان در بهار امسال همچنان یکی از دغدغه‌های اصلی دولت و مردم است در نشستی با حضور محمد کیانوش‌راد و احسان هوشمند به واکاوی مسئله سیل خوزستان و تبعات آن پرداختیم. از «عدم مقاومت تا مقاومت فعال» مقاله‌ای است از حمید نوحی که به مسئله عدم خشونت پرداخته است و در ضمن این مسئله، او به راه‌سومی میان اصلاح فردی و خشونت انقلابی اشاره می‌کند که قدرت مدنی یا همان جامعه مدنی است. او در ادامه از میشل بن سائق به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان این راه سوم نام می‌برد و از روش و منش او سخن می‌گوید. بی‌گمان هر جامعه‌ای قانون می‌خواهد و هرکس نمی‌تواند هنجارهای اخلاقی، قانونی و فرهنگی جامعه را مخدوش کند، اما برخورد با ناهنجاری‌ها آیا می‌تواند خود خارج از هنجارهای اخلاقی و قانونی باشد؟ محمدعلی دادخواه در مقاله «فاجعه فرمان» به دعوت دادسرای ارشاد از مردم برای اعلام جرائم منافی عفت و اخلاق اشاره کرده و با بررسی معیارهای قانونی، فقهی و اخلاقی در این بحث به پیامدهای احتمالی مسئله پرداخته است.

تن زخمی خوزستان و فاجعه‌ای  
تحمل‌ناپذیر

نشستی با حضور محمد کیانوش‌راد و  
احسان هوشمند

آقای جنتی، اگر جای شما بودم!

مهدی غنی



# تن زخمی خوزستان و فاجعه‌ای تحمل‌ناپذیر

نشستی درباره سیل خوزستان و تبعات آن با حضور محمد کیانوش‌راد و احسان هوشمند



فروردین امسال شاهد سیل ویرانگری در بعضی از نقاط کشور و همین‌طور در استان خوزستان بودیم که تبعات آن همچنان ادامه دارد. در همین راستا، با محمد کیانوش‌راد، نماینده اهواز در مجلس ششم، به دلیل احاطه و آشنایی وی با مسائل استان خوزستان برای بحث درباره تبعات سیل اخیر در استان خوزستان، به گفت‌وگو نشستیم. در این گفت‌وگو، احسان هوشمند کارشناس اقوام نیز مشاهدات پژوهشی خود را از وضعیت این استان ارائه کرد.

کرخه و دز بود که عمدتاً روستاهای عرب‌نشین هستند که در ایام جنگ هم اتفاقاً بیشترین آسیب را دیده‌اند. در بخش شمالی استان به‌جز شوش، اندیمشک و دزفول که در معرض موشک‌ها و حملات هوایی زیادی بودند جابه‌جایی جمعیت در این شهرستان‌ها کم بود، اما اطراف بستان، هویزه و خرمشهر و روستاهای اطراف آن از جمعیت خالی شد و مردم به مهاجرت اجباری دست زدند و نوعی ناموزونی اجتماعی را در سطح استان رقم زدند.

## آیا عملیات تخلیه دام و انسان‌ها موفق بوده است؟

**کیانوش‌راد:** بله، تا حدودی موفق بوده، اما این اتفاق دیر افتاده است. بنا بر بعضی از مکاتباتی که میان سازمان آب و برق و استانداری خوزستان صورت گرفته است این‌ها از اوایل یا اواسط بهمن‌ماه وقوع سیل در حوزه کرخه و دز را پیش‌بینی کرده بودند. از میزان ذخیره پشت سدها و میزان بارندگی پیش‌بینی شده وقوع سیل را حتمی می‌دانستند، اما اینکه تا چه اندازه توانستند آن را مدیریت کنند به‌طور قطع مدیریتی هوشمند و توانمند و عالمانه وجود نداشته است و متأسفانه تصمیمات بیشتر لحظه‌ای و موردی اتخاذ شده است تا در چارچوب یک برنامه جامع؛ و متأسفانه مطالعه و تشخیص مسیر سرریز آب از رودخانه و اینکه مسیل‌های آب کجا خواهد بود و آب بیشتر در کجا نفوذ خواهد کرد در کار نبوده است.

مسئله دیگری که آسیب بسیاری به منطقه وارد کرده جنبه معنوی سیل است. اگر آموزش را یکی از شاخصه‌های توسعه‌یافتگی در نظر بگیریم، رتبه استان خوزستان در کشور پیش از سیل رتبه ۲۸ تا ۳۰ بوده است، اما از نظر رتبه درآمد در میان استان‌های کشور در رتبه سوم پس از تهران و اصفهان است. پس از سیل، با تعطیلی مدارس و از بین رفتن فضاهای آموزشی و عقب افتادن امتحانات - تا جایی که حتی پیشنهاد کنکور مستقل و تعویق کنکور هم مطرح شد - آسیب‌های روانی فراوانی به منطقه

## چشم‌انداز ایران: وضعیت استان خوزستان چند ماه پس از سیل چگونه است؟

**کیانوش‌راد:** سیل اخیر با شدت و ضعف در ۲۲ استان اتفاق افتاد. بنا بر اظهارات مراجع ذی‌ربط بیشترین آسیب را استان‌های گلستان، مازندران، لرستان و خوزستان متحمل شده‌اند. ۷۵ درصد کل خرابی‌ها در مازندران و خوزستان بوده است و بیشترین آسیب از سیل را خوزستان دیده است. به‌لحاظ جمعیتی، جاهایی که حساس بودند آق‌قلا، معمولان و پلدختر بود. از دوازده شهر درگیر سیلاب در خوزستان، شهر شادگان جمعیتی در حدود ۱۸۱ هزار نفر دارد که تقریباً برابر با جمعیت سه شهر آق‌قلا، معمولان و پلدختر است. شیبان، دشت آزادگان، شادگان و حمیدیه مشخصاً شهرهای درگیر سیل بودند.

سیل اخیر جلوه فقر و توسعه‌نیافتگی برخی از روستاهای استان را نمودارتر کرد. فعالان مدنی در این چهل سال و پس از بازسازی بعد از جنگ کمتر به این روستاها رفته بودند. از زاویه‌های دیگر سیل در خوزستان آثار مادی و معنوی زیادی به‌جای گذاشت. آثار مادی آن که روشن است: حدود ۲۰۰ روستا درگیر سیل شدند، ۲۱۳ هزار هکتار از زمین‌های خوزستان زیر آب رفتند و بر اساس آمار، سیل ۱۳ هزار میلیارد تومان خسارت مستقیم به کشاورزی منطقه وارد کرده است؛ ۱۰ هزار میلیارد به مجموعه زمین‌های مردم و حدود ۳ هزار میلیارد هم آسیبی بوده که به توسعه شرکت‌های نیشکر وارد شده است. زیرساخت‌ها آسیب دیده‌اند، همین‌طور پل‌ها و خانه‌ها. حدود یک میلیون دام جابه‌جا شده‌اند که این حجم از جابه‌جایی و تأمین علوفه موردنیاز آن و تأمین محل استقرار آن‌ها کار سختی بوده است. یک بار جنگ همه‌چیز را در این استان ویران کرده بود و مردم آرام‌آرام در حال بازسازی بودند که مجدداً سیل اخیر همه‌چیز را به هم ریخت. آسیب‌ها در روستاهای پایین دست



وارد شد. افزون بر این آسیب وارد شده به زنان درخورد توجه بود، آن‌ها، هم مسئول نگهداری کودکان هستند، هم مسئول رسیدگی به بزرگسالان و هم برخلاف جوامع شهری بخشی از اقتصاد خانوار روی دوش آن‌هاست. زنان، کودکان و دانش‌آموزان در این باب بیشترین آسیب را دیده‌اند.

### سیل اخیر چه تبعات اجتماعی داشت؟

**کیانوش راد:** با این اتفاق و آسیب‌هایی که هم به لحاظ مادی و هم به لحاظ معنوی به جامعه خوزستان وارد شد باید به دنبال مسائلی باشیم که در بحث‌های مربوط به توسعه و رابطه میان فقر و ناهنجاری‌ها، فقر و آسیب‌های اجتماعی، فقر و کاهش دموکراسی و فقر و کاهش مطالبات اجتماعی وجود دارد. در این حوادث گرچه در مقطع زمانی شش‌ماهه‌ای خوزستان درگیر سیل بود، اما بدون تردید تأثیرات آن حتی به لحاظ فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی در جایی مانند خوزستان نمایان است. وقتی فقر افزایش پیدا می‌کند و درهم‌ریختگی اجتماعی به وجود می‌آید و جابه‌جایی و باقی مسائل اتفاق می‌افتد مشکلات گوناگونی را به وجود می‌آورد. نکته مهم در این بخش مسئله مهاجرتی است که در خوزستان اتفاق افتاد که البته پس از جنگ شدت بیشتری یافت و این سیل هم شتاب جابه‌جایی را افزایش داد. مفهوم تغییرات اقلیمی و نقش آن در توسعه و گسترش فقر و ناهنجاری بحثی بسیار مهم در جوامع بین‌المللی است. ما در خوزستان، شاهد تغییر اقلیم هستیم و کسانی با امکان مهاجرت ترجیح می‌دهند مهاجرت کنند. در دهه ۵۰ به‌طور متوسط حدود ۲۷۰ هزار نفر به خوزستان مهاجرت می‌کردند و مهاجران عمدتاً از استان‌های اصفهان، یزد، شیراز و شهرکرد بودند. پیش از انقلاب استان خوزستان دومین استان مهاجرپذیر کشور پس از اراک بود. در حالی که الآن در این استان سالی حدود ۸۵ تا ۹۰ هزار نفر رشد منفی داریم؛ یعنی جمعیت خوزستانی که عمدتاً جمعیت کارآفرین هم هستند از این استان خارج می‌شوند.

**هوشمند:** به دو شاخص بسیار مهم باید درباره مسئله سیل توجه شود. نکته اول اینکه باید به شاخصه‌های توسعه استان خوزستان و گره‌های توسعه‌ای آن توجه کرد. طبیعتاً استان خوزستان یکی از ناموزون‌ترین شاخص‌های توسعه در سطح کشور را در اختیار دارد و به‌واسطه نفت، دولتی‌ترین استان کشور است. با دارا بودن شرکت‌های کشت و صنعت، گاز، پتروشیمی و تأسیسات آب و برق، شاید یکی از مهم‌ترین استان‌هایی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کانون توجه نظام دولتی و بوروکراتیک کشور قرار داشته است. فراموش نکنیم در رژیم سابق اشخاصی در سطح وزیر یا به عبارتی عالی‌ترین مقام‌های کشور عهده‌دار مسئولیت شرکت توسعه و عمران خوزستان می‌شدند؛ اشخاصی مانند آقای ابتهاج. جدا از اینکه خوزستان دولتی‌ترین استان کشور از نظر اقتصاد سیاسی است این نکته هم حائز اهمیت است که پیش از انقلاب با وارد شدن دولت، زندگی مردم دگرگون شد و بخشی از شاخص‌های توسعه رشد شتابان و ناموزون پیدا کرد. برخی از شهرهای استان خوزستان مانند خرمشهر

و آبادان برای کل کشور الگوی توسعه و شهرهای امیدبخش به آینده تلقی می‌شدند. ده‌ها کنسولگری داشتند، سینماها، پارک‌ها و تفریحگاه‌های فراوان. هنوز هم شاید در ایران هیچ شهری مانند این دو شهر آرزوی برگشت به دهه ۵۰ را نداشته باشد، اما جنگ تأثیر خودش را بر این دو شهر و در مجموع استان خوزستان گذاشت. ما شاهد مهاجرت گسترده‌ای در این منطقه هستیم. این ناموزونی شاخص‌های توسعه موجب شکل‌گیری کانون‌های جدید جمعیتی به نام مساکن غیررسمی یا حواشی خوزستان می‌شوند.

در خوزستان با دو نوع حاشیه‌نشینی روبه‌رو هستیم: یک بخش آن حاشیه‌نشینی معمول و سکونت‌گاه‌های غیررسمی است که در دیگر بخش‌های کشور نیز با ابعادی متفاوت وجود دارد؛ حاشیه‌نشینی شهری. به‌عبارت‌دیگر در حواشی شهرهای مانند اهواز و ماهشهر و دزفول یا سایر شهرها حاشیه‌هایی شکل می‌گیرند مانند ملاشیه، کوت عبدالله، یا کوی علوی، عین دو و امثالهم. این‌ها محل تجمع گروه قابل‌توجهی از شهروندی می‌شوند که به دلایلی (که یکی از آن دلایل جنگ و عامل دیگر خشک شدن هورالعظیم است) مردم در این حواشی زندگی می‌کنند. در اینجا چند اتفاقی می‌افتد: اتفاق اول اجتماعی است. جامعه‌ای به‌شدت عشیره‌ای و تحت سیطره نظم اجتماعی عشیره، از آن سیستم اجتماعی کنده می‌شوند و به حواشی شهرها پناه می‌برند. الآن به‌طور مثال ماهشهر حواشی پرجمعیتی دارد مثل شهرک رجایی با جمعیت قابل‌توجهی از مهاجران که از اقصی نقاط استان به آنجا کوچ کردند. این حاشیه‌نشینی یک پدیده تازه در استان خوزستان است. بنا بر برآوردهای

سازمان‌های دولتی حدود ۸۵۰ هزار نفر از شهروندان استان در این حواشی زندگی می‌کنند. حواشی که با ویژگی‌های اجتماعی، خدمات شهری و ویژگی‌های فرهنگی‌اش با سایر حواشی کشور به‌جز اشتراکات تفاوت‌های عمده‌ای هم دارد. وقتی می‌گوییم خدمات شهری به این معنا که این حواشی نه جزو شهر محسوب می‌شوند و نه روستا، در نتیجه از خدمات شهری یا روستایی برخوردار نیستند. در اطراف ماهشهر شهرکی به نام گاما داریم. در حدود چند صد خانوار مهاجر در آنجا زندگی می‌کنند بدون اینکه کد روستایی داشته

باشند. وقتی کد روستایی ندارد؛ یعنی مدرسه ندارد و خدمات اجتماعی هم در آنجا ارائه نمی‌شود؛ یعنی لوله‌کشی و فاضلاب هم ندارد، بانکی آنجا نیست، نیروی انتظامی هم نیست، جزو شهر هم نیست، پس شهرداری هم در آنجا نیست. به‌عبارت‌دیگر در آنجا جمعیتی در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند، درحالی‌که چند قدم آن‌طرف‌تر در برخی از مناطق شهر ماهشهر سطح زندگی بسیار بالاست؛ یعنی یک شکاف عظیم

توسعه‌ای در این مناطق دیده می‌شود. شمار این نوع سکونت‌گاه‌های غیررسمی در سطح استان خوزستان کم نیست.

نوع دیگری حاشیه‌نشینی در استان خوزستان وجود دارد که لزوماً شهروندان در حاشیه شهرها زندگی نمی‌کنند؛ حاشیه‌نشینی اجتماعی. جمعیت قابل‌توجهی که در روستاها هستند، اما به دلایلی که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم از روند شاخص‌های توسعه مطلوبی به نسبت یک شهروند متوسط خوزستانی برخوردار نیستند و به‌نوعی در نظام تدبیر کشور توجه کافی به آن‌ها نشده است. یک نمونه این‌ها در حاشیه دو رودخانه دز و کارون در شهرستان شوشتر است. منطقه‌ای داریم در بخش شعیبیه با مرکزیت گوریه که اتفاقاً محل به‌اصطلاح ظهور جریان‌های آهواز هم هستند. به‌عبارت‌دیگر رهبران این جریان از جمله احمد نیسی و دیگران زاده این منطقه هستند. این منطقه حدود ۵۸ روستاست. ۳۳ روستای آن در حاشیه شطیپا یا کارون است و بیست و خرده‌ای هم در حاشیه دز قرار می‌گیرند. یک شبه‌جزیره است که دو رودخانه در حومه مرکزی اهواز به هم می‌پیوندند و در این منطقه بخش عمده‌ای از زمین‌های مناسب مردم را شرکت‌های کشت و صنعت از جمله کشت و صنعت امام خمینی خریداری کرده و مردم زمین‌هایشان را از دست داده‌اند. بخش کشت و صنعت به فعالیت خود ادامه می‌دهد، درحالی‌که روستاهای اطراف آن از امکانات بسیار محدودی برخوردارند. این امکانات محدود البته موجب سوءاستفاده قاچاقچیان و گروه‌های تجزیه‌طلب قرار گرفته است. همچنین در شهر خرمشهر منطقه‌ای به نام جُدیبه داریم. این‌ها گروهی از هم‌وطنان ما هستند که در دوره جنگ بنا به دلایلی

منطقه را ترک نمی‌کردند. ارتش عراق که آنجا را اشغال می‌کند عده‌ای با عراقی‌ها همکاری می‌کنند و وارد ساختار نظامی آن‌ها می‌شوند. گروه دیگر در قالب کارهای کشاورزی و تجاری فعالیت می‌کنند و در جنوب عراق ساکن می‌شوند. بعد از جنگ به‌خصوص جنگ اول خلیج فارس که دولت عراق در آستانه سقوط قرار می‌گیرد بنا به صلاح‌دید مقامات کشور این‌ها را برمی‌گردانند، اما جالب است که در نقطه صفر مرزی آن‌ها را ساکن می‌کنند. نبود تدبیر و هوشمندی در مکان‌یابی برای این جماعت مشهود بوده و طبیعتاً پیامدهایی هم داشته است. این روستا از کمترین خدمات اجتماعی خدمات آموزشی خدمات فرهنگی برخوردار است. یک نمونه دیگر از همین نوع مسائل خوزستان که شاخص‌های توسعه ناموزون را به تصویر می‌کشد مسئله فاضلاب خوزستان است که یکی از بنیادی‌ترین مسائل توسعه امروز استان خوزستان است. به دلیل وضعیت خاص توپولوژی و جغرافیایی و زمین‌شناسی

استان خوزستان به‌واسطه نفت، دولتی‌ترین استان کشور است. با دارا بودن شرکت‌های کشت و صنعت، گاز، پتروشیمی و تأسیسات آب و برق، شاید یکی از مهم‌ترین استان‌هایی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کانون توجه نظام دولتی و بوروکراتیک کشور قرار داشته است

خوزستان، دولت مدیریت درستی در هفت دهه گذشته نداشته است. به خصوص در چهار دهه بعد از انقلاب، سیستم فاضلاب یکی از گرفتاری‌های مردم است. در واقع سیستم فاضلاب کارآمدی در سطح استان نداریم به‌اضافه ناتوانی سیستم آب‌رسانی در استان. پنج رودخانه بزرگ کشور در استان خوزستان جاری است و از نظر منابع آبی یکی از برخوردارترین استان‌های کشور است. در همین چند مدت اخیر که بحث سیل در کل کشور بود حدود ۴۷ و ۴۸ میلیارد مترمکعب رواناب داشتیم، چیزی حدود ۴۶ درصد آن در سطح استان خوزستان جاری بوده است؛ یعنی نزدیک به بیست و خورده‌ای میلیارد مترمکعب آب در پشت سدهای استان ذخیره می‌شود و این نشان می‌دهد که این استان از ظرفیت‌های آبی بالایی برخوردار است. این در حالی است که از ۶ هزار روستای استان که در حال حاضر در ۴ هزار روستای آن سکونت وجود دارد ۱۲۰۰ روستا دسترسی به شبکه لوله‌کشی و سالم بی‌بهره‌اند و منابع آبی آن روستاها با تانکر و انتقال سیار آب تأمین می‌شود. برخی از این روستاها البته در کنار خود چاه‌های نفت دارند، به‌طور مثال وقتی مسیر رامشیر را می‌بینید در کنار روستا ده‌ها لوله انتقال نفت وجود دارد و رودخانه هم در کنار آن جاری است، اما روستا از آب لوله‌کشی بی‌بهره است. پس این نکات به‌عنوان شاخص‌های توسعه در استان خوزستان حائز اهمیت هستند که در فضای اجتماعی خود را نمایان می‌کند؛ البته جنگ هم تأثیرات جانکاهی بر فضای اجتماعی و ساختار اجتماعی خوزستان وارد کرده است و بخشی از مهاجرت‌ها، هم ناشی از جنگ و بخشی هم ناشی از خشک شدن هور است.

اجتماعی و ساختار اجتماعی خوزستان وارد کرده است و بخشی از مهاجرت‌ها، هم ناشی از جنگ و بخشی هم ناشی از خشک شدن هور است.

**وضعیت آن مناطق پس از سیل چگونه است؟**

**هوشمند:** درباره سیل باید سه شاخص در سیل را پیش ببریم: بخش اول قبل از سیل و پیش‌بینی است؛ بخش دوم حین سیل و امداد رسانی؛ و بخش سوم عادی‌سازی است. در بخش قبل از سیل پیش‌بینی همان‌طور که آقای کیانوش‌راد اشاره کردند ظاهراً بعضی از ادارات استان پیش‌بینی افزایش قابل توجه بارندگی‌ها در استان و سیل را داشتند.

**کدام نهادها؟ استانداری؟ هلال احمر؟ هواشناسی؟**

**هوشمند:** این موضوع را باید نهادهای قانونی اعلام کنند، اما من می‌خواهم مسئله‌ای را فارغ از پیش‌بینی‌های دولتی بگویم. مردم تجربه زیست با آب را داشتند. در یکی از شهرهای خوزستان با کشاورزی مواجه شدم که با توجه به تجربه‌ای که داشت در زمستان پارسال به استانداری نامه زده بود که سیل بهمن‌ماه سیل اصلی نیست و سیل اصلی در بهار

خواهد آمد. با توجه به اینکه او فرد باهوشی بود نامه را در استانداری ثبت کرده و شماره نامه گرفته بود، اکنون نامه او هم موجود است؛ یعنی یکی از کشاورزان استان سیل را پیش‌بینی کرده بود و به مقامات مسئول به‌صورت رسمی هشدار داده بود.

به دلیل وجود پنج رودخانه در استان خوزستان، مردم و دولت در دهه‌های گذشته سیل‌بندیهایی ساخته بودند که این سیل‌بندها فرسوده شده. رودخانه‌ها و مسیل‌ها به دلیل ساخت‌وسازهای دولتی و خصوصی و دست بردن در طبیعت و بستر رودخانه‌ها امکان تسهیل بارندگی و هدایت روان آب‌ها در این حجم را نداشتند. چه‌بسا اگر این تغییرات در حاشیه رودخانه‌ها صورت نمی‌گرفت، این سیل با این حجم اتفاق نمی‌افتاد. مسئله بعد لایروبی رودخانه‌هاست که سال‌هاست انجام نشده و دولت در این زمینه نمره قبولی نمی‌گیرد؛ چرا که اول سیل را پیش‌بینی نکرده و دوم اگر پیش‌بینی کرده، اقدامات پیشگیرانه مانند لایروبی رودخانه‌ها و رهاسازی آب از سدها را انجام نداده است. پس در دوره پیشگیری دولت کارنامه چندان موفقی نداشت؛ البته این شایعه را رسانه‌های خارجی پخش کرد و در بخشی از مردم قوت گرفت که گویی این سیل تعدمی بوده و حتی گروه‌های تجزیه‌طلب واژه‌ای به نام «ترياز اجتماعی» ساختند. تریاز اصطلاحی است که برای بخش‌های اورژانسی استفاده می‌شود؛ یعنی مواقعی که تعداد مریض در بیمارستان‌ها زیاد است و امکان رسیدگی به آن‌ها نیست. این‌ها این اصطلاح را به این صورت جعل کردند که گویی تعدمی در کار است تا عرب‌های ساکن در منطقه را از خانه و زندگی شان آواره کند؛ ادعایی نادرست و غیرواقعی و غلط و بدون سند و مدرک!

بنابراین در حوزه پیش‌بینی دولت نتوانست گام مؤثری بردارد و نه تنها به‌لحاظ سخت‌افزاری نتوانست کاری انجام دهد، بلکه به‌لحاظ نرم‌افزاری هم کارهایی مانند آموزش و ایجاد آماذگی برای مقابله سیل صورت نپذیرفت.

**به نقش مردم، ارتش، بسیج، سپاه، هلال احمر و دولت هم به تفکیک اشاره کنید؟ مثلاً در پلدختر تعداد تلفات یک نفر اعلام شد در صورتی که در رسانه‌های خارجی خیلی بیش از این عدد را اعلام کردند، اما بعدها مشخص شد همان یک نفر درست بود.**

**کیانوش‌راد:** بحث بسیار گسترده شد که از هر منظر می‌توان وارد موضوع شد. من از آخر شروع می‌کنم که بله در استان و در بین مردم شایعه‌ای وجود دارد که تعدمی در کار بود تا جامعه عربی دچار آسیب شود و به‌مرور بافت جمعیتی تغییر کند و تجزیه‌طلب‌ها هم آن را منتشر کردند؛ هرچند هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای

هم وجود ندارد و به‌هیچ‌عنوان چنین نیتی در کار نبوده است، اما نتایج عمل متأسفانه به این موضوع دامن می‌زند. منظور این است که جامعه عرب در خوزستان آسیب‌های جدی دیده‌اند؛ البته مسئله پلدختر متفاوت بود و آنجا بیشتر آب گرفتگی بود تا سیل.

در خوزستان زیرآب رفتن زمین‌های کشاورزی بسیاری را دیدیم و همین‌طور با بحران مدیریت در خوزستان مواجه بودیم. متأسفانه با اینکه بیشترین حمایت در خوزستان از آقای روحانی شد، اما دولت آقای روحانی در خوزستان دچار نوعی سردرگمی است. ساکت و راضی کردن نماینده‌ها بزرگ‌ترین اشتباه نماینده دولت روحانی در خوزستان است. نابودی خوزستان بهای سبک کردن نمایندگان شده است. از سوی دیگر، تصور غلطی که در برخی مسئولان وجود دارد این است که پول و بودجه حلال همه مشکلات است اما در بسیاری از مناطق از جمله خوزستان بیش از اعتبارات، به دانش، تجربه و تخصص مدیریت‌ها نیازمندیم. مدیریت استان بیشتر نقش تدارکاتچی را به‌صورت روزمرگی دنبال می‌کند. اگر چهار مؤلفه، نگاه توسعه‌ای به استان، اقتدار مدیریتی دولت در استان، موفقیت در انسجام و همبستگی اجتماعی و قومی در استان و توسعه سیاسی و پیگیری خط دولت را در نظر بگیریم، نمره مدیریت استان در هر چهار مورد منفی است. دستگیری و احضارهای فعالان سیاسی و مدنی و بستن شدن فضای فعالیت در این دوره بیش از قبل است. این سیل وضعیت خوزستان را در حالت ملتهب‌تری نسبت به قبل قرار داده است.

توسعه در یک استان و در یک کشور حداقل به سه پارامتر اصلی نیازمند است: جغرافیای مناسب؛ فرهنگ مناسب؛ و نهادهای مناسب. در خوزستان جغرافیا وضعیت وخیمی پیش‌رو دارد. اگر بپذیریم که دنیا با افزایش دما مواجه است، تغییرات اقلیمی گسترده‌ای را در آینده شاهد خواهیم بود. قاعدتاً در خوزستان هم بر اساس مطالعات این میزان خود را به‌صورت معنادار نشان می‌دهد، به‌اضافه اینکه ریزگردها و مشکلات دیگری نیز در این استان وجود دارد. تغییرات اقلیمی در خوزستان به‌طور طبیعی باعث کاهش توسعه شده که بخشی از آن مهاجرت جمعیت نخبه است. در مورد آقای ابتهاج که اشاره کردید او وقتی می‌خواهد خوزستان را به‌عنوان قطب سرمایه‌گذاری و توسعه انتخاب کند به مؤلفه‌هایی مانند آب زیاد، زمین‌های کشاورزی با دو یا سه فصل کار، نزدیکی دریا، منابع نفت و گاز به‌اضافه نیروی کار ارزان فنی اشاره می‌کند. اتفاقی که در خوزستان رخ داده این است که نهاد آموزش به‌طور کلی فرصت معکوس دارد. در خوزستان به دلیل نوع توسعه نامتوازنی که در آن اتفاق افتاده ما با ضعف سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، ضعف رقابت در سطح استان و در میان نهادهای مدنی و اقتصادی و با ضعف آموزشی مواجه هستیم. دست دولت هم برای کمک خالی است. واقع‌بینانه این است که کیسه دولت در شرایط فعلی برای کمک‌رسانی خالی است. بر اساس بررسی‌هایی که صورت گرفته است بنا به ادعای آقای نوبخت سیل ۳۸ هزار میلیارد تومان خسارت وارد کرده است.

## آیا این عدد اغراق آمیز نیست. ممکن است برای اینکه بودجه بیشتری بگیرند عددسازی کنند.



محمدکیانوشراد

**کیانوشراد:** به هر حال این رقمی است که اعلام شده. بر اساس توضیحاتی که آقای نوبخت داده اند ۲۳ هزار میلیارد تومان از رقم بناسات از ردیف های بودجه ای تأمین شود؛ به این معنی که جابه جایی بودجه انجام خواهد شد. مثلاً اگر قرار بود در مازندران یا خوزستان ردیف بودجه ای را برای ساخت جاده ای اختصاص دهند، از آن صرف نظر و برای منظور دیگری لحاظ می کنند. پس عملاً در این بخش کمکی صورت نگرفته است. حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان هم قرار است به صورت وام بانکی اختصاص دهند که این رقم مشکلی را حل نخواهد کرد. آقای نوبخت همچنین افزودند از این ۳۸ هزار میلیارد تاکنون تنها حدود ۷ هزار میلیارد را تخصیص داده اند و تاکنون یک ریال به خسارت دیدگان سیل کمک نشده است. از این هفته تازه شروع به ثبت درخواست کسانی کرده اند که متقاضی وام هستند. اگر کمک های بی شائبه نهادهای مدنی نبود، مشخص نیست وضع چگونه می بود؛ البته ما در خوزستان با افراد زیادی مواجه بودیم که قصد جمع آوری کمک داشتند، اما از طریق نهادهای امنیتی منع شدند. البته هلال احمر، تشکیلات دولتی، استانداری و فرمانداری ها آنچه را در توان داشتند به میدان آوردند و تلاش کردند منتهی تلاش بدون برنامه ریزی، حتی نهادهای مدنی که می رفتند با نوعی سردرگمی مواجه می شدند.

### گویا غذارسانی خوب بوده است؟

**کیانوشراد:** بله. خوب بود، اما باز هم به دلیل نبود برنامه ریزی مشخص مشکلات زیادی داشت. امروز مدیریت سیلاب را به مدیریت سازه ای سیلاب و مدیریت غیرسازه ای سیلاب و رخدادهای غیر مترقبه تقسیم می کنند. مبنای مدیریت غیرسازه ای این گونه مسائل است که نهاد کمک کننده به کجا مراجعه کند، چه کسی او را هدایت کند و موضوعاتی از این دست. این مورد متأسفانه در حمیدیه و سوسنگرد در ضعیف ترین شکل خود تجلی یافت. مثلاً در روستایی نزدیک حمیدیه که فاصله ۱۵ دقیقه ای داشت این قدر توزیع خوراکی پخته شده زیاد بود که خود مردم محلی می گفتند اضافه غذاها را به حیوانات می دادند، اما همان ها می گفتند در روستاهای پایین دست که فاصله بیشتری با حمیدیه داشتند امداد رسانی و کمک بسیار ضعیف بوده است. به هر حال در مدیریت سازه سیلاب باید پهنای رودخانه ها، حریم رودخانه ها و مسیرهای فرعی خروج آب در هنگام سیل را مشخص کرد، باید لایروبی مشخصی را انجام داد. هر فرد غیرکارشناسی که سطح رسوب گذاری در بستر رودخانه کارون در مقطع شهر اهواز را ببیند متوجه می شود با یک بارندگی شدید یا سیلابی دیگر تمام این قسمت زیر آب خواهد رفت؛ یعنی آنجا لایروبی یک ضرورت فوری است. این بخش سازه ای سیلاب ها مورد توجه قرار نگرفته است. ربطی به شخص خاص در این دولت یا آن دولت ندارد. مجموعه دولت با توجه

به امکاناتش می تواند کارهایی را با تعیین اولویت هایش انجام دهد که قاعدتاً این مسائل در اولویت ها بسیار دور است.

بخش دوم مدیریت غیرسازه ای است. یکی دو سال گذشته که در آبادان و خرمشهر بحران آب وجود داشت وقتی از پل کارون به آب نگاه می کردم متوجه دبی پایین آب شدم و به نظرم هر شخص غیرکارشناسی هم متوجه می شد که ما در این دو شهر دچار مشکل خواهیم شد. پس مسئله بسیار ساده است. ضرورتی که الان وجود دارد این است که می بایست یک طرح جامع آب در کشور تدوین شود.

کارهایی به این نامها انجام شده و مطالعات و پژوهش های بسیاری در مورد آب و سیلاب سالانه در کشور صورت می گیرد. اگر چه بخش عمده ای از آن ها صرفاً برای پر کردن رزومه های کاری پژوهشگران یا نهادهای تحقیقاتی و با اتلاف بودجه است، اما کار جدی صورت نگرفته. بارها گفتم و حرف من شاید زیاد خوشایند برخی از خوزستانی ها نباشد؛ میزان نهایی برداشت آبی که از سرشاخه های کارون برای اصفهان و احیاناً یزد صورت می گیرد ۱/۲ میلیارد است. اصلاً فرض کنیم ۱/۵ میلیارد مترمکعب در سال است. طرح توسعه نیشکر در خوزستان ۳ میلیارد مترمکعب مصرف آب دارد. بخش عمده ای از آبیاری در خوزستان به دلیل سنتی بودن با پرتی ۶۰ یا ۷۰ درصد مواجه است. بخش عمده آبی که در رودخانه کارون است به دلیل ریختن پساب های صنعتی، کشاورزی، بیمارستانی و شهری دچار آسیب شده است. خوب بهتر نیست این ها اصلاح شود. اگر برنامه جامعی ابتدا برای اصلاح شبکه های آبیاری و اصلاح شبکه آب و فاضلاب و صیانت از سلامت کارون و تغییر در الگوهای کشت در خوزستان صورت گیرد، در آن صورت انتقال ۲/۱ از سرشاخه ها برای مصرف شرب در دیگر استان ها مشکلی نخواهد بود.

### راه برون رفت از این مشکلات چیست؟

**کیانوشراد:** در خوزستان ما توسعه توسعه نیافتگی را تجربه می کنیم، نه توسعه توسعه یافتگی را. به دلیل جنگ، زیرساخت ها تخریب شد. در مجلس معمولاً

بودجه بر اساس بودجه سنواری طراحی می شود. واقعاً می توان مسئله آب را حل کرد. می توان گفت در خوزستان خیلی از کارها نباید صورت بگیرد یا برخی از کارها باید صورت بگیرد. نباید ها، از اتلاف آب جلوگیری کند و «بایدها» از آب صیانت بکند و بگوید دقیقاً چه کاری بهتر است. این ها بحث های کلان است، اما در دست کشاورزان در خوزستان چیزی نیست و تا الان یک ریال به آن ها داده نشده. در کشت پاییز سال گذشته به کشاورزان به دلیل کمبود آب اجازه کار ندادند. شما همان روستاهای مسیر خسرخ را رفته باشید مردم در تپه های ماسه ای زندگی می کنند. ارزش کل زندگی شان شاید رقم حدود ۲ تا ۲/۵ میلیون باشد. خب دولت در سال گذشته به این ها اجازه کشاورزی برنج نداده است. ورودی آب کارون ۱۱۰ میلیون مترمکعب بوده است که مسئولان وزارت کشاورزی می گفتند ما هشدار دادیم که اگر این حجم از آب در زمین های پایین دست و نخیلات وارد شود، مردم را بیچاره خواهد کرد و توانستند با زحمت این عدد را به ۲۰۰ مترمکعب برسانند. در سال گذشته اجازه کشت پاییزه به این ها ندادند. در زمستان که وضع بهتر شد و این ها مشغول به کار شدند در شروع سال جدید تمام زمین هایشان زیرآب رفته است. الان که می خواهند کشت کنند یا به دلیل تخریب زمین ها یا سیل بندها یا جاده های مشکل دار و حتی نبود دسترسی ها نمی توانند کار کنند. در اطراف ملاتانی ظرفیت ۵ هزار هکتار زمین برای کشت برنج وجود دارد. میزان آبی که به این کشاورزان داده اند ۸۰۰ هکتار است. کشاورزی که از تابستان سال گذشته یا ناکشته یا کاشته و خراب شده یا می خواهد بکارند و نمی تواند، چطور باید پاسخگویی این کشاورز بود. اینجاست که البته نهادهای مدنی باید به کار بیایند و می بایستی دولت تلاش خود را بکند. اتکای دولت به بودجه سنواری و جابه جایی ردیف ها و یا دادن تسهیلات بانکی با سود ۴ درصد خوب است، اما کافی نیست. باید از صندوق توسعه ملی اجازه برداشتی صورت بگیرد و بخشی از تأمین اعتبارات را از صندوق توسعه ملی برای کشاورزان محرومی که همه چیز خود را از دست داده اند فراهم کند.

## در چنین مواقعی برخی گروه‌های فرصت طلب سعی می‌کنند از این فضا سوءاستفاده کنند و همین سیاسی کردن ماجرا مانع فعالیت امداد رسانی می‌شود. آیا در سیل اخیر تجربه مشابهی داشتید؟

**کیانوش راد:** بعضی از عرب‌ها با القای گروه‌های تجزیه‌طلب و معاند تصور می‌کنند این سیل کار جمهوری اسلامی است که نیست. تمایز و تسلط است که باعث خودآگاهی قومی در آدم‌ها می‌شود. آگاهی‌های قومی در دوران پس از انقلاب رشد زیادی داشته است. در شرایط فعلی هم به دلیل این تسلط‌ها و تمایزها این آگاهی‌های قومی افزایش پیدا کرده است. وجود ضعف آموزش، تبعیض و فقر عاملی است که به خشونت منجر خواهد شد. افراطی‌گری قومی یک برساخته اجتماعی است که بر اساس آن اتفاقات شکل می‌گیرد. این مسئله در خوزستان در حال تشدید است. رئیس‌جمهور کمیته‌ای تشکیل دادند که علل را بررسی کنند. آیا بررسی شد که واقعاً چه نهادی مقصر بوده است؟ ستاد بحران استان خوزستان یا وزارت نیرو مقصر بوده‌اند. یک بار باید بگویم فلان نهاد مقصر بوده است و این همه آسیب قطعاً بهتر می‌توانست مدیریت شود. چگونه می‌شود که می‌گوییم آب داریم و ۸۵ درصد پشت سدهای ما آب است از آن طرف به ۵۰۰۰ هکتار زمین را می‌گویند حق ندارید بکارید، ۸۰۰ هکتار را باید بکارید. این تعارضات منجر به چه خواهد شد؟ منجر به زدگی خواهد شد.

عرب‌ها در عین همه این محرومیت‌ها وفاداری‌شان به این کشور به ایران و این نظام درصد بالایی داشته است. منتهی این تمایزها و تفاوت‌ها و تسلط‌ها باعث می‌شود ذهنیت‌ها ایجاد شود. به هر حال آنچه الان به آن نیاز داریم این است که سخنگوی دولت مسئولان اجرایی دولت یک‌بار دقیقاً و به‌طور شفاف توضیح دهند که چه اتفاقی در خوزستان افتاده است و برنامه آن‌ها برای رفع این مشکلات چیست. ما از دیدگاه خودمان و بر اساس اطلاعات اعلام شده و در ارتباط مردم تحلیل می‌کنیم. منتهی از سوی نهادهای دولتی هیچ بحث جدی در رابطه با اینکه چه کارهایی می‌توانستند انجام دهند و نکردند و چه کارهایی باید انجام بدهند و هنوز انجام ندادند صورت نگرفته است.

**آنجا که گفتید اجازه کشت ندادند، مگر میزان اجاره را دولت نمی‌دهند.**

**کیانوش راد:** آب ندارند که بدهند. می‌گویند برنج نکارید، چون آب بیشتری نیاز دارد و فعلاً آب نداریم. چیزی که برای کشاورز در آنجا سودآوری بیشتر دارد کشت برنج است. نکته‌ای که مهم است این است که

سد کرخه بیشتر برای موارد کشاورزی بوده، اما کارکرد اولیه سد دز و دیگر سدها عمدتاً برای تولید برق بوده است. بنا به دلایلی وزارت نیرو اجازه خروج آب را نمی‌دهد چون می‌خواهد برق را تأمین کند.

## آقای هوشمند، شما درباره مراحل پیش از حادثه صحبت کردید. شرایط امداد و نجات در خوزستان چگونه بود؟

**هوشمند:** برخلاف دوره پیش‌بینی که کارنامه دستگاه مسئول این حوزه کارنامه قابل قبولی نیست، اما در دوره امداد و نجات به نظر می‌رسد که شرایط متفاوت است. با توجه به آمادگی که وجود داشت به نسبت سیل گلستان و لرستان، قابل‌پیش‌بینی بود که به تدریج با رها شدن آب از پشت سدها پایین دست کم کم گرفتار روان آب‌ها و سیلاب خواهد شد. این آمادگی موجب شد که گروه قابل‌توجهی از نهادهای حاکمیتی و دولتی اعم از نیروهای نظامی و انتظامی و کشوری در استان حاضر باشند. من فکر می‌کنم اگر دوره جنگ را کنار بگذاریم در تاریخ خوزستان هیچ‌گاه شاهد حضور پرچم سایر هم‌وطنان غیرعرب در سطح استان به اندازه سیل اخیر نبودیم. به عبارت دیگر هم‌وطنان ما هم از درون استان از قسمت‌های شرقی‌تر و شمالی‌تر به اضافه سایر هم‌وطنان و سایر گروه‌های امدادی و سپاه و هلال‌احمر و بسیج و امثالهم حضور پرشمار داشتند و خدمات امدادی قابل‌توجهی ارائه دادند. در دورترین روستاهای استان یا در روستاهای نزدیک تپه‌های خرسج یا در سوسنگرد

و بستان و هویزه همه نیروهای کمکی و امدادی حاضر بودند حتی نیروهای داوطلب روحانی که بیل به دست کمک‌هایی را ارائه می‌کردند. در ارائه خدمات فوری از کمک‌های انسدادهای سیل‌بندها آنجایی که سیل بندها در معرض آب خراب می‌شدند، در همه نقاط استان از سوسنگرد و حمیدیه تا جاهای دیگر همه در کمک‌رسانی بودند. از نظر غذا و امکانات اولیه امدادی، انتقال مردم، انتقال دام‌ها مجموعه نهادهای امدادی کمک‌های قابل‌توجهی انجام دادند و همین‌هاست که ضرب و بار منفی همان نارضایتی اولیه از ناتوانی در پیش‌بینی را کم می‌کند.

## میزان رضایت مردم در این بخش چقدر بود و کاستی‌ها چه بود؟

**هوشمند:** در سطح میدانی یعنی در شمال و جنوب استان که در کنار مردم بودم عموماً مردم از خدمات ارائه شده دوره امداد راضی بودند. به‌جز گلاهی‌ها، شامل: ۱. ناهماهنگی به دلیل نبود مدیریت واحد بحران؛ این مسئله ملی است و ربطی هم به استان

خوزستان ندارد. امروز قانون مدیریت بحران که بتواند یک مدیر را به‌عنوان فرمانده اصلی میدان در مصائب این چنینی تعریف کند وجود ندارد و قانونی نشده است که این مسئله هماهنگی‌ها را هم سخت می‌کند؛ ۲. ناهماهنگی ناشی از ناکارآمدی مسئولان محلی. گاهی مسئولان شایستگی مسئولیتی را که بر عهده دارند نداشتند یا رقابت‌های منطقه‌ای که شاهد بودیم مثلاً در اوج سیل شهرستان سوسنگرد به دلیل اختلاف بین فرماندهان نماینده و شورای تأمین، فرماندار استعفا داد و ترک پست کرد؛ یعنی حتی منظر نماند ببیند استعفا پذیرفته می‌شود یا نه. البته این کار او بازتاب بسیار منفی هم داشت؛ ۳. نبود یک پروتکل برای امداد و نجات. مثلاً ما در خوزستان دام‌های بسیار سنگینی مانند گاو و گاو میش داریم که در سیل برای تهیه علوفه برای این‌ها پیش‌بینی‌های لازم نشده بود و این باعث گرفتاری زیادی برای مردم شده و معلوم نبود متولی این کار چه نهادی است.

از نکات دیگر حضور استان‌های معین مثل اصفهان، یزد، تهران و فارس در منطقه بود که هرکدام مدیریت امداد و بحران یک شهر را بر عهده گرفتند و تقسیم کار خوبی شده بود. از مواردی که اعتراضاتی در پی داشت تأخیر در ترمیم سیل‌بندهایی بود که تخریب شده بود. در شهرهایی مثل دارخوین و سوسنگرد و شاکره به مردم برای اینکه به شهر خسارت وارد نشود سیل بندها را شکسته بودند تا آب وارد شهر نشود. زمین‌های کشاورزی زیر آب رفته بودند، اما به شهر آسیب نرسیده بود، هرچند که بعدها برای بازسازی این بخش‌ها تأخیر زیادی صورت گرفته بود.

## میزان خسارات سیل چقدر بود؟

**هوشمند:** تخمین خسارت‌ها در زمین‌های کشاورزی بین ۲ تا ۵ میلیون تومان برای هر هکتار است. مقرر شده خسارت را به زمین‌های کشاورزی و منازل ارائه کنند؛ اما اینجا دو نکته فراموش شد: یکی خسارت به لوازم منزل و دیگری هم خسارت ناشی از بیکاری کشاورزی است که یک دوره محصول خود را از دست داده و تا کشت بعدی بیکار است. احیاناً برخی از این‌ها زمین را هم اجاره کرده‌اند یا وام گرفتند. باید برای این‌ها هم ماهانه مشابه به یارانه‌ای که پرداخت می‌شود مقرر تعیین شود که بتوانند امورات خود را بگذرانند، اما تاکنون این اتفاق رخ نداده است. علی‌رغم اینکه استقبال از اردوگاه‌ها کمتر از پیش‌بینی ما بود تقریباً یک‌سوم میزان پیش‌بینی شده به اردوگاه‌ها پناه بردند. البته آن تعدادی که در اردوگاه‌ها حضور داشتند از خدمات راضی بودند به‌جز موارد معدودی در برخی روستاها. به‌طور کلی ارائه خدمات بهداشتی و تغذیه و اسکان در اردوگاه‌ها مطلوب بود هرچند که در جاهایی هم گلاهی‌هایی بود. پس در دوره امداد و نجات حضور قابل‌توجهی از نیروهای امدادی اعم از لشکری و کشوری و ارائه خدمات قابل‌توجه غذایی بهداشتی و تا حدی رفاهی موجب رضایت هم‌وطنان سیل زده شده بود. با برجسته کردن ناهماهنگی‌ها، اما به‌صورت عمومی نیروی قابل‌توجهی در حال خدمات‌رسانی بودند و حضورشان به چشم می‌آمد.

**اگر دوره جنگ را کنار بگذاریم در تاریخ خوزستان هیچ‌گاه شاهد حضور پرچم سایر هم‌وطنان غیرعرب در سطح استان به اندازه سیل اخیر نبودیم. به عبارت دیگر هم‌وطنان ما هم از درون استان از قسمت‌های شرقی‌تر و شمالی‌تر به اضافه سایر هم‌وطنان و سایر گروه‌های امدادی و سپاه و هلال‌احمر و ارتش و بسیج و امثالهم حضور پرشمار داشتند و خدمات امدادی قابل‌توجهی ارائه دادند**

## قایق‌ها را نیروی دریایی آورده بود یا خود مردم؟

**هوشمند:** قایق‌ها را نیروی دریایی ارتش و سپاه و حتی نیروی انتظامی داده بودند و بخشی از قایق‌ها هم متعلق به خود مردم بود. شرکت‌هایی مثل شیلات و جهاد کشاورزی هم خدمات زیادی ارائه دادند، حتی خود دریابانی پلیس. مجموعاً از نظر ارائه خدمات سخت‌افزاری بسیار خوب عمل شد. مثلاً در منطقه شعبیه در هویزه چندین هزار رأس دام را ماشین‌ها جابه‌جا کردند و این خیلی حائز اهمیت بود.

نکته مهم اینکه از دولت آقای هاشمی سیاستی در کشور آغاز شد به نام سیاست خصوصی‌سازی. حالا چقدر آن به قول مهندس سبحانی اختصاصی‌سازی بود چه قدر خصوصی‌سازی واقعی بماند. بسیاری از ارگان‌های دولتی و شهرداری‌ها بسیاری از ماشین‌آلاتشان را به بخش خصوصی فروخته بودند و در این دوره بحرانی با کمبود خودروهای سنگین مواجه بودیم. وقتی هم به بخش خصوصی مراجعه کرده بودند برخی کمک کردند اما برخی به دلیل داشتن مطالباتی از دولت گفته بودند همین امشب طلب ما را بدهید تا ماشین برای ساخت سیل‌بند را در اختیارتان بگذاریم، حتی برخی از آن‌ها چند برابر حقشان را درخواست کرده بودند. به عبارت دیگر خصوصی‌سازی ناپستی شامل حوزه‌هایی شود که نیاز اساسی و خدمات اساسی در مواقع بحرانی به کشور ارائه می‌دهد و همین مورد باعث زیر سؤال رفتن اقتدار دولت می‌شود. دولت نباید ماشین‌های سنگین را که در مواقع بحران به آن نیاز خواهد داشت به بخش خصوصی واگذار کند.

**پس از مرحله امداد و نجات باید مراحل بازگشت به شرایط عادی فراهم شود که شامل مراحل التیام و آمادگی برای بحران‌های بعدی است. عملکرد نهادهای کمک‌رسان در این بخش چگونه بود؟**

**کیانوش‌راد:** در برخی حوزه‌ها اقدامات خوبی صورت گرفته است؛ نکته اول اینکه با بودن استان‌های معین در این استان‌ها از جمله استان تهران، یزد، اصفهان، فارس و حتی خراسان موجب می‌شود که برآورد خسارات خیلی سریع صورت بگیرد. اینجا یکی از نگرانی‌ها این است از سیل ۹۵ تا امروز که هنوز خسارت مردم خوزستان پرداخت نشده است و همین مورد ناامیدی ایجاد می‌کند. نکته دوم برخی از خساراتی که مردم در بهمن ماه سال ۹۷ برای جلوگیری از ورود سیل به روستاهایشان هزینه کردند هنوز پرداخت نشده است. نکته بعدی اینکه دولت برای بازسازی پل‌ها و جاده‌های تخریب‌شده توسط استان‌های معین و وزارت مسکن و ارگان‌های وابسته خدمات خوبی ارائه کرده است؛ اما نکات حائز اهمیت هم در مورد تأسیسات یا زیرساخت‌هایی وجود دارد که بازسازی آن‌ها به سرعت امکان‌پذیر نیست و در این بخش‌ها کار کند پیش می‌رود، مخصوصاً در خصوص موارد مالی که منتظر کمک مالی یا وام هستند.

در یک موضوع هم جهاد کشاورزی و سایر دستگاه‌های مربوط نسبتاً موفق بودند که آن هم خارج کردن آب از زمین‌های کشاورزی بود و نسبتاً سرعت



احسان هوشمند

استفاده از ظرفیت‌های مدنی است. درست است که دولت در این سیل به چهره‌های مشهور و سیاسی اجازه ورود به میدان را نداد اما میزان کمکی که به دست هلال‌احمر جمع‌آوری شد رکورد کمک‌های مردمی به هلال‌احمر و حتی کمیته امداد را شکست. طبق نظرسنجی‌های ایسنا و دیگر نظرسنجی‌ها برآورد شده است چیزی حدود ۴۷ درصد ایرانی‌ها در سیل بهاره به نهادهای امدادی دولتی کمک کردند. طبیعتاً این عزم ملی هم به مدیریت نیاز دارد و هم اینکه باید از ظرفیت‌های جامعه به نحو مطلوبی در این راستا استفاده شود.

از همه این‌ها مهم‌تر اینکه یکی از نیازهای اساسی کشور برای عادی‌سازی شرایط سیل‌زدگان کارگزاران آموزش‌دیده و صاحب صلاحیتی است که بتوانند شرایط پس از سیل را مدیریت کنند. من فکر می‌کنم دولت و نهادهای حاکمیتی به حضور دائمی گروه‌های افکارسنج محقق در میدان نیاز دارند تا از نیازها، مطالبات، نارضایتی‌ها، احیاناً نگرانی‌ها و کاستی‌ها و امثالهم اطلاع پیدا کنند و برای مدیریت آن اقدام کنند. این مسئله البته نیازمند هوشمندی دولت است که متأسفانه در این زمینه چشم‌انداز روشنی وجود ندارد. در مجموع به نظر می‌آید با توجه به بزرگی سیل اخیر و گستردگی ابعاد سیل میزان خدمات صورت گرفته قابل توجه بوده است اما همه آنچه تا امروز صورت گرفته اگر در دوره عادی‌سازی همراه با تدبیر و مطالبات کارشناسی شده نتواند به مطلوب سازی شرایط کمک کند، زمینه تعمیق نارضایتی‌ها و در نتیجه تشدید شکاف دولت و ملت و احیاناً فرصت برای گروه‌های معاند و تجزیه‌طلب را فراهم می‌کند.

**درباره موضوع کمبود بودجه صحبت کردید اما انگار حرف شما بیشتر درباره ضعف برنامه‌ریزی بود. الان در چه وضعیتی هستیم و اینکه برای این شرایط چه پیشنهادی دارید. مثلاً می‌توان گفت اگر نهادهایی شامل معتمدان و نیروهای مدنی و مسئولان دولتی تشکیل شود و یک نقشه راه‌بردی تهیه شود که رویه**

خوبی داشت. یادمان باشد حوزه بسیار گسترده‌ای از شمال خوزستان یعنی جنوب دزفول تا دشت آزادگان، چند هزار هکتار زمین درگیر این بحران است و در این مقیاس بسیار بزرگ اگر بخواهیم آب را منتقل کنیم نیازمند امکاناتی هستیم که خوشبختانه در این زمینه کارها مثبت بوده است.

**چگونه می‌توان از درس‌های این فاجعه آموخت و آسیب‌های وقایع احتمالی را کم کرد؟**

**هوشمند:** در این زمینه چندین نکته حائز اهمیت است، اول تدوین برنامه جامع برای مواجهه با پیامدهای سیل که فقط پیامدهای اقتصادی و سازه‌ای نیست و شامل پیامدهای اجتماعی نیز هست. شما فرض کنید درصدی از این مردم مهاجرت کنند که طبیعتاً به حواشی شهرها مهاجرت خواهند کرد. الان حواشی شهرها خودش کانون و محل تجمع اقشار بی‌شماری از شهروندانی است که گرفتارند و درگیر فعالیت‌های اقتصادی هستند. کمبودهایی هست، نارضایتی‌هایی هست اما این جماعتی که قبلاً در فضایی تولیدکننده بوده و در زیر سنت‌های عشیره‌ای زندگی کرده حال که از آنجا خارج شده و درآمدی هم ندارد و در حاشیه ساکن شده مستعد هرگونه آسیب سیاسی و اجتماعی خواهد بود. پس دولت باید با تمام توان جلوی مهاجرت را با تسریع روند عادی‌سازی بگیرد.

نکته دوم اینکه جدا از بحث‌های ساختاری و تسریع در بازسازی‌ها یک ناکارآمدی در نظام تدبیر این کشور بعد از انقلاب مشهود است و آن ناتوانی در گفت‌وگو با مردم است. این نظام نمی‌تواند خدمات، ضعف‌ها و محدودیت‌هایش را بازگو کند، احیاناً مقصرین را تنبیه کند و اگر تنبیه کرد به اطلاع مردم برساند و کاستی‌ها را توضیح دهد. دولت دستگاه رسانه‌ای تبلیغاتی هم ندارد یا اگر دارد بسیار ناکارآمد است. رسانه ملی در این زمینه هم چندان با برنامه و با استراتژی وارد موضوع نشده است. حتی اگر خدماتی هم ارائه شده نتوانسته با افکار عمومی به شکل دقیقی صحبت و آن‌ها را اغنا کند. نکته بعدی در این زمینه ناتوانی دستگاه حاکمیتی در

**در مدیریت بحران اصلاح شود. شما راجع به توزیع نامناسب کمک‌ها صحبت کردید، همین‌طور نهادهای مدنی که جدا از کارکرد مثبت گاهی هم کارکرد منفی دارند و نمی‌توانیم به دولت بگوییم نباید سازمان‌دهی کند. لطفاً در این زمینه بیشتر توضیح دهید.**

**کیانوش‌راد:** ما بنا را بر آن بگذاریم که در بحث سیل سه مرحله داریم: مراحل پیش‌بینی سیل، اقدامات حین وقوع سیل؛ و اقدامات پس از سیل. در پیش‌بینی به‌طور مشخص بر اساس داده‌هایی که هست پیش‌بینی احتمال سیل بزرگی توسط اداره آب و برق و حتی افراد محلی انجام پذیرفته است. البته باید گفت میزان سیل بیش از انتظار بود. میزان آب‌آورد دز در مقایسه با سال گذشته ۲/۵ برابر بوده است، به‌اضافه سیلاب‌هایی که در کرمانشاه و لرستان و ایلام و استان‌های بالاتر اتفاق افتاده است، اما این سؤال مطرح است که اگر مسئولان ذی‌ربط از بهمن‌ماه رهاسازی آب را زودتر و با حجم بالاتر آغاز می‌کردند بدون تردید ما در ابتدای سال ۹۸ با این حجم گسترده از آب‌گرفتگی مواجه نمی‌شدیم.

**هوشمند:** آن‌ها پاسخ می‌دهند که فرض کنید اگر ما بهمن‌ماه آب را رها می‌کردیم و بعد عید هم باران نمی‌آمد آیا با بحران آب مواجه نمی‌شدیم. این سؤال، نقیض طرف مقابل است.

**کیانوش‌راد:** از بهمن‌ماه پیش‌بینی کرده بودند که ما امسال تریبی خواهیم داشت و دو ماه اول سال بارانی خواهد بود.

**هوشمند:** آن‌ها می‌گویند چون پیش‌بینی با احتمال همراه است و ما چند ده سال کم‌آب را در کشور گذرانیدیم، اگر آن حجم آبی که پشت سد‌ها جمع شده بود را رها می‌کردیم و باران نمی‌آمد همین منتقدان نمی‌گفتند که سوء تدبیر کردید. درواقع این تصمیم‌گیری ریسک بالایی داشت که مسئولین این ریسک را نکردند.

**کیانوش‌راد:** بله. مسئله اصلی در بحران، ریسک قضیه است. درواقع تفاوت دو فرمانده در عمل بهنگام است. پس اگر این کار واقعاً صورت می‌گرفت، ما بخش‌هایی از روستاها را در بازه زمانی بیشتر درگیر می‌کردیم، اما با حجم و خسارت کمتری. ما برای اینکه زمان را کمتر کنیم حجم خسارت را افزایش دادیم. حتی اگر به دنبال مقصر نباشیم، اما به‌عنوان یک چارچوب و

الگوی که می‌تواند راهنمای حرکت‌های آتی ما باشد باید بدانیم در این وضعیت‌ها اولویت کدام است و ما کدام را ترجیح می‌دهیم. تردیدی نیست که در هدایت و رهاسازی آب به هورالعظیم تأخیر شد و این در حالی است که بخشی از این مسئله را، فشار و افشاکری نهادهای مدنی انجام دادند. کلیه‌های منتشرشده دو

سه هفته قبل از سیل انتقال آب به هورالعظیم را نشان می‌دهد. قطعاً اگر رهاسازی زودتر انجام می‌گرفت، ما با مشکلات کمتری مواجه می‌شدیم.

در بخش امداد رسانی هرکسی هر چه در توان داشت کمک کرد. مردم به داد خوزستان رسیدند. مردم ایران عرب‌ها را در آغوش گرفتند و با عشق زاید الوصفی امداد رسانی کردند. این حالت روحی و عاطفی مردم یکی از بهترین سرمایه‌ها و ذخایری است که در این جامعه وجود دارد. نه فقط خوزستان که هر جای دیگری هم این اتفاق می‌افتاد مردم یکپارچه برای کمک می‌آمدند، اما در مورد پسا سیل باید با تأسف گفت وقتی ورودی آب کاهش پیدا می‌کند آرام‌آرام آب تخلیه می‌شود؛ اما مسئله اصلی بازسازی زمین‌های کشاورزی و پرداخت خسارتی است که صورت نگرفته. حتی تسهیلات بانکی هم داده نشده و دولت توان این پرداخت را ندارد مگر اینکه از صندوق توسعه ملی و خارج از ردیف‌های بودجه‌ای کمک مالی اختصاص داده شود. دادن پول از ردیف‌های بودجه‌ای فقط مشکل خوزستان را بیشتر خواهد کرد. تسهیلات بانکی هم با مشکلات فراوانی که بانک‌ها برای تسهیلات قائل خواهند شد به‌زودی میسر نخواهد بود و بنابراین من چشم‌اندازی به این بخش ندارم. امیدواریم این سیل ما را وادار کند که مدیریت سیلاب‌ها را در سطح سازه‌ای و غیرسازه‌ای بیشتر مورد توجه قرار دهیم. نکته‌ای که باید بیشتر به آن توجه شود آسیب‌های معنوی است که شما به حاشیه‌نشینی و عقب‌افتادگی آموزشی به‌درستی اشاره کردید. این‌ها در بلندمدت تأثیری به‌مراتب مهم‌تر از آسیب‌های مادی خواهد داشت.

**درباره حضور حشد الشعبی در منطقه هم انتقادهایی بود. نظر شما چیست؟**

**کیانوش‌راد:** آن‌ها برای کمک آمدند هر چند که

حضورشان همراه با انتقادهایی هم بود، البته در فعالیت‌های بعدی‌شان سعی کردند رفتارشان را اصلاح کنند، زدن پرچم، حضور با لباس نظامی یا آشنایی نداشتن با برخی از حساسیت‌های طایفه‌ای و منطقه‌ای، از این مشکلات بود.

در عین‌دو مردم به‌لحاظ سنتی بعضاً اختلافاتی داشتند، مثلاً اگر یک سیلاب باز می‌شد آب سیل به‌جای اینکه در زمین این روستا یا آن روستا برود محل اختلاف محلی بود که حشد الشعبی به این حساسیت‌ها توجه نداشت. در تقدم و تأخر این‌ها گاهی

بین روستاییان بحث بود. یک نیروی خارجی که می‌خواهد خدمات‌رسانی عام به مردم داشته باشد و آشنا به این ظرافت‌های کوچک نیست قاعداً ایجاد مشکل می‌کند. به اعتقاد من اگر حشد الشعبی هم نمی‌آمد مشکلی از نظر امداد رسانی نهادها نداشتیم. بالاخره با حضور استان‌های معین که مثلاً استان تهران سوسنگرد را در دست داشت، استان

البرز شیبیان را، کرمان حمیدیه و دیگر استان‌ها به‌جدا کار می‌کردند. مدیریت مجموعه کار چه در بخش نهادهای مدنی و چه در بخش استان‌های معین و چه در بخش‌های دولتی خود، واقعاً وجود داشت.

**نظر شما درباره راه‌های کاهش آسیب در مخاطرات احتمالی آینده چیست؟**

**کیانوش‌راد:** ما نیازمند به تدوین برنامه جامع مدیریت سیل و زلزله و مدیریت بحران‌ها هستیم. سپاه در این سیل بسیار کمک‌کننده بود، اما در برخی از جاها عملاً مسئولان اجرایی کارهای نبودند و فرماندهان و مسئولان سپاه بودند که تصمیم‌گیری می‌کردند. صرف‌نظر از کارکرد مثبت ارتش و سپاه در امر سیل و کمک‌رسانی آن‌ها که خدمات قابل توجهی است اما باید به این نکته توجه کرد که آشنفنگی در تعیین تکلیف و تصمیمات در هنگام بحران می‌تواند خود بحرانی در حرکت‌های آتی اجتماعی ما تلقی شود و مشکل مضاعفی را در آینده ایجاد کند.

**هوشمند:** به نظر من ما باید از سیل یک ویژگی منطقه‌ای هم بگیریم. از آنجا که اسم گروه‌های عراقی برای کمک به ایران آمد، شاید کارکرد این پدیده یک جور در هم پیوستگی سرنوشت دو کشور یا گروه‌هایی از نیروهای سیاسی دو کشور را نمایان می‌کند. یک مهم در مسائل خوزستان جدا از سطح ملی حائز اهمیت است؛ اهمیت تجدید مناسبات ایران با کشورهای منطقه اعم از عربستان، امارات و کویت. تشدید تنش‌ها بین ایران و کشورهای منطقه در سال‌های گذشته موجب شده که تمرکز کشورهای منطقه روی ایران و از جمله روی خوزستان بسیار زیاد شود. بیش از پنجاه کانال ماهواره‌ای عربی مستقیماً با مردم خوزستان صحبت می‌کنند و در حال القای اهدافی هستند؛ مثلاً هم‌سرنوشت نشان دادن اهواز و قدس؛ یعنی حضور قدس اشغال است اینجا هم اشغال است. با چیزهایی شبیه به این. به‌میزانی که این تنش‌های منطقه‌ای بالاست پدیده‌ای مانند سیل، تمرکز آن شبکه‌های رسانه‌ای وابسته به عربستان و امارات بر ایران و بر خوزستان را دوچندان می‌کند. در نتیجه بخشی از افکار عمومی تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرد. به نظر دستگاه دیپلماسی ما به همان میزانی که گفت‌وگوهایشان با اروپاییان را پیش می‌برد باید با ابتکار عملی در پی تجدید مناسبات و تقویت ارتباط با عربستان به‌عنوان کشور مهم منطقه، امارات و سایر کشورهای منطقه باشند. جدا از اینکه بخشی از سیاست‌های ضد ایرانی ترامپ خنثی می‌شود بخشی از مسائل درونی ما هم تحت تأثیر می‌گیرد؛ البته تلاش عربستان فقط در مورد خوزستان نیست، تلاش آن‌ها در کردستان و آذربایجان هم هست و بسیار فعال‌اند که قوم‌گرایی کردی و آذری را تحریک کنند، حتی بین جریان‌های تجزیه‌طلب عرب و آذری هم پیوند برقرار می‌کنند. جدا از این‌ها مشخصاً در مورد خوزستان رسانه‌های آن‌ها در این ایام سیل به شکل گسترده‌ای فعال بودند، القای راست و دروغ با هم صورت می‌گرفت تا مردم را به مقابله با نیروهای دولتی تحریک کنند. به نظر می‌آید این مهم نیز باید در دست نظام تدبیر در کشور قرار گیرد. ایران الان بیش از هر زمان دیگری نیازمند تجدید روابط با دیگر کشورهای منطقه است. ■

**مسئله اصلی بازسازی زمین‌های کشاورزی و پرداخت خسارتی است که صورت نگرفته. حتی تسهیلات بانکی هم داده نشده و دولت توان این پرداخت را ندارد مگر اینکه از صندوق توسعه ملی و خارج از ردیف‌های بودجه‌ای کمک مالی اختصاص داده شود. دادن پول از ردیف‌های بودجه‌ای فقط مشکل خوزستان را بیشتر خواهد کرد**

# از عدم مقاومت تا مقاومت فعال

«اگر تو دستت را برای کشتن من بگشایی، من دستم را به سوی تو برای کشتن تو دراز نخواهم کرد. من از پروردگار جهانیان بیمناکم»  
(سوره مائده آیه ۲۸)

مرحله بعد خانواده‌اش را دربر می‌گیرد تا در مراحل رشد بعدی شامل همسایه و قوم و خویش و محله و شهر و کشور و ملت و منطقه و کل انسان و بشریت و بالاخره کائنات می‌شود. خود کوچک با همه سر جنگ دارد، خود کائناتی با همه جهان در صلح و محبت و عشق و دوستی است. مرام پیامبران، مصلحان، فلاسفه و بشردوستان دست کم در سخن چنین است. حال کدام یک توانسته باشند سخن را به مرحله عمل درآورند، حرف دیگری ناشی از شخصیت (سپهر) باطنی آن‌هاست.<sup>۲</sup>

در ابتدای قرن بیستم نظریه عدم خشونت در هند و عمل گسترده و عمیق به آن با رهبری گاندی و حزب کنگره، وارد مرحله برساخت فلسفه سیاسی و اجتماعی شد. گاندی خود، روش مسالمت‌آمیز مقاومت را از عارف انگلیسی ثورو،<sup>۳</sup> جان راسکین<sup>۴</sup> و اندیشمند و نویسنده روسی تولستوی الهام گرفته بود و اولین مرحله از مقاومت بدون خشونت علیه نژادپرستی را در آفریقای جنوبی به مرحله آزمایش و عمل درآورد و سپس آن را در شبه‌قاره هند، موطن خود به‌طور خستگی‌ناپذیری ادامه داد. دو اصل «آهیمسا» (عدم خشونت) و «ساتیاگراها» (حقیقت) که برخاسته از آیین‌ها و فرهنگ و تاریخ هند بود به‌طور جدی و پیگیر به راه و رسم زندگی سیاسی و مقاومت فعال و صلح‌آمیز هندی‌ها در

برابر بریتانیایی‌های اشغالگر تبدیل شد. تا جایی که گاندی به‌محض آنکه جنبش استقلال کوچک‌ترین لغزشی به سوی خشونت نشان می‌داد با اعلام روزه از رهبری جنبش کناره می‌گرفت. گرچه پیش و پس از آن، اینجا و آنجا جلوه‌هایی موفقیت‌آمیز از جنبش‌های مقاومت بدون خشونت از جمله در نهضت مشروطیت، جنبش تنباکو و نهضت ملی در ایران وجود داشت. با این حال جنبش عدم خشونت هند وزن و اعتبار و اهمیت دیگری یافت. به‌طوری پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷، توسل به مقاومت مسالمت‌آمیز در گوشه و کنار دنیا به جنبش هند به رهبری گاندی ارجاع داده می‌شد.

هم‌زمان با جنبش‌های مسالمت‌آمیز در هند، آفریقا و جاهای دیگر آسیا و خاورمیانه مبارزات مسلحانه و توسل به خشونت انقلابی برای آزادی، استقلال ملی یا اهداف طبقاتی در

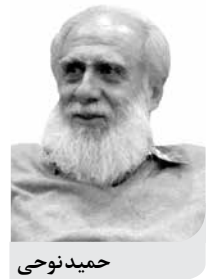
نیمه اول و ربع دوم قرن بیستم در اوج خود بود. با کمی تساهل شاید بتوان انقلاب کبیر فرانسه در پایان قرن هجدهم و کمون فرانسه در نیمه اول و دوم قرن نوزدهم و همچنین انقلاب سوسیالیستی شوروی در اول قرن بیستم را پیش‌درآمد این دوران دانست: مردم ویتنام، کره، چین و کوبا با نبردهای قهرآمیز کم و بیش متکی به ایدئولوژی مارکسیستی با هدف برقراری جامعه‌ای بی‌طبقه بر

برخی از مسیحیان باور دارند عیسی مسیح فرموده: «اگر کسی به تو سیلی زد، روی دیگر خود را برای دریافت سیلی دیگر به‌سوی او برگردان». آیین موهیسم ۴۷۰ سال پیش از میلاد و همچنین جینیسم از مذاهب هندو، مخالف هرگونه آزار و خشونت نسبت به موجودات عالم هستند. بعضی از مذاهب هند آن‌قدر در آزار نرساندن به دیگری و عدم خشونت (در برابر هر موجود دیگری) پیش رفته‌اند که حیوانات مودی را از نیز خود نمی‌رانند. در ادیان کهن ایرانی همچون آیین زرتشت، نیز فقط جواز کشتن حیوانات مودی صادر شده و لاغیر. افزون بر آیه ۲۸ سوره مائده (فوق‌الذکر) در بعضی از آیات قصاص نیز عفو توصیه و بهتر از انتقام دانسته شده. با این حال خشونت در برابر خشونت، چشم در برابر چشم<sup>۱</sup> و حتی انتقام و خشونت مضاعف همواره موجب جنگ‌ها، شورش‌ها، قیام‌ها و

انقلاب‌هایی خونین با اهداف گوناگون بوده است: کشاکش‌های قبیله‌ای، قومی، نژادی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی، در سطوح کوچک و بزرگ، قصاص و تماشای هیستریک مراسم اعدام در ملاعام، لذت بردن از به جان هم انداختن حیوانات (خروس‌بازی) و انسان‌ها (بردگان و گلابدیاورها) و انسان و حیوان (گاو‌بازی) و هزاران رسم و عادت دیگر حاکی از گرایش (تربیتی یا خاطره کهن حیوانی) انسان به خشونت است.

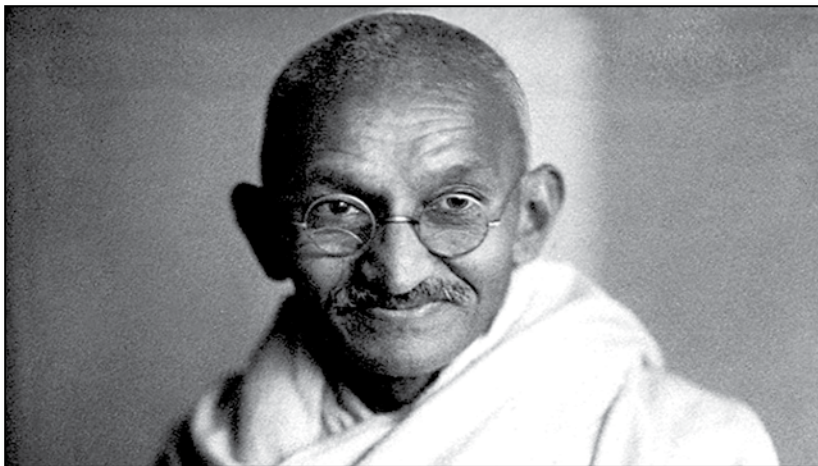
تاکنون بشر ظاهراً و در بیشتر اوقات مشکلات خود را با خشونت حل کرده، اما خشونتی خشونت‌آفرین. خشونت در برابر «دیگری» اعم از دین دیگر، ملت دیگر، احزاب و ایدئولوژی دیگر، کشور دیگر، قدرت دیگر، ثروتمند دیگر، سلطان دیگر، مالک دیگر، اندیشه دیگر و هزاران «دیگر»

دیگر (غیرخود). گاهی دامنه این غیرخود بسیار بزرگ می‌شود که ناشی از خود بسیار کوچک است. هرچه خود انسان بزرگ‌تر شود وحدتش با جهان بیشتر است. خود انسان در مرحله اول (طفولیت) به تن و جسمش محدود است. در



حمید نوحی

”  
در ابتدای قرن  
بیستم نظریه عدم  
خشونت در هند  
و عمل گسترده  
و عمیق به آن با  
رهبری گاندی و  
حزب کنگره، وارد  
مرحله برساخت  
فلسفه سیاسی و  
اجتماعی شد



بزرگ‌ترین و نیرومندترین نیروهای عصر خود پیروز شدند.

شعار صلح از لوله تفنگ بیرون می‌آید (چین) و نبرد مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک (ایران) در جنبش‌های چپ و آزادی‌خواه غلبه (هژمونی یا برتری) داشت. در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی (برابر با ۷۰ میلادی) چه گوارا جهان‌وطن انقلاب مسلحانه کوبا امیدوار بود نبرد مسلحانه در آفریقا، آسیا و خاورمیانه همه‌گیر شود و خود در این راه شهید شد. شهادت او را می‌توان نقطه عطفی در نظریه و روش علمی مبارزه قهرآمیز دانست.

پیش از آن در نیمه اول قرن بیستم بسیاری از مستعمرات یا کشورهای تحت سلطه با قیام مسلحانه آزادی و استقلال و حق انتخاب سرنوشت خود را به دست آورده بودند. همچون الجزایر که با قیام عبدالقادر، رهبر دینی انقلابی، در نیمه قرن نوزدهم علیه اشغالگران فرانسوی شروع شد و در سال ۱۹۶۱ با قرارداد صلح (استقلال) اوپان در سوئیس به سرانجام رسید. این یکی از طولانی‌ترین نهضت‌های آزادیبخش ملی بود. بعدها، اندونزی و دیگر جوامع تحت سلطه آفریقایی و آسیایی و امریکای لاتین با همین روش به آزادی نائل شدند. یکی از موجبات این پیروزی‌ها جنگ اول و دوم جهانی بود. با این حال جنگ دوم جهانی آبستن یک نمونه ضد تاریخی نیز شد: اشغال تدریجی فلسطین و بیرون راندن ساکنان اصلی آن سرزمین به زور اسلحه، ترور، ایجاد وحشت و حمایت بریتانیای کبیر که با فرانسه پس از جنگ اول جهانی سرپرستی (قیمومیت) کشورهای منطقه را میان خود تقسیم کرده بودند. ریشه داستان چه بود و چه شد در حوصله این مقاله نیست، اما

یکی از عوامل این توطئه توأم با خشونت، عکس‌العمل و پاسخی بود که هم درونی شده از طرف قوم یهود نسبت به ظلم و خشونت نازی‌ها در آلمان و خشونت‌هایی که در طول تاریخ از طرف مسیحیان بر آن‌ها رفته بود و هم بیرونی شده (تعکس‌یافته) از طرف اروپاییان در حمایت از رهایی قوم، اما برای کسب آسیایش وجدان و جبران ظلم‌های تاریخی که نسبت به این قوم روا داشته‌اند. ظلم، ظلم آفرید و خشونت، خشونت؛ درحالی که فلسطینیان پس از طی دوران‌های مختلف

مقاومت تهاجمی، اکنون راه مقاومت فعال را در پیش گرفته‌اند. مقاومت فعال ترکیبی است از تظاهرات و فعالیت‌های اعتراضی مسالمت‌آمیز تا دفاع تهاجمی مسلحانه. می‌خواهم سخن «روح زمانه» را پیش بکشم. قرون شانزدهم تا نوزدهم دوران گسترش قدرت و توسعه اقتصادی اروپا و

رزمندگان با واژه «کینه مقدس طبقاتی» تقدیس می‌شد.

واژه مقدس «کینه» به‌درستی همان چیزی است که نه تنها در فلسفه عدم خشونت جایی ندارد، بلکه از آنجا که در جان و روح همه لانه دارد، گانندی تلاش می‌کرد این جرثومه فساد را با توسل به «ساتیا‌گراها» (حقیقت تا عمق چیزها) و آهیسمما (مقاومت و پایداری صلح‌آمیز بی‌انتها در جست‌وجوی حقیقت) از روح و جان خود و انسان‌های دیگر بزدايد. برای وصول به این اهداف روش‌هایی عملی (تجربه مشترک) به‌منظور تربیت، تزکیه و تولید، همراه با مراسم نیایش در معابد هندو (آشرام‌ها) را توصیه و اجرا می‌کرد.

### عدم خشونت، هم راهبرد و هم روش

در اوج مبارزات قهرآمیز نظریه‌ای از طرف شادروان مسعود احمدزاده از بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق در ایران به نام «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک»، به‌عنوان «برابرها» نظریه فلسفی عدم خشونت تدوین شد. به‌راستی مقایسه و ارزیابی میان نتایج و دستاوردهای راهبردها و روش‌های گوناگون و ارزیابی آن‌ها در امور سیاسی و اجتماعی از آنجا که جامعه سیال و همواره در حال حرکت و جنبش است برخلاف مقایسه و ارزیابی‌های شیمیایی و مکانیکی آزمایشگاهی مشکل و بلکه تحقق‌ناپذیر است. بسیار مشکل است که بگوییم نتیجه نهایی انقلاب قهرآمیز چین به حال بشریت مفیدتر بوده یا مقاومت بدون خشونت هند، ولی این را می‌توان گفت که برحسب تجربه:

- ۱- سلسله خشونت در برابر خشونت حَدِ یَقِف ندارد.
- ۲- خشونت درونی می‌شود؛ ابتدا علیه دشمن و سپس به همه و حتی خویشتن خویش سرایت می‌کند و به ویران‌سازی شخصیت خویش می‌انجامد.
- ۳- خشونت مبتنی بر باور به نزاع بی‌پایان و مرز عبورناپذیر خیر و شر است. «من» خوب و «شمای» بد. چیزی که مطلقاً حقیقت ندارد. رأس و بدنه و پایه خوب، سلطان جلاد و مردم شریف و مهربان.

سپس امریکا و ژاپن است که کشورگشایی‌ها و اشغالگری‌ها و بهره‌کشی‌ها در تمام قاره‌ها را به دنبال داشت. قرن نوزدهم و بیستم دوران مقاومت و واپس‌رانی قدرت‌های برآمده از سرمایه‌داری صنعتی به‌طور عمده با توسل به انواع مقاومت‌های کوچک و بزرگ قهرآمیز است. در این میان جنبش عدم خشونت هند یک استثنا و در عین حال یک نمونه نمادین برجسته و آینده‌ساز است، درحالی‌که به دلیل برتری ذهنی دلالت‌های معنایی و روان‌شناختی (هژمونی) نظریه انقلاب‌های مارکسیستی با هدف استقرار جوامع بی‌طبقه در گوشه و کنار دنیا بر افکار جوانان در همه جای دنیا، به‌ویژه در جوامع و کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین در آن هنگام، جنبش آشتی‌جویانه هند به رهبری گاندی و حزب کنگره نه تنها در میان انقلابیون و استقلال‌طلبان گوشه و

کنار دنیا جایگاه و بازتاب قابل‌مقایسه‌ای با انقلاب‌ها و روش‌های مسلحانه (به‌اصطلاح قهر انقلابی)، به‌ویژه در کنار بازتاب‌های گسترده انقلاب کمونیستی چین، ویتنام و کوبا نداشت، بلکه تا حدودی سازشکارانه به‌حساب می‌آمد. به‌راستی نظریه عدم خشونت نه سازشکارانه، بلکه آشتی‌جویانه است؟ آشتی و سازش نه به معنای ارتجاعی در واژگان سیاسی مارکسیستی و انقلابی زمانه، بلکه در مفهوم فلسفی آن که توضیح خواهم داد.

### خشونت و انقلاب

خشونت انقلابی دوران مدرن با نظریه‌های فلسفی و سیاسی مارکس از هنگام تدوین بیانیه کمونیست (مانیفست) بازتاب وسیعی در جهان به‌ویژه در میان تحول‌خواهان پیدا کرد. خشوتی که نه فقط مطابق نظریه‌پردازی‌های فلسفی و سیاسی نسبت به دشمن طبقاتی جایز شمرده می‌شد، بلکه تا سطح درونی کردن آن در نزد خود

”  
**قرن نوزدهم و بیستم**  
**دوران مقاومت و واپس‌رانی**  
**قدرت‌های برآمده از**  
**سرمایه‌داری صنعتی به‌طور**  
**عمده با توسل به انواع**  
**مقاومت‌های کوچک و**  
**بزرگ قهرآمیز است. در این**  
**میان جنبش عدم خشونت**  
**هند یک استثنا و در عین**  
**حال یک نمونه نمادین**  
**برجسته و آینده‌ساز است**





۴- در کنش‌های سیاسی مبتنی بر نظریه خشونت، همه‌چیز، بهشت و دوزخ، سعادت و شقاوت، همه از رأس حاکمیت سیاسی طلب می‌شود. همه نگاه‌ها متوجه رأس هرم قدرت شده و از پایه که منشأ اصلی قدرت است غفلت می‌شود.

نگاه به رأس فقط به براندازی رأس می‌انديشد و به غلط تصور می‌کند همین که رأس به زیر آمد، همه چیز درست می‌شود. این البته جزء لاینفک نظریه کلاسیک مارکسیستی است که به اصطلاح به درون و جزء جزء افراد توجه ندارد. در این مورد مقایسه‌ای میان روش و مکتب مارکس و گاندی شایان توجه است. شاید خیلی‌ها ندانند فقط مارکس نبود که خواهان برانداختن مالکیت بود (گیرم فقط از ابزار تولید). افزون بر هم‌زمان انترناسیونال کارگری همچون پرودون، گاندی هم مالکیت را شر می‌دانست و به این دلیل مالک هیچ چیز نبود و مالکیت هیچ چیز را نپذیرفت. تفاوت اساسی در روش و نظریه عدالت‌طلبانه این دو شخصیت بزرگ در این است که یکی (مارکس) بیرون از خود را هدف گرفته بود. همه چیز را مشروط به استقرار نظام سیاسی و اقتصادی کارگری (پرولتاریایی) می‌کرد، اما گاندی اصلاح و عدم پذیرش مالکیت را از خود و یارانش آغاز کرد.<sup>۵</sup>

### اصلاح (فردی) یا جمعی

دانشمند و فیلسوف برجسته، حسینعلی راشد که تا انقلاب ۵۷ سخنرانی‌هایش در شب‌های جمعه از رادیو ایران پخش می‌شد معتقد بود هرکسی باید خود را اصلاح کند. نظریه‌ای که درست یکصد و هشتاد درجه مخالف نظریه سیاسی انقلابی بود. نظریه انقلاب سیاسی می‌گفت اصلاح فردی هیچ حاصلی ندارد. تا شما و ده‌ها نفر دیگر مشغول اصلاح خود هستید کروکرور مردم قربانی فساد و تباهی می‌شوند و افزون بر آن از واقعیات روزمره جامعه دور و غرق در خیالات و ذهنیات می‌شوید. حرکت‌های فسادبرانگیز در جامعه سرمایه‌داری آن‌قدر فراگیر و وسیع است که هیچ روش اصلاح فردی نمی‌تواند به پای او برسد تا ده‌ها نفر خود را اصلاح کنند. هزاران هزار نفر غرق در استثمار و فساد

روزافزون می‌شوند؛ در نتیجه حاکمیت‌ها همچنان با قدرت به پیش می‌تازند؛ بنابراین تلاش انقلابی باید متوجه براندازی حاکمیت مستقر و به اصطلاح «به دست گرفتن سکان کشتی قدرت» باشد.

اکنون پس از سال‌ها تجربه و به آزمون و خطا گذاشتن هر دو نظریه، تتگانها و تناقض‌های هر دو نظریه آشکار شده. اصلاح فردی از نوع سنتی (انفرادی) به روش آقای راشد) ناتوان از اصلاح جامعه و انقلاب‌های مسلحانه برای کسب استقلال تا مرحله سلبی (خلع ید از قدرت حاکم) موفق و

پس از آن در مرحله ایجابی، (تأسیس و استقرار دموکراسی) راه درازی در پیش دارد.<sup>۶</sup>

خشونت‌های آرمانی (انقلابی) عصر مدرن، پس از انقلاب کبیر فرانسه در قرن نوزدهم و بیستم پیامد ایدئولوژی‌های انقلابی با نیت انسان‌دوستانه جهان‌شمول، شفاف و متوجه شالوده‌های نظام‌های مستبد یا استعمارگر و استثمارگر و متکی به معنویات و اخلاقیاتی تعریف شده هستند که صرفاً علیه عوامل و حامیان نظام‌های مزبور اعمال می‌شوند. آن‌ها هم نه به‌عنوان هدف درجه اول، بلکه در شرایط خاص و بسیار محدود. مجاهدین افسران عالی‌رتبه اطلاعاتی ایرانی و امریکایی را هدف می‌گرفتند و چریک‌های فدایی به‌طور بسیار محدود برحسب نظریه‌های جهانی ایرانی شده، سرمایه‌داران وابسته را (مطابق تحلیل خودشان). اکنون پس از گذر از این تجربیات تاریخی راه سومی میان اصلاح فردی و خشونت انقلابی گشوده

شده است. به نظر می‌رسد در واقع این راه سوم، مقاومت بر اساس توصیه‌های بن سائق ادامه و تکامل راهبرد مقاومت بدون خشونت است. بدون نیاز به باورهای متافیزیکی، اما در عوض، کثرت‌پذیر و بدون نیاز به اقلیت ابرمردان آماده هرگونه جانبازی و قابل‌پذیرش و مشارکت برای عموم مردان و زنان در دوران ما. یکی از نظریه‌پردازان

این راه سوم که در ایران به نام «جامعه مدنی» (قدرت مدنی) شناخته شده و آن را با واژه‌هایی همچون «قدرت پایه»، «قدرت موازی» و «قدرت جایگزین» معرفی کرده و خود به‌طور جدی در موطن اصلی‌اش آرژانتین و موطن دومش فرانسه در آن مشارکت دارد میشل بن سائق<sup>۷</sup> فیلسوف-روانکاو فرانسوی آرژانتینی الاصل و چه‌گوارائیت دهه ۷۰ میلادی است که برای خواننده ایرانی نامی ناآشنا نیست. تاکنون سه کتاب<sup>۸</sup> از او در ایران منتشر شده که محافل کتاب‌خوانی تکثیر

کرده‌اند و در گروه‌های دانشجویی و روشنفکری به بحث گذاشته می‌شود. از تصادف روزگار به نظر می‌رسد کشور ما زودتر از هر جای دیگر در منطقه به این راه (راه سوم) قدم گذاشته است. اعتراضات مسالمت‌آمیز خرداد ۱۳۸۸ و پویایی‌های نهادهای مدنی یا شبکه‌های اجتماعی، آن‌جی‌اوها که در ایران سازمان‌های مردم‌نهاد [سمن] نامیده می‌شود به‌رغم سنگ‌اندازی‌ها و مشکلات بسیار زیاد، نماد آمادگی جامعه ایرانی برای رشد این نظریه است. نظریه‌ای برای خروج از بن‌بست ناشی از سلطه جریان راست سرمایه‌داری جهانی؛ جریانی که خود را در تمام جهان از امریکا گرفته تا ایران با ویژگی‌هایی چون جنبش‌های بدون فرمانده و بدون تشکل‌های حزبی سنتی، بدون مرکزیت، بدون سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی و در یک کلام کاملاً مردمی و خودجوش خود را نشان می‌دهد. در این میان دو انگیزه قوی در میان خوانندگان فارسی‌زبان برای علاقه‌مندی به خوانش بن سائق آشکار شده:

اول: سابقه زندگی و در میدان عمل (بخوانید مبارزه) بودن از هنگام جوانی در دهه ۷۰ میلادی (دهه ۵۰ هجری). او از نسل آرمان‌گرا و عدالت‌خواه بعد از جنگ دوم جهانی یعنی دو دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی (دهه ۴۰ و ۵۰ هجری) است. سال‌های انقلاب سراسری چین، جنگ‌های ویتنام و کره که طی آن کمر ارتش‌های فرانسه و امریکا به نحو خفت‌باری شکست، انقلاب آزادی‌بخش الجزایر بر علیه استعمار فرانسه، انقلاب‌های آزادی‌بخش کشورهای آفریقایی به رهبری پاتریس لومومبا، جنبش غیرمتعهدها به رهبری رجال سیاسی در آسیا و آفریقا با رهبری جمال عبدالناصر در مصر، احمد سوکارنو در اندونزی و مارشال تیتو در یوگوسلاوی سابق، پیروزی یک گروه کوچک پارتیزانی در کوبا به رهبری فیدل کاسترو و چه‌گوارا و خلاصه چند دهه انقلاب و آرمان‌گرایی و امید به راهی در سراسر کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین. جنبش دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ که پایتخت‌های کشورهای اروپایی از لهستان و آلمان تا انگلیس و شهرهای بزرگ امریکایی را به

”  
**راه سوم،  
 مقاومت بر اساس  
 توصیه‌های بن  
 سائق ادامه و تکامل  
 راهبرد مقاومت  
 بدون خشونت  
 است**

لرزه درآورد. دورانی که جوش و خروش مبارزات سازمان‌های انقلابی در ایران منجر به پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شد.

درست است که انقلاب در ایران نیز مانند تمامی انقلاب‌های بزرگ تاریخی و البته تاریخ‌ساز مردان و زنان خود را مثله کرد و خورد، با این حال خاطر جانفشانی نسلی که آن را تدارک و آماده کرده بودند از مذهبی و غیرمذهبی، از اعضای پاک‌باخته سازمان افسران حزب توده در دوران رضاشاه گرفته تا چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق و هزاران شهید این راه پردرد و خون، از انقلاب به یغما برده شده مشروطیت تا جنبش در نطفه خفه‌شده ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق با کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در ذهن تاریخی ایرانیان باقی مانده بود.

دلیل دوم، جذاب بودن بن سائق، عاطفی و به‌خاطر سرگذشت تلخ و غم‌بار او در این مبارزات است. او هم‌زمان با همسر رزمنده‌اش که فرزندی در رحم داشته دستگیر و به تخت شکنجه بسته می‌شوند. چنین دوران سخت زندان را با مادرش در زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسا تحمل می‌کند.

«... آن بچه شیرخواره تنها چند ساعت پس از وضع حمل پاتریسیا در سال ۱۹۸۰ از آغوش

پاتریسیا ربوده شد و یکی از شکنجه‌گران او را با خود برد. خبر داریم که آن مرد «تبهکار» تا آنجا پیش رفت که در آن زمان «رودولف» کوچک ما را به بازدید محل کار خود می‌برده است. به‌عبارت دیگر به مرکز شکنجه. جایی که مادر او و دیگران شکنجه می‌شد و شاید هم مادرش در همان جا به قتل رسیده است.<sup>۱</sup>

جاذبه سوم بن سائق این است که نظر را با عمل در آمیخته و با گذشته خود و جنبش انقلابی چپ برخوردار انتقادی و از سر مسئولیت کرده، چند دهه جلای وطن اجباری و زندگی به‌صورت یک پناهنده که از قضای روزگار مصادف با فروپاشی بلوک شرق، شهادت چه‌گوارا، شکست جنبش‌های پارتیزانی در آفریقا و آسیا و همچنین عقب‌نشینی احزاب سوسیالیست و کمونیست در اروپا و امریکاست، او را از

ادامه پیکار برای آزادی، عدالت و سعادت نوع بشر منصرف نکرد، بلکه فرصت تازه‌ای برای نقد و تجدید نظر در روش‌های کلاسیک در اختیار او قرار داد. برخلاف بعضی از انقلابیون که با

شکست احزاب و جنبش‌های دلخواه خود از میدان به در می‌روند و طی یک فرآیند دفاع روانی و شخصیتی سر از میخانه‌ها درآورده یا به عالم عرفان پناه می‌برند و گوشه انزوا اختیار می‌کنند، یا با چرخشی یکصدووهشتاد درجه‌ای سر از اردوی راست درمی‌آورند که خود به بعضی از آن‌ها در اینجا و آنجا با نام و بی‌نام اشاره می‌کند، او از راه به در نمی‌رود. تحقق آرمان‌ها را به اشکال دیگری پیگیری می‌کند. به‌ویژه هم و غم او پس از هزیمت جنبش چپ، در پی اوج آن در دهه ۷۰ میلادی و تسلط انواع جریان‌های ارتجاعی بر عالم اقتصاد، سیاست، فرهنگ، اندیشه و فلسفه این است که راه برون‌رفت جنبش جهانی چپ از بن‌بست چیست، به جست‌وجو در سطح راضی نمی‌شود و به اعماق می‌پردازد. از حصار تفسیرهای رایج از بی‌خدایی<sup>۱۱</sup> سبک‌وزن و ماده‌باوری<sup>۱۲</sup> سطحی، خارج می‌شود و به مطالعه فلسفه از عهد کهن تا امروز می‌پردازد. بدون پیشداوری، با همان آرمان‌ها و اهداف پاک دوران جوانی به جست‌وجوی راه‌های تازه وضعیت جدید می‌پردازد و از همه فلاسفه چیزهایی می‌آموزد. ارتباطات زنده و فعال با طبقات اجتماعی و اقوام و فرهنگ‌ها را در پاریس این شهر رنگارنگ و پرشور و هیجان و مهربان با تبعیدیان سیاسی جهان، حضور ادامه می‌دهد. اشارات و ارجاعاتش به فیلسوفان و فرهنگ‌ها از اقصی نقاط جهان شاهد این مدعی است. به‌خصوص به‌نظر می‌رسد همچون بسیاری از فیلسوفان معاصر جهان به‌ویژه اروپایی از اسپینوزا و فلسفه و عرفان هندی تأثیر می‌پذیرد. از هر «ایسمی» می‌گریزد. جهان را با چشم باز می‌نگرد: نه از دریچه تنگ فرضیات و نظریه‌های قالبی. به این ترتیب به تجدیدنظر اساسی در مبارزات انقلابی می‌پردازد، اما نه آنکه رادیکالیسم و ایده‌ها و آرمان‌های انقلابی را به‌طور کلی رها کند، راه دیگری مطابق روح زمانه برمی‌گزیند. آرمان‌هایش همان آرمان‌های چه‌گوارایی است: عدالت، سعادت نوع بشر، برابری، برادری، آزادی و رفع انواع تبعیض‌ها. متوجه می‌شود که فروپاشی بلوک شرق، تحقق نیافتن سوسیالیسم و کمونیسم

ناشی از یک نابرابری ساده در معادله نیروها، بدبیری، یا تضاد نیست، بلکه ناشی از تنگناها و اشکالات بنیادی در نظریه‌های انقلابی-سیاسی است که هدف اصلی‌شان کسب قدرت سیاسی

به‌ویژه با توسل به قهر انقلابی است. اصطلاح خود او «در دست گرفتن سکان کشتی قدرت» است. می‌گوید: هدف نه برانداختن چیزی بلکه ساختن چیزی است، نشان می‌دهد که هیچ کدام از جنبش‌ها و انقلاب‌ها یا احزاب سیاسی ریز و درشت پس از به دست گرفتن قدرت به اهداف از پیش اعلام شده نرسیده‌اند. از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب سوسیالیستی اکتبر شوروی، از سرنگونی حکومت‌های کوچک و بزرگ در اینجا و آنجا، از پیروزی احزاب سنتی چپ بر احزاب فاشیستی راست. دستاوردها را انکار نمی‌کند، اما آنچه را نمی‌پذیرد مطلق بودن داوری در باب خیر و شر و پایان ظلم است. ظلم جزئی از هستی است. در جایی جمله‌ای به این مفهوم دارد: «جهان بدون ظلم جهان بدون عدالت است». درواقع نه تنها ظلم و عدل، بلکه خیر و شر نیز نه تنها دل‌دل بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

می‌دانیم که این چیز تازه‌ای در فلسفه، آیین‌های کهن و قرائت‌های دینی-عرفانی نیست، اما آنچه در کارهای بن سائق تازگی دارد این است که فلسفه و عرفان را با تکاپوی زندگی همه جانبه واقعی و شادان روزمره درآمیخته و از نقد بنیادی تجربیات و اندوخته‌های بشری به راهکارهایی گسترش‌پذیر و تعمیم‌پذیر در شرایط متنوع بدون قالب‌سازی «این است و جز این نیست» رسیده است. همچنان که نه انقلاب را نفی می‌کند و نه اصلاحات را. در واقع «موقعیت‌گرایی»<sup>۱۳</sup> است که سعی می‌کند همه چیز را در درون موقعیت درک و فهم کند و راه‌های تازه‌ای برای برون‌رفت از انفعال، سردرگمی و کژراهه پیدا کند. او جزو اولین اندیشمندان است که راه برون‌رفت از وضعیت انسدادی آرمان‌گرایی را در ترک گزاره‌های زیر یافت:

توجیه وسیله به خاطر هدف. به‌طوری که می‌دانیم، به‌رغم انکار مبارزان و انقلابیون سده‌های نوزدهم و بیستم عملاً تمام احزاب کلاسیک و جنبش‌هایی که فرماندهی سازمانی داشتند در عمل به این کژراهه رسیدند. یکی از ویژگی‌های او بیان مسائل عمیق فلسفی و سیاسی به زبان ساده و بی‌غل و غش و همه‌فهم است. به‌عنوان نمونه در مورد اینکه چگونه احزاب و جنبش‌های سیاسی در عمل به ورطه توجیه وسیله به خاطر هدف می‌افتند، چیزی که هرگز به آن اعتراف نمی‌کنند، می‌گوید: «فرماندهی انقلابی به اعضای خود می‌گوید فعلاً دنبال من بیاید». پس از کسب قدرت همه چیز رو به راه خواهد شد. اشکال عمده را از همین «فعلاً»، «همین امروز»، «فقط در همین مورد» می‌بیند.<sup>۱۴</sup> نظر به‌ای که پیش از آنکه با منطق ابزاری و عقل جزئی، کارکردگرایی، فایده‌گرایی و عمل‌گرایی بتوان به آن رسید با اخلاق و درون‌بینی (دل) می‌توان به آن راه یافت: چیزی که فقط در دل شخصیت‌های آرمان‌گرایی که به دنبال کسب قدرت و «به جایی رسیدن» نیستند، می‌بالد و رشد می‌کند.

خلاصه سخن بن سائق تا جایی که به این نوشتار

”  
برخلاف بعضی از  
انقلابیون که با شکست  
احزاب و جنبش‌های  
دلخواه خود از میدان  
به در می‌روند و طی  
یک فرآیند دفاع روانی و  
شخصیتی سر از میخانه‌ها  
درآورده یا به عالم عرفان  
پناه می‌برند و گوشه انزوا  
اختیار می‌کنند، یا با  
چرخشی یکصدووهشتاد  
درجه‌ای سر از اردوی  
راست درمی‌آورند که خود  
به بعضی از آن‌ها در اینجا  
و آنجا با نام و بی‌نام اشاره  
می‌کند، او از راه به در  
نمی‌رود

مربوط است و از خلال آثار او دریافت می‌شود این است که:

- همین جا و هم اکنون است که باید اصول (اخلاقی) رعایت شود.

- «فلسفه منازعه»<sup>۴</sup> از بن اشتباه است. خشونت کزراهه است.

- قدرت در رأس نیست. در پایه است.

- کارهای کوچک آن قدر اهمیت دارد که کارهای بزرگ. اهمیت و ارزش کارها در کوچکی و بزرگی آن نیست. در ارزش ذاتی آن‌هاست.

- مقاومت، به جای براندازی.

- نگاه به درون، به جای نگاه به بیرون.

- قدرت در خود ما، در مردم است نه در بیرون از ما.

- قدرت در پایه و بدنه است نه در رأس.

- مقاومت سازنده تر از تهاجم است.

- دفاع بهتر از حمله است.

- شر ناموجود و فقدان خیر است؛ بنابراین چیزی برای برانداختن وجود ندارد.

- دوگانه «یا انقلاب یا اصلاحات» یک انتخاب نیست.

میدان عمل، نه گفتن و مقاومت، خود راه را نشان می‌دهد. از دل مقاومت راه باز می‌شود.

این همان مفهوم «مقاومت آفرینش است» ژیل دلوز، فیلسوف فرانسوی «موقعیت» است که

عنوان یکی از کتاب‌های بن سائق است. به این ترتیب مبارزه اساساً رنگ می‌بازد. مبارزه‌ای وجود ندارد. مبارزه با چه چیز. «تو نباش تا من باشم» اساس فساد است. درحالی که مقاومت

برای کسب موفقیت‌های هرچند کوچک بهتر از براندازی رأس حاکمیت است: پافشاری در

خواسته‌های بحق بی‌سرنیاهان، بی‌شناسنامه‌ها،

اقلیت‌ها، محرومان، کسب حقوق طبیعی و انسانی، بهداشت و درمان، ایجاد سرپناه امن برای کودکان خیابانی و تحت پوشش گرفتن کودکان کار، دریافت و تثبیت حقوق قانونی موجود.

لازم نیست به دنبال هدف‌های بزرگ آرمان‌شهری باشیم، همین حقوق به رسمیت شناخته شده در هر مقطع اهمیت دارد که تثبیت شود. مدینه فاضله یک شبه ایجاد نمی‌شود. مدینه فاضله از مقاومت برای کسب حق آسایش همسایه و سلام کردن به او تأسیس می‌شود. حقوق آرمان‌شهری از همین قدم‌های هرچند کوچک خلق می‌شود. هیچ چیز خلق الساعه نیست. ■

### پی‌نوشت:

۱. لازم است توضیح داده شود که چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان مضمون آیه‌ای است در قرآن که یکی از مراحل تدریجی کاهش خشونت بوده است، درحالی که قبیل از آن، در برابر عضو خاطمی قبیل، با تمامی قبیله جنگ می‌شده است. (میثمی)

۲. نگارنده باور ندارد که سخن فرد حتی عقاید او ناشی از عقل و عین شخصیت او است. همچنان که از قدیم گفته‌اند: میان حرف و عمل یک دنیا فاصله است. سورن کیرکگور (Soren Kierkegaard) فیلسوف دانمارکی متاله اصالت وجودی می‌گوید: «آنچه برای عمل، برای یافتن چیزی «که به خاطرش بتوانی زندگی کنی و بگیری»، لازم است عقل و عینیت نیست، بلکه شور و ذهنیت [داشتن چیزی در ذهن و عمل کردن به آن] است. رفتن در پی فلسفه‌ای عقلانی و عینی شاید از نظر فکری همان انگیزه و محرک باشد، اما به کار زندگی کردن نمی‌آید. معمولاً فیلسوفان (هگل هم مثل بقیه). مثل اکثر مردم در زندگی روزمره و در حقیقت تعقیب اهداف زندگی روزمره، از منطقی پیروی می‌کنند

که متفاوت با منطق آنان در عالم نظر و تفکرشان است». (فلسفه کیرکگور، ترجمه: خشایار دیبیمی) سخن صلح و عدم خشونت گرچه زیبا و دوست‌داشتنی است. همواره با ضد خود یعنی جنگ و خشونت در عمل همراه بوده و بلکه جنگ و خشونت حرف آخر را زده است. به عصر مدرن نگاه کنید. سفیدپوستان اروپایی، اهالی بومی قاره آمریکا از سرخپوستان جنوب تا زردپوستان شمالی را به زور و ظلم بسیار سرکوب کردند. تمام جهان را به زور درنوردیدند و بعدها هم با زور انقلابی خارج شدند، اکنون آمریکا می‌خواهد با زور همه جهان را مطیع خود کند.

۳. Henry David Thoreau

۴. John Ruskin

۵. حمید نوحی، از ناسوت تا لاهوت، تهران، شرکت سهامی انتشار و سایت [www.hamidnoughi.com](http://www.hamidnoughi.com)

۶. لازم به تذکر است که خشونت کور جاهلانیه توأم با توحش چند دهه اخیر از نوع سلفی‌گری و تکفیری، داعش و طالبان مبعثی جداگانه است که در بحث حاضر نمی‌گنجد.

۷. Miguel Benasayag.

۸. «زندگی، مبارزه و مقاومت»، نشر گام نو. «گسست‌های اندوه‌بار» نشر صمدیه و «مقاومت آفرینش است» نشر چشمه.

۹. میشل بن سائق، «مبارزه، مقاومت و زندگی». ص ۲۲۴، نشر گام نو، تهران، ۱۳۹۷.

۱۰. Athe isme.

۱۱. Materialisme.

۱۲. Situationist.

۱۳. نباید نادیده گرفت که در همه جای جهان از جمله ایران خودمان در دل جنبش چپ انقلابی شخصیت‌های اندیشمندی چون شادروان مصطفی شاعران بوده‌اند که به جمع‌بندی‌های مشابهی رسیده بودند که متأسفانه به دلایل بسیار پیچیده و بی‌شمار که بحث درباره آن در این مقال نمی‌گنجد در نطفه خفه شد.

۱۴. Philosophie de L' affrontement.

## کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چندده کتاب سیاسی-راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی-راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

# آقای جنتی، اگر جای شما بودم!



مهدی غنی\*

با ساختن طنزهایی در رابطه با سن من ابراز می‌کنند و ذوق و ابتکار زیادی به خرج می‌دهند و موجب شادی‌افزایی بخشی از جامعه می‌شوند، نه تنها دلگیر نمی‌شدم، بلکه از اینکه من موجب شده‌ام لبخندی بر سیمای هم‌وطنان مصیبت‌زده و تحت‌فشارم بنشیند، خدا را شکر می‌کردم و از آن‌ها تشکر و تقدیر می‌کردم. البته انصافاً از شما هم تاکنون هیچ واکنش منفی نسبت به این جریان ندیده‌ام و حدس می‌زنم با نظر من موافق باشید. کما اینکه در گفت‌وگوی بدون تعارف صدا و سیما فرمودید: «من خودم از شوخی خوشم می‌آید، از مزاح خوشم می‌آید؛ البته مزاح‌های معقول». همین‌جا بگویم که این‌جانب در ساختن یا بازگو کردن هیچ‌یک از این طنزها دستی نداشته‌ام. اینک هم که خودم را جای شما می‌گذارم، قصدم مطایبه و طنزپردازی نیست، می‌خواهم با انگیزه اصلاح امور این ملت، چند نکته جدی را در میان‌گذارم که امیدوارم با حسن ظن شما روبه‌رو شود.

## ۱. هزینه‌کردن خداوند برای فردی حائز اکثریت آرا

آقای احمدی‌نژاد در سال اول ریاست‌جمهوری‌اش نامه‌ای به جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نوشت و او را دعوت به پیروی از دین و خدا و پیامبران کرد. نامه‌ای که بی‌جواب ماند و مشخص نشد با چه تحلیلی و بر اساس چه ضرورتی نوشته شده است، اما شما در نماز جمعه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ از این کار آقای احمدی‌نژاد تجلیل عجیبی کردید و آن را ناشی از «الهام خداوندی» دانستید:

«این‌گونه حرف زدن، الهام خداوند است و خدا لطف دارد و می‌خواهد قدرت این مملکت را زیاد و جایگاهش را در دنیا محکم کند. خدا الهام می‌کند و آن‌ها را غافلگیر می‌کند. در داخل و خارج باور نمی‌شد که نامه‌ای این‌گونه نوشته شود و همه را مبهور کرد.»

درحالی‌که اگر من جای شما بودم، هیچ‌گاه خداوند را برای ایشان هزینه نمی‌کردم. او را در حد پیامبران و اولیاءالله که ملهم از خداوند بودند قرار نمی‌دادم. در ثانی قدری تأمل می‌کردم مگر من ناظر بر اعمال خداوند هستم که بدانم به چه کسی الهام می‌کند و چه کسی نه.

از خودم سؤال می‌کردم من از کجا می‌دانم خداوند به او الهام کرده است؟ شاید این کار را به خاطر شهرت یافتن انجام داده باشد. شاید آقای مشایب که مغز متفکر ایشان بود به او القا و الهام کرده باشد، نه خداوند رب‌العالمین. آیا هر کاری که موردپسند و خوشامد ما بود، از جانب خداوند است؟ آیا ما باید خودمان را با خواست و صفات خدا تطبیق دهیم، یا این خداوند است که بر اساس تمایلات سیاسی ما عمل می‌کند؟

همان زمان هم اندیشمندان بزرگوار، جناب حجت‌الاسلام فاضل میبدی، از این کار انتقاد کردند و گفتند: «مسئولان باید توجه داشته باشند که ذهن جامعه آگاه است و نباید از دین و اسلام و قرآن برای مسائل زودگذر سیاسی استفاده کرد. چون پیچیدن مسائل روز سیاسی در هاله قداست خطر بزرگ‌تری را به همراه دارد و آن دین‌گریزی جوانان است که به اصل اسلام ضربه می‌زند». <sup>۱</sup> نصیحت مشفقانه و دلسوزانه‌ای بود اما شنیده نشد. راستی چرا؟

پیش از اینکه خودم را جای شما بگذارم، و فارغ از شوخی‌ها و طنزهایی که برخی در رابطه با سن شما طرح می‌کنند، از یک نظر شما را تحسین می‌کنم. اینکه شما با وجود داشتن ۹۳ سال سن نه‌تنها بازنشسته نشده‌اید، بلکه مسئولیت چند شغل مهم و کلیدی را برعهده دارید، شما هیچ زمانی برای استراحت و فراغت خودتان قائل نیستید. به این ترتیب فرهنگ کار کردن و ارزش کار را بالا می‌برید و به تن‌پروری و تبلی و گریز از کار، نه می‌گویید و این تحسین‌برانگیز است. گاهی فکر می‌کنم اگر همه ایرانیان به اندازه نصف شما، همت و تلاش و انگیزه کارکردن داشتند، چقدر مملکت پیشرفت می‌کرد، اما از سویی من متحیرم که انگیزه شما از این همه کار چیست؟

درحالی‌که به‌لحاظ قوانین کشوری شما چندین سال است که بازنشسته محسوب می‌شوید و تکلیفی بر شما نیست. از نظر شرعی هم کارهایی که انجام می‌دهید، اگر واجب باشند، واجب کفایی هستند؛ یعنی اگر دیگری بتواند آن کار را انجام دهد، تکلیف از شما ساقط است. اینکه چرا شما این مشاغل را به افراد جوان‌تر واگذار نمی‌کنید و خود به امور شخصی و تمدد اعصاب و روان و سلامتی جسم و جان خود نمی‌پردازید، آشکار نیست. ناگفته نماند مسئولیت نماز جمعه و در پی آن ستاد امر به معروف را چند سال پیش واگذار کردید، ولی مشاغل دیگر شورای نگهبان و مجلس خبرگان و تشخیص مصلحت و شورای عالی فرهنگی را همچنان دارید.

اما اگر من جای شما بودم، چند کار مفید انجام می‌دادم:

۱- اول از همه، خطاب به بازنشستگان اعم از زن و مرد و سایر هم‌وطنانم می‌گفتم: خانم‌ها و آقایان من با ۹۳ سال سن، هنوز نه‌تنها بازنشسته نشده‌ام، بلکه چند شغل مهم و کلیدی دارم. در همه کارهایم هم خیلی جدی هستم. شما هم نباید بعد از بازنشستگی فکر کنید دیگر وقت کار کردن تمام شده است. کار کردن عار و تنگ نیست.

۲- دومین مسئله طنزهایی است که درباره سن من می‌سازند. از اینکه منتقدان من مخالفتشان را



حتی اصولگرایان هم این تعبیرات حضرت عالی را مبالغه دانستند و با ظرافت از آن انتقاد کردند. حجت الاسلام رهبر عضو کمیسیون فرهنگی مجلس وقت گفت: «اینکه گفته می‌شود این نامه الهام از خداوند است مقداری زیاده روی است».<sup>۲</sup> حالا اگر کسی بپرسد چطور یک روحانی مسئله‌ای را الهام خداوندی می‌داند و آن دیگری نه؟ مگر خداوند هم مسئله‌ای فقهی است که بر سر آن اختلاف فتوا وجود داشته باشد؟ باید چه جوابی به او بدهیم؟

اگر جوانی بپرسد چطور کسی که این قدر شایستگی دارد که مورد الهام خداوند قرار می‌گیرد، چندی بعد مرید یک فرقه انحرافی و سرسپرده آقای مشایی می‌شود، به طوری که برخی روحانیون برجسته ایشان را مشکوک و فراماسون می‌نامند؟ یعنی خداوند هم در شناخت مخلوقاتش اشتباه می‌کند؟ شما چه پاسخی برای او دارید؟

اگر سخن آقای فاضل میبیدی یک درصد هم درست باشد، آیا نباید رد پای خود را در دین‌گریزی بخشی از جامعه ببینیم و به جای سرکوب آن‌ها به تجدیدنظر در افکار و رفتار خود پردازیم؟ من اگر جای شما بودم از خداوند طلب مغفرت می‌کردم و در نگرش‌م به خدا تجدیدنظر جدی می‌کردم. به خلق خدا هم اعلام می‌کردم که اشتباهات مرا به پای اعتقادات و خدا و دیانت حقیقی نگذارند.

## مقایسه

شما در چهارمین اجلاس مجلس خبرگان تظقی برای دفاع از انقلاب فرمودید که یک جمله آن تیر خبر بسیاری خبرگزاری‌ها شد: «قبل از انقلاب تعداد مشروب‌فروشی بیشتر از کتاب‌فروشی بود».<sup>۳</sup> منظورتان این بود که از این طریق ثابت کنید در نظام قبلی مشروب خوردن بیش از کتاب خواندن ترویج می‌شد، در حالی که در رژیم فعلی برعکس است؛ اما واقعا با این گونه تبلیغات مردم به انقلاب معتقد می‌شوند؟ اگر کسی بگوید تعداد هروئین‌فروش‌ها در جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر از کتاب‌فروشی‌هاست، شما چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ آیا واقعا تفاوت نظام جمهوری با سلطنت غیرمشروطه سابق

منحصر در همین مشروب‌فروشی و حجاب زنان است؟ اگر کسی بپرسد این آمار از کجا به دست آمده است؟ آیا مشاهدات شماست یا متکی به یک آمارگیری است؟ چه جوابی به او بدهیم؟ به نظر

می‌آید این گفته صحت نداشته باشد. ممکن است در یک محل و حتی یک شهر چنین بوده باشد، اما در کل کشور چنین ادعایی نیاز به اثبات دارد. کما اینکه انتشاراتی‌های بزرگی مثل امیرکبیر، خوارزمی، فرانکلین، کتاب‌های جیبی، و... در بخش خصوصی وجود داشت. مثلاً در شهر ما سبزواری تا سال ۱۳۵۲ که من بودم، یک یا دو مشروب‌فروشی بیشتر وجود نداشت، در حالی که نزدیک ده کتاب‌فروشی در این شهر بود. در رژیم سابق در قم حتی سینما هم تا مدت‌ها اجازه فعالیت نداشت تا چه رسد به مشروب‌فروشی. این

سخن به معنی طرفداری از رژیم سابق نیست. کما اینکه شاید بدانید در همان زمان اول مهرماه ۱۳۵۲ که مأموران ساواک شما را در جزیره خارک شناسایی کردند و برای اجرای حکم تبعید به اسدآباد همدان اعزام کردند، چهل روز بود من بازداشت شده بودم و جیره روزانه شکنجه را باید تحمل می‌کردم. اما برای نقد دشمن ما مجاز نیستیم به اخبار نادرست و دلایل غیرمنطقی متوسل شویم که نتیجه عکس داشته باشد.

اوایل انقلاب یک بار هم شما در خطبه‌های نماز جمعه قم به انجمن حجته حملات سختی کردید، اما چون مبتنی بر اسناد و مدارک کافی نبود، نتیجه عکس داد.<sup>۴</sup>

## شجاعت، جسارت، وقاحت

شما پس از نامه آقای احمدی‌نژاد به آقای بوش، علاوه بر قدسی کردن نامه، از شخص نویسنده نامه هم تقدیر و تجلیل‌های زیادی کردید و کار او را نشانه شجاعت و تدین و آبروی اسلام و مملکت دانستید:

«این امر نشان‌دهنده آن است که احمدی‌نژاد مردی است متدین، شجاع، مقتدر و به حرف خدا اطمینان دارد و به همین دلیل باید از این مردم تشکر کنیم، چرا که او آبروی مملکت و اسلام است».

«در کدام محاوره سیاسی، مبادله سیاسی و در سخنرانی‌ها و مجامع کوچک و بزرگ، کسی دم از قرآن می‌زند؛ اینجا دم از قرآن می‌زند و آیات قرآن را می‌آورد و در آن سوره و شماره آیه نیز ذکر می‌شود».<sup>۵</sup>

پدر بزرگوار؛ شما که قبل از انقلاب سه بار و حداقل سه ماه بازداشت شدید و مزه زندان‌های ساواک را تا حدی چشیدید، فرزند شما و همبند ما حسین آقای جنتی سال‌ها زندان بود، اگر آقای احمدی‌نژاد نداند شما که می‌دانید چه کسانی در زیر شکنجه‌های ساواک و حسینی جلاد آیه قرآن می‌خواندند.

اینکه کسی با تکیه بر درآمد بالای نفت و بیت‌المال و پشتیبانی روحانیون حاضر در قدرت و چندین سازمان نظامی رسمی، به رئیس‌جمهور یک کشور دیگر نامه بنویسد و در آن آیه قرآن بیاورد شجاعت است؟ پس کار آن جوان نوزده ساله، شهید مهدی رضایی که بدون هیچ پشتوانه مالی و نفت و قدرت، تنها و بی‌پناه در برابر بازجوه‌های ساواک ایستاد و از اسلام و قرآن دفاع کرد<sup>۶</sup> و آن قدر شکنجه شد که قادر به راه رفتن نبود و پوست و گوشت پایش له شده به استخوان رسیده بود، چه تعبیری دارد؟ شجاعت این است که هزینه سخن خود را خود پردازای یا کاری کنی که ملتی مجبور به پرداختن هزینه‌های جانی و مالی شوند؟

من اگر جای شما بودم، برای خودم و مردم کشورم، ابتدا تفاوت شجاعت، جسارت و وقاحت را معنی می‌کردم تا خود مصادیق آن را تشخیص دهند و خودم و همفکرانم هم به خلط موضوع نیفتیم.

## من در برابر فقرا

تا جایی که یادم است شما از همان سال‌های اول انقلاب مدافع محرومان و فقرا و مخالف اشرافیت و اسراف بودید. در آن سال‌ها با آیت‌الله‌العظمی منتظری هماهنگ می‌شدید و جزو روحانیونی به شمار می‌رفتید که مواضع اقتصادی چپ داشتند

”  
شجاعت این است که هزینه سخن خود را خود پردازای یا کاری کنی که ملتی مجبور به پرداختن هزینه‌های جانی و مالی شوند؟ من اگر جای شما بودم، برای خودم و مردم کشورم، ابتدا تفاوت شجاعت، جسارت و وقاحت را معنی می‌کردم تا خود مصادیق آن را تشخیص دهند و خودم و همفکرانم هم به خلط موضوع نیفتیم

و از مبارزه با فئودال‌ها و سرمایه‌دارها حمایت می‌کردید. این دفاع از محرومان را تا امروز ادامه دادید و در خطبه‌های نماز جمعه یا مصاحبه‌ها این موضع‌گیری را همیشه داشتید. مثلاً در بهمن ۱۳۹۶ در نشست هماهنگی برگزاری چهلمین سالگرد انقلاب گفته‌اید: «مسئولان باید با وضع فقیرانه زندگی کنند، تا فقرا از غصه دق نکنند؛ وقتی وضع معیشتی بد باشد، همین فقرا در خیابان اعتراض می‌کنند، چرا که نمی‌توانند زندگی را تحمل کنند... ما یک مجموعه وظایف عمومی داریم و باید مانع حرکت ماشین‌های میلیاردری در خیابان‌ها باشیم. مردم مستضعفی که نان برای خوردن ندارند، این ماشین‌های گران‌قیمت را در خیابان‌ها می‌بینند؛ باید به فکر این‌ها بود».

در همین زمینه می‌گویید: «ناید خود را از مردم جدا کرد؛ وضعیت معیشتی مردم بسیار بد است. البته من وارد این حوزه نمی‌شوم، چون کاری از دستم بر نمی‌آید اما زمانی که غذا می‌خورم ناراحت می‌شوم چرا ما دستمان به دهانمان می‌رسد ولی برخی دیگر از مردم این امکان را ندارند».

اینکه شما موقع غذا خوردن به یاد فقرا می‌افتید و زندگی‌تان هم اشرافی نیست و اتاق کارتان در منزل با موقت کهنه‌ای مفروش شده است، تحسین‌برانگیز است، اما اگر من جای شما بودم،

با خود می‌اندیشیدم که چطور بعد از چهل سال که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، ما نتوانستیم فقر را ریشه کن کنیم؟ شما بهتر از من می‌دانید روایات زیادی را که می‌گوید اگر کسی شب سیر بخوابد، درحالی که پیرامون او کسی گرسنه است، او مسلمان نیست، مؤمن نیست و خداوند به او نظر رحمت ندارد و...

چطور با این وضعیت من ادعای مسلمانی کنم و مردم را به رعایت برخی احکام اسلام اجبار کنم؟ مگر بزرگان دین نگفته‌اند که کاد الفقر ان یكون کفرا- فقر نزدیک است که به کفر بینجامد؟ چطور ما در این چهل سال همه نخله‌های فکری مخالف و منتقد را حذف کردیم، اما نتوانستیم

فقر و گرسنگی را که زمینه‌ساز کفر است از میان برداریم؟ جواب مردم را که هیچ، جواب خدا را چه بدیم؟

من که به جای مردم تصمیم می‌گرفتم، با نظارت استصوابی همه ارکان نظام را کنترل کردم که نااهلی و ناشایستی با آرای مردم به آن راه پیدا نکند، هم بر انتخابات قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی) و هم قوه اجرائیه (ریاست جمهوری) سخت نظارت و کنترل داشتم تا تنها کسانی انتخاب شوند که از

نظر ما ذی‌صلاح و تأیید شده باشند. قوه قضائیه هم که توسط مقام رهبری منصوب می‌شود. با اختیار داشتن این همه، چرا نتوانستیم فقر را ریشه کن کنیم و امروز می‌شنویم کسی برای معیشت خانواده و هزینه‌های زندگی، اعضای بدن و کلیه خود را می‌فروشد و یا در فیلم فقر و فحشا آقای ده‌نمکی خانمی چادری را ازای چند سیر گوشت برای فرزندانش مجبوراست تن به فحشا دهد؟

من اگر جای شما بودم از خودم می‌پرسیدم اگر به‌جای نظارت استصوابی، انتخابات را آزاد می‌گذاشتیم تا مردم هرکس را می‌خواهند در کرسی مجلس یا ریاست جمهوری یا مجلس خبرگان بنشانند، وضع از این بدتر می‌شد؟ تعداد معتادان، روسپیان، زندانیان، جانیان چقدر بیشتر بود؟

نمی‌دانم در آن صورت چه اتفاقی می‌افتاد، اما یک تفاوت اساسی داشت. در آن صورت من در نماز جمعه به مردم می‌گفتم شما خودتان انتخاب کردید، نمایندگان شما به مجلس آمدند، کارها در دست شما بود، بنابراین مسئولیت وضعیت جاری هم با آحاد مردم است و باید با مشارکت خودشان این مسائل را حل کنند؛ اما با روندی که طی شده اکنون زیر سؤال و مؤاخذه هستیم که چرا کار را به اینجا کشانده‌ایم؟ بنابراین باید مسئولیت آن را هم بپذیریم و از مردم هم نمی‌توانم بخواهم خودشان مسائل را حل کنند.

### شورای نگهبان

با توجه به اینکه شما از سال ۱۳۵۸ به‌طور مستمر در شورای نگهبان و مدتی نیز سخنگوی این نهاد بودید و نیز در شورای بازنگری قانون اساسی شرکت داشتید، بنابراین بهترین فردی هستید که مباحثی درباره شورای نگهبان را در میان بگذاریم. ابتدا جایگاه شورای نگهبان است.

اگر جای شما بودم، به مردم به‌ویژه منتقدان خود می‌گفتم جایگاه شورای نگهبان ابداع جمهوری اسلامی نیست، ابتدا در قانون اساسی مشروطه چنین جایگاه و نقشی به روحانیت داده شده بود و همین سازو کار برای کنترل مجلس شورا وجود داشت.

طبق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، «باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونی مجلس شورای ملی مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله علیه و آله و سلم نداشته باشد». تشخیص این مخالفت هم بنا به نص قانون اساسی بر عهده علمای اعلام بود. راهکار عملی آن هم به این ترتیب بود که علمای حوزه بیست نفر از مجتهدین را انتخاب کرده و به مجلس شورای ملی معرفی می‌کردند. نمایندگان

از میان این بیست نفر، پنج نفر را برمی‌گزیدند که مصوبات مجلس را ملاحظه کرده و در صورت مغایرت با اسلام رد کنند. این پنج نفر نقش همین شورای نگهبان ما را داشتند.

به منتقدان می‌گفتم در جمهوری اسلامی نقش مردم بیش از قانون اساسی مشروطه است. در نظام مشروطه علمای حوزه مستقیماً نقش کنترل‌کننده مصوبات مجلس را داشتند و مردم نقشی در تعیین فقها نداشتند؛ اما در جمهوری اسلامی خبرگان توسط مردم انتخاب می‌شوند، سپس آن‌ها رهبر را انتخاب می‌کنند، آنگاه رهبر منتخب خبرگان، فقهای شورای نگهبان را انتخاب می‌کند. مقداری نقش مستقیم حوزه‌های علمیه کم‌رنگ‌تر شده و نظام حکومتی و مردم جای آن نشسته است. البته در دوره پهلوی هیچ‌گاه علما از این حق قانونی خود استفاده نکردند؛ اما در انقلاب اسلامی روحانیت با تمام توان از این جایگاه خود بهره گرفت.

### نظارت استصوابی و خطای تشخیص

در مورد نظارت استصوابی هم قدری تأمل می‌کردم. پایه و مبنای این گونه نظارت این است که مردم قدرت تشخیص ندارند و ممکن است فردی بی‌صلاحیت یا ناخلف را انتخاب کنند و بر منصب نشانند و از این طریق انقلاب و نظام دچار آسیب شود. در حقیقت نظارت استصوابی به‌نوعی برای واکنش کردن انقلاب و نظام اعمال شد، تا از انحراف آن جلوگیری کند.

**الف:** اما کلاه خودم را که قاضی می‌کنم می‌بینم اغلب کسانی را که ما صلاحیتشان را تأیید و تصویب کردیم و آن‌ها را به‌عنوان افراد شایسته از میان کاندیداها غربال کرده به مردم معرفی کردیم، پس از چندی خودمان به این نتیجه رسیدیم که آن‌ها دچار انحراف شده‌اند و صلاحیت این کار را ندارند. مثلاً صلاحیت آقایان هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد، را ما خودمان تأیید کردیم، ولی در هر سه مورد عملکرد آن‌ها را قبول نداریم. حتی به نظر برخی همفکران هر سه نفر به‌نوعی موجب انحراف انقلاب و جمهوری اسلامی شدند، هرچند هرکدام حمایت بخشی از مردم را دارند. به همین دلیل هم صلاحیت آن‌ها را بار دیگر تأیید نمی‌کنیم. دو نفر از چهار کاندیدای مورد تأیید سال ۸۸ هم از نظر ما به کزراهه دچار شدند، به‌طوری‌که هنوز یکی از معضلات پیچیده نظام هستند. از احمدی‌نژاد حمایت کردیم و او را بهترین و مناسب‌ترین فرد می‌دانستیم؛ اما او هم دچار انحراف شد و بدتر از آن دو در مقابل رهبری ایستاد و چه دردسرهایی درست کرد که هنوز ادامه دارد؛ بنابراین تشخیص ما هم چندان صائب و عمیق و دوراندیشانه نبود. حالا اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید بگوییم از این جهت فرقی میان ما و عامه مردم نیست. همان‌قدر که ممکن است مردم در تشخیص صلاحیت افراد اشتباه کنند، ما نیز در معرض آن هستیم. این امر عملاً اثبات شده است.

**ب:** در مورد نظارت استصوابی یک مشکل دیگر هم وجود دارد. وقتی ما همه‌چیز را کنترل کردیم

**کلاه خودم را که قاضی می‌کنم می‌بینم اغلب کسانی را که ما صلاحیتشان را تأیید و تصویب کردیم و آن‌ها را به‌عنوان افراد شایسته از میان کاندیداها غربال کرده به مردم معرفی کردیم، پس از چندی خودمان به این نتیجه رسیدیم که آن‌ها دچار انحراف شده‌اند و صلاحیت این کار را ندارند**



و به هرکس اجازه ندادیم وارد گود شود، مثلاً صلاحیت مهندس بازرگان، مهندس سحابی، دکتر یزدی و همفکران آن‌ها را رد کردیم، صلاحیت حامیان آیت‌الله منتظری را رد کردیم، صلاحیت بخش مهمی از اصلاح‌طلبان را رد کردیم، صلاحیت بخشی از روحانیون مبارز را رد کردیم، حتی صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را رد کردیم، و اداره نظام را منحصر به خودمان کردیم، بنابراین باید مسئولیت عملکرد نهایی نظام را هم بپذیریم و اگر اشکالی هست پاسخگو باشیم، نه اینکه موفقیت‌ها را ناشی از خود بدانیم و نقاط ضعف را به دشمن و امریکا نسبت دهیم.

### حقیقت و اکثریت

وقتی سخن از فلسفه و دلیل وجودی شورای نگهبان می‌رود گفته می‌شود: در اسلام رأی اکثریت ملاک حق و باطل نیست. حق را باید از خدا و پیامبر گرفت هرچند با رأی اکثریت مردم در تضاد باشد. اغلب پیامبران هم در اقلیت بودند ولی حق با آن‌ها بود. بنا براین اگر اکثریت نمایندگان مجلس به مصوبه‌ای رأی دادند دلیلی ندارد که آن مصوبه درست و مشروع باشد. ممکن است حق با اقلیت باشد. یا اگر اکثریت ملت خواهان کاندیداتوری فردی شدند، نباید تسلیم شد. اعضای شورای نگهبان بر اساس منابع دینی حق و باطل را تشخیص می‌دهند و اعلام می‌کنند.

اما این استدلال با یک پارادوکس و تناقض آشکار روبه‌روست. چون هم ساختار شورای نگهبان و هم آرای آن بر همین اعتبار رأی اکثریت مبتنی است. اگر اعتبار رأی اکثریت را زیر سؤال ببریم، هم اساس موجودیت شورای نگهبان و هم نظریات آن بی اعتبار خواهد شد. توجه بفرمایید:

الف- فقهای شورای نگهبان توسط رهبری انتخاب می‌شوند رهبری خود با رأی اکثریت نمایندگان مجلس خبرگان انتخاب می‌شود. خبرگان هم با رأی مردم انتخاب می‌شوند. اگر بگوییم اکثریت اعتباری ندارد، انتخاب فقهای شورای نگهبان در دو مرحله از اعتبار ساقط می‌شود.

ب- تصمیم‌گیری در درون شورای نگهبان بر اساس رأی اکثریت است. اصل نود و ششم قانون اساسی در این مورد چنین می‌گوید: «تشخیص **عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان** و تشخیص عدم تعارض آن‌ها با قانون اساسی **بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان** است.»

در مورد تفسیر اصول قانون اساسی که در صلاحیت شورای نگهبان است اصل نود و هشتم اعلام می‌دارد: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که **با تصویب سه چهارم آنان** انجام می‌شود.»

بنابراین در درون شورای نگهبان قانون اساسی، همواره نظر اکثریت پذیرفتنی است و نه اقلیت؛ یعنی برای تشخیص عدم مغایرت مصوبات و نیز تفسیر اصول قانون اساسی اعتبار با نظر اکثریت

### قانون اساسی، اعتقاد یا التزام

در همین جا بد نیست به یک نکته در مورد قانون اساسی اشاره کنم. شما بهتر از من می‌دانید که اصول قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی مطرح شده و پس از اعلام نظر موافق و مخالف، به رأی گذاشته شده و با اکثریت آرا به تصویب رسیده است؛ یعنی اصول قانون اساسی هم مبتنی بر رأی اکثریت است. بعد کلیت آن هم به آرای عمومی مردم ارجاع داده شده و مورد تصویب اکثریت مردم قرار گرفته است. حال گاهی دیده می‌شود برای استخدام در مراکز دولتی یا انجام برخی امور و یا تأیید صلاحیت افسراد، از آن‌ها می‌خواهند که اعلام کنند به قانون اساسی اعتقاد دارند. درحالی که این امر با موازین اسلامی مابینت دارد. مگر می‌شود کسی به محصول رأی اکثریت اعتقاد داشته باشد؟ اعتقاد امری درونی و شخصی است و فرد باید به درستی امری یقین حاصل کند تا به آن اعتقاد و ایمان پیدا کند. می‌شود گفت به نتیجه رأی اکثریت التزام عملی داشته باشیم و آن را در عمل نقض نکنیم؛ اما اعتقاد داشتن به آن انتظار بسیار شگفتی است که در هیچ نظام لیبرالی هم چنین انتظاری از مردم ندارند. اعتقاد به قانون اساسی، یعنی اینکه حق و باطل را با رأی اکثریت تعیین کنیم. در این صورت وقتی در قانون اساسی بازنگری شده و برخی اصول تغییر می‌یابد، اعتقادات ما هم باید تغییر کند. وقتی نظر اکثریت عوض شد، اعتقاد ما هم باید دگرگون شود. امید است شما در برابر این بدعت آشکار اعلام نظر فرمایید. ■

### پی‌نوشت:

- ۱- ۲- خبرگزاری آفتاب، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۳- مشرق نیوز، ۲۲ اسفند ۱۳۹۶
- ۴- کیهان، ۱۰ آبان ۱۳۶۰، صفحه ۲
- ۵- جام‌جم آنلاین، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۶- دفاعیه مهدی رضایی در دادگاه نظامی
- ۷- خبرگزاری فارس، ۱۶ بهمن ۱۳۹۶
- ۸- مجله جامعه نوشماره ۳، اسفند ۱۳۸۰، «لیبرال‌تر از لیبرال‌ها» - روزنامه همشهری، «بن‌بست ایدئولوژیک» - «نظر اکثریت مقدس نیست»

است. این در حالی است که برای فلسفه وجودی شورای نگهبان و مشروعیت دادن به آن گفته می‌شود اکثریت ملاک معتبری نیست و چه‌بسا حق با اقلیت باشد. به‌عبارتی وقتی ابتدا می‌گوییم اکثریت ملاک درستی و نادرستی قوانین نیست، باید بپذیریم که در تصمیم‌گیری شورای نگهبان هم اکثریت ملاک نیست؛ یعنی ممکن است دو فقیهی که نظرشان با ۴ فقیه دیگر شورای نگهبان تضاد دارد، به اسلام نزدیک‌تر باشند تا اکثریت. درحالی که می‌دانیم چاره‌ای دیگر نداریم. نمی‌توان در هر مورد آن‌قدر بحث کنیم تا همه مجاب شوند و نظر اجماعی به‌دست آید. ضمن اینکه حتی اگر در موردی شش فقیه هم اتفاق نظر داشته باشند، باز ممکن است فقهای دیگری باشند که فتوی دیگری داشته باشند و آن‌ها حکم اسلام را بهتر فهمیده باشند.

واقعیت این است که در هیچ کجای دنیا و هیچ مکتب فکری و سیاسی، رأی اکثریت ملاک حق و باطل قلمداد نمی‌شود. در نظام دموکراسی هم حق بودن یا باطل بودن یک امر را به رأی اکثریت ارجاع نمی‌دهند، بلکه برای اداره جامعه گفته می‌شود رأی اکثریت معیار باشد. در همه جوامع دموکراتیک، اقلیتی وجود دارد که علی‌رغم آرای اکثریت بر نظر خود پافشاری می‌کند و نمی‌گوید چون اکثریت رأی دادند پس حق آن است. مجالس قانون‌گذاری در این کشورها مصالح کلی کشور و نیازهای مردمشان را در نظر می‌گیرند و قوانین مصوب می‌کنند و مدعی نیستند که این مصوبات عین حقیقت و منظور خداوند است. حال اگر ما بگوییم تصمیمات شورای نگهبان عینیت اسلام و نظر خداوند است، یک انحراف و بدعت بزرگی را پایه‌گذاری کرده‌ایم و آن این است که اعتقادات و حقیقت و دیانت را مشروط به رأی اکثریت کرده‌ایم که در هیچ مکتب بشری و الهی پذیرفتنی نیست. اگر اشتباه می‌کنم شما و سایر خوانندگان این نوشتار مرا راهنمایی فرمایید. این مباحث را سال‌های قبل نیز من در نشریات مطرح کرده بودم و هیچ پاسخی دریافت نکردم<sup>۸</sup> که شاید خواننده‌ای نداشته یا اهمیتی نداشته است.

# فاجعه فرمان

## سودای نظم، دامگه تفرقه و تشویش

به تازگی سرپرست دادسرای ارشاد از مردم خواسته است در صورت مواجهه با هرگونه هنجارشکنی یا اعمال منافی عفت و اخلاق از قبیل کشف حجاب، بی حجابی یا بدحجابی، برگزاری مراسم مختلط در اماکن عمومی و حتی اماکن خصوصی از قبیل خودرو و باغ اقدام به جمع آوری ادله و مستندات کرده و موضوع را به اطلاع مقامات مسئول برسانند. چنین دستوری در مغایرت آشکار با قوانین اساسی و عادی و سایر منابع حقوق از جمله اخلاق و موازین اسلامی قرار دارد و بدون شک با توجه به شرایط اجتماعی فعلی زمینه ساز تفرقه و دشمنی در میان آحاد مردم خواهد شد. در این نوشتار از منظر اخلاق و موازین اسلامی، اصول قانون اساسی و قوانین عادی به بررسی این اقدام و پیامدهای آن پرداخته شده است.

### شوی کار دیو بدآیین کنی

#### پس آنگاه بر دیو نفرین کنی

حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند (اصل ۲۲ قانون اساسی).

گاه برخی از دستگاه‌های اجرایی به یکباره به گونه باور مسیحیان به تثلیث نشینند و سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را کارگزار خود پندارند و برخلاف بایدها و نبایدهای صریح قانون اساسی، قانون عادی و منابع حقوق، مبادرت به اتخاذ تصمیمی کنند که گویا کمتر به پیامدهای آن دل سپرده‌اند. نمونه تازه و بسیار بحث‌انگیز آن دعوت دادسرای ارشاد از مردم برای نظارت بر جرائم منافی اخلاق و عفت است که اعلام داشته «مردم به محض مشاهده هرگونه کشف حجاب در خودرو، کشف حجاب یا سرو مشروبات یا برگزاری مراسم مختلط رقص در اماکنی همچون سفره‌خانه، کافه، رستوران، مراکز خرید و باغ تالار اطلاع از برگزاری پارتی‌های شبانه یا خانه‌های فساد و فحشا و انتشار مطالب خلاف عفت در اینستاگرام موضوع را پس از جمع آوری مستندات لازم به شماره اعلام شده ارسال نمایند.»<sup>۱</sup>



محمدعلی دادخواه

### هدف و وسیله

بی گمان هر جامعه‌ای قانون می‌خواهد و هر کس نمی‌تواند هنجارهای اخلاقی، قانونی و فرهنگی جامعه خود را مخدوش کند، اما برخورد با ناهنجاری‌ها آیا می‌تواند خود خارج از هنجارهای اخلاقی و قانونی باشد؟ آیا پذیرفتنی است که با شیوه‌ای غیرقانونی از قانون دفاع کرد؟ آیا می‌توان با رفتاری غیراخلاقی به ترویج اخلاق نشست؟

قانون تعریف ویژه حقوقی دارد و تدوین، تصویب و اجرای قانون نیز مقدماتی دارد که برای آن در

نظام اسلامی هیچ گریز و گسیل ناروایی را نمی‌پذیرند. از دیرهای دور گفته‌اند در نظام‌های الحادی هدف وسیله را توجیه می‌کند و می‌توان برای رسیدن به مقصد از هر پاره‌سنگی استفاده کرد، اما در نظام حق و دادگری و آن گونه که از فحوی کلام برمی‌آید در نظام عدل علی این گونه نیست که به هر وسیله نامربوطی جهت هدفی نیک دست یازیم.

به نظر می‌رسد در سازوکار پیشنهادی، نه وسیله مورد تأیید منطقی و قانون است و نه هدف که افشای خصوصیات و پای نهادن در حریم پرحرمت مردم است. به یاد داشته باشیم در اخبار اسلامی می‌خوانیم که شأن و حیثیت مسلم از شأن و حیثیت کعبه بالاتر است؛ زیرا کعبه به کرنش و تعظیم مسلم اعتبار می‌یابد و اگر متولی نباشد، امام‌زاده‌ای بر پا نمی‌گردد. اکنون چگونه ما سازوکاری بر پا می‌سازیم که حیثیت و اعتبار و احترام مردم را هدف قرار می‌دهد؟

اکنون باید به پاساژها، پساواقعه و رخدادهایی که خواهی و نخواهی در میدان همپرسگی بروز و ظهور می‌کند پردازیم و سپس به تأثیرات ویرانگر این گونه تصمیمات شتابناک عمیق‌تر دیده دوزیم، زیرا هر اعلام و اقدام نیروهای اجرایی که خود فرمان کار را نیز در دست دارند و بدون طی مراحل قانون‌گذاری به پایگاه اجرا می‌نشانند، می‌تواند بسیار آسیب‌رسان و فاجعه‌آمیز باشد.

### معیار قانون: فقه و اخلاق

معیار سخن ما در این همپرسگی، قانون است و به اصطلاح حقوقدانان منابع حقوق، سرچشمه استدلال و استنتاج ماست در اینکه آیا به راستی چنین رویکردی در اوضاع و احوال روزگار ما ضروری است؟ و آیا بدین گونه تفویض اختیار به آحاد مردم نمودن مقتضی است؟

همان‌طور که می‌دانیم قانون، عرف و رویه قضائی مهم‌ترین منابع حقوق هستند. نگرش نظام حقوقی ایران به صراحت اصل چهارم قانون اساسی که مقرر داشته «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است»، مبتنی بر آموزه‌های دینی و اخلاقی اسلام است.

### ضرورت پاک‌نگری

در فقه امامیه همواره کتاب را (قرآن) به عنوان ضابطه نخست، ملاک قرار داده‌اند. حدیث بسیار مشهوری که از پیامبر (ص) روایت شده است، معیار این نگرش خواهد بود: «هرگاه حدیثی از من به شما برسد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، آنچه از آن



موافق قرآن بود پذیرید و آنچه مخالف بود به دیوارش بکوبید.»<sup>۲</sup>

از یاد نبریم که بحث بر سر غیراخلاقی بودن برخورد است و به نظر می‌رسد شهروند اخلاق مدار که شرع را سرمشق قرار داده به یاد دارد که نص صریح کتاب در هنگام امر به حجاب بر آن است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را فرو اندازند (سوره نور، آیه ۳۰) و «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» و به زنان مؤمنه بگو چشم فرو اندازند (سوره نور، آیه ۳۱).

کتاب مقدم بر امر به حجاب، مردان و زنان را توصیه می‌کند به اینکه در مقابل چنین مواردی روی بگردانید و چشم ببوشانید؛ یعنی نگاه پاک مقدمه پاک‌دامنی است. جامعه‌ای که نگاه آلوده دارد، با هرگونه پوششی در پی ناپاکی و لودگی خواهد رفت. چگونه است که آنان که دغدغه ترویج اخلاق و پاک‌دامنی در جامعه دارند، همواره بر بخش دوم و مؤخر آیه که رعایت حجاب است تأکید شدید می‌ورزند، اما از بخش نخست و ابتدایی آیه به‌راحتی می‌گذرند؟ حتی مردم را موظف می‌کنند که کنجکاوانه در جست‌وجو

باشند و نه تنها غمض عین نکنند، بلکه با دقت به موارد تخلف بنگرند و حتی به مستندسازی و احیاناً فیلم و عکس از سوژه بپردازند؟

یک بار دیگر این آیه را در مقابل چشم قرار دهید تا تکلیف چشم را بدانید که آیا باید بر آنکه ناروایی ایجاد کرد، ببیند و عکس بگیرد و گزارش کند، یا سر فرو فکند و دیده ببندد و راه دیگر بگزیند؟

### نکوهش پرده‌داری

در سوره حجرات آیه ۱۲ می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا...»؛ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها اجتناب کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است و از عیوب مردم تجسس نکنید.

در اینجا مايلم داستانی را که از روزگار خلیفه دوم به یادگار مانده ذکر کنم تا فضای فرهنگی حاکم در صدر اسلام روشن شود. فضایی که امروز بسیار بیگانه می‌نماید: **از عمر بن خطاب نقل شده که او شبگردی می‌کرد. پس به خانه‌ای گذشت و صدایی از آن شنید. مشکوک شد و از دیوار بالا رفت. مردی را دید در کنار زنی با ظرف مشروب. گفت: ای دشمن خدا آیا خیال کردی که خدا تو را می‌پوشاند و تو بر معصیت او هستی؟ مرد گفت: عجله نکن ای پیشوای مسلمین! اگر من یک گناه و خطا کردم تو مسلماً سه گناه کردی:**

۱. خداوند می‌فرماید: «و لا تجسسوا» و تفتیش نکنید، ولی تو جاسوسی کردی!



نیش‌خط-کیوان وارثی

۲. **خداوند می‌فرماید: «وَأَنوَا الْبُيُوتِ مِنَ الْبُيُوتِ» خانه‌ها را از درهایش وارد شوید و تو از دیوار بالا آمدی. ۳. خداوند فرموده است: «إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا» هرگاه داخل خانه‌ای شدید سلام کنید و تو سلام نکردی. سپس گفت: آیا پیش تو خبری هست اگر من از تو صرف‌نظر کنم؟ عمر گفت: آری به خدا قسم دیگر بر نمی‌گردم. آن مرد گفت: برو که من از تو گذشتم.»<sup>۳</sup>**

### لزوم پاسداشت حرمت انسان‌ها

اکنون گذشته از این سیره اسلامی نحوه برخورد پیشوایان دین چنین نبوده است که تجسس کنند و مردم را به‌علت گناهی که در خفیه انجام داده‌اند به صلاحه کشند. امیرالمؤمنین علی (ع) در مورد کسی که نزد ایشان به زنا اقرار کرده بود، خشمگین شد و به اطرافیان فرمود: «چه چیز سبب می‌شود کسی که بعضی از این کارهای زشت را انجام می‌دهد، با اقرار خویش زمینه فضاحت خویش را ایجاد کند؟ چرا در خانه خویش و پنهانی توبه نمی‌کنید؟ به خدا قسم! توبه زنا کار بین خود و خدایش بافضیلت‌تر از اجرای حد زناست.»<sup>۴</sup>

در روایت دیگری گفته‌اند مردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت: یا علی زنا کرده‌ام، با اجرای مجازات پاکم کن. حضرت از او روی برگرداند و به وی دستور داد در مجلس بنشیند و خطاب به اهل جلسه فرمود: «چه چیز شخص را عاجز می‌کند از اینکه در صورتی که مرتکب این گناه زشت شد، آن را نزد

خویش پنهان دارد همان‌گونه که خداوند آن را پنهان داشته است؟»<sup>۵</sup>

اگر منابع حقوق، اسلامی است که تاریخ و سیره آن ما را به سوی چشم‌پوشی، گذشت و مهربانی فرامی‌خواند، واضعان چنین دستوری به پیامدهای آن اندیشیده‌اند که بدین گونه به جامعه‌ای که متشکل از افراد سرخورده و افسرده و هنجارشکن است این فرصت و رخصت را تقویض می‌کنند که برخیزند و همانند گزارشگران پلیس مبادرت به اعلام گزارش کنند؟ درستی و نادرستی گزارش را چه کسی بر ما روشن خواهد ساخت؟ آیا فرمانروایان مسلح درنگی کرده‌اند که در جامعه‌ای که فقر و فساد و فضایح فراوانی به چشم می‌خورد، به‌ویژه در هنگام تنگدستی‌های فراگیر اقتصادی، امکان آن فراوان است که بر اثر هر اندیشه و عامل سودجویانه، صدها گزارش خلاف واقع بر ایشان جاری گردد؟

### مغایرت با قوانین اساسی و عادی

منابع حقوق یعنی چشمه‌سار حقوق و رندهای زاینده‌ای که دریای قانون‌گذاری از آن بالنده و بارور می‌شود. در کشور ما قانون مهم‌ترین منبع حقوق است. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی در موضع بیان منابع حقوق به‌روشنی اعلام می‌دارد که قانون بنیاد تصمیمات قضات دادگستری است و در صورت عدم صراحت، تعارض و یا سکوت قوانین، قضات با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر می‌کنند.

نظام حقوق نوشته ایران مبادرت به تفکیک قوانین به قوانین برتر (اساسی) و قوانین پایین‌تر (قوانین عادی) می‌نماید و در سامانه چنین نظام حقوق نوشته‌ای هرگز قانون عادی نمی‌تواند برخلاف قانون اساسی تدوین و تنظیم گردد. در آغاز این نوشته اصل ۲۲ قانون اساسی را که الهام‌بخش و چراغ راهنمای قانون‌گذار عادی است آوردیم که بر مبنای آن امکان تصویب قانون عادی برخلاف قانون اساسی نیست چه رسد به آنکه طی دستور بخشی از قوای قضائیه مبادرت به این کار شود.

### در اولویت نبودن جرائم بدون قربانی

اندیشمندان کیفری بر این باورند که در جرائمی که قربانی ندارد؛ یعنی شاکی خصوصی در پی آن نیست که به هر علت مورد را مطرح سازد، قانون‌گذار و مجریان قانون، دادرسان، دادورزان و دادایان نباید کاسه داغ‌تر از آش شوند. این شیوه در ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی سال ۹۴، دقیقاً مورد پذیرش نظام قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت؛ وضعی که به نظر سرپرست دادرسی ارشاد که مجری آن قانون است نه واضع آن، مطلوب نبوده که خود فرمانی برخلاف آن صادر کرده است.

## ممنوعیت تحقیق و تعقیب

جالب است که به صراحت ماده ۱۰۲ آیین دادرسی کیفری اصلاحی ۱۳۹۴ «انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرائم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست، مگر در مواردی که جرم در مرئی و منظر عام واقع شده و یا دارای شاکی یا به عنف یا سازمان یافته باشد که در این صورت، تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال مشهود توسط مقام قضائی انجام می شود.»

## ضابطان بی ضابطه

سرپرست دادسرای ارشاد با این دعوت، چندین میلیون نفر را ضابط دادگستری قرار داده است. می دانیم که بی هیچ تردیدی همگی واجد این اوصاف نیستند و حتی اگر یک مورد آنچه باید را نادیده گیرد، چنین امری پذیرفتنی نیست. در توضیح این امر باید گفت ضابطان دادگستری خود نیز مکلف هستند طبق قانون و به دستور و مجوز مقام قضائی اقدام به جمع آوری مستندات نمایند. این کسان برای اینکه وظیفه خود را به درستی انجام دهند، نیاز به آموزش دارند.

اکنون ما به امر آمر قانونی توجه کنیم و آن را ملاک قرار دهیم یا به امر محتسب که گفته است اسم و رسم و بزم و جشن مردم را بر من گزارش کنید؟ هیچ اندیشیده‌اید چنین امری سرمایه عظیم اجتماعی را که دوستی و مهربانی است هدف قرار می‌دهد؟ در فرهنگ و عرفان ما بر رواداری و گذشت تأکید شده است.

در شرایطی که تورم پدید می‌کند و ناامنی به علت فقر و فساد در زوایای شهر چادر می‌زند و مردم به علت

تحریم‌های سخت جهان‌نخواران

حال و روز خوشی ندارند، چرا ما خود آتش‌بیار معرکه شویم؟ و در سرزمینی که در صدر کشورهای افسرده جهان است تلاش شبانه‌روزی دلسوزان این آب و خاک بر آن است که دلخوشی را بگسترانند ماتیغ ناخوشی به دست هر کس و ناکسی بسپاریم؟

می‌بینیم چه از دیدگاه فقه امامیه که الهام بخش قانون اساسی است و چه از نظر قانون اساسی که باید سرمشق قانون‌گذاران قوانین عادی باشد چنین امری پذیرفتنی نیست و همان‌گونه که یادآور شدیم به صراحت قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ در جرائم منافی عفت اصولاً تا

هنگامی که شاکی خصوصی نباشد - که قرار دادن این موارد در شمول منافی عفت جای بحث دارد - انجام هرگونه تعقیب و تحقیق امکان‌پذیر نیست.

از آن رو که در معیارهای اصول استنباط اسلامی، اجتهاد در مقابل نص باطل است هیچ اجتهادی نمی‌تواند در برابر اصل ۲۲ قانون اساسی برافرازد و یا

صراحت ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری را که دقیقاً در موضع دعوا تعیین و تصویب شده است، نادیده بگیرد؛ بنابراین از نگاه شرع، عرف و نص صریح قانون، اتخاذ این تصمیم مغایر مسلمات حقوق ایران است.

## درنگی در پیامدها و بازگشت به اصول اخلاقی و اسلامی

از آن رو که در سازوکار رسیدگی، دادرسان مکلف‌اند به امور ثبوتی گردن نهند و آن را بپذیرند و ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی در باب ادله اثبات دعوا، طرفین را مکلف داشته که جهت ادعای خود ابراز دلیل کنند. در چنین بزنگاهی مدعی اعلام می‌دارد از منظر فقه:

نخست، نافی را نفی کافی است؛ دو دیگر، تفسیر باید به نفع متهم انجام شود؛ سه دیگر، قانون برتر فرصت و رخصت چنین اقدامی را فراهم نساخته است؛ چهارم، چنین امری با توجه به اصل چهارم قانون اساسی مغایر مسلمات اخلاق اسلامی است؛ پنجم، بخشنامه و دستورالعمل اجرایی هرگز نمی‌تواند برخلاف قانون عادی باشد. در هم پرسگی فعلی دستور حضرات آماده به اجرا برخلاف قانون اساسی است؛ ششم، به صراحت اصل ۱۷۰ قانون اساسی «قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند»؛ هفتم، مصلحت جامعه و ایجاد آسایش و امنیت و آرامش چنین دستور فراگیری را بر نمی‌تابد؛ هشتم، مجریان قانون مبادرت به فرافکنی می‌کنند و امری که خود نخواسته یا نتوانسته‌اند را به

عهده کسان دیگر واگذار می‌کنند که صلاحیت، تبحر و تخصص آنان محرز نیست؛ نهم، در صورت فراگیر شدن چنین امری، مهرورزی و پیوند جامعه مخدوش می‌شود و آثار طولانی و زیانباری بر روابط مردم بر جای خواهد گذاشت. دهم، هیچ ضرورتی برای تصمیمی برخلاف اخلاق به دور از قانون اساسی و مغایر قانون عادی که ویرانگر پیوندها و همبستگی‌های مردم است به چشم نمی‌خورد.

## نکته پایانی

در فرهنگ دیرینه ایرانی و اسلامی ما که جریان جوشان زندگی روزمره زندگی آن‌هاست تأکید می‌شود: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛ (اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید پس به خودتان بدی می‌کنید) (آیه ۷ سوره اسرا)  
آیا فرمانداران محترم نگرش، برداشت و بینش خود را فراتر از این همه باید‌ها و نباید‌های قانون و آموزه‌های اسلامی می‌انگارند؟ و به این نمی‌اندیشند که چه

خسارات معنوی، اجتماعی و روانی در جامعه پی می‌ریزند؟ هر یک از این گزارش‌ها می‌تواند در عرصه روابط اجتماعی موجی توفان‌زا برافروزد که با خردورزی فراوان التیام آن زخم ناممکن است. بیایم چنان سنگی را در چنان چاهی نیفکنیم که در حل آن فرومانیم.

در تشریح این پیامدهای زیان‌بار اجتماعی و روانی، بسیاری بر این باورند که جامعه ایران امروز در حال گذار است و در چنین جوامعی اختلافات، تضادها و تفاوت‌های متعددی در ساختارها و گاه زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رخ می‌نماید که باید با تأمل، دقت و آینده‌نگری مبادرت به برخورد و حل معضلات آن کرد. در غیر این صورت، هر برخورد دور از فرزاندگی، آسیب‌های اجتماعی فراوانی را به همراه خواهد آورد. جرم و جنایت، اختلال روانی و کشمکش‌های گروهی، پیامد هر نوع اقدام شتابناک است.

در روز و روزگاری که توزیع ناعادلانه ثروت باعث شده که درصد اندکی از درآمد فزونی برخوردار شوند و فشارهای تهنی‌دستی، فقر و کاستی‌ها بر سایرین بیشتر و فراگیرتر شود، شایسته است از هر اقدامی که چالش‌ها و تعارضات و اختلاف افراد از فزون‌تر می‌سازد و تاب‌آوری مردم را هدف قرار می‌دهد، دوری گزینیم. خردورزی ایجاب می‌کند به تولید سرمایه اجتماعی بر پایه عمق و گستردگی و هم‌بندی ارتباطات متقابل افراد بپردازیم. اگر کیفیت و کمیت ارتباطات کاهش یابد و یا دچار ریزش شود، در درازمدت از هم گسیختگی اجتماعی پدیدار می‌شود که هم‌زاد آن روان‌پریشی، خشونت و روابط خودخواهانه در تاروپود جامعه خانه می‌کند.

تردید نکنیم که با بخشنامه و دستورالعمل، مردم‌سالاری و اخلاق‌مداری به بار نمی‌نشیند. جمهوری اسلامی نزدیک به چهل سال است با اتکا به قانون، قوای عمومی و امکانات دولتی، تلاش‌های نافرجامی برای دستیابی به اهداف خود در این زمینه انجام داده است. آیا عدم کامیابی‌های زنگ هشدار نیست که باید از گذرگاه دیگری عبور کنیم و دیدگاه‌هایی که تاکنون برگزیده‌ایم با هدف مطلوب فرسنگ‌ها فاصله دارد.

انسان اصولاً در پی آرامش و همدلی است. اقداماتی که ناهنجاری، بی‌سازمانی و افراطی‌گری را پی می‌ریزد و یا تقویت می‌کند، بحران‌زاست. بیایم خود بحران نیافرینیم. ■

## پی‌نوشت:

۱. خبرگزاری ایلنا، ۹۸/۳/۱۸، کد خبر ۷۷۰۹۳۸
۲. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، تهرانی، شیخ آقا بزرگ، تحقیق، قصیر عاملی، احمد، ج ۱، ص ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه مؤلف، ج ۱، ص ۳۹، بیروت، مؤسسه‌الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق؛ فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تحقیق، علمی، حسین، ج ۱، ص ۳۶، تهران، الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق؛ طوسی، محمد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۵۰، قم، محمدتقی علائق‌نیدان، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۳. ریاض‌النضرة ج ۲ ص ۴۶، شرح‌النهج ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۶۱ و ج ۶۹ -الصدر‌المشورج ج ۶ ص ۹۳- الفوتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۷۷
۴. وسایل‌الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۶
۵. همان ص ۳۸

در روز و روزگاری که توزیع ناعادلانه ثروت باعث شده که درصد اندکی از درآمد فزونی برخوردار شوند و فشارهای تهنی‌دستی، فقر و کاستی‌ها بر سایرین بیشتر و فراگیرتر شود، شایسته است از هر اقدامی که چالش‌ها و تعارضات و اختلاف افراد را فزون‌تر می‌سازد و تاب‌آوری مردم را هدف قرار می‌دهد، دوری گزینیم

# برخی از اقدامات خاتمی در دوره ریاست جمهوری

در شماره ۱۱۵ مقاله‌ای با عنوان «کارهایی که خاتمی نکرد» منتشر شد. دکتر نظام‌الدین قهاری، از فعالان نهضت ملی ایران، مطلبی درباره برخی اقدامات سید محمد خاتمی در دوره ریاست جمهوری‌شان نوشته‌اند که تقدیم خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران می‌شود. سید محمد خاتمی در شرایط خطیر امروز ایران مردم را برای شرکت در انتخابات دعوت کرده و خواستار این است که صلاحیت نامزدهای اصلاح‌طلب نیز تأیید شود.



نظام‌الدین قهاری

ذی‌قیمتی که به‌دست آورده‌اند به یکدیگر عرضه نکنند و دست در دست هم و در کنار یکدیگر برای ایجاد صلح، دوستی و صمیمیت در جهان نکوشند؟

این پیشنهاد ارزشمند ضمن آنکه بر برخورد تمدن‌های هائیتینگتون خط قرمز نفی‌کننده‌ای کشید، امید و آرامش والایی به اندیشه‌های بلند مراجع آکادمیک، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورهای مختلف گشود. آقای خاتمی در ۱۳ آبان ۱۳۷۷ در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک سخنرانی کرد که نخستین سخنرانی یک رئیس‌جمهور از ایران بعد از یازده سال بود. سخنرانی ایشان تا بدانجا ارزشمند بود که بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، برای شنیدن این سخنرانی که جزو اولین سخنرانی‌ها بود در جلسه مذکور حضور یافت در این سخنرانی اندیشه گفت‌وگوی تمدن‌ها موجب تأیید و تشویق نمایندگان مختلف در جلسه قرار گرفت. در پی آن مجمع عمومی و دبیرکل سازمان ملل سال ۲۰۰۱ را به‌عنوان سال گفت‌وگوی تمدن‌ها معرفی کردند. هرچند انتظار می‌رفت به بهانه این تصمیم منصفانه و عقلایی جلسات و نشست‌های مختلفی در مقر سازمان ملل و مراکز فرهنگی و سیاسی ایران و کشورهای دیگر برقرار شود و موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها را موشکافی ژرف‌تر کرده و برای پذیرش اذهان ساکنان معاصر و آینده جهان آماده می‌ساختند و راهکارهای اجرایی آن را مشخص می‌کردند، تا از هرگونه نزاع و درگیری احتمالی در آینده که موردپسند جنگ‌افروزان است جلوگیری شود.

۳. از اقدامات ارزنده‌ای که در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی انجام شد، تشکیل اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در سال ۱۳۷۶ مرکب از نمایندگان عالی‌مقام کلیه کشورهای مسلمان بود که طی سخنرانی‌های متعدد از جمله سخنرانی رهبری و سپس ریاست‌جمهور سیاست صلح‌طلبانه و در عین حال ستم‌ستیزی جمهوری اسلامی ایران و به‌خصوص حمایت از مردم رنج‌کشیده فلسطین اعلام شد و همبستگی کشورهای مسلمان را خواستار شد و خاطره و اثرات نیکوی آن در کلیه سرزمین‌های اسلامی پایدار ماند.

۴. در سیاست داخلی، جناب آقای خاتمی در سخنرانی سال ۱۳۷۵ در معرفی برنامه‌های خود پیش از ریاست جمهوری در دانشگاه شریف

۱. در ایام ریاست جمهوری سید محمد خاتمی درحالی که کشور در رکود و ابهام به‌سر می‌برد، دیپلماسی سیاست خارجی کشور تعامل و آرامش با کشورهای همسایه شد و سیر تحولات تاریخی نشان می‌دهد که سیاست خارجی در زمان ریاست جمهوری ایشان موفق‌ترین دوره در تاریخ جمهوری اسلامی ایران بوده است. این امر ترس و اضطراب تعدی و تهاجم‌های نظامی متقابل بین ایران و همسایگان را منتفی ساخت. (یورونیوز، فوریه ۲۰۱۹؛ ماهنامه پژوهش ملل / دوره دوم، شماره ۱۶، فروردین ۱۳۹۶)

۲. در عرصه سیاست‌گذاری جهانی: جناب آقای خاتمی در مقابل تر برخورد تمدن‌ها که از سوی ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۳) مطرح شده بود و آن را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست و به اضطراب و تشویش اذهان مردم جهان به‌شدت می‌افزود، اندیشه ارزشمند گفت‌وگوی تمدن‌ها را مطرح ساخت که در پیچه پرنشاط و آرامش‌بخشی در برابر مردم آگاه ولی نگران جهان گشود. مسلماً این پیشنهاد بر پایه این استدلال قرار داشت: اگر تمدن‌های مختلف در عرصه جهانی بر پایه کوشش‌های والای انسان‌های آگاه و متفکر به وجود آمده و هدف آنان ایجاد آسایش، رفاه و امنیت در سرزمین خود و دیگر نقاط جهان بوده، چرا به‌جای مبادله این اندیشه‌های حیات‌بخش به نبرد و تقابل‌های خونین و نابود سازنده متوسل شوند؟ چرا تجاری که طی قرن‌ها با تفکرات ارزنده چون میراثی به ما رسیده است با صلح و آرامش مبادله و بازگو نشود؟ چرا تجارب

سال به تأخیر افتاده بود به اجرا درآمد و در سپردن کار مردم به دست مردم نقش والا و ارزنده‌ای ایفا کرد. در حقیقت می‌توان این اقدام را گامی مؤثر در راستای اجرای دموکراسی نامید.

۱۲. رفتار و منش شایسته شخصی:

خاتمی با سیمای همیشه متبسم با مردم روبه‌رو می‌شد و در تمام موارد سعی خود را به کار می‌برد که آرامش خود را حفظ کند و به خواسته‌های کوچک و بزرگ مردم جامه عمل بپوشاند. خاتمی در صدد بود که تفکر و اندیشه تعامل و تعقل را در ایران و بین ایرانیان گسترش دهد و این مطلب را در کتابی که به قلم ایشان به رشته تحریر درآمده (خرد و اندیشه در کام خودکامگی) به شیوایی بیان می‌دارد؛ و حتی در برابر پیشنهاد تشکیل مکتب فلسفی ایران نظریه موافق نشان داده راهنمایی‌ها و تشویق‌های زیادی به عمل آوردند.

۱۳. خاتمی سعی بلیغ داشت آرامش و امنیت کشور را حفظ کند و در مقابل کسانی که به هر بهانه سعی در نابسامان کردن جامعه داشتند با حسن خلق و آرامش روبه‌رو می‌شد و همواره خشونت و پرخاشگری را نفی می‌کرد و راه‌های صلح‌جویانه و سازش و مدارا را توصیه می‌کرد و از روش‌های استبدادی و خودکامگی پرهیز می‌کرد.

۱۴. خاتمی از گفتن حقیقت اجتناب نداشت و بارها علت اصلی حوادثی که جامعه را دچار اضطراب و ناآرامی می‌کرد بیان داشت. از جمله حوادث ۱۸ تیر ۱۳۷۸ دانشگاه را ناشی از کشف عاملان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای دانست. در مقابل خواسته‌های برحق و غیرقابل اجرای هم‌وطنان خود اقرار کرد: می‌خواستند من کارگزاری بیش نباشم. که به‌راستی خاطره تاریخی اخلاقیات دوگانه درگاه و دیوان دوران قاجار یا اختلاف دربار و دولت‌ها را در دوران پهلوی زنده ساخت. همچنین بر اندیشمندان ایران روشن گشت که اگر خواستار اجرای تمامی خواسته‌های خود از رئیس‌جمهور منتخب خویش هستند باید در جهت اصلاح قوانین کشور از جمله قانون اساسی از راه‌های قانونی کوشش کنند. به آن امید که در آینده توسط اصلاح‌طلبان با حسن نیت صورت پذیرد.

به هر حال آقای خاتمی نعمت بزرگی بوده و هست که خداوند به جمهوری اسلامی عرضه داشت و در اذهان ملت قدرشناس ایران و جریده تاریخ کشورمان مکان‌الایی دارد.

**یادش همواره گرامی و حیاتباش همواره پایدار باد. ■**

خشک رها شده است. در آستانه میدان فراخ آزادی هستیم». طی دوره هشت‌ساله ریاست‌جمهوری آقای خاتمی تعداد ۴۵ هزار جلد کتاب در موضوعات مختلف علمی، فرهنگی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاسی تاریخی چاپ و منتشر شد. به‌راستی از تمام دوران گذشته به‌لحاظ رشد فرهنگی بی‌نظیر بود. روزنامه‌های متعدد منتشر شد که در پیشبرد اندیشه خوانندگان تأثیر عمیق گذاشت. هرچند با توقیف و تعطیل فله‌ای روبه‌رو شدند، ولی بلافاصله نویسندگان به نام و زبان دیگری افکار خود را منتشر ساخته و به آگاهی مردم می‌رساندند.

۷. در بخش هنری همچون فیلم‌ها و نمایش‌ها تحولات روبه‌تضاد آغاز شد، حتی موسیقی ایرانی از ذلت و عقب‌ماندگی آزاد شد و راه پیشرفت و سازندگی خود را آغاز کرد.

۸. در کشاورزی و کالاهای استراتژیک تولید رو به کمال نهاد و به‌تدریج نیاز کشور به محصولات خارجی کاهش یافت و حتی پس از چهل سال برای اولین بار در سال ۱۳۸۳ تولید گندم ایران به خودکفایی کامل رسید. همچنین تولیدات صنعتی داخلی افزایش و بیکاری کاهش یافت.

۹. مترو تهران که سازندگی آن به رکود و توقف گراییده بود در سال ۱۳۷۸ به مرحله بهره‌برداری رسید که در بهبود ترافیک و جابه‌جایی انتقال مردم نقش بسزایی ایفا کرد.

۱۰. تشکیل صندوق ذخیره ارزی در سال ۱۳۷۹ که نقش صندوق ثروت ملی ایران را دارد از اقدامات بسیار مفید آقای خاتمی در دوران ریاست‌جمهوری بود. این اقدام در پشتیبانی از صنایع داخلی و گسترش آنان به‌منظور افزایش تولیدات

صنعتی با کیفیت مؤثر بود. جلوگیری از افزایش بهای ارزهای خارجی در دوران هشت‌ساله ریاست‌جمهوری ایشان را نیز می‌بایست به این اقدامات افزود.

۱۱. در دوران ریاست‌جمهوری ایشان به کف باکفایت وزیر کشور کاردان آقای عبدالله نوری شوراهای شهر تهران و شهرستان‌ها و بخش‌های مختلف کشور در اسفند ۱۳۷۷ تشکیل شد و این اصل مردم‌سالاری و دموکراتیک قانون اساسی که قریب بیست

ضمن نفی جمودی که طی قرن‌ها بر اذهان و اندیشه ایرانیان حاکم شده بود، راهکار رفع و درهم‌شکستن این سنگواره ارتجاع را در پیش گرفتن تساهل، قانون‌گرایی و دموکراسی در امور خرد و کلان مدیریت کشور و روابط حاکم بر کلیه آحاد مردم ایران پیشنهاد کرد. چه نیکو بود که پس از پیروزی ایشان در انتخابات ریاست‌جمهوری که با آرای چشمگیر مردم صورت گرفت هواداران و کوشندگان راه پیروزی ایشان در مراکز مختلف فرهنگی با برپایی کنفرانس‌های متعدد حتی در مراکز ستادی تبلیغات انتخاباتی به ارائه راهکارهای تساهل و تسامح و قانون‌گذاری و آموزش قانون اساسی به مردم می‌پرداختند تا این افکار و اندیشه‌های شکوهمند ملکه اذهان جامع ایرانیان قرار گیرد و هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشود، یا حتی بایسته می‌بود که این مطالب در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش علوم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی به‌عنوان درس پایه‌ای دائمی برگزیده می‌شد. ۵. در پایه ارائه نظریه تساهل و تسامح و قانون‌گرایی و ارائه حسن نیت به مخالفان، آقای خاتمی اظهار داشت: ما در صددم

معاندان را به مخالفان و مخالفان را به موافقان تبدیل کنیم. ارائه این کلام شیوا و آشتی‌جویانه سبب شد جمعی از هم‌وطنانی که به خارج از مرزها رفته بودند و در گروه‌های معاند عضویت داشتند، به میهن بازگردند و مورد لطف و محبت مسئولان و شادی و آسایش خانواده‌های خود شوند. این جانب شاهد دو مورد از این افراد بوده‌ام که پس از بازگشت به میهن با صمیمیت و محبت مسئولان از مرزداران تا بالاترین مقام قرار گرفته ادامه تحصیل

داده و اینک مشغول خدمت هستند.

۶. به‌لحاظ فرهنگی، به‌راستی دوره ریاست‌جمهوری ایشان همچون دوره وزارت‌شان در وزارت ارشاد اسلامی دوره شکوفایی فرهنگی ایران بود. چنانچه محمدتقی بانکی در اولین شماره ماهنامه نگاه نو در سال ۱۳۷۰ نوشت: «امروز نوشته‌های روزنامه‌نگاران مانند آبی است که سال‌ها پشت سدی بلند جمع شده و ناگهان چون سیل بر بستر رودخانه‌ای

**”**  
**آقای خاتمی اظهار داشت:**  
**ما در صددم معاندان را**  
**به مخالفان و مخالفان را**  
**به موافقان تبدیل کنیم.**  
**ارائه این کلام شیوا و**  
**آشتی‌جویانه سبب شد**  
**جمعی از هم‌وطنانی که**  
**به خارج از مرزها رفته**  
**بودند و در گروه‌های معاند**  
**عضویت داشتند، به**  
**میهن بازگردند**

# تجمیع نیروهای اجتماعی برای برون‌رفت از بحران‌های عاجل

قریب به سه دهه پس از پایان جنگ ایران و عراق، تغییر در آرایش و فضای داخلی نیروها و حاکمیت، تغییر فضای جهانی پس از فروپاشی شوروی و تحول در سبک زندگی و الگوهای حیات اجتماعی، جامعه ایران همچنان از یافتن راهی برای گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی به‌مثابه تحقق حاکمیت مردم بر سرنویشت و قرار گرفتن در مدار توسعه پایدار، ناتوان بوده است. برای اینکه بتوان به پاسخی در خصوص چرایی این ناتوانی دست یافت، مروری اجمالی بر مسیرهای آزموده شده در این سه دهه ضروری به‌نظر می‌رسد.

کمال رضوی

## ۱. ناکامی مسیر توسعه اقتصادی بازار محور

نخستین مسیر آزموده شده در دوران پساجنگ در ایران، ایدئولوژی توسعه اقتصادی بازار محور بود. مؤلفه‌های بنیادی که چیرستی این مسیر را مشخص می‌کند در این موارد قابل احصاست: معضل بنیادی و مانع توسعه ایران، تصدی‌گری دولت در اقتصاد و به‌طور کلی اقتصاد دولتی است. برای برون‌رفت از این وضعیت، ناگزیر از استفاده از تجارب توصیه‌شده نهادهای جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مبنی بر تعدیل ساختاری هستیم که به جایک‌سازی دولت، تقویت بخش خصوصی و افزایش رونق و رشد اقتصادی از طریق ادغام در اقتصاد جهانی می‌انجامد. پس از اینکه کشور در مدار توسعه اقتصادی قرار گرفت، توسعه سیاسی و حرکت به سمت دموکراسی نیز به‌واسطه کاهش تصدی‌گری دولت و افزایش قدرت بخش خصوصی تحقق می‌یابد. این چند جمله، کلیات دیدگاه طرفداران مسیر توسعه مذکور با خطر ساده‌گویی است.

این مسیر در دولت هاشمی رفسنجانی طراحی، مهندسی و پیاده‌سازی شد و ثمرات خود را به‌زودی نمایان ساخت: ایده جایک‌سازی دولت و کاهش بار مالی آن، به‌صورت مجوز به نهادهای نظامی و امنیتی برای ورود به اقتصاد جهت تأمین منابع مالی مورد نیاز منجر شد که در دهه‌های بعد ابعاد روزافزونی یافت و مصائب آن همچنان در کشور جاری است. ایده تقویت بخش خصوصی نیز به واگذاری‌هایی منجر شد که به‌جای تقویت این بخش به فربه‌شدن بخش شبه‌دولتی انجامید. درنهایت، افزایش

تورم در نتیجه اجرای برنامه‌های توصیه‌شده در چارچوب تعدیل ساختاری به گسترش حاشیه‌نشینی و افزایش شکاف طبقاتی منجر شد که درنهایت در قالب شورش‌های شهری سال ۱۳۷۱ رخ نمود. مسکوت گذاشتن پیشبرد هم‌زمان توسعه سیاسی در کنار توسعه اقتصادی و بلکه واگذاری مدیریت فرهنگی و سیاسی کشور به بخش‌هایی غیر از دولت، نیز فجایعی نظیر قتل‌های زنجیره‌ای را به‌بار آورد.

## ۲. انسداد مسیر توسعه سیاسی

جنبش دوم خرداد سرآغاز دوره جدیدی در ایران شد که به عصر اصلاحات شهرت یافت. چپ‌های خط امامی با بازسازی فکری و تشکیلاتی خود این فرصت را یافتند که ایده توسعه سیاسی را ذیل مفاهیم کلانی چون دموکراسی خواهی، تقویت جامعه مدنی و حقوق بشر پی بگیرند. استراتژی‌هایی نظیر فتح سنگر به سنگر نهادهای انتخابی برای اعمال فشار بر بخش انتصابی نظام در چارچوب استراتژی فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا در این برهه از سوی استراتژی‌های جریان اصلاحات مطرح شد و مورد آزمون قرار گرفت. تصور این بود که با در اختیار گرفتن دولت، مجلس و احیای اصل بر زمین مانده شوراهای قانون اساسی، می‌توان توازنی در ساخت قدرت پدید آورد و توسعه سیاسی را در قالب بسترآفرینی برای فعالیت احزاب، نهادهای مدنی و مطبوعات، افزایش آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و ایجاد فضای باز سیاسی در کشور و تنش‌زدایی در مناسبات منطقه‌ای و جهانی پی گرفت. تنها دو سال پس از این رؤیایپردازی جمعی و با سناریوهای ۱۸ تیر و سپس غائله کنفرانس برلین و توقیف فله‌ای مطبوعات، انسداد و بن‌بست



در مسیر مذکور نیز آغاز شد و کشمکش‌ها در چهار سال آغازین دهه ۸۰، به نفع بخش موسوم به انتصابی پایان یافت. استراتژی‌های بازبینی شده اصلاح‌طلبان نظیر خروج از حاکمیت (عباس‌عبدی)، آرامش فعال (بهزاد نبوی)، بازدارندگی فعال (مصطفی تاجزاده) نیز راه به جایی نبرد.

### ۳. ظهور احمدی‌نژاد و بحران حامی‌پروری

پدیده احمدی‌نژاد و پیروزی وی در تیر ۱۳۸۴ مقابل هاشمی رفسنجانی صرفاً نتیجه اشتباه تاکتیکی اصلاح‌طلبان مبنی بر تعدد کاندیداها یا تحریم انتخابات توسط منتقدان تحول‌خواه اصلاحات نبود. احمدی‌نژاد بر موجی از سرخوردگی طبقه متوسط از توسعه سیاسی و ناامیدی طبقات پایین از توجه سیستماتیک اصلاح‌طلبان به خواست آنان برای بهبود معیشت از رهگذر گسترش سیاست‌های حمایتی و رفاهی و تعدیل نابرابری‌ها و شکاف‌های اقتصادی سوار شده بود.

عدالت و رفع نابرابری و تبعیض و تأمین حداقل استانداردهای رفاهی در حوزه آموزش و سلامت، عنصری گمشده در گفتمان اصلاح‌طلبی بود؛ و بلکه در عملکرد بخش مهمی از اصلاح‌طلبان سویه‌های جدی از ضدیت با این مبانی دیده می‌شد. به‌رغم اینکه احمدی‌نژاد با شعارهایی برای بهبود معیشت و مبارزه با فساد و تبعیض و فقر بر سر کار آمد، به‌زودی بزرگ‌ترین تجربه فساد سیستماتیک، تبعیض و شکاف طبقاتی و گسترش فقر را برای جامعه ایران رقم زد. خصوصی‌سازی‌هایی از دهه ۷۰ آغاز شده بود با سرعتی بس شتابان‌تر در این برهه پی گرفته شد و میزان تصدی‌گری و مداخله نهادها و بنیادها به‌طور روزافزون افزایش یافت. اکنون هم آرمان‌های دموکراسی و توسعه سیاسی

به انسداد رسیده بود و احساسی برنمی‌انگیخت و هم خواست عدالت و رفع تبعیض و نابرابری به هیچ‌انگاشته شده و بلکه ضد آن تحقق یافته بود. سال ۸۸ شوریدن و برآشوبیدن طبقه متوسط علیه مسئله نخست بود، اما طبقات پایین که از سیاست‌های حامی‌پرورانه دولت احمدی‌نژاد به‌طور نسبی بهره‌مند شده بودند، هنوز طعم تلخ سنگین‌ترین فشار اقتصادی سال‌های پس از جنگ را نچشیده بودند. با آغاز تحریم‌های اقتصادی در سال ۱۳۹۰ میلیون‌ها نفر از جمعیت ایران به زیر خط فقر سقوط کردند و اکنون جیب دولت نیز برای مستور نگاه داشتن بحران ناکارآمدی و سوءمدیریت خالی بود. فشار اقتصادی بر کرده مردم بیش از پیش احساس می‌شد.

### ۴. تجربه اعتدال: تکرار مسیر پیشین

دولت روحانی با وعده تنش‌زدایی از روابط منطقه‌ای و جهانی و گرداندن چرخ اقتصاد و در ائتلافی با نیروهای اصلاح‌طلب و تحول‌خواه موفق به جلب توجه و جذب آرای مردم شد. با اینکه توسعه سیاسی در دستور کار حسن روحانی نبود، این دولت نیز به‌زودی با بن‌بست‌ها و انسدادهایی از جنس دوره اصلاحات مواجه شد. گرچه برجام می‌رفت که راهکاری برای برون‌رفت از تحریم و فشار اقتصادی باشد، اما عدم یکپارچگی در هیئت‌حاکمه بر سر راهبردهای کلان بین‌المللی و فقدان تفاهم حداقلی بر سر اصولی در تنظیم فضای سیاسی داخل کشور، ایران را از بهره‌مندی از مزایای برجام محروم ساخت. در همان زمان که دولت شعار تنش‌زدایی و عادی‌سازی سر می‌داد، موشک‌های دوربرد با شعار عبری محو اسرائیل پرتاب می‌شد و پیام‌های نااطمینان‌بخش و دوگانه‌ای به غرب ساطع می‌کرد. از جهاتی، دولت اعتدال جامع بحران‌های دولت هاشمی و خاتمی بوده است؛ پیشبرد سیاست‌های توسعه اقتصادی بازارمحور در بخشی از دولت و داعیه‌گشایش فضای سیاسی از جانب بخش دیگری از دولت و به‌ویژه شخص رئیس‌جمهور؛ بنابراین اتفاقی نیست که همان انسدادها و عوارض بار دیگر رخ نماید.

شورش‌های دی ۱۳۹۶ از آسمان نازل نشد؛ در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی تکوین یافته بود. این شورش‌ها نه صرفاً زاینده تحركات مخالفان دولت فعلی بود که خراسان را به ایالت اقتصادی و سیاسی خودمختاری بدل کرده‌اند و نه ناشی از جنگ روانی و رسانه‌ای بیگانگان؛ گرچه هر دو دسته عوامل مذکور نیز دست‌اندرکار بوده‌اند. این شورش‌ها در بن‌بست حاصل از سیاست‌های حاکمیت و چالش فساد و ناکارآمدی با جرقه و

”  
**عدالت و رفع نابرابری و تبعیض و تأمین حداقل استانداردهای رفاهی در حوزه آموزش و سلامت، عنصری گمشده در گفتمان اصلاح‌طلبی بود؛ و بلکه در عملکرد بخش مهمی از اصلاح‌طلبان سویه‌های جدی از ضدیت با این مبانی دیده می‌شد**

آغازگری بازگشت فشارهای اقتصادی بین‌المللی، معلولی گریزناپذیر بود.

### ۵. شورش دی ۹۶

شورش‌های دی ۹۶ ایران از مجموعه‌ای از عوامل دوردست و نزدیک‌دست تأثیر می‌پذیرفت. صورت‌بندی این شورش‌ها در قالب اعتراضات کور و تعبیر نامدلانه‌ای از این دست، نشانگر عمق جهل نسبت به جامعه ایران و گسل‌های نیمه‌فعال آن است. برای درک چستی این شورش‌ها و علل بروز آن، باید هرگونه بدبینی و توطئه‌انگاری را فرونهاد و از منظری درونی و همدلانه به خواسته‌های ناراضیان و معترضان نگریم. در نوشته دیگری به تشریح برخی مؤلفه‌های برانگیزاننده این شورش‌ها اشاره کرده‌ام: ۱. جامعه ایران از دیرباز حامل شکاف‌های قومیتی، مذهبی، سیاسی و طبقاتی ناشی از تبعیض‌های

چندگانه بوده است. این شکاف‌ها به‌صورت گسل‌های غیرفعال هستند که در هر نقطه عطفی بسته به موقعیت ممکن است فعال بشوند یا نشوند. ۲. طی حدود هشت سال گذشته شاهد تنزل تدریجی سطح معیشت مردم و انباشت مطالبات اقتصادی و معیشتی بوده‌ایم که کاهش قدرت خرید مردم، تنزل ارزش پول ملی در کنار مسائل مزمن اقتصادی نظیر فساد سیستماتیک، احساس تبعیض، تورم، گرانی و بیکاری باعث تشدید ناراضیاتی‌ها در بخش‌های

وسعی از مردم نیز شده است. ۳. طی سال‌های گذشته ورشکستگی روزافزون و تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی کوچک و کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی سبب تشدید معضل بیکاری و مسائل معیشتی کارگری شده است.

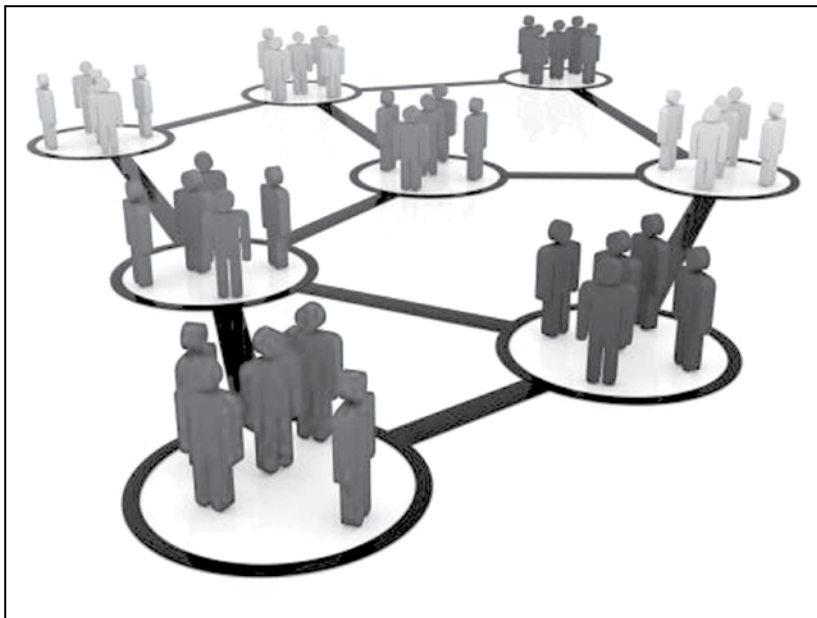
۴. کوشش دولت برای اصلاح نظام مالیاتی با هدف جبران کسری درآمد ناشی از کاهش قیمت نفت، عمدتاً سبب فشار بر مشاغل تولیدی و تجاری خرد و متوسط شده و نهادها و بنیادهایی که بخش‌های وسیعی از اقتصاد را در اختیار دارند با اتکالی به قدرت از پرداخت مالیات طفره رفته‌اند. این امر به تشدید ناراضیاتی اقتصادی در میان کسبه و پیشه‌وران خرد جامعه منجر شده است.

۵. در ماه‌های اخیر، بحران مؤسسات مالی ورشکسته و افزایش قیمت دلار، کاهش ارزش پول ملی و بحران صندوق‌های بازنشستگی سبب پدید آمدن امواج اعتراضی مکرر در شهرهای مختلف شده است که پیچیدگی مسئله و هراس دولت از در میان گذاشتن ریشه‌های بروز ورشکستگی مالی به سبب واکنش روانی احتمالی مردم برای بیرون کشیدن سپرده‌ها از بانک‌ها که سبب آغاز دومینویی از عیان شدن ورشکستگی بانک‌ها خواهد شد، بر این ناراضیاتی‌ها و احساس تعلیق و بلاتکلیفی مردم دامن زده است.

۶. زلزله سال گذشته در کرمانشاه و سازمان‌دهی و مدیریت بسیار ضعیف دستگاه‌های مسئول در کنار بحران آلودگی هوا در کلان‌شهرها و شهرهای صنعتی و نیز التهاب بروز زلزله در تهران و کرج بیش از پیش سبب برانگیختن محرک‌های روانی و اعتراضی در میان مردم شده است. تلقی رایج مردم این است که حاکمیت توان مقابله با بحرانی نظیر زلزله در کلان‌شهرهای تهران و کرج یا بحران آلودگی هوا یا خشکسالی و کم‌آبی را ندارد و این امر بیش از پیش زمینه ذهنی و روانی برای تسری ناراضیاتی‌ها فراهم می‌کند.

۷. انتشار سند بودجه سال ۹۷ و بسته‌بندی نمودارهای همه‌فهم از این سند مالی که بیانگر عمق فساد و ناکارآمدی مالی است، بیش از پیش بر عصبانیت و خشم مردم در ماه گذشته دامن زده است. مردم می‌پرسند وقتی ما این چنین در تنگنای معیشتی به سر می‌بریم چرا بودجه کشور باید صرف اقدامات به ظاهر فرهنگی برخی مؤسسات خاص شود؟

این موارد یک صورت‌بندی اولیه و سریع از مجموعه زمینه‌ها و شروط علی‌دور و نزدیکی است



که در پیدایش اعتراضات دی ۹۶ مؤثر بود. بدون تردید به صورت‌بندی دقیق‌تر و تفصیلی‌تری از این اعتراضات نیاز است که بر داده‌های میدانی و تجربی نیز استوار باشد، اما جدا از تحلیل علل بروز، شکل بروز این اعتراضات نیز یک خلل بزرگ در جامعه ایران را نمایان ساخت:

جامعه ایران فاقد نهادهای واسطه، اشکال سازمان‌دهی موقت یا دائم و تشکلهای نمایندگی‌کننده اقصای مختلف است که در مواقع بروز ناراضی، بتوانند به اعتراضات شکل و سازمان بخشدند و از بدل شدن این اعتراضات به شورش‌های خیابانی پرهزینه پیشگیری کنند. شورش خیابانی، نتیجه فقدان نهادها و تشکلهاست. جامعه‌ای که متشکل و سازماندهی شده باشد، ناراضی و مطالبات خود را از خلال اعمال فشار متشکل بر حاکمیت پی می‌گیرد، نه از طریق اعتراض خیابانی مهندسی‌نشده و بی‌شکل و سازمان. بدیهی است که اعتصاب، تظاهرات خیابانی و تجمع می‌تواند ابزارهای نهادها و تشکلهای برای پیگیری منافع اعضای خود باشد، اما این ابزارها باید در خدمت افزایش قدرت چانه‌زنی نمایندگانی باشد که قرار است در توازن با گروه‌های ذی‌نفع درون قدرت، امتیازات و منافعی را برای این اعضای این نهادها و تشکلهای کسب کنند؛ نه اعتراضات بی‌شکل و سازمانی که پتانسیل بدل شدن به شورش و تخریب عمومی داشته و با برخورد خشونت‌آمیز سخت و متقابل دستگاه پلیسی مواجه شود.

افراد منفرد در پیوندهای موقتی خیابانی نه می‌توانند منافع مشترکی برای پیگیری بیابند و نه شعاری که بیانگر مطالبات و ناراضی آنها باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم در اعتراضات دی ۹۶ انواع و اقسام شعارها از پیشروانه گرفته تا واپس‌گرایانه دیده می‌شود. از سوی دیگر، شورش‌های خیابانی بدون شکل و سازمان، چون فاقد نهادهای نمایندگی‌کننده برای کسب امتیازات هستند، توفیقی برای ایجاد فشار بر قدرت در جهت بهبود وضعیت اعضای خود نیز کسب نمی‌کنند.

بنا به برخی پژوهش‌ها، بخش مهمی از معترضان دی ۹۶ بیکاران بودند؛ اما بیکارانی که هیچ اردوگاه و سرپناه و نهادهای برای پیگیری خواسته‌های خود ندارند و اعتراض خیابانی را تنها امکان برای بروز مطالبه خود تلقی می‌کنند.

### ۶. تشکل‌یابی یا تجمیع نیروها؟

اگر بپذیریم که فقدان نهادهای واسطه و تشکلهای نمایندگی‌کننده، هم در کوتاه‌مدت و هم در درازمدت مانعی جدی مقابل توسعه ایران است که هم سبب بروز خشونت و بی‌ثباتی متقابل جامعه و حاکمیت می‌شود و هم منطق تعارض را جایگزین مجاب‌سازی و مفاهمه برای تقسیم منافع و توزیع فرصت‌ها می‌کند، در این صورت ضرورت تشکل‌یابی جامعه بیش از پیش نمایان می‌شود.

تشکل‌یابی که از آن سخن می‌گوییم از جهاتی با ایده بر زمین‌مانده تقویت جامعه مدنی دوره اصلاحات متفاوت است. نگاه عصر اصلاحات

به جامعه مدنی، نگاهی عمدتاً سیاسی بود؛ جامعه مدنی و سپهر عمومی میانجی‌هایی برای گذار به دموکراسی و توسعه سیاسی بودند. تردیدی نیست که جامعه مدنی واجد چنین ظرفیتی نیز هست؛ اما ماقبل آن، تشکلهای صنفی و نهادهای مدنی، پتانسیل مهم‌تری برای توزیع عادلانه‌تر فرصت‌ها در جامعه و راهکاری برای حل تضاد منافع و به عقب راندن گروه‌های ذی‌نفع محسوب می‌شوند؛ بنابراین، بعد اقتصادی و اجتماعی جامعه مدنی نیز مهم است که در گفتمان اصلاحات نسبت به آن غفلت شد.

اما اگر برای مواجهه با بحران‌های عاجل کنونی جامعه ایران بخواهیم در انتظار تکوین و تقویت جامعه مدنی باشیم (که بدون تردید تنها در افق درازمدت امکان‌پذیر می‌شود) جز آنکه جامعه را به دست امواج متلاطم نیروهای فرصت‌طلب و مردم‌فریب سپرده باشیم، کاری نکرده‌ایم. باید در پی تدوین سازوکارهایی برای مواجهه با بحران عاجل کنونی بود. این سازوکار باید قابلیت آن را داشته باشد که جامعه را از کنش فردگرایانه، شورش خیابانی بی‌سازمان و افتادن به وادی خشونت بازدارد؛ از سوی دیگر بتواند به‌طور مثبت و ایجابی، فشار اجتماعی را در جهت پیشبرد اصلاحاتی درون حاکمیت و ایجاد توازن با گروه‌های ذی‌نفعی که به پیشبرد منافع خود با ابزارهای قدرت مشغول‌اند، به کار گیرد؛ به عبارت دیگر، نیازمند طراحی ساختارها و نهادهای همگرایی و تجمیع نیروها در قالبی سیال و در افق کوتاه‌مدت هستیم که بتوانند کارکردهای زیر را به‌خوبی ایفا کنند:

۱. نمایندگی کردن خواسته‌ها و اقصای خاموش و مطرود اجتماعی و طبقات پایین و ناامید از بهبود وضعیت فعلی؛

۲. برقراری پیوند و مفاهمه دوجانبه میان اقصای مذکور و بخش‌هایی از حاکمیت که ظرفیت پاسخگویی به خواسته‌های ناراضیان اجتماعی و اقتصادی را دارند؛

۳. هدایت کردن نیروهای اجتماعی در کانال‌ها و مسیرهایی که ضمن پرهیز از خشونت و بی‌نظمی حساب‌نشده، فشار اجتماعی لازم برای به عقب راندن گروه‌های ذی‌نفع اقتصادی و سیاسی را فراهم کند؛

۴. مجاب‌سازی قدرت برای پیشبرد اصلاحاتی عاجل در ساختار اقتصادی و اداری (نظیر بحران بانکی، بحران صندوق‌های بازنشستگی و اصلاح نظام مالیاتی) در جهت بستن آفرینی برای پاسخگویی و کارآمدی؛

۵. ایجاد فشار مثبت در راستای پیشبرد سیاست‌های رفاهی و توسعه حمایت‌های اجتماعی برای اقصای فرودست و آسیب‌پذیر و بخش‌های فقیر جامعه که به لحاظ کنی در حال گسترش روزافزونی هستند. احزاب و جریان‌های سیاسی موجود با مختصات فعلی، فاقد توان و کفایت ایجاد سازوکار مذکور هستند؛ هرچند این نیروها می‌توانند مشارکتی در این روند داشته باشند و بخشی از راه حل باشند؛ اما نمی‌توانند آغازگر یا نیروی محوری ایجاد همگرایی و تجمیع مذکور باشند. طراحی و پیاده‌سازی سازوکاری شبیه آنچه ذکرش رفت، نیازمند سر برآوردن نیرویی جدید از گروه‌های اجتماعی است که حامل کمترین ابعاد بی‌اعتمادی و سوءظن در میان مردم و به‌ویژه اقصای معترض به وضع موجود بوده و بتوانند پیوند و مفاهمه‌ای را با این اقصای برقرار کنند. نیروهای اجتماعی (دانشگاهیان، فعالان مدنی و اجتماعی، روشنفکران و دیگر گروه‌های اجتماعی مرجع نظیر هنرمندان و چهره‌های محبوب ایران‌خواه) در شرایط کنونی یگانه نیروی قابل اتکا برای ایفای چنین نقشی هستند. با محوریت نیروهای اجتماعی مذکور، احزاب و جریان‌های سیاسی و نیروهای سالم درون قدرت می‌توانند حلقه‌های تقویت‌کننده این حرکت ملی برای خروج ایران از بحران عاجل کنونی باشند. ■

# چشم‌ها و گوش‌ها

## نه جنگ، بلکه مقاومت در برابر امریکا

(شرق، ۱۱/۴/۹۸)

سردار حسین علایی: استراتژی امریکا هم‌اکنون جنگ نظامی با ما نیست، بلکه استفاده از فضای احتمالی جنگ برای رسیدن به اهدافشان است و استراتژی ایران هم دوری از جنگ و مقاومت برای ناکام کردن امریکا برای رسیدن اهدافشان است. تمام ظرفیت‌ها برای جنگ مهیاست، اما احتمال جنگ حداقل ممکن است.

## توفیق در امر مذاکره

(شرق، ۱۱/۴/۹۸)

محسن امین‌زاده، معاون وزارت خارجه دولت اصلاحات: در حال حاضر فشار امریکا برای وادار کردن ایران به مذاکره جدی است و این مسئله نیز ضرورت تدبیر در این باره را بیشتر می‌کند.

## نگرانی اسرائیل در کنفرانس هرتزلیا

به‌تازگی کنفرانسی در تل‌آویو به نام هرتزلیا برگزار شد که هر ساله تکرار می‌شود. یکی از نگرانی‌های خروجی این کنفرانس درباره فروپاشی کشورهای عرب هم‌پیمان با اسرائیل است. بدین معنا که اتحاد با آن‌ها دوامی نخواهد داشت. نگرانی دیگر این که تا زمانی که در میان فلسطینی‌ها مقاومت هست مسئله فلسطین حل نخواهد شد. اتحاد با سران عرب نیز این مشکل فلسطین به‌زعم اسرائیل را حل نخواهد کرد. حرکت مردم الجزایر و سودان و آتش زیر خاکستر در بحرین و مصر و برخی از مناطق عربستان این نگرانی را افزایش داده است.

## پنج دلیل برای احتمال پیروزی دموکرات‌ها

جهان بین‌الملل: عده‌ای تصور می‌کنند چون وضع اقتصاد امریکا خوب است، ترامپ دوباره انتخاب خواهد شد، اما به دلایل زیر احتمال انتخاب مجدد وی کم است:

- ۱- اساس انتخابات امریکا بر مبنای آرای اکثرال است. در انتخابات قبل سه ایالت «پنسیلوانیا»، «میشیگان» و «ویسکانسین» به ترامپ رأی دادند و رأی این سه ایالت موجب انتخاب ترامپ شد. دلیل رأی به ترامپ، قول او مبنی بر بازگرداندن صنایع به این ایالات بود که در عمل محقق نشده است. برای همین هر سه ایالت اخیراً (در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره) به فرمانداران دموکرات رأی دادند. در صورتی که این سه ایالت در ۲۰۲۰ به ترامپ رأی ندهند، انتخاب ترامپ بعید است.
- ۲- موفقیت اقتصادی ترامپ مبالغه شده است. دستمزدها افزایش نیافته، کاهش مالیات اثری بر زندگی مردم عادی نداشته، بیشتر مشاغل ایجاد شده پاره‌وقت است و رکود اقتصادی امریکا در حال آغاز شدن است.
- ۳- ترامپ در سیاست خارجی هیچ دستاوردی نداشته است.
- ۴- امریکا به شدت قطبی شده و جامعه در حال فروپاشی است، نکته‌ای که نخبگان امریکا را نگران کرده است.
- ۵- جنگ تجاری با چین به کشاورزان امریکایی ضربه زده؛ کشاورزانی که اغلب جزء رأی‌دهندگان سنتی جمهوریخواهان هستند.

## پایگاه نظامی رایگان برای امریکا

(مرکز مطالعات خلیج فارس)

سخنان عجیب ترامپ خطاب به شیخ تمیم امیر قطر در ضیافت شام: شما متحد خوب ما هستید و با پایگاه و فرودگاه نظامی که مثل آن کمتر دیده شده به ما کمک قابل توجهی کرده‌اید. این طور که فهمیدم ۸ میلیارد دلار در پایگاه نظامی سرمایه‌گذاری شده است که شکر خدا بیشتر پولش از طرف شما بوده نه ما. البته بهتر بود کل پولش برای شما بود...

## سه راهبرد داخلی خشتی کردن خط‌مشی ترامپ درباره ایران

دیدگاهی است که دیدگاه‌های مختلف راهبردی در ایران را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف - آن‌هایی که معتقدند اصلی‌ترین خط‌مشی، اصلاح ساختاری و تغییر قانون اساسی است که بدون آن نمی‌توان به دو خط‌مشی دیگر پرداخت.

ب - آن‌هایی که مشکل ما را در سیاست‌های کلی می‌دانند.

ج - آن‌هایی که مشکل را در مسئولان و مدیران موجود می‌دانند. که اگر با انتخابات آزاد، مدیران جدیدی مسئولیت‌ها را به عهده گیرند مسائل حل خواهد شد. البته این دیدگاه معتقد است هر سه خط‌مشی مهم هستند، ولی یک خط‌مشی بر دو خط‌مشی دیگر اولویت دارد. این دیدگاه معتقد است که گرچه اصلاح ساختاری را قبول دارد ولی در شرایط فعلی عملی نخواهد بود. تنها خط‌مشی عملی و در دسترس، انتخابات آزاد مبتنی بر قانون اساسی بدون حذف نیروها می‌باشد که مردم ایران با رأی خود آن‌ها را تشخیص می‌دهند و انتخاب می‌کنند. این دیدگاه معتقد است در شرایطی که ترامپ می‌خواهد با تحریم‌های حداکثری مردم را آن‌چنان ضعیف کند که به‌زعم خود به خیابان‌ها بریزند و شورش کنند، برعکس معتقد است که مردم با شعار علیه تحریم به پروسه انتخابات واقعاً آزاد بیوندند تا ضمن اجرای بدون تنازل قانون اساسی خط‌مشی ترامپ را خشتی کنند.

## حمایت بحرین از «انصار الفرقان»

(روزآروز)

شبکه قطری الجزیره فیلمی مستند پخش کرده که نشان می‌دهد حکومت بحرین از گروه مسلح و اهل سنت تندروی «انصار الفرقان» به سرکردگی هشام بلوچی برای جاسوسی و جنگ علیه نظام ایران پشتیبانی می‌کرده. چهار سال پیش بلوچی و دو همراهش در سیستان و بلوچستان کشته شدند.



## بزرگ‌ترین آفت صدا و سیما «آنتن فروشی» است.

### (سایت جماران)

محمد مهاجری: انگار صداوسیما یاد گرفته که خرق عادت کند و کارهایی انجام دهد که در فضای مجازی به موضوعی جذاب بدل شود.

برای نمونه، تعطیلی برنامه ۹۰ فارغ از درستی یا نادرستی محتوای آن نشان داد که صداوسیما بیشتر به دنبال شوآف و نمایش است.

به نظر می‌رسد بهتر است برخی شبکه‌ها تعطیل شده تا مدیریت‌ها منسجم‌تر شوند.

دومین مسئله به «آنتن فروشی» بازمی‌گردد. این بزرگ‌ترین آفتی است که صداوسیما به آن گرفتار شده و در توجیهش هم می‌گویند که چون دولت بودجه ما را نمی‌دهد، مجبوریم. خب اگر بودجه نمی‌دهد شبکه را تعطیل کنید نه اینکه آنتن فروشی کنید.

وقتی آنتن فروشی رخ می‌دهد، حیثیت صداوسیما فروخته می‌شود.

آنتن فروشی به‌مثابه حاکم شدن سرمایه‌داری فاسد بر صداوسیما بوده و تراز پایین مدیران صداوسیما نیز به حیثیت و اعتبار این سازمان خدشه وارد کرده است.

## جامعه به شدت دوقطبی شده

### (سایت انتخاب)

مسیح مهاجری: آثار شوم این اتفاق در شهرستان‌ها بسیار بیشتر از تهران نمایان می‌شود. بزرگان با تجدید نظر در روش‌ها و منش‌های خود مانع عمیق‌تر شدن این وضعیت خطرناک شوند.

## جامعه منهای فقر

محمدرضا حکیمی: آیا عملکرد حاکمیت فعلی مستقر در ایران را می‌توان حتی با معیارهای حداقلی مرام و مسلک شیعه، اسلامی فرض کرد؟ آیا اینکه در تعالیم اسلامی بر معاشرت با محرومان و اطلاع یافتن از حال و روز آنان تأکید شده بی‌حکمت است؟ آقایان در اشتباه‌اند که گمان می‌کنند با بی‌خبر بودن از مشکلات و فقر مردم، حکومتی مطلوب و اسلامی ساخته‌اند. پیامبر (ص) می‌فرماید: کسانی که بعد از من حکومت تشکیل می‌دهند مردمان را دچار فقر و تنگدستی نکنند تا از تأمین معاش خود در حکومت دینی ناامید گردند و به‌سوی کفر و بی‌اعتقادی سوق داده شوند. امام علی (ع) می‌فرماید: امروز در ممالک اسلامی پایین‌ترین اقشار مردم از چیز برخوردارند:

نان گندم می‌خورند، خانه دارند و آب آشامیدنی سالم می‌آشامند. پس ملاک اسلامی بودن یک جامعه بنا بر آیات و روایات رسیدن به جامعه‌ای منهای فقر است و جز چنین جامعه‌ای را اسلامی خواندن تجاوز و گناه است، انقلاب آن نیست که «اشخاص دولت» عوض شوند بلکه انقلاب آن است که «احوال ملت» عوض شود و فقر و تبعیض و اختناق از میان برود و در این باره مسئول‌تر از همه، عالمان‌اند و حاکمان.

## نظریه نصب در ولایت فقیه و قانون اساسی

### امیرحسین علینقی

۱. در مطالعات فقهی، نظریه‌های مربوط به ولایت فقیه را به «نظریه انتخاب» و «نظریه انتصاب» تقسیم می‌کنند. در برخی منابع، به اصل ۵۷ قانون اساسی، به‌عنوان مستند حقوقی مربوط به «اعتبار» نظریه نصب اشاره شده و طرفداران این رویکرد معتقدند که اصل ۵۷ بر اعتبار نظریه فقهی انتصاب، در حقوق اساسی ایران، صحنه گذاشته است.

در این یادداشت به بنیان مبتنی بر تضاد این تصور پرداخته می‌شود. اصولاً نظریه انتصاب، نظریه‌ای در طرح موضوع «حاکمیت» است و آن‌گونه که خواهد آمد، این «حاکمیت» و «صاحب حق حاکمیت» است که به «منابع حقوق» و از جمله «قانون اساسی» اعتبار می‌دهد و نه بالعکس.

۲. از آنجا که قانون اساسی یک منبع حقوق اساسی است که مشخص می‌کند که در یک کشور چه کسانی صاحب حق و تکلیف‌اند، این پرسش طرح می‌شود که قانون اساسی اعتبار روایی خود را از کدام سرچشمه اخذ می‌کند؟ دو پاسخ به این پرسش ارائه شده است.

اول) ممکن است در بررسی منشأ اعتبار و روایی قانون اساسی، به رفراندوم و همه‌پرسی استناد شود. در این حال، قانون اساسی اعتبار و روایی خود را از رای مردم اخذ می‌کند. این امر منوط به وجود این مفروض است که پیشاپیش مردم از این حق برخوردار باشند که با آرای خویش، بر متنی به نام قانون اساسی، مهر تأیید بزنند. نظریه‌پردازان متمایل به این رویکرد، چنین حقی را برای انسان‌ها قائل‌اند و این حق مردم را، حق حاکمیت مردم یا انسان می‌نامند که بازتابش در اصل ۵۶ قانون اساسی قابل مشاهده است. در این نظریه که به «نظریه قرارداد» نیز شهره است، اعتبار هر متن و گزاره حقوقی، مستقیماً (مانند قانون اساسی) و یا غیرمستقیم (مانند قوانینی که نمایندگان مردم در مجلس وضع می‌کنند)، ناشی از آرای عمومی و اراده مردم است. لذا، در این نظریه، این آرای مردم است که به کلیه منابع حقوقی، و از جمله قانون اساسی اعتبار می‌بخشد و این‌گونه نیست که قانون اساسی و دیگر منابع حقوقی به اراده انسان‌ها اعتبار دهد. نظریه فقهی انتخاب در ولایت فقیه را می‌توان ترجمانی فقهی از نظریه قرارداد دانست. نمونه دیگری از بازتاب نظریه حق حاکمیت مردم در رویکردهای فقهی را می‌توان در نظریه «بیعت» مشاهده کرد.

دوم) برخی رویکردها نیز وجود دارند که چنین حقی را برای انسان‌ها قائل نیستند. عصاره این رویکردها، خبر از عدم اهلیت عامه مردم در تعیین سرنوشت خویش می‌دهد. مثال‌ها و مصادیق متعددی از قائلین به این رویکرد وجود دارد که بررسی آن‌ها، مجال و فرصت دیگری را طلب می‌کند. نظریه فقهی انتصاب در ولایت فقیه، یکی از این رویکردهاست. این نظریه منشأ حاکمیت و حق ناشی از آن را در جای دیگری غیر از اراده و خواست عمومی انسان‌ها، یعنی اراده ولی فقیه منصوب، جستجو می‌کند. لذا، نظریه انتصاب، نه تنها تعلق خاطری به حاکمیت اراده انسان‌ها در عرصه عمومی ندارد، بلکه اصولاً به این دلیل در میدان است تا این حق را از انسان‌ها، از آن جهت که انسان‌اند، دریغ کند. به همین دلیل، در این رویکرد، تجلیات اراده انشایی انسان‌ها، مانند تصویب قانون اساسی، ذاتاً نمی‌تواند از زاویه حقوقی، محل اعتبار باشد. در نتیجه، انتظار اینکه طرفداران رویکرد انتصاب، تمایلی به ایده حق حاکمیت انسان و قانون اساسی تصویب شده توسط انسان‌ها داشته باشند، به معنای نفی خود (رویکرد انتصاب) است. برای آن‌ها تنها اراده صاحب حق حاکمیت یا فقیه منصوب است که محل اعتبار است. دلیل آنکه گاه از واژگانی مانند «حکم حکومتی»، «فصل الخطاب» و یا «فراقرز» قانون اساسی بودن در ادبیات حقوقی کشور استفاده می‌شود، همین نکته است: ارجاع اعتبار نهایی گزاره‌های حقوقی، به مرجعی خارج از اراده عمومی انسان‌ها.

**سعید حجاریان:** تسخیر سفارت آمریکا نتیجه تأثیر پذیری «چپ اسلامی» از «چپ روسی» بود

(سایت انتخاب)

## جمهوری سوم: چرا و چگونه؟ / ۱۰ پیشنهاد برای بازنگری قانون اساسی

(روزنامه سازندگی، ۱۶ تیر ۱۳۹۸)

**محمد قوجانی:** اگر بخواهیم فنی و حقوقی حرف بزنیم آنچه در ایران رخ داده است فقط دو جمهوری است چون جمهوری اسلامی دو قانون اساسی داشته است: جمهوری نیمه پارلمانی اول (از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸) و جمهوری نیمه ریاستی دوم (از سال ۱۳۶۸ تاکنون ۱۳۹۸) و از این جهت همه‌ی دوران هاشمی - خاتمی - احمدی‌نژاد - روحانی همه ذیل جمهوری دوم تلقی می‌شوند و تفسیر سردبیر مجله‌ی کیان از جمهوری سوم درست نیست... همه‌ی این نویسندگان و گویندگان متوجه یک معنا بوده‌اند و آن ضعف‌های ساختاری حقوقی در قانون اساسی موجود است که فراسوی محافظه‌کاری و انحلال‌طلبی و حتی «اصلاح‌طلبی انتخاباتی» یک «اصلاح‌طلبی حقوقی» را ضروری می‌سازد و آن نوسازی و بازسازی و بازآفرینی قانون اساسی است... تذکر این نکته بیجاست که این سخن از موضع موافقان و مدافعان نظام جمهوری اسلامی ایران و با توجه به دو اصل تغییرناپذیر جمهوریت و اسلامیت نظام و نیز در چارچوب نظریه ولایت‌فقیه است که در قالب نهاد رهبری از نظر فقهی به نهاد حقوقی بدل شده است... آسیب‌ها برخلاف آنچه پاره‌ای سیاسیون در روزهای اخیر اعلام می‌کنند منحصر به دو نهاد قانونی رهبری و ریاست‌جمهوری هم نیست. تقسیم قدرت میان مجلس و شورای نگهبان و میان قوه مجریه و قوه قضائیه هم به شکل کنونی به اصطکاک و تضعیف نهادها و کلیت نظام سیاسی کشور منتهی می‌شود که آسیب‌های آن را می‌بینیم.

اگر در دایره اصلاح‌طلبی سخن بگویم بدیهی است که جمهوریت و اسلامیت نظام سیاسی کشور نمی‌تواند موضوع اصلاح قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی باشد و بازنگری در این اصول احتمالاً نظام سیاسی دیگری خواهد شد که موضوع و هدف و آرمان ما نیست؛ اما همان‌طور که نظریه ولایت‌فقیه قالب اسلامیت نظام جمهوری اسلامی است نظریه حاکمیت ملی هم محتوای جمهوریت نظام را می‌سازد. این اصل که به همت دکتر بهشتی در قانون اساسی تثبیت شد قانون اساسی جمهوری اسلامی را از قانون اساسی مشروطیت روشن‌تر می‌سازد چرا که برخلاف نظام مشروطه سلطنتی که سلطنت را «ودیع‌ای الهی می‌دانست که از سوی مردم به پادشاه تفویض می‌شود» (و این خود یک پارادوکس بود که چگونه مردم حق خدا را به بنده خدا می‌دادند)، در قانون اساسی جمهوری اسلامی حاکمیت گرجه از آن خداست اما هم او مردم را بر سر نوشت خویش حاکم ساخته است و به تصریح قانون اساسی هیچ کس نمی‌تواند این حق را از مردم سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد. همچنین اداره کلیه امور کشور جز از راه انتخابات و رأی عمومی خارج از اصول بازنگری قانون اساسی است و همه مقامات جمهوری اسلامی مستقیم یا غیرمستقیم از رهبری تار یاست جمهوری منبعث از ملت هستند... اصلاح قانون اساسی اوج اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی و نقطه پایانی بر هرگونه فکر براندازی است، چرا که نشان می‌دهیم ما در آسیب‌شناسی و تداوم جمهوری اسلامی از همه جلوتر هستیم.

## تحریم‌های يك‌جانبه محکوم است

(مجله سیاسی، فرهنگي هفته، ۹۸/۴/۲۲)

به نقل از خبرگزاری «تاس»، «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهوری روسیه و «اوو مورالس» رئیس‌جمهوری بولیوی که برای سفری رسمی در مسکو بسر می‌برد، تأکید کردند که تحریم‌های یک‌جانبه علیه ایران غیرقابل قبول است و دو کشور آمادگی دارند تا همچنان به همکاری‌های خود با جمهوری اسلامی ادامه دهند.

## نقش آیت‌الله جنتی در معرفی نشدن سه عضو فعلی حقوقدان شورای نگهبان

(ایرنا)

نجات‌الله ابراهیمیان، سام سوادکوهی و محسن اسماعیلی سه عضو حقوقدان شورای نگهبان به‌عنوان گزینه پیشنهادی از سوی رئیس قوه قضائیه برای عضویت در شورای نگهبان معرفی نشده‌اند. سوادکوهی در این باره معتقد است که قطعاً آیت‌الله احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان در این باره طرف مشورت بوده و نظر مثبتی هم نداشته است.

## متحدان ایران مزدور نیستند

(جمهوری اسلامی، ۹۸/۲/۳۰)

عبدالجباری عطوان: جنگ با ایران با همه جنگ‌های سابق متفاوت خواهد بود، چون ایران توانمندی نظامی عظیمی دارد و به‌خوبی برای این جنگ آماده است و از حوادث عراقی و لیبی به دنبال تجاوز آمریکا به آن‌ها استفاده کرده است و مهم‌تر از همه این که: ایران يك شبکه قدرتمند از متحدان عقیدتی دارد نه کسانی که آن‌ها را با پول خریده باشد که همان‌گونه که آمریکا را در سوریه شکست دادند و آن را به همراه متحدانش متحمل خسارت دست کم بیش از ۱۵۰ میلیارد دلاری کردند و در هر جنگ آتی بینی آن‌ها را به خاک خواهند مالید. (روزنامه رأی‌الیوم)

## ناتوانی ارتش عربستان و امارات

(جمهوری اسلامی، ۹۸/۲/۳۰)

المضاوی کارشناس عربستانی: در صورت بروز هرگونه مواجهه نظامی مستقیم با ایران، عربستان و امارات در معرض خطر و مورد تمسخر قرار می‌گیرند، چرا که ارتش کوچک آن‌ها چه از نظر تعداد، مهارت و دکتربین مبارزه قابل مقایسه با ایران نیست و هرچند امارات و عربستان جدیدترین هواپیماهای جنگنده را در اختیار دارند، اما عملکرد آن‌ها در یمن ناتوانی آنان را فاش کرده است.

## درسی از تراژدی سوریه

می‌دانیم از ابتدای درگیری‌ها در سوریه تاکنون ۵۰۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند. نیروهای اصیل ملی سوریه بارها مردم سوریه را به سه «نه» دعوت کردند: نخست، «نه» به دخالت خارجی، دوم «نه» به جنگ داخلی و سوم «نه» به فرقه‌گرایی و طایفه‌گرایی. امروز ما ملاحظه می‌کنیم که سوریه به وضعیت نسبتاً پایداری رسیده. ای کاش قبل از این که ۵۰۰ هزار نفر تلفات بدهند به این توصیه‌ها عمل می‌شد.

ارتش سوریه به این نتیجه رسیده بود که پایداری، استقامت و ایستادگی در کنار اصل استقلال یا تجزیه‌ناپذیری کشور گرچه هزینه دارد، ولی بیشتر از هزینه تجزیه کشور نیست که ده‌ها سال کشور را مشغول می‌کند.

علی (ع) می‌گوید چه‌بسا عبرت و پند زیاد است، ولی پندپذیر کم. و ای کاش حزب بعث عراق به تغییری که اکنون در قانون اساسی تن داده از ابتدا تن می‌داد.

# حشم انداز اندیشه



بهر روز مرادی با استناد به آیات قرآن مدعی است تمامی جنگ‌های پیامبر جنبه دفاعی داشته و محور آن تاکید بر سلام و صلح است. شهریار شفق نیز در تکمیل مقاله «ضرورت تفکر هایدگر برای ایران» خود، تفسیری بر یکی از غزل‌های حافظ نوشته که خوانندگان را به تأمل در آن دعوت می‌کنیم. در مطلب بعدی، برگردان یکی از سخنرانی‌های شادروان عبدالجواد فلاطوری را می‌خوانیم که رابطه انسان مخلوق و خدای خالق را تشریح می‌کند. احمد کتابی در دومین بخش از «فرافکنی و توجیه» به کمک اشعار غنی فارسی ابعاد این موضوع را نشان می‌دهد. در نهایت مقاله‌ای از لطف‌الله میثمی می‌خوانیم که با بازگویی برخی خاطرات از زنده‌یاد مهدی بازرگان نتیجه می‌گیرد داشتن دید راهبردی و لحاظ کردن زمان و مکان در دین با دین‌داری جاری متفاوت است.

معنا و دامنه رابطه انسان و خدا؛

عبدالجواد فلاطوری



قرانت زنده‌یاد مهندس بازرگان  
از اسلام



# جامعه‌شناسی جنگ‌های صدر اسلام

یکی از مسائل مناقشه‌برانگیز در تاریخ اسلام، جنگ‌هایی است که مسلمانان نسل اول با مخالفان خود انجام دادند. عده‌ای از نویسندگان، اسلام را به انجام رفتاری تهاجمی علیه مخالفان خود متهم می‌سازند که برای توسعه‌طلبی یا اخذ غنیمت‌های جنگی یا صدور ایدئولوژی دینی خود یا غارت گنجینه‌ها و دارایی‌های مردم سایر ممالک، آتش جنگ‌هایی را در آغاز ظهور خود برافروخته است. این مقاله به این امر می‌پردازد که این ادعا تا چه اندازه صحت دارد. این بررسی در دو سطح به انجام رسیده است: نخست، در سطح بررسی آیات و مفاهیم قرآنی که دیدگاه‌های نظری و اعتقادی اسلام را در رابطه با جنگ بازتاب می‌دهد؛ و دیگری، در سطحی تاریخی که رفتار مسلمانان صدر اسلام را درباره جنگ مورد مذاقه قرار می‌دهد، هرچند در بررسی آیات مربوطه ناگزیر از تطبیق آن‌ها با رخداد‌های تاریخی مربوطه‌ایم.

قصد جنگ با قریشیان نداشت؛ اما با لشکرکشی قریشیان به سوی مدینه راه دیگری به جز رویارویی با سپاه مکه باقی نماند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۶۰-۲۵۸). نزول آیات مربوطه نشان می‌دهند که مسلمانان در مقام دفاع از مدینه خارج شده‌اند تا در مقابل سپاهی که چند صد کیلومتر و چندین شبانه‌روز راه پیموده تا آنان را از بین ببرند، مقابله کنند. در آیه ۳۸ از سوره حج، خداوند رویکرد دفاعی خود را در دفاع از مسلمانان بیان می‌دارد و بر این امر صحه می‌گذارد که جنگ مورد نظر خداوند از ماهیتی دفاعی برخوردار است. در آیه ۳۹ نیز تصریح شده که اجازه جهاد به این علت صادر می‌شود که مسلمانان مورد ظلم و تهاجم قرار گرفته‌اند و جنگ به آن‌ها تحمیل شده است. چنین کسانی‌اند که خداوند در جنگ به آن‌ها یاری می‌رساند، چراکه در مقام دفاع از خود در مقابل ظلم و ستم مهاجمان مسلح قرار گرفته‌اند و مجبور به جنگی دفاعی شده‌اند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که خداوند یاریگر جنگ‌ستیزانی نیست که آغازگر جنگ‌اند و در مقام تهاجم و جنگ‌افروزی قرار دارند. در آیه ۴۰، حقانیت و مشروعیت جنگ تدافعی مسلمانان را بیشتر توضیح می‌دهد: آن‌ها حق جنگ دفاعی را دارند چراکه به‌ناحق از خانه‌های خود بیرون رانده شده‌اند آن‌هم صرفاً بدین علت که خداپرست بوده‌اند. در این آیه تأکید بر آزادی دینی انسان مسلمان و لزوم دفاع از آن نیز نهفته است که برای دفع از آن باید ایستادگی کرد، چراکه بدون وجود آزادی، آدمی ناگزیر از پذیرش تحمیل و زور و ستم خواهد بود. نکته حائز اهمیت بسیار در این آیه این است که این دفاع از آزادی، تنها مربوط به آزادی مسلمانان نیست، بلکه اقدام مسلمانان در این راستا، نوعی دفاع از آزادی دینی سایر ادیان و پیروان آن‌ها نیز هست که در همین آیه از لزوم دفاع از صومعه و کلیسا و کنیسه‌ها نیز سخن به میان آمده است. مسلمانان با دفاع از آزادی دینی تضمین می‌کنند که پیروان سایر ادیان نیز در عبادتگاه‌های خویش همچنان به اعمال دینی خود بپردازند و جهاد دفاعی آن‌ها کارکرد دفاع از آزادی پیروان سایر ادیان در پاسداشت آیین‌های دینی آن‌ها نیز دارد. این تأکید بر آزادی عمومی و دفاع از عبادتگاه‌های سایر ادیان، هم وجود ادیان مختلف و فعالیت آزادانه پیروان آن‌ها را به رسمیت می‌شناسد و هم بر لزوم ادامه حیات و فعالیت آزادانه پیروان سایر ادیان دلالت دارد. قابل توجه اینکه مسجد در این آیه در ردیف چهارم قرار گرفته و این مشخص

## ۱. آیات و مفاهیم قرآنی درباره جنگ

اولین آیات مربوط به جنگ در قرآن، آیات ۳۸ تا ۴۱ از سوره حج هستند: «همانا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند که خدا هیچ خیانتکار ناسیاسی را دوست نمی‌دارد (۳۸). به کسانی که جنگ به آن‌ها تحمیل گردیده، اجازه [جهاد] داده شد چراکه مورد ظلم واقع شده‌اند و البته خداوند به یاری آن‌ها برای پیروزی تواناست (۳۹). همان کسانی که از خانه‌هایشان به‌ناحق رانده شدند، چراکه می‌گفتند پروردگار ما خداست و اگر خداوند برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مسجدهایی که نام خدا در آن‌ها بسیار یاد می‌شود، سخت ویران می‌گردید و خداوند بی‌گمان کسی را که یاری‌اش دهد یاری کند. به راستی خداوند عزتمند تواناست (۴۰). همان کسانی که چون در زمین به آن‌ها قدرت و تمکن بدهیم، نماز بر پای دارند و زکات می‌دهند و به نیکویی امر می‌کنند و از بدی بازمی‌دارند و فرجام کارها با خداست» (۴۱).

این آیات مربوط به جنگ بدر هستند؛ یعنی نخستین جنگ درگیرانه‌ای که میان مسلمانان و مخالفان آن‌ها روی داد. قریشیان باقیمانده اموال مسلمانان هجرت کرده به مدینه را به غارت برده بودند و به اذیت و آزار بستگان باقیمانده مسلمانان در مکه می‌پرداختند و آن‌ها را تحریم همه‌جانبه کردند. در واکنش به این اقدامات تهاجمی و آسیب‌زننده قریشیان به مسلمانان و بازماندگان آن‌ها در مکه، گروهی از مسلمانان از حضرت رسول (ص) تقاضای مقابله به مثل و از جمله تهاجم به مکه کردند که حضرت آن‌ها را به صبر دعوت می‌کرد. سپس کاروانی تجاری به رهبری ابوسفیان از مکه خارج شد و او که در صدد کشاندن اهل مکه به یک رویارویی نظامی با مسلمانان بود، در اقدامی فریبکارانه و جنگ‌طلبانه، از نیمه‌راه پیامی دروغین برای اهل مکه فرستاد مبنی بر اینکه مسلمانان به کاروان تجاری قریش یورش برده و اموال آن‌ها را به یغما برده‌اند. در پی ارسال این خبر جعلی، ابوجهل با ۹۵۰ نفر مرد جنگی به‌سوی «بدر» حرکت کرد. حضرت رسول (ص)



بهروز مرادی\*



حرام به سر می بردند. این آیات در چنین بافتاری تاریخی نازل شدند.

در این آیات فرمان جنگ تهاجمی و کنشگرانه وجود ندارد، بلکه در آیه ۱۹۰ گفته می شود چون کسانی قصد جنگ با شما را دارند، با آنها بجنگید، حتی علی رغم مجاز دانستن این اقدام دفاعی، تأکید ویژه ای در این میانه وجود دارد که تجاوزگری نکنید و پای خود را از حد و مرزها فراتر نگذارید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد. در آیات بعدی نیز تصریح شده که در این جنگ دفاعی البته قاطعانه ایستادگی کنید و چون شما را بیرون رانده اند، آنها را بیرون برانید. پس این رفتار، واکنشی و در مقام مقابله به مثل است که از مصادیق تحقق عدالت است. با این همه: حرمت مسجد الحرام را مراعات کنید و در آن مکان به جنگ نپردازید، مگر آنکه آنها پیش دستی کنند و بخواهند شما را غافلگیر کنند. اگر با شما جنگیدند، با آنها بجنگید، ولی هرگاه دست از جنگ کشیدند، شما نیز دست از جنگ بردارید. این فرمان نشان می دهد که از نظر قرآن جنگ تا آنجا مشروع و ادامه آن تا آنجا خالی از اشکال است که طرف مقابل به آن ادامه بدهد و هرگاه او جنگ را خاتمه دهد نمی بایست جنگ را ادامه داد. پس مسلمانان نه آغازگر جنگ اند و نه ادامه دهنده آن؛ آنها تنها دفاع می کنند. ماهیت دفاعی بودن جنگ از سوی مسلمانان تأیید می کند که کلید آغاز و ادامه آن در دست مسلمانان نیست. مسلمانان همواره حالت دفاعی و واکنشی خود را در مقابل

تهاجم نظامی حفظ می کنند و به محض دست کشیدن طرف مقابل که خود جنگ را آغاز کرده، آنان نیز باید از جنگ دست بکشند. قابل توجه اینکه هدف جنگ در آیه ۱۹۳، رفع توطئه و نیز فراهم کردن زمینه اجتماعی مناسب برای دین ورزی عنوان شده است. جنگ آنچنان نزد خداوند منفور و ناپسند و آسیب زاست که به محض توقف آن از سوی طرف مقابل، مسلمانانی که جنگ به آنها تحمیل شده نیز می بایست به جنگ خاتمه ببخشند. این دور کردن مسلمانان از انتقام ورزی و

کینه توزی و لجبازی است و تأکید بر حفظ جان همه انسان ها. نکته دیگر در این آیات، اشاره ای است که در پایان آیه ۱۹۳ ذکر شده و آن هم این است که هرگاه دشمنان جنگ طلب جنگ را متوقف بسازند، دیگر جزو ظالمان نیستند و ظالم بودن آنها تنها در صورت جنگ کردن

آنها معنا پیدا می کند و با پایان بخشیدن به جنگ، ظالم بودن آنها نیز متوقف می شود یا دست کم ماهیتی غیرفعال می یابد؛ بنابراین ظلم نیز هویتی فعالانه دارد و به اقدام عملی دشمن راجع است. به همین علت با توقف جنگ هیچ گونه بهانه ای برای ظالم بودن دشمنان وجود نخواهد داشت که میباید به این بهانه مجوز اقدام نظامی علیه آنها صادر شود. آنهایی که جنگ را به مسلمانان تحمیل می کنند، به آنها ظلم روا می دارند چراکه آزادی و امنیت و آرامش آنها را از آنها سلب می نمایند و لزوم مقابله با چنین کسانی برای احیای این حقوق انسانی ضرورت پیدا می کند.

پس مسلمانان حقیقی نه تنها هرگز آغازگر جنگ نیستند، بلکه در صورت جنگ تدافعی، اخلاقیات و حقوق دیگر انسان ها را می بایست مراعات نمایند به گونه ای که نمی بایست رفتار تجاوزگرانه و تخریبی از خود نشان دهند. این امر در سفارش های حضرت رسول (ص) هنگام اعزام نیروهای نظامی به میدان جنگ در تاریخ به ثبت رسیده است: جنگ کنید و فقط جنگ کنید، اما مکر و خدعه و فریب به کار مبرید و غل و غش نکنید و کودکان و زنان را نکشید (واقعی، ۱۳۶۹: ۵۷۷ و ۸۵۴).

دسته ای دیگر از آیات قرآن وجود دارند که کم و بیش به رفتار جنگی مسلمانان پرداخته اند. از جمله در ابتدای سوره توبه (آیات ۳ تا ۱۷) چنین آیه ای را مشاهده می کنیم که برای پرهیز از پر حجم ساختن این مقاله از درج این آیات خودداری می شود.

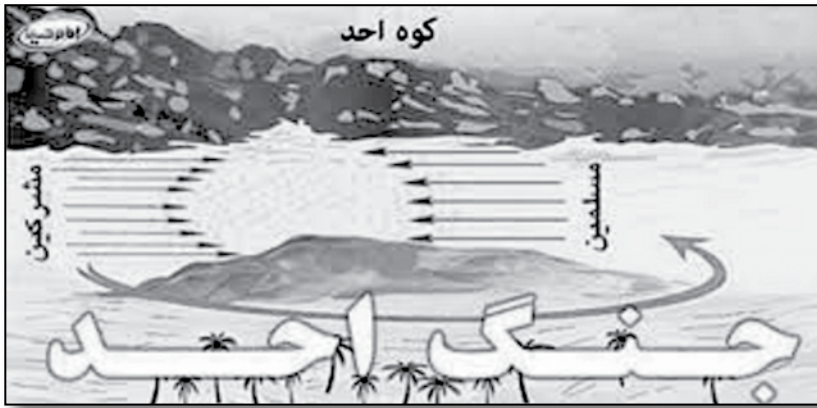
بسیاری از نویسندگان بر این اعتقادند که شأن نزول این آیات درباره جنگ تبوک است. در سال نهم هجری بازگردانی برای حضرت رسول (ص) خبر آوردند که هرقل، فرمانروای روم، سپاهی مرکب از ۴۰ هزار نفر را مجهز کرده و در مناطق مرزی شام مستقر ساخته است. این آماده سازی از جنگ قریب الوقوعی حکایت می کرد که رومیان علیه مسلمانان تدارک می دیدند؛ لذا حضرت رسول (ص) سپاهی را مهیا ساخت تا به مقابله با رومیان گسیل دارد

و خود ایشان نیز علی بن ابیطالب (ع) را به جای خویش در مدینه گمارد و خود با سپاه عازم شد. در مدینه افراد نفاق پیشه ای بودند چون عبدالله بن اُبی و نیز یهودیانی که حضرت رسول (ص) در پیمان صلح و عدم مخاصمه با آنها قرار داشتند. واقعیت چنین بود که سپاه روم قصد تهاجم به

مسلمانان را نداشت و حضرت رسول (ص) نیز پس از مدتی اقامت در محل یادشده و اطمینان از اینکه سپاه روم تهاجمی نخواهد کرد بدون هیچ گونه درگیری به مدینه بازگشتند؛ اما آیات یادشده در سوره توبه به مسائلی در این خصوص می پردازند و مربوطاند به نفاق پیشگانی که در راستای تضعیف حضرت رسول (ص) دست به تبلیغات و اقداماتی می زدند، ولی هم زمان به ساختن مسجد در مدینه نیز همت می گماشتند.

از جمله مسجد معروف ضرار که پانزده تن از همین افراد آن را ساختند. در این آیات از حضرت رسول (ص) خواسته شده تا اگر مشرکی به او پناه آورد، به او پناه بدهد و حتی او را به جای امنی ببرد (۶) و این نهایت خیرخواهی و انسان دوستی بی شبهه قرآن را می رساند و به پیامبرش سفارش تعهد به اخلاق کریمانه می کند. نیز در آیه (۵) بر پابندی بر پیمان و تعهد نسبت به مشرکانی که با آنها پیمان بسته سفارش می کند. تنها با آن مشرکانی باید جنگید که پیمان ترک مخاصمه خود با حضرت رسول (ص) را نقض کرده و خیانت پیشه کرده اند و با دشمنان مسلمانان علیه مسلمانان توطئه تدارک دیده اند. هر چند مشرکان را سر تعهد و وفاداری نسبت به پیمان خویش نباشد، اما تا زمانی که آنها بر سر پیمان خویش باقی مانده اند، حضرت رسول (ص) و مسلمانان نیز باید بر سر پیمان با آنها بمانند (۷). مضاف بر این حتی اگر آنها نقض پیمان کردند و درصدد اقدام علیه مسلمانان برآمدند، با سران کفر باید جنگید چراکه آنها پای بند پیمان خویش نیستند. جنگ با آنها نیز به امید متوقف ساختن آنها از ادامه دادن جنگ است و به بیان خود قرآن بدان امید که از جنگ دست بردارند و بازایستند. (۱۲). پس در اسلام؛ جنگ برای جنگ نیست، بلکه برای احیای صلح است. جنگ برای زهر چشم گرفتن از دشمنان و نابود کردن و کشتن انسان ها و حتی برای ادب کردن آنها و انتقام ستاندن از آنها نیست و حتی جنگ برای پیروزی بر مشرکان نیست، بلکه هدف از جنگ همانا: بازگرداندن مشرکان به راه تعهد به پیمان خویش است تا آنجا که مفاد پیمان نامه صلح را مراعات کنند. در آیه ۱۳ تصریح می کند که آنها آغازگر جنگ هستند و در آیه ۱۵ نکته شگرفی را به میان می آورد از این قرار که در مقابل این جنگی که آنها شروع کرده اند، با آنها باید جنگید تا خشم از دل های آنها برود. معلوم است که این خشم نهفته درون آنها که نوعی اختلال نفسانی - شخصیتی - احساسی است و عامل کزی آنها از راه صحیح است. جنگ نزد خداوند نوعی سازوکار است تا آنها را از این خشم دور سازد و آنها را به راه تعادل شخصیتی و نفسانی و روانی بازگرداند. در نهایت امر، معیار قرآن انجام امور فرمالیستی و مناسکی نیست که افرادی در پشت صحنه به حضرت رسول (ص) خیانت ورزند

**جنگ آن چنان نزد خداوند منفور و ناپسند و آسیب زاست که به محض توقف آن از سوی طرف مقابل، مسلمانانی که جنگ به آنها تحمیل شده نیز می بایست به جنگ خاتمه ببخشند. این دور کردن مسلمانان از انتقام ورزی و کینه توزی و لجبازی است و تأکید بر حفظ جان همه انسان ها**



و از پشت به او خنجر بزنند و پیمان خود را در خفا بسا او نقض و علیه او توطئه کنند و با دشمنانش علیه او همدستی و همکاری نمایند و در راستای تضعیف او و مکتب اعتقادی او بکوشند، اما در جلوی صحنه به ساختن مسجد روی بیاورند. این نفاق پیشگی نزد خداوند مطرود و محکوم است و خداوند تصریح می نماید که ساختن مسجد به دست چنین کسانی از اعمال تباه و باطل است (۱۷).

بنابراین تعالیم اسلام بر معنویت استوارند و قصد دارند تا انسان بر فراز کیفیتی از رفتار ناشی از یگانگی وجودی، هم درون و هم برون خود را سالم و سازنده سازد، از دورویی و ریاکاری و بدکاری چه پنهان و چه آشکار بپرهیزد و بر سر پیمان خود وفادار بماند. در این آیات ابتدا از حضرت رسول (ص) می خواهد تا او خود بر سر پیمان خود بماند و حتی امنیت مشرکانی که به او پناه می آورند را تأمین کند و سپس خواسته خود را از نفاق پیشگان مبنی بر رعایت پیمانها و پرهیز از نفاق و توطئه مطرح می سازد. پیامبر خود ابتدا می بایست مظهر وفای به عهد و پاسداشت ارزش های انسانی و حقوق بشری باشد تا بتواند همین رفتار را از سایرین انتظار داشته باشد.

به جز این آیات، آیات پراکنده دیگری نیز در قرآن به چشم می خوردند که کم یا بیش به بحث جنگ مربوط اند. مثلاً آیه ۹۹ از سوره بونس که چنین می فرماید: «اگر خدا می خواست تمامی مردم ایمان می آوردند. آیا می خواهی مردم به اصرار ایمان بیاورند؟» چنین آیه ای نشان می دهد که

در ایمان آوردن مردم، حتی اصرار از جانب حضرت رسول (ص) نیز منتفی است چه برسد به متوسل شدن به اجبار و چه برسد به جنگ برای ایمان آوردن مردم، چراکه ایمان امری درونی و قلبی و نوعی تنظیم رابطه وجودی فرد با خداوند است که پس از پذیرش اعتمادگونه، فرد به آرامش و امنیت درونی برسد و سپس محیط پیرامون خویش را از این امنیت متأثر سازد.

یکی دیگر از آیات قابل استناد برای تعیین موضع قرآن در خصوص جنگ؛ آیه ۲۳ از سوره حشر است که چنین

می فرماید: «اوست خدایی که جز او معبودی نیست. هموست فرمانروای پاک، صلح خواه، امنیت بخش، محافظت کننده، عزتمند، قدرتمدار و با کبریا. منزله و میراست خداوند از آنچه شریک او قرار می دهند». کلمه «سلام» که در این آیه از نامها و القاب خداوند به شمار آمده،

## الف. اقدامات نظامی دوران حضرت رسول (ص)

حضرت رسول (ص) در دوران ۲۳ ساله بعثت خویش، دهها اقدام نظامی انجام دادند که بدون استثنا همه آنها از ماهیتی دفاعی و واکنشی برخوردار بودند. در این قسمت به برخی از این اقدامات اشاره می شود:

\* در سال اول هجری، سبی مرد مسلمان به فرماندهی حمزه بن عبدالمطلب در منطقه «عیص» با یک قافله قریشی مرکب از سیصد مرد جنگی روبه رو گردیدند؛ اما بدون درگیری به مدینه بازگشتند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۵۶).

\* در سال اول هجری، شصت مرد مسلمان به رهبری عبید بن حادث به سوی وادی «رایغ» حرکت کردند که با گروهی دویست نفری از مردان مسلح قریش به رهبری ابوسفیان روبه رو گردیدند. جنگی درنگرفت و قابل توجه اینکه دو نفر از قریشیان به مسلمانان پیوستند (واقعی، ۱۳۶۹: ۷).

\* گشت های خبیاب به رهبری سعد بن ابی وقاص مرکب از هشتاد مرد جنگی به طور پیوسته فعال بودند که بدون درگیری به مدینه بازمی گشتند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۵۶).

\* غزوه ودان: سال دوم هجری حضرت رسول (ص) به همراه دویست مرد جنگی بر سر راه تجاری مکه و شام درآمد. این حرکت با عقد پیمان همکاری با قبایل مسلط در این مسیر همراه بود. از جمله یک معاهده با قبیله بنی ضمره بن بکر بن کنانه منعقد گردید و بدون درگیری به مدینه بازگشتند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۵۷).

\* غزوه بواط: در سال دوم هجری حضرت رسول (ص) به قصد کاروانی از قریش که توسط امیه بن خلف و یکصد مرد جنگی همراهی می شد از مدینه خارج گردید. حدود یک ماه را در نزدیکی شهر بواط اقامت گزید، اما بدون درگیری به مدینه مراجعت کردند. (واقعی، ۱۳۶۹: ۸).

\* غزوه عُسَیره: در سال دوم هجری حضرت رسول (ص) به همراه دویست نفر از یاران خود به سوی کاروان تجاری قریش حرکت کردند.

با اسلام هم ریشه است و بر صلح خواهی خداوند دلالت دارد. خداوند مظهر صلح است و از در صلح با مخلوقات خویش وارد می شود و طبیعی است که چنین خداوندی در پی جنگ افکنی میان مخلوقات خویش نباشد. بی تردید خدایی چنین، پیامبران را نه برای جنگ، بلکه برای هدایت مسالمت آمیز و تبیین مبانی صلح و امنیت (ایمان) به سوی بشریت می فرستد. این خود دلیل دیگری است در تأیید این نظر که رفتار حضرت رسول (ص) ادامه ویژگی ها و خواست خداوند در جامعه است و به همین خاطر نمی تواند آغازگر جنگ باشد. رفتار حضرت رسول (ص) در جنگ خود مؤید چنین گریز از جنگ و پرهیز از آغاز آن است. اهمیت صلح خواهی در اسلام آن چنان است که به مسلمانان گفته شده در اولین مواجهه با هر کسی ابتدا اعلام کنند که در صلح با او هستند:

«سلام علیکم» یعنی «صلح بر شما» سفارش به پیش قدم شدن مسلمانان در سلام دادن به دیگران نیز از همین موضع برمی خیزد تا در مواجه شدن با همگان اعلام کنند در صلح با آنان اند. در قرآن حتی به بندگان خدای رحمان سفارش گردیده که به انسان های نادان نیز سلامی بگویند و درگذرند (فرقان: ۶۳). مسلمانان در سلام های سه گانه نماز نیز پس از عرض احترام خدمت حضرت رسول (ص) به دو گروه دیگر از انسان ها نیز سلام می دهند. به راستی اسلام دینی صلح خواه است و جنگ طلبی

هیچ جایی در مرام اعتقادی قرآن ندارد.

در این قسمت به سطح دوم این بررسی پرداخته می شود.

۲. بررسی اقدامات نظامی تاریخ صدر اسلام این اقدامات را می توان به طور کلی به دو مرحله تقسیم بندی کرد:

بنابراین تعالیم اسلام بر معنویت استوارند و قصد دارند تا انسان بر فراز کیفیتی از رفتار ناشی از یگانگی وجودی، هم درون و هم برون خود را سالم و سازنده سازد، از دورویی و ریاکاری و بدکاری چه پنهان و چه آشکار بپرهیزد و بر سر پیمان خود وفادار بماند

در همین اقدام، پیمان عدم تعرض را با قبیله «بنی مدلج» و هم‌پیمانی از آن‌ها به نام قبیله «بنی ضمزمه» منعقد ساختند. ایشان بدون درگیری به مدینه بازگشتند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۵۸).

\* غزوه بدر اول: در جمادی‌الاول سال دوم هجری، پیش از جنگ بدر، گروهی از قریشیان به چراگاه‌های مدینه حمله کردند و برخی چهارپایان را به غارت بردند. حضرت رسول (ص) با عده‌ای از یاران به تعقیب آن‌ها پرداختند تا به وادی سفون رسیدند. ولی مهاجمان را نیافتند و بدون درگیری به مدینه بازگشتند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۵۹).

\* سریه نخله: در سال دوم هجری حضرت رسول (ص) گشتی‌هایی را به رهبری عبدالله بن جحش به «نخله» فرستادند و نامه‌ای به دست وی دادند و به او گفتند:

«نامه را تا دو روز نگشا و نخوان». دو روز بعد که نامه را گشودند، در آن نوشته شده بود: «برو و در نخله فرود آ و بنگر که قریش چه می‌کند و به ما خبر بده»؛ اما عبدالله به‌جای کسب خبر با قافله‌ای از قریش درگیر شد و یکی از بزرگان آن را به نام عمرو بن حضرمی کشت و دو نفر را نیز اسیر گرفت و به مدینه بازگشت. حضرت رسول (ص) از درگیری عبدالله و قتل‌هایی که انجام داده بود بسیار اندوهگین و آزرده‌خاطر گردید (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۶۰).

\* جنگ بدر: چنانکه شرح جنگ بدر پیش از این آمد، قریشیان با ترفندی از سوی ابوسفیان با ۹۵۰ مرد جنگی به مدینه یورش آوردند و مسلمانان را چاره‌ای جز دفاع نبود.

\* غزوه «بنی سلیم» در سال دوم هجری، غزوه «سویق» در سال دوم هجری، غزوه «ذی امر» در سال دوم هجری، غزوه «بحران» در سال سوم هجری از جمله اقدامات نظامی دیگری هستند که بدون هیچ‌گونه درگیری به پایان رسیدند. در این اقدامات حضرت رسول (ص) تنها خود و نیروهای نظامی‌اش را در معرض دید دشمنان قرار می‌دادند تا آن‌ها را از تهاجم به خود بازدارند. به بیان دیگر همه این اقدامات کارکرد پیشگیرانه داشتند و نوعی مانور نظامی محسوب می‌شدند (طلاس، ۱۳۳۵: ۲۶۱-۲۵۹).

\* غزوه احد: قریشیان پس از شکستی که در جنگ بدر متحمل گردیدند، در صدد انتقام برآمدند و تدارک بسیار دیدند تا به مدینه حمله کنند. آنان از قبایل مجاور سرباز استخدام کردند و حداکثر تجهیزات خود را گردآوردند تا این



تعیین‌کننده‌ای در اختیار آن‌ها قرار دادند. به پیشنهاد سلمان فارسی در اطراف مدینه خندقی حفر کردند و از خود و مدینه دفاع کردند (واقعی، ۱۳۶۹: ۳۴۰-۳۲۹).

\* جنگ موته: حضرت رسول (ص) سفیری به نام حارث بن عمیر از دی به همراه نامه‌ای به سوی پادشاه بصری فرستادند. چون او به سرزمین موته رسید، فردی از قبیله غسانی او را دستگیر و پس از شکنجه بسیار به قتل رساند. حضرت رسول (ص) در واکنش به این ماجرا با عده‌ای رهسپار موته گردید و همین سبب بروز جنگ شد (واقعی، ۱۳۶۸: ۵۷۶).

\* درگیری با یهودیان: حضرت رسول (ص) پس از ورود به مدینه با یهودیان و غیرمسلمانان (مشرکان) پیمان صلح و عدم تعرض امضا کردند و تا زمانی که طرف مقابل بر سر پیمان خود باقی ماند، ایشان نیز به مفاد عهدنامه

با آن‌ها متعهد باقی ماند. قرآن نیز در سوره توبه بر این وفاداری به پیمان با مشرکان تأکید ورزیده که شرح آن گذشت. پیمان منعقد با غیرمسلمانان مدینه با عنوان «منشور مدینه» مشهور است که مرور مفاد آن نشان می‌دهد که یک پیمان مبتنی بر حقوق بشر است. در این عهدنامه قرار بر این شد که همگان در برابر دشمن خارجی و تهدیدهای بیرونی مدینه مشارکت نمایند، از بخش‌های مختلف شهر مدینه محافظت کنند، به هنگام جنگ و در صورت اسیر شدن اهالی مدینه، همه قبیله‌ها برای پرداخت فدیة آزادسازی اسیران با هم پیمان ببندند، در صورت طغیان یکی از قبایل مدینه، به همدیگر یاری برسانند و از همدستی و هم‌پیمانی با دشمنان مدینه و همکاری پنهان و آشکار با آن‌ها دوری گزینند. همچنین در این منشور حقوق بشری بر تساوی حقوقی همه اهالی شهر تأکید گردیده است: «یهودی‌ها و مسلمانان هنگام صلح از حقوقی برابر برخوردارند. یهودی‌ها با اهالی مدینه یک ملت به شمار می‌آیند. مسلمانان با یهودی‌ها به دوستی و محبت رفتار می‌کنند. هنگام ضرورت مسلمانان به یهودیان یاری خواهند رساند. یهودی‌ها در انجام آداب و رسوم دینی خود آزادند. قبیله‌هایی که با یهودیان هم پیمان هستند، از آن‌ها باید حمایت کنند. تجاوز به حقوق یهودیان ممنوع است. هر دو طرف به دوستان یکدیگر احترام خواهند گذاشت و یهودی‌ها همچون مسلمانان در حفظ و پاسداری از مدینه وظیفه‌مندند. اگر اختلافی میان یهودیان و مسلمانان پیش آمد، حضرت رسول (ص) بر

بار پیروز شوند. ۳ هزار نفر گردآوردند به همراه ۲۰۰ اسب. مسلمانان هزار نیروی جنگی داشتند به همراه ۲ اسب. قریشیان به سوی مدینه یورش آوردند و مسلمانان چاره‌ای جز دفاع نداشتند (واقعی، ۱۳۶۹: ۱۵۵-۱۴۵).

\* حضرت رسول (ص) با مسیحیان نجران، یهودیان مدینه، مسیحیان دومه الجندل و زرتشتیان بحرین پیمان عدم تعرض منعقد و امضا کردند و آن‌ها را در دین خویش آزاد گذاردند و در پیمان‌نامه نیز قید گردید که جزیه بپردازند. مبلغ جزیه برای استفاده آنان از امکانات اقلیمی و تأمین امنیت آن‌ها توسط حضرت رسول (ص) اخذ می‌گردید (سبحانی، ۱۳۶۸: ۳-۴۲).

\* غزوه حنین: پس از بازگشت مسلمانان به مکه، برخی از اشراف قبیله «هوازن» سر به یورش برداشتند. گرد هم آمدند و گفتند: محمد با قومی برنخورده است که بتواند به‌خوبی جنگ کنند. اکنون شما هماهنگ شوید و پیش از آنکه او به سوی شما بیاید، شما به سوی او بروید. سپاه بزرگی فراهم آوردند و زنان و کودکان را نیز در پشت خود افزودند تا تعداد بیشتری به چشم بیایند. پیامبر نیز با دوازده هزار نفر در مقابل آن‌ها صف‌آرایی کرد و اگرچه در ابتدا مسلمانان بسیاری گریختند، اما در نهایت جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید (واقعی، ۱۳۶۹: ۹-۶۷۶).

\* جنگ خندق: در این جنگ باز هم قریشیان به مدینه حمله کردند. این بار گروهی از یهودیان مدینه که با حضرت رسول (ص) پیمان عدم تعرض منعقد ساخته بودند نیز به مکه گریخته و آن‌ها را همراهی می‌کردند و به‌ویژه اطلاعات



اساس تورات و قرآن در آن باره قضاوت خواهد کرد» (صالحی مقدم، ۱۳۸۹: ۹-۵۷۷).  
از این نمونه‌ها کاملاً هویداست که اقدامات نظامی حضرت رسول (ص) به هیچ وجه خصلت تهاجمی نداشتند، بلکه این اقدامات صرفاً از کارکرد پیشگیرانه و بازدارنده برخوردار بودند و ایشان هرگز دست به اقدام نظامی تهاجمی علیه هیچ گروه یا قبیله‌ای نزدند چه برسد به کشورگشایی و تهاجم به سرزمین‌های دیگر. مضاف بر این؛ پیمان‌نامه‌های ایشان با گروه‌های قومی یا مذهبی دیگر نیز بر مبنای اصول حقوق بشری تدوین می‌گردید و تا آن زمان که طرف مقابل به آن وفاداری می‌کرد، ایشان نیز بر آن استوار بود.

### ب. اقدامات نظامی پسا-پیامبر (ص)

پس از رحلت حضرت رسول (ص) و جانشینی ابوبکر بن ابی‌قحافه، برخی از قبایلی که با مسلمانان پیمان صلح منعقد ساخته بودند به خلیفه نامه نوشتند که قرارداد آن‌ها برای پرداخت جزیه یا زکات تنها با پیامبر بوده است، چون ایشان دعا می‌کردند و دعایش موجب آرامش آن‌ها بود و لذا از آن پس دیگر آنان جزیه و زکات نمی‌پردازند. آن‌ها سر به شورش برداشتند. به همین خاطر خلیفه اول بیشتر زمان زمامداری خود را صرف سرکوب قیام‌های

تجزیه‌طلبانه چنین قبایلی کرد (عمار، ۱۳۸۳: ۶۶-۵۸).

البته وی خالد بن ولید را مأمور ساخت تا به عراق و سرزمین‌های مرزی ایران بتازد و آن مناطق را ضمیمه حاکمیت خویش سازد. خالد چنین کرد و از راه عراق به سواحل خلیج فارس رسید. سپس مأمور شد به شام برود و با رومیان بجنگد؛ بنابراین خلیفه اول بنای تهاجم و جنگ‌های کنشی را پس از رحلت حضرت رسول (ص) پی نهاد.

ابوبکر با ۳ لشکر مرکب از ۱۰ هزار مرد جنگی به اقدامات تهاجمی در سرزمین‌های

دیگر مبادرت ورزید و کار جهانگیری را شروع کرد و به‌مرور بر تعداد لشکریان خود در این راستا افزود (ناس، ۱۳۸۸: ۷۴۱).

پس از درگذشت خلیفه اول، عمر بن خطاب در سال ۱۳ هجری خلیفه گردید و در ۱۰ سال خلافت خود اقدامات گسترده‌ای جهت کشورگشایی کرد. همو بود که ابوعبید ثقفی را برای حمله به ایران مأمور کرد. یزدگرد سوم پادشاه ساسانی رستم فرخزاد را از خراسان فراخواند تا حمله اعراب را دفع نماید. فیلی از سپاه ایران، ابوعبید را بر زمین زد و کشت. ابتدا

سپاه عرب شکست خورد؛ اما جنگ ادامه یافت و خلیفه دوم، سعد بن ابی وقاص را جانشین ابوعبید کرد. رستم فرخزاد نیز کشته شد. اعراب در سال ۱۶ هجری تیسفون پایتخت ایران را فتح کردند. البته ایرانیان در شهرهای دیگر تا سال‌ها بعد مقاومت کردند و از جمله در شوشتر که سال ۱۷ و نهاوند در سال ۲۱ هجری سقوط کردند (ده بزرگی، ۱۳۹۰: ۸-۲۴۶). بخشی از مملکت شام شامل دمشق و اردن و فلسطین و قیصریه و بیت‌المقدس در سال ۱۷ هجری به دست مسلمانان فتح گردید و در ادامه، اعراب مهاجم به فتح ممالک شمال آفریقا روی آوردند و ظرف مدت یک قرن (در زمان حاکمیت بنی‌امیه) که همچنان به تهاجمات خود ادامه می‌دادند قدم به خاک اسپانیا نهادند. همچنین سپاهیان مسلمان تا پشت کوه‌های هیمالیا در چین و ترکستان و مغولستان و از جنوب تا هند پیشروی کردند (ناس، ۱۳۸۸: ۴-۷۴۲).

پس از به قتل رسیدن خلیفه دوم در سال ۲۳ هجری، عثمان بن عفان به جانشینی او رسید. او نیز در مدت ۱۱ سال زمامداری خود به گسترش قلمرو حکومت خویش پرداخت و مصر به‌طور کامل، بخش‌هایی از امپراتوری روم همچون شام، فلسطین، اردن و نیز بخشی از اروپا ضمیمه خلافت گردید (ده بزرگی، ۱۳۹۰: ۲۴۸).

چنان‌که پیداست، همه اقدامات نظامی مسلمانان در سرزمین‌های دیگر در مقام تهاجم و کشورگشایی در زمان سه خلیفه اول صورت گرفتند و حضرت رسول (ص) در زمان حیات خویش نه‌تنها به هیچ کشوری، بلکه هرگز به هیچ قبیله‌ای تهاجم کنشی انجام ندادند. به همین خاطر، مسئولیت غارتگری‌های احتمالی، به آتش کشیدن‌ها، آزار و اذیت‌های اعراب مهاجم و همه جفاهایی که مسلمانان در تهاجمات نظامی خود به

سایر سرزمین‌ها و مردم سایر جوامع انجام دادند، نه بر عهده اسلام و نه بر عهده حضرت رسول (ص) که بر عهده خلفای سه‌گانه و عوامل اجرایی آن‌هاست. آن‌هایی که به این کشورها حمله نظامی کردند و سرزمین‌های دیگر را فتح کردند، اسلام نبودند، بلکه اعراب مسلمان بودند و عملکرد مسلمانان را نمی‌بایست و نمی‌توان به پای اسلام نوشت. امروزه نیز چنین است و مسلمانانی که به نام اسلام به حریم‌های سایر جوامع و اقلیم‌های زیستی سایر مردم جهان یورش می‌برند نمی‌توان نمایندگان حقیقی

اسلام محمدی دانست، چراکه نه قرآن چنین جنگ‌های تهاجمی کنش‌گرایانه را به رسمیت شناخته و نه در رفتار نظامی حضرت رسول (ص) آثاری از چنین جنگ‌هایی وجود دارد.

### نتیجه

جنگ در قرآن، مجوز دفاع از آزادی دینداری و پرستش آزادانه خداوند یگانه است و نیز برای رفع ظلم و دفع نیروی مهاجم متجاوز و نیز برای برطرف ساختن توطئه علیه بشریت تا آن هنگام که آغازگر جنگ همچنان بر طبل جنگ بکوبد. جنگ در اسلام نه برای جنگی که برای احیای صلح و امنیت است. مسلمانان در صورت درگیر شدن در جنگی تحمیل شده از سوی برهمنندگان آزادی و آرامش و امنیت جامعه ملزم به رعایت اخلاق و انسانیت و مرام آزاداندیشانه‌اند و از هرگونه تجاوزگری می‌بایست پرهیز کنند و تأکید قرآن در این امر بسیار آموزنده و تاریخ‌ساز است، چراکه کمتر جنگی را در تاریخ می‌توان شاهد آورد که سپاهیان به رعایت چنین ارزش‌هایی سفارش و ملزم شده‌اند، آن هم در چهارده قرن پیش از این و آن‌هم در یک جامعه قبیله‌ای که جنگ و انتقام‌کشی خود ارزشی محسوب می‌شد و جنگاوری معیار تشخیص و تعیین‌کننده موقعیت و منزلت اجتماعی به حساب می‌آمد. جنگ مشروع در اسلام و قرآن صد درصد خصلتی دفاعی و پیشگیرانه و بازدارنده دارد و جنگ تهاجمی در قرآن به رسمیت شناخته نشده و حضرت رسول (ص) در ۲۳ سال دوران بعثت خویش هرگز به جنگ تهاجمی علیه مردم دیگر و سرزمین‌های دیگر نپرداختند و هرگز به کشورگشایی دست نزدند. همه تهاجمات مسلمانان به سایر کشورها در تاریخ صدر اسلام توسط خلفای سه‌گانه و حاکمیت بنی‌امیه صورت گرفته و لذا مسئولیت همه ویرانگری‌های اعراب مسلمان در این جنگ‌ها نه بر عهده اسلام و قرآن، بلکه بر عهده جانشینان پیامبر و عوامل اجرایی آن‌هاست. ■

### \* جامعه‌شناس دین

#### منابع:

- ده بزرگی، غلامحسین (۱۳۹۰). تاریخ و تمدن ایران: قبل و بعد از اسلام. تهران: زوار.
- سبحانی، جعفر (۱۳۶۸). مبانی جنگ و صلح در اسلام. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صالحی‌مقدم، محمد اسماعیل (۱۳۸۹). ادیان در گذر زمان: از آغاز تا کنون. قم: انتشارات اندیشه و فرهنگ جاویدان.
- عمار، محمد (۱۳۸۳). اسلام و جنگ‌های جهاد. ترجمه: احمد فلاحی. تهران: احسان.
- طلاس، مصطفی (۱۳۳۵). پیامبر و آیین نبرد. ترجمه: حسن اکبری مرزناک. تهران: مؤسسه انتشاراتی بعثت.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن (بی‌تا). ترجمه و تفسیر مجمع‌البیان. ترجمه: احمد بهشتی. تهران: فراہانی.
- ناس، جان بایر (۱۳۸۸). تاریخ جامع ادیان. ترجمه: علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹). مغازی: تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص). ترجمه: محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی پیام نور.

”  
جنگ در قرآن، مجوز دفاع از آزادی دینداری و پرستش آزادانه خداوند یگانه است و نیز برای رفع ظلم و دفع نیروی مهاجم متجاوز و نیز برای برطرف ساختن توطئه علیه بشریت تا آن هنگام که آغازگر جنگ همچنان بر طبل جنگ بکوبد

# کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد:

## با واسطه شعر

- ۱ کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد ✧ یک نکته از این معنی کفتم و همین باشد  
۲ از لعل تو گر یابم انگشتری زنار ✧ صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
۳ غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل ✧ شاید که چو و ابینی خیر تو در این باشد  
۴ هر کونکند فمی زین گلک خیال انگیز ✧ نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد  
۵ جام می و خون دل هر یک به کسی دادند ✧ در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
۶ در کار کلاب و گل حکم ازلی این بود ✧ کین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد  
۷ آن نیست که حافظ را رندی شد از خاطر ✧ کین ساقه پیشین تا روز پسین باشد

### شهریار شفق

در خوانشی که از این غزل حافظ می توان داشت به نکات مهمی برمی خوریم که بسیار قابل تأمل و توجه اند. در توضیح و توجیه این خوانش ابتدا باید تأکید کنم که هدف به دست آوردن بهترین نکته ها از متن شعر است و نه به دست آوردن نیت حافظ. چرا که بر اساس بحث مرگ نویسنده<sup>۱</sup> به هیچ وجه نمی توان به نیت نویسنده دست یافت و اگر هم بتوان اصولاً مهم نیست. مهم معنی ای است که می توان از متن به دست آورد.

برای رسیدن به هدف ابتدا معنی ساده و تفسیر عامیانه / سنتی از هر بیت ارائه خواهد شد، سپس سؤالاتی که بر این تفسیر وارد خواهند بود مطرح می شوند. و بعد در پاسخ به این سؤالات تفسیر دیگری به دست خواهد آمد. برای جلوگیری از تکرار به شماره ابیات ارجاع داده خواهد شد.

{۱} کی با خاطر غمناک می توان شعر تر و تازه گفت. تفسیر: کی می توان شعر شاد گفت اگر انسان غمگین باشد. از معنی ای که در این حرف نهفته است همین یک نکته را گفتم. سؤال: معنی و نکته کدام هستند؟

{۲} در معنی کردن این بیت ابتدا باید توجه کرد که در زمان قدیم، اگر کسی می خواست در منطقه ای حرکت کند و امنیت داشته باشد، مهری که به صورت انگشتر بود از حاکم آن منطقه می گرفت تا در مواقع ضروری برای اثبات اینکه از حاکم قول داشتن امنیت گرفته، به دیگران نشان دهد. حال این بیت را به این گونه می توان معنی کرد: اگر از لبان تو انگشتری که به من در این اقلیم امنیت می دهد بگیرم، در زیر نگین آن ثروتی عظیم خواهم یافت. سؤال: چرا باید از لبان حاکم انگشتر گرفته شود؟ ربط انگشتری که امنیت فراهم می کند به قسمت من در دنیا چه می تواند باشد؟

در اینجا فراتر از معنی عامیانه می توان معنی دیگری نیز ارائه داد که چون استعاره های تودرتویی به کار گرفته شده در چند مرحله آن را معنی می کنم: ابتدا اینکه اگر از لبان

حاکم انگشتر را می گیرم، پس حاکم معشوق و انگشتر امان است؛ و امان دادن نشان دوست داشتن است. بنابراین معنی بیت فعلاً می شود: اگر از لبان معشوق بشنوم که او نیز مرا دوست دارد، مانند انگشتری زنجاری است که به من در دنیا امان می دهد و در آن برکت های عظیمی برای من نهفته است. و این جمله را نیز می توان این گونه معنی کرد: خدایا اگر بشنوم (متوجه شوم) که مرا دوست داری، (آنگاه نیز متوجه خواهم شد) که در آن برکت های زیادی در دنیا برای من هست. حال تفسیر نهایی می شود: خدایا هر چه به عنوان قسمت من در این دنیا به من عطا کنی، در آن برکت های زیادی برای من هست.

{۳} از طعنه زدن حسود به وضعیت خود غمگین مباش. شاید که اگر وضعیت را خوب بررسی کنی خوبی تو در همین وضعیت باشد. تفسیر: هر چه خداوند به تو داده راضی باش.

{۴} هر که راز این قلمی که نقش های خیال انگیز می کشد نفهمد، حتی اگر خود نقاش ماهری باشد، نقاشی هایش ارزشی ندارند. تفسیر: اگر راز این قلم خیال انگیز که تقدیر هر کس را می کشد / می نویسد نفهمی، یعنی اگر راز تقدیر انسان را نفهمی، هر چه هم فیلسوف ماهری باشی، باز تفاسیرت ارزشی ندارند. سؤال: راز تقدیر چیست؟ آیا منظور چرایی تقدیر هر فرد است، یا چرایی تقدیر به عنوان تقدیر؟

{۵} اگر به هر کسی امکانات زیاد یا کم در زندگی داده شود به دلیل قسمت او در زندگی است. تفسیر: قسمت یا تقدیر هر کس ممکن است زندگی پر مشقت یا زندگی راحت باشد؛ و تقدیر یعنی همین.

{۶} خداوند چنین تصمیم گرفته است که گلاب در بازار نمایان باشد و گل در عوض در نهان باشد. یعنی چون گلاب را از گل می گیرند، گل اصل است و گلاب فرع. تفسیر: مردم اصل را نمی بینند و فقط فرع را می بینند. سؤال: ربط این بیت به دیگر ابیات چیست؟

{۷} حافظ در گفتن این غزل هنوز رند است. تفسیر: شما هم ظاهر را نبینید، حافظ

هنوز رند است، یعنی چیزی به رندی می گوید که در پشت آن حقیقت دیگری است. سؤال: این حقیقت دیگر چیست؟

\*\*\*

بر اساس این تفسیر عامیانه/سنتی/ساده ابیات {۲} تا {۵} کلاً در توجیه قسمت و تقدیر انسان اند. یعنی هر انسانی تقدیری دارد که در مقایسه با تقدیر دیگران به نظر عادلانه نیست، ولی اگر دقیق در مورد آن فکر کند متوجه می شود که خیرش در همان است. در پاسخ به سؤالی که در مورد {۲} مطرح شد، می توان گفت که تقدیری که خداوند می دهد چنان پربرکت است که نه تنها امنیت مرا در دنیا فراهم می کند که خارج از انتظارم (صد ملک سلیمان) هم نصیب می کند.

این تفسیر اما نمی تواند ابیات {۱}، {۶} و {۷} را به صورتی منسجم به بحث تقدیر ربط دهد و از این نظر این سه بیت را باید اضافی بدانیم که ربط معنایی با دیگر ابیات ندارند. بعلاوه، این تفسیر/توضیح از تقدیر نوعی انفعال را القا می کند. در اینجا {۴} فقط اشاره می کند که مقوله تقدیر انسان، یعنی اینکه هر کس تقدیری دارد که به نظر ناعادلانه است ولی در حقیقت نیست، رازی بنیادی ولی قابل فهم است؛ اما هیچ توضیحی برای فهم آن نمی دهد.

از آنجا که بیشتر ابیات این غزل در مورد قسمت و تقدیر است می توان گفت که هدف کل غزل (بیت شماره {۳}) است. البته حافظ در این غزل هیچ اشاره ای به معضل تقدیر نمی کند. منظور این است که مفهوم تقدیر خودش تناقض آلود و جزو تناقضات بنیادی فلسفه در کنار مقولات جبر/اختیار و خیر/شر قرار دارد. در این دوگانه های متناقض هر قسمت را که انتخاب کنیم به تناقض برمی خوریم. برای نمونه در مورد خود تقدیر، اگر انسان را آزاد فرض کنیم و تقدیر را واقعی ندانیم، تاهی انسان را نمی توانیم نادیده بگیریم؛ و اگر انسان را زندانی تقدیر بدانیم، آنگاه خیر و شر بی معنی می شوند. آنچه حافظ تأکید می کند این است که تقدیر وجود دارد و به نظر هم ناعادلانه می آید، ولی با دقت در وضعیت خود متوجه می شویم که خیر ما در آن است. اما آیا واقعاً با صرف دقت در وضعیت خود آن را به خیر برای خود تبدیل می کنیم؟ یا اینکه خیر را دیدن، مستلزم خلق آن خیر با ایجاد امکانات ناست؟...

اما آیا اینکه اگر تقدیر من هر چه باشد خیر من در آن است و باید آن را تأیید کنم (غمناک نباید بود...) بدین معنی نیست که (۱) منظور از تقدیر وضعیتی است که در آن قرار می گیریم نه آنچه من انجام می دهم، و بنابراین حافظ دعوت به واکاوی می کند؟ و (۲) با بررسی امکانات پیش رو راهی را که خیر من در آن است پیدا خواهم کرد؟ در اینجا باید به منطق «هر» دقت کرد. اگر «تقدیر من هر چه باشد، خیر من در آن است» یعنی تقدیر در اساس مهم نیست! پس مهم چیست؟ مهم و آنچه تعیین کننده است رویارویی من با مشکلات پیش رویم است. یعنی وضعیت من مهم نیست بلکه خود من مهم هستم! مثالی بزنم:



که من فقط یک نکته اش را گفتم. در اینجا سؤال پیش می آید که مصرع اول معنی است یا نکته؟ اگر معنی را برابر تفسیر مصرع اول بگیریم (یعنی: روحیه تأیید کننده، خود را خلق می کند)، آنگاه نکته را می توان برابر این مفهوم/مسئله بنیادی گرفت که فقط روحیه تأییدکننده می تواند خود را خلق کند و جایگزینی برای این کار نیست. در این صورت «همین باشد» دقیقاً یعنی جایگزینی نیست. این نشان از ضرورت درون ماندگاری (Immanence) در خلق و ارتقاء روح است. به عبارت دیگر، روحیه را نمی توان توضیح داد، باید داشته باشی، یا بهتر، باید باشی.

با این تفسیر می توان گفت که مهم ترین بیت این شعر همین {۱} است. تا اینجا ربط {۱} تا {۵} به هم مشخص شد؛ می ماند ربط {۶} و {۷} به آن ها.

تفسیر عامیانه {۶} چنان که گفتم این بود که مردم اصل را نمی بینند و فقط فرع را می بینند. ممکن است گفته شود که همین تفسیر را می توان به مقوله تقدیر که هدف کل غزل است ربط داد، چرا که مردم عموماً به صورت سطحی وضعیت خود را می بینند و در آن تعمق نمی کنند تا متوجه خیر خود در آن شوند. این درست است ولی چرا باید این عدم توجه حکم ازلی باشد؟ بنابراین باید به دنبال تفسیر دیگری بود.

کل اصل است و گلاب که از آن گرفته می شود فرع. گلاب را در بازار می فروشند، بازار حیطه تعاملات روزمره انسان هاست. اما گل را بدون گلاب نمی توان شناخت. گل را فقط از طریق و با واسطه گلاب می توان شناخت. و این حکم ازلی است: حقیقت را مستقیم نمی توان شناخت/بود؛ فقط با واسطه و نامستقیم می توان بدان رسید. در نگاهی دینی این بدین معنی است که بدون واسطه دنیا به سمت خداوند نمی توان رفت؛ به طور غیر مستقیم.

حال {۷} را هم می توان چنین تفسیر کرد که حافظ نیز با رندی یعنی نامستقیم، کل این حقیقت را دارد به ما می گوید. با واسطه چه چیزی؟ با شعر. بنابراین گرچه هدف کل شعر {۳} است، و مهم ترین بیت آن {۱}، ولی عمیق ترین بیت {۶} است. ■

Shafaghi@hotmail.com

### پی نوشت:

۱. برای توضیحی مختصر در مورد مرگ نویسنده، ر.ک. «آب کم جو تشنگی آور به دست: اگر نیچه و هایدگر مثنوی می خواندند» در چشم انداز ایران، شماره ۸۸، از همین نویسنده.
۲. بعضی این بیت را چنین معنی کرده اند که گل در بازار است و گلاب پرده نشین. این خوانش درستی نیست، چون آنگاه گلاب اصل می شود و گل فرع، که درست نمی تواند باشد چون اصل از فرع به دست نمی آید.
۳. اگر نمود شادی را خنده بگیریم، شاید بتوان گفت که نمود تأیید کردن حیات تبسم است؛ تبسمی که فقط در لب ها متجسم نمی شود بلکه چهره و کل کالبد را دربر می گیرد.
۴. بعضی مخاطب این غزل را شاه شجاع می دانند، که حافظ بر اساس داستان عبید بن الأبرص اسدی از گفتن بیشتر امتناع کرده است. چنانکه گفته شد نیت حافظ برای تفسیری که به دنبال آن هستیم به هیچ وجه مهم نیست.
۵. برای توضیحی بیشتر ر.ک. «مبانی فلسفی اصلاح گری» در چشم انداز ایران، شماره ۲۵، از همین نویسنده.

مربی ورزشی برای تقویت دانش آموزان مسابقه ای را در رسیدن به قله کوهی که نزدیک مدرسه است ترتیب می دهد که طبق آن هر که زودتر به قله برسد بهترین نمره را خواهد گرفت. یکی از دانش آموزان که آقازادگی را از پدرش آموخته از تله کابین برای رسیدن به قله استفاده می کند و خود را به قله می رساند و برنده می شود. حال باید پرسید که هدف حقیقی این مسابقه چه بوده است؟ آیا هدف رسیدن به قله با هر وسیله ای بوده، و یا کوشش در رفتن از کوه به بالا تا بدن قوی تر شود؟ واضح است که دومی؛ ولی آنچه واضح نیست این است که بالا رفتن از کوه بدون استفاده از وسایل کمکی، جایگزین ندارد. راه زندگی نیز چنین است: جایگزینی ندارد. تقدیر خوب و بد نیز معنی ندارد. این رویارویی با تقدیر است که می تواند خوب یا بد باشد. اگر تقدیر ما را تأیید کردم و امکاناتی برای بهتر شدن برای خود خلق کردم، رویارویی من خوب بوده است. نیچه این تأیید را عشق به تقدیر (amor fati) می نامد: تأیید حیات به هر صورت که باشد؛ و در این تأیید است که انسان در نسبت مستقیم با وضعیت خاص خود، خود را می آفریند.

اما ربط {۱} به بقیه غزل چیست؟ در نظر اول می گوید که با خاطر شاد (غیرحزین) می توان شعر تازه گفت. اما اگر خاطر را برابر «روحیه» بگیریم، شعر را برابر «معنی» بگیریم و تازه را برابر «نو»، آنگاه {۱} به ما می گوید: روحیه شاد معنی خلق می کند. اما «شاد» اینجا زیاد گویای وضعیت روحیه که درخور رویارویی با تقدیر باشد نیست. مفهوم مناسب تر صفت تأیید کننده است. یعنی: روحیه تأیید کننده، معنی خلق می کند. اما اگر در سطح روحیه، که طبق نظر نیچه و هایدگر، هستی بنیادی انسان است، صحبت می کنیم، دیگر این معنی نیست که خلق می شود بلکه خود انسان است که خلق می شود. یعنی «شعر» در {۱} نماد انسان است: روحیه تأیید کننده، خود را (انسان را) خلق می کند. با این تفسیر ربط {۱} با هدف شعر مشخص می شود. با تأیید تقدیر است که انسان خود را خلق می کند. اما مصرع دوم {۱} چه ربطی دارد؟ ابتدا به نظر می آید که می خواهد بگوید نکات زیادی در مصرع اول هست

# معنا و دامنه رابطه انسان با خدا و خدا با انسان<sup>۱</sup>



عبدالجواد فلاطوری  
برگردان: سید محمدباقر  
تلغری زاده

آنچه درباره موضوع مطرح شده در اینجا می آید به مثابه نخستین سنگ بنایی است برای گفت و گوی میان ادیان به طور عام و گفت و گوی میان ادیان ابراهیمی به طور خاص. اگرچه برای این کار از منابع و شواهد جهان اندیشه اسلامی استفاده می شود، اما به باور من ادیان دیگر نیز یقیناً دارای منابع و شواهدی مشابه و هم ارز این ها هستند؛ بنابراین موضوع مطرح شده در اینجا صرفاً برای همه کسانی که به خداوند یا یک ذات برین و متعالی ایمان دارند معتبر نیست، بلکه فراتر از آن برای همه آنهایی که در پس نمای ظاهری پیکر انسانی افق ژرف تر احساس می کنند که باید به کنه آن پی برد نیز دارای ارزش و اعتبار است.

در همه ادیان، فرهنگ ها و حتی جهان بینی های مدرن و [مطرح در جامعه های] پیشرفته صنعتی تلاش هایی برای دستیابی به این راز موجود در انسان به چشم می خورد. کوششی که در اینجا برای توصیف نمونه ای مدل وار از این دست صورت می گیرد، اسلام را مبنای حرکت خود قرار می دهد؛ اسلام به مثابه دین و ستون فرهنگی با محرک هایی جهان دگرساز. به عنوان مدل مشاهده (مدل مورد نظر)، اسلام درست به این دلیل مناسب است که بر اساس آن - برحسب پیشداوری [بسیاری از اسلام شناسان غربی] - انسان در این جهان تحت سلطه جبر و قهر تقدیر الهی قرار دارد و در آن جهان - متناسب با اجرای دقیق کلیه احکام [شرعی] در زندگی خاکی - انتظار پاداش یا کیفر می برد.

خیر [این چنین نیست]. هدف خلقت انسان بنا بر قرآن (سوره الذاریات، آیه ۵۶) این است که انسان «تنها مرا بپرستد». جمله ای کوتاه اما قطعی و بیانگر قوه تصمیم گیری ای قطعی که رابطه خدا با انسان و انسان با خدا را تعیین می کند.

انسان مخلوق خداوند است و به خداوند به عنوان ضامن و حافظ وجودش وابسته. آیا برعکس، این آیه قرآن بیانگر نوعی وابستگی خداوند به انسان هم هست، بدین معنی که [خداوند نیاز دارد که] انسان او را بپرستد و عبادت کند؟ اما چگونه ممکن است که چنین چیزی هدف خداوند از خلقت باشد؟

متکلمان به این پرسش این گونه پاسخ می دهند: خداوند به عبادت انسان نیاز ندارد. پرستش خداوند هیچ نفعی برای خداوند ندارد، بلکه تنها به سود انسان است. این انسان و تنها انسان است که می تواند از راه عشق و علاقه ای صادقانه و خالصانه به خداوند تا چنان درجه ای به او نزدیک شود که مخلوقات دیگر از رسیدن به آن محروم اند. با این همه پرسش همین جا پایان نمی یابد. [می توان پرسید] که خداوند از نزدیکی به انسان چه چیزی به دست می آورد؟ آیا این کار همچنین بدین معنا نیست که خداوند در نهایت امر محتاج آن است که انسان و درست همین انسان به او نزدیک شود؟ چرا خداوند بایستی خود را به انسان وابسته بکند و خدا به چه معنا می تواند به انسان وابسته باشد؟

اینجاست که عرفان اسلامی که این آیه قرآن آغاز و پایان سیر و سلوک آن و حدود و ثغور فعالیت و تأثیرش را تشکیل می دهد، به سخن می آید. هدف خلقت [لیعبدون] (تا مرا عبادت کنند و بپرستند) توسط ابن عباس، عموزاده پیامبر، با [عبارت] «لیعرفون» (تا مرا بشناسند) توضیح بیشتر و مشخص تری می یابد. بر این اساس خداوند انسان را آفرید تا به وسیله او شناخته شود: بدین ترتیب رابطه خدا با انسان و انسان با خدا بعد دیگری به خودش می گیرد. عرفان اسلامی این موضوع را به کمک گفته (توضیح) دیگری از محمد [ص] بسط و توسعه می دهد: «من (خدا) گنجی پنهان بدم و دوست داشتم که شناخته بشوم، پس مخلوق (انسان) را آفریدم تا شناخته شوم.» (حدیث قدسی)

بر این اساس، عشق به شناخته شدن، انگیزه خلقت را تشکیل می دهد. آیا این عشق هدف خلقت هم هست؟ با این سؤال، پرسش از وابستگی متقابل خدا و انسان و انسان و خدا دوباره سر برمی کشد. متکلمان در پاسخ به این پرسش می گویند که هدف [از خلقت] به کمال رساندن انسان است.

اما خداوند از اینکه انسان خود را به کمال برساند چه طرفی می بندد؟ آیا فرایندی معادل با آن در ساحت الهی هم تحقق می یابد یا اینکه موضوع فقط بر سر صرف احساس رضایتی است که خداوند از مشاهده انسان «در حال عبادت»، یا «شناخت خداوند» یا «در حال کمال یافتن» دارد؟

آیا این تصویری بیش از اندازه انسانی از خداوند نیست که ما داریم و آیا ما در درون یک دالان هزارتو حرکت نمی کنیم که هیچ گریز راهی برای بیرون رفتن از آن نمی شناسیم؟

در ضمن این امر تنها در مورد اسلام صادق نیست، بلکه شامل هر دین و جهان بینی [دیگری نیز] می شود که مبتنی بر دوقطبی کردن خدا- انسان و انسان - خداست. آن ها هرگز نخواهند توانست که به این پرسش های فی نفسه فزاینده و گسترش یابنده پاسخی نهایی و کامل بدهند و راه نجاتی برای برون رفتن از این هزار دالان به بیرون بیابند. دست بر قضا مشکل اصلی هم همین جاست: در همین دوقطبی سازی میان خداوند و انسان.

این تنها طریق عرفانی [طریقت] است که مدعی است که راه رفع و از میان بردن این دو قطبی سازی را پیدا کرده است؛ اما مقصد این طریق عرفانی چیست؟ رفتن به سوی یک «اتحاد عرفانی»، یک بی نهایت که در آنجا این پرسش ها



دیگر نمی‌توانند مطرح بشوند، زیرا در آنجا دیگر نه پرسش‌کننده‌ای وجود دارد و نه پاسخ‌دهنده‌ای. آیا در اینجا موضوع بر سر خدا شدن انسان است؟ آیا این سخن از نظر اسلام و همچنین از نگاه ادیان دیگر، کفر نیست و صرف نظر از کفر [بودن یا نبودن]، آیا به‌طور کلی می‌توان تصور کرد که مخلوقی ناچیز که در مقایسه با عظمت بی‌نهایت خداوندی و توان نامحدود آفرینش و نیز در قیاس با واقعیت خلقت که از نظر زمانی و مکانی نامحدود است، هیچ بشمار نمی‌آید بتواند به وجودی الهی دست یابد؟

### هدف خلقت انسان چه می‌تواند باشد؟

بگذارید نخست پاسخ به این پرسش بیجا را به بعد موکول کنیم و دامن خود را از دست نفوذ مرجعیت و اقتدار عرفای مسلمان و غیرمسلمان رها سازیم، هرچند که همگی آن‌ها بر روی درستی این یا مانند این تأکید بورزند، خواه این عرفا کسانی مانند غزالی (۱۱۱۱ م/ ۵۰۵ هـ)، ابن عربی (۱۲۴۰ م/ ۶۳۸ هـ)، قونوی (۱۲۷۲ م/ ۶۷۱ هـ) و مولوی (۱۲۷۳ م/ ۶۷۲ هـ) باشند یا صدا یا شخصیتی مخالف عرفان، یعنی ابن تیمیه (۱۳۲۸ م/ ۷۲۸ هـ) که البته نتوانست خود را از دست روح و اندیشه عرفانی برهاند. بیایم یک بار راه عرفان [طریقت] را توصیف کنیم: البته بدیهی است که هم به‌عنوان بیننده و هم شنونده.

سطحی که بر روی آن یک عارف حرکت می‌کند، در اصل هیچ نامی ندارد. نامیدن آن با لفظ *Mystik* چاره‌ای موقت و اضطراری است تا آن را از دیگر سطوح متمایز کنند: دست‌کم برای ناواردان. نام اصلی آن که بیانگر محتوای آن هم هست، «عرفان» (شناخت) است؛ البته این لفظی نیست که بر چیزی دلالت کند، بلکه بیشتر باز نمود تجربه یک واقعیت است: واقعیتی

از نوع دیگر. نه منطق به این واقعیت راه دارد و نه نظام‌های اندیشگی فلسفی و علمی. در اینجا به‌طور کلی نه ذهن شناسایی (سوژه‌ای) در کار است و نه عین مورد شناخت (ابژه)‌ای. همه چیز - هرچند این گفته متناقض نما باشد - ذهن شناسا (سوژه) است و همه چیز عین مورد شناخت (ابژه). تفاوت و تمایزات در اینجا رخت برمی‌بندند و باید هم رخت برنندند؛ زیرا این فرآیند شناخت در چارچوب عقل صورت نمی‌پذیرد، بلکه

در سطح قلب تحقق می‌یابد، همان‌گونه که در واژگان عرفانی بیان می‌شود:

قلب به‌مثابه مظهر و تجسم کلیه حواس درونی به‌وسیله قوه‌ای عالی و با نیروی جاذبه‌ای عظیم هدایت می‌شود، به‌وسیله قوه یا نیروی عشق؛ این عشق و تنها عشق است که قادر است که دوقطبی

سازی را از میان بردارد و یا حتی از پدید آمدن آن جلوگیری کند. نیروی عشق در زندگی روزمره هم خود را به‌عنوان برترین نیرو که دیگر احساسات، حتی ترس از مرگ را به کنار می‌زند (آدم در اینجا به یاد عشق یا محبت مادرانه و همچنین عشق در دیگر وضعیت‌های زندگی می‌افتد، نشان می‌دهد. عشق تجربه من شخصی و خاص خویش را از [خود] آگاهی و حوزه وجود شخصی بیرون می‌راند. شخص عاشق و لو برای لحظاتی کوتاه، با کسی که بدو عشق می‌ورزد یکی می‌شود. دوقطبی سازی از راه [تبدیل] شدن یک قطب به قطبی دیگر منتفی می‌شود. این امر حتی در سطح زندگی روزمره هم که با عقل قابل فهم است رخ می‌دهد.

در تجربه و شناخت خدا هم درست موضوع بر سر همین [تبدیل] شدن است؛ بنابراین شناخت نه به کمک عقل و فهم و نه از راه استنتاجات منطقی یا الهامات، بلکه از راه [تبدیل] شدن تدریجی یک قطب (انسان) به قطب دیگر (خداوند) یا دقیق‌تر بگویم از راه محو و فنای خویش به کمک عشق، یعنی محو و فانی شدن در کسی که این محو شدن رو به سوی او دارد و توسط نیروی جاذبه‌ای که از او ساطع می‌شود صورت می‌پذیرد. [عرفا] برای رفع سوء تفاهم ناشی از خدا شدن انسان کوشش می‌کنند تا این معنا را برای شخص ناوارد و بیگانه با عالم عرفان به کمک یک مثال روزمره روشن کنند.

از جمله اینکه این امر را با یک قطعه آهن و آتش بر افروخته مقایسه می‌کنند: یک قطعه آهن پس از ماندن زمان مقتضی در آتش تمامی صفات آتش را به خود می‌گیرد. با این همه هویت آن به‌مثابه آهن بر جای خود باقی می‌ماند؛ بنابراین منظور از [تبدیل] شدن یک قطب به قطب دیگر همه خدایی نیست که باید از آن اجتناب کرد. همچنین اصطلاح «وحدت وجود» که اغلب از زبان عرفا می‌شنویم، هیچ نسبتی با همه خدایی ندارد.

[تبدیل] شدن مبتنی بر عشق سالک، با فانی شدن من او پیوسته همدوش است؛ منی که به اقتضای طبیعتش تحت تأثیر جریانات بی‌شمار برونی و درونی قرار دارد، جریاناتی که من [انسانی] از همان دوران کودکی به نحو وجودی با آن‌ها در پیوند بوده و در معرض تأثیرشان قرار دارد: منظور جهان وی به‌طور کلی است. این جهان [من] تحت تأثیر عناصر مادی و غیرمادی‌ای قرار دارد که در یک چیز با هم سازگارند و آن اینکه آن‌ها نه خدا هستند، نه الهی و نه مرتبط با خدا. آن‌ها به حوزه رابطه خدا و انسان و انسان و خدا تعلق ندارند. معنی فانی من خود در مرحله آغازین [سلوک] رهایی یافتن گام به گام از دست ارتباطات بی‌شمار غیرخدایی است. بریدن از ما سوی الهی در عین حال به معنی پیوند با خدا و امر خدایی است: فانی خود به معنی دنیایی آن در عین حال به معنای خداگونه شدن من است.

بریدن از ما سوی الهی اتصال به او و پیوند با اوست. این فرآیند نفسانی (روحانی) با اشتیاق [از راه مقایسه آن] با آینه‌ای غبارگرفته به تصویر کشیده می‌شود. زدودن هر یک از ذرات غبار (که

”  
بریدن از ما سوی  
الله در عین حال به  
معنی پیوند با خدا  
و امر خدایی است:  
فناي خود به معنی  
دنیایی آن در عین  
حال به معنای  
خداگونه شدن من  
است

برای آینه عنصری بیگانه بشمار می‌روند) به معنای به‌دست آوردن مجدد ویژگی خالص آیینگی است. [درباره این فرآیند که از آن به‌عنوان تخلی و تجلی یاد می‌شود] به‌طور ساده می‌توان گفت: تخلی پاکسازی قلب است از عناصر بیگانه غیر خدایی و تجلی فراگیری و از آن خود ساختن امر الهی که هم‌زمان و پایه‌ی آن به‌پیش می‌رود. جایگزینی خداوند بیگانه به‌جای عناصر بی‌شمار آگاهانه و ناآگاهانه غیرخدایی که هر «من» ی از آن‌ها تشکیل یافته است؛ یعنی خدایان بی‌شماری که من به‌طور وجودی به آن‌ها وابسته است، مهم‌ترین چیز و درواقع اساس سلوک عرفانی یا طریقت را تشکیل می‌دهد. تا آئید می‌کنم [سخن بر سر] جایگزینی وجودی است و نه شهادت و اقرار لفظی؛ و این کار به‌ویژه از این نظر سخت است که این جایگزینی به معنای پشت کردن به جهان و زندگی نیست، زیرا رهبانیت در اسلام وجود ندارد. من باید در جهان بماند و همچنین است من جدید با همه تعهدات و مسئولیت‌ها و در عین حال با جهت‌گیری و پیوند خالص الهی‌اش. جهان سالک دیگر جهان غیرخدایی نیست. عظمت و شکوه بی‌نهایت احترام‌برانگیز کیهان و طبیعت شگفت‌انگیز که تندبادهای خروشان و گذران، پهنای بی‌نهایت آب دریا، کوه‌ها، جلگه‌های پهناور، درختان و حتی برگ‌های در حال ریزش و در آن همه و همه همراه سالک به یک زبان سخن می‌گویند: آن‌ها جلال و شکوه الهی را به نمایش درمی‌آورند. [و به زبان حال با او می‌گویند]: ما از آن خداییم و تسلیم او. سالک خود را پیوسته در حلقه حضور الهی می‌یابد. او در هر چیزی امر الهی [خدا] را می‌بیند. جهانی که زمانی مانع وی [از رسیدن به خدا] بود،

اینک حامی و پشتیبان او [برای رسیدن به خدا] ست. او در پس همه‌ی ظاهر پدیده‌ها تنها یک چیز را می‌بیند: خدا را. او به تمامی این پدیده‌ها عشق می‌ورزد و به‌عنوان جزئی از کل که همراه وی به‌سوی خدا سیر می‌کنند، به آن‌ها احساس وابستگی می‌کند. این تنها و (انسان) است که از این مزیت برخوردار است که سلوک در این راه را آگاهانه تجربه کند؛ البته همچنین تنها اوست که بر سر راهش لغزشگاه‌های بی‌شماری وجود دارد: آزمایش‌ها، وسوسه‌ها، برگشت‌ها به وضعیت‌های بد گذشته و یأس‌ها؛ و البته پیروزی‌ها، تجربه‌های دلگرم‌کننده و امیدبخش و راهنمایی‌ها هم. در اینجا شعار صبر و استقامت است؛ صبر و استقامت برای غلبه بر زنجیره بی‌شمار موانع و عبور از ما سوی الله و از آن خود کردن امر الهی. تا آن زمان که قلب سرانجام به مکانی برای خداوند تبدیل شود: «نه آسمان من می‌تواند مرا در برگیرد و نه زمین من، اما قلب بنده مؤمن من مرا دربرمی‌گیرد.» (حدیث قدوسی)

قلب، یعنی امر محدود و کرانمند، چگونه می‌تواند به محل نمایش و بازنمایی امر نامحدود [خدا] تبدیل شود؟ [پاسخ این است]: از راه شناخت خدا. آیا قلب هر کسی چنین توانایی را دارد؟ خیر. تنها قلب آن کس قادر به چنین کاری است که توانسته است خود را از ما سوی الله پاک سازد و امر الهی را تجربه کند، چیزی که بر اساس آیه نقل شده در بالا و بنا به رای این عربی هدف خلقت انسان را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب امر محدود و کرانمند (انسان) راهی به‌سوی امر نامحدود و بینهایت [خدا] پیدا می‌کند. [اهل عرفان] این موضوع را با مثال قطره‌ای که به اقیانوس می‌ریزد روشن می‌کنند. از این لحظه به بعد این قطره جزئی از اقیانوس بی‌انتهاست و با

وجود این هویت خود را از دست نمی‌دهد. امر محدود و کرانمند [انسان] دارای بعدی بی‌نهایت می‌شود. همین موضوع در مورد قلبی که تا بدان جا موفق شده است که بی‌نهایت [خدا] به درون آن راه بیابد، نیز صادق است.

در اینجا دیگر پرسش‌های کلامی درباره تقدیر یا جبر نمی‌توانند مطرح شوند. در [فرآیند] پیوسته اکتساب و از آن خودسازی امر الهی و تحت تأثیر نیروی جاذبه متقابل عشق - خداوند آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها خداوند را دوست دارند (المائده، ۵۴) - هیچ جایی برای دوگانه‌انگاری جدایی‌ساز باقی نمی‌ماند.

در سطح [و پرتو] عشقی یگانه‌ساز و حلال فردیت، همه این پرسش‌ها مینا و در نتیجه محتوای خود را از دست می‌دهند؛ و پرسش‌هایی که در آغاز درباره فایده و وابستگی مطرح شدند هم به همین گونه. موضوع تنها بر سر یک واقعیت است. اکنون این تنها زیبایی بی‌نهایت است که خود را نشان می‌دهد، زیرا هیچ چیز وجود ندارد که بتواند آن را بپوشاند: «من گنجی پنهان بودم، دوست می‌داشتم که شناخته بشوم، پس مخلوق [انسان] را آفریدم تا شناخته بشوم.» (حدیث قدسی) [و این یعنی] خود آشکارگی یا تجلی خداوند؛ و محل تجلی او قلب هر انسانی است که به او عشق می‌ورزد و طالب اوست؛ یعنی قلب انسان مؤمن. ■

### پی‌نوشت:

- این ترجمه متن مقاله‌ای است که در مجموعه مقالاتی به نشانی زیر به زبان آلمانی به چاپ رسیده است: Der Islam im Dialog, Aufsätze von Professor Abdeldjavad Falaturi, 5. erweiterte Auflage, S. 149 - 155, Islamischwissenschaftliche Akademie, Hamburg 1996.
- و ما خلقت الجن و الانس لایعبُدون.

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سید خرید | ورود
فیدیبو | فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

Q

+
کتاب‌ها

## عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

دانلود کتاب

# فرافکنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما

## نقد فرافکنی در آثار سخنوران فارسی

### بخش دوم

در آب می دید و می رمید. او می پنداشت که از دیگری می رمد، نمی دانست که از خود می رمد. «مولوی، فیه ما فیه، کریم زمانی، ص ۹۲) مولانا، با توسل به تمثیل مذکور، در صدد القای این اندیشه است که آدمیان نیز همانند آن فیل، پیوسته مستعد و در معرض آن اند که کمبودها و خوبی‌ها و کارهای ناشایست خود را به دیگران نسبت دهند. به کلام سحرآسای او توجه کنید: «همه اخلاق بد، از ظلم و کین و حسد و حرص و بی‌رحمی و کبر، چون در توست نمی‌بینی، چون آن را در دیگری می‌بینی، می‌رسی و می‌رنجی.» (همان) در جایی دیگر، مولانا جهان را به منزله آینه‌ای تلقی می‌کند که انسان‌ها نقش خود را در آن می‌بینند و بر مبنای آن، ناخودآگاه درباره دیگران به داوری می‌پردازند: «اگر در برادر خود عیب می‌بینی، آن عیب در توست که درو می‌بینی. عالم همچون آینه است، نقش خود را در او می‌بینی که المؤمن مرآت المؤمن. آن عیب را از خود جدا کن، زیرا آنچه از او می‌رنجی از خود می‌رنجی.» (همان) و سرانجام همه را به دوستداری و مهرورزی دعوت می‌کند: «... اکنون چون می‌توانی که شب و روز گل و گلستان بینی... چرا در میان خارستان و مارستان گردی؟ همه را دوست دار تا همیشه در گل و گلستان باشی.» (فیه ما فیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۵۸، ص ۲۳)

### شواهد منظوم

#### داستان شیر و مکر خرگوش (نخبیران)

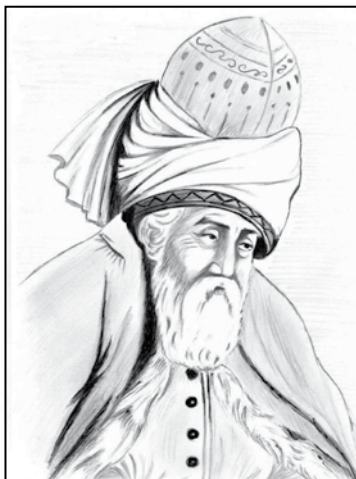
گویاترین و آموزنده‌ترین شاهد منظوم درباره فرافکنی، داستان معروف شیر و مکر خرگوش است که بنا به تصریح مولانا، از کلیله و دمنه اقتباس شده است. به موجب این حکایت، خرگوش که قصد نابود کردن شیر را دارد بدو وانمود می‌کند که در صدد بوده است خرگوشی را که نخبیران، به‌عنوان تحفه اضافی، برای او فرستاده بودند نزد او بیاورد و بدو تقدیم دارد، ولی در راه، شیری دیگر بر او کمین می‌کند و آن را از چنگ او درمی‌آورد: شیری اندر راه قصد بنده کرد / قصد هر دو همراه آینده کرد / گفتمش ما بنده شاهنشیم / خواجه تا شان که آن در گهیم / گفت: شاهنش که باشد؟ شرم دار / پیش من تو یاد هر ناکس میار / گفت: همراه را گرو نه پیش من / ورنه قربانی تو اندر کیش من

شیر که از شنیدن این سخنان تحریک‌آمیز از خشم دیوانه شده است، خطاب به خرگوش می‌گوید: این شیر جسور را به من نشان بده:

تا سزای او و صد چون او دهم / و دروغ است این، سزای تو دهم

خرگوش شیر را بر سر چاهی می‌برد که آبی پس زلال دارد و از وی می‌خواهد تا او را به دهان گیرد تا بتواند مخفیگاه شیر دشمن را بدو نشان دهد. شیر، درحالی که خرگوش را به دهان گرفته است، به داخل چاه نظر می‌افکند و تصویر خود و خرگوش را در آب، دشمنی می‌انگارد که خرگوش را تصاحب کرده است از این رو، به قصد تهاجم بدو، خود را به درون چاه پرتاب می‌کند.

ناگفته پیداست که مراد مولوی از شیرینی که به درون چاه می‌نگرد و تصویر خود را بر سطح آب، دشمن تلقی می‌کند، و صف حال کسانی است که ناخودآگاه، عیوب و نقایص



### ۷.۲.۱- شمس‌الدین محمد تبریزی

در آثار شمس تبریزی، مراد و مقتدای مولانا نیز، شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد وی با روشن‌بینی متوجه این واقعیت شده است که بسیاری از عیب‌جویی‌ها و بدگویی‌هایی که از دیگران صورت می‌گیرد ریشه در شخصیت خود عیب‌جو یا عیب‌جو دارد و در واقع انعکاسی است از نقیصه‌ها و عیب‌های خود وی، به این گفته‌های آکنده از حکمت و معرفت او گوش جان فرا دهید که بی‌نیاز از هرگونه توضیح یا



احمد کتابی

تفسیری است:

«مرد نیک را از کسی شکایت نیست. نظر بر عیب نیست. هر که شکایت کرد، بد اوست، گلوش را بیفشارد البته پیدا آید که عیب از اوست. او از این طرف شکایت می‌کند، آن از آن طرف، هر دو متلون، در طرف خود جبری، در طرف یار خود قدری.» (مرد نیک را از کسی از دیده بد می‌نگریست / از چنبره وجود خود می‌نگریست.) (موجد، مقالات شمس، ۱۳۶۸، ص ۹۳)

و نیز:

«قهر در لطف می‌نگرد به دیده خود، همه قهر می‌بیند... همه گفت انبیا این است که آینه‌ای حاصل کن.» (همان)

### ۸.۲.۱- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

در بین اندیشمندان و سخنوران ایران‌زمین کمتر کسی را می‌توان یافت که همانند مولانا به جنبه‌های روان‌شناختی رفتار انسان توجه کرده و به کشف و تحلیل پیچیدگی‌ها و تعارض‌های روحی آدمی و راه‌یابی به خفایای زوایای تاریک و ناشناخته شخصیت وی توفیق یافته باشد.

در این میان، توجه ویژه مولانا به مفهوم «فرافکنی» بسیار شگفت‌آور است تا آنجا که بیش از ده حکایت و نیز شمار کثیری از اشعار مثنوی و دیوان کبیر (شمس) بدان اختصاص یافته است.

با تأمل در آثار مولانا، شواهد مربوط به فرافکنی به مفهومی که در روان‌شناسی جدید از آن استنباط می‌شود بسیار نزدیک و شبیه است و غالباً جنبه ناخودآگاه دارد. از این رو، مولانا هوشمندان در صدد آن است که حجاب غفلت یا خودفریبی را از برابر دیدگان عیب‌جویان کنسار زند و انگیزه واقعی آنان را از بدگویی از دیگران که اکثراً بر خود آن‌ها هم پوشیده است برملا سازد.

### شواهد مشهور

در آثار غیر منظوم مولانا موارد متعددی از توجه دقیق و عالمانه به فرافکنی - مخصوصاً با عنایت به جنبه ناخودآگاه آن -

مشاهده می‌شود که به یکی دو مورد آن اشاره می‌شود:

نخستین مورد تمثیلی است درباره فیلی که برای خوردن آب به سر چشمه‌ای آورده می‌شود. فیل که بنا به فرض، از چگونگی هیکل و چهره خود بی‌خبر است، از دیدن تصویر خود بر سطح آب یکه می‌خورد و از آن موجود خیالی و هول‌انگیز می‌گریزد، ولی نمی‌داند که در واقع از خود می‌گریزد:

«... بیلی را آوردند بر سر چشمه‌ای که آب خورد، خود را

خود را در وجود دیگران می‌بینند و حالات و خصایص خود را بدان‌ها منتقل و منتسب می‌کنند. عیب‌جویی ایشان از دیگران، در واقع عیب‌جویی از خویشان است و تهاجمشان بر دیگران به منزله تهاجم بر خود. مبالغه نیست اگر بگوییم که در کمتر کتابی در زمینه روان‌شناسی جدید، فراق‌کنی - به خصوص جنبه ناخودآگاه آن - به این روشنی و شیوایی و در عین حال دقت، توصیف و تحلیل شده است:

شیر خود را دید در چه وز غلوه / خویش را نشناخت آن دم از عدوه  
عکس خود را او عدو خویش دید / لاجرم بر خویش شمشیری کشید  
اکنون به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مولانا در آیات پایانی این داستان توجه کنید که یکسره حکمت است و عبرت:

ای بسا ظلمی که بینی در کسان / خوی تو باشد در ایشان ای فلان  
اندر ایشان تافته هستی تو / از نفاق و ظلم و بدمستی تو  
آن توی و آن زخم بر خود می‌زنی / بر خود آن ساعت تو لعنت می‌کنی  
حمله بر خود می‌کنی ای ساده مرد / همچو آن شیری که بر خود حمله کرد  
چون به قعر خوی خود اندر رسی / پس بدانی کز تو بود آن ناکسی  
پیش چشم داشتی شیشه کبود / زان سبب عالم کبودت می‌نمود  
... گر نه کوری این کبودی دان / ز خویش / خویش را بد گو مگو کس را تو بیش

### ماجرای منازعه چهار نمازگزار هندو

داستان عبرت‌انگیز چهار نمازگزار نمونه بارز دیگری است از هنرنمایی شایان تحسین مولوی در زمینه تمثیل و تحلیل‌های روانی:

چهار هندو برای ادای فریضه به مسجدی داخل می‌شوند و با خشوع و خشوع تمام به نماز می‌ایستند. در این اثنا مؤذن هم وارد می‌شود. یکی از آن چهار تن با غفلت از اینکه حرف‌زدن در حین نماز، موجب بطلان آن می‌شود، به مؤذن اعتراض می‌کند که چرا نابهنگام اذان گفته است. نمازگزار دیگر به نمازگزار نخستین عتاب می‌کند که مگر نمی‌دانی سخن گفتن در حین نماز موجب بطلان آن است. نمازگزار سوم بی‌آنکه به غفلت و اشتباه خود واقف باشد به نمازگزار دوم اعتراض می‌کند که چرا دیگران را از عملی

منع می‌کند و خود بدان مبادرت می‌ورزد و سرانجام نمازگزار چهارم، غافلانه، خداوند را سپاس می‌گوید که بحمدالله به اشتباه آن سه دچار نشده و مثل آنان به چاه درنیفتاده است: آن سوم گفت آن دوم را: ای عمو / چه زنی طعنه به او؟ خود را بگو آن چهارم گفت: حمدالله که من / درنیفتم به چه چون آن سه تن و بدین ترتیب، نماز هر چهار نفر باطل می‌شود. مولانا، سپس به این نتیجه‌گیری می‌رسد که عیب‌گویان از همه گمراه‌ترند:

پس نماز هر چهاران شد تباہ / عیب‌گویان بیشتر گم کرده راه  
در پایان حکایت، مولوی به تمجید و تحسین کسانی می‌پردازد که توان و انصاف مشاهده عیوب خویشان را دارند و تذکرها و ارشادهای دیگران را در جهت اصلاح خویش از جان و دل می‌پذیرند:

ای خنک جانی که عیب خویش دید / هر که عیبی گفت آن بر خود خرید  
... چونک بر سر مر تو را ده ریش هست / مرهمت بر خویش باید کار بست  
از آنجا که بنای این مقالات بر اختصار است بحث درباره شواهد فراق‌کنی از دیدگاه مولانا را با ذکر ابیاتی از دیوان شمس به پایان می‌بریم:  
دلا خود را در آینه چو کج بینی هر آینه / تو کج باشی نه آینه تو خود را راست کن اول  
(دیوان شمس یک جلدی، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۵۱۹)  
آینه‌ای خریدای می‌نگری به روی خود / در پس پرده رفته‌ای پرده من دیده‌ای (همان، ص ۹۲۰)

ز خود پنهان شدی سر در کشیدی / بستی چشم تا خود را نبینی (همان، ص ۹۸۷)  
عالم همه نور شمس بگرفت / تو آینه پرغبار داری (همان، ص ۱۱۸۱) ■

#### پی‌نوشت:

۱. مانع سخن گفتنش شو
۲. ظاهراً منظور این است که در مورد اعمال خود قائل به جبر است و در نتیجه خود را مسئول نمی‌شناسد، ولی در مقابل، دیگران را مختار و مسئول اعمال خود می‌داند.
۳. کوچک
۴. فرط تنفر و خشم نسبت به دشمن
۵. دشمن

## قرائت زنده‌یاد بازرگان از اسلام

است. « در این رهگذر به آرامش رسیدم. طبیعی بود که نتیجه این واکنش تشکیل دادگاه سران نهضت آزادی بود که آقایان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی، احمد حاج علی بابایی، عباس شیبانی، ابوالفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری محاکمه شدند و به زندان‌هایی از چهار تا ده سال محکوم شدند که داستان مستقلی می‌طلبد. سؤال این است که قرائت مهندس از اسلام چه ربطی به شاه، مصدق و نفت داشت؟ آیا اسلام چیزی نبود که در کتاب‌ها و آموزش‌های جاری آموزش داده می‌شد؟ قرائت مهندس از اسلام در آن زمان ما را به مقوله‌ای چون «استراتژی یا راهبرد» می‌رساند؛ راهبرد

عبارت است از تحقق اصول عقیدتی در بستر زمان. تحلیل بازرگان این بود که اگر ما کاری به خودکامگی شاه، مظلومیت مصدق و عملکرد او در مسئله اصلی اقتصاد سیاسی ایران یعنی نفت نداشته باشیم، این قرائت از اسلام به چه کاری می‌آید. دانش راهبرد دانشی است که کمتر به آن پرداخته می‌شود، درحالی که اهمیت بسیاری دارد. صرف حفظ کردن آیات قرآن کاری از پیش نمی‌برد، بلکه باید تحقق آن‌ها را در بستر زمان دید. انبیا و ائمه هدی از آیین و ملت ابراهیم برخوردار بودند، ولی هر یک در زمان خود به خط‌مشی و راهبرد متفاوتی می‌رسیدند. شاگردان زنده‌یاد بازرگان، به‌ویژه بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین، این قرائت از اسلام را دنبال کردند و به دو مؤلفه جدید رسیدند که کمتر درباره آن‌ها کار می‌شد. علاوه بر فعالیت‌های مکتبی و فرهنگی این دو مؤلفه عبارت بودند از: دانش راهبردی؛ و دانش سازمان‌دهی.

روح همه آن‌ها شاد و راهشان پر رهرو باد. ■



من در سال ۱۳۴۲ فارغ‌التحصیل مهندسی نفت از دانشگاه تهران بودم و تازه از کارآموزی در خوزستان برگشته بودم.

بنا توجه به اینکه در چهار مرحله رهبران نهضت آزادی ایران را دستگیر کرده بودند نظام شاهنشاهی مذاکراتی را با نیروهای ملی اعم از جبهه ملی و نهضت آزادی در زندان شروع کرده بود. در آن روزها با زنده‌یاد احمد صدر حاج سعید جوادی ارتباط مستقیم داشتم و حول و حوش مسائل زندان نیز فعال بودم. در شهر یور ۱۳۴۲ روزی به ملاقات مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به زندان قزل‌قلعه رفتم. این ملاقات بین دژ اول و دوم قزل‌قلعه انجام گرفت و در آن یکی از دوستان مهندس نیز حضور داشت. او که سیاستمدار حرفه‌ای نبود، پیامی از جانب شاه برای این دو بزرگوار آورده بود: الف) کاری به شاه نداشته باشید؛ ب) کاری به رهبری مصدق نداشته باشید؛ ج) در مورد نفت مطلبی ننویسید. اگر این سه مورد را پذیرفتید از زندان آزاد می‌شوید، باشگاه خواهید داشت و در دانشگاه هم تدریس می‌کنید.

منتظر بودم ببینم واکنش مهندس و دکتر سبحانی چیست. مهندس بازرگان بلافاصله گفت: «بنابرین از اسلام چه می‌ماند». با این واکنش موی بر بدن من راست شد که من هم عضو نهضت آزادی ایران هستم و بایستی همین سرنوشت زیر فشار و سرکوب را داشته باشم.

در برگشت از زندان درحالی که روی دوچرخه رکاب می‌زدم به ذهنم رسید که واکنش مهندس بازرگان مشابه واکنش حضرت یوسف به دعوتی بود که زنان درباری از او داشتند که با رویکرد به خدا «زندان از آنچه آن‌ها از من می‌خواهند خوش‌دarter



# چشم انداز اقتصاد توسعه



رشد قیمت‌ها و تورم افسارگسیخته فشار تحمل‌ناپذیری را به مردم وارد کرده است. از طرفی آمارهای اقتصادی در دو سال اخیر، شیب نزولی اقتصاد ایران را گزارش می‌کند و برخی پیش‌بینی‌ها از رشد منفی ده درصد در سال آینده خبر می‌دهد. مسئله مهم این است که چرا باید تلنگر تحریم‌ها اقتصاد ایران را در چنین شرایطی قرار دهد؟ در گفت‌وگو با کمال اظهاری در پی پاسخ به این پرسش هستیم که چه بخشی از مشکلات اقتصادی کشور ناشی از تبعات تحریم است و چه مقدار از آن ناشی از نبود برنامه‌ریزی و کارکرد اشتباه نهادهای اقتصادی. در ادامه بخش اقتصاد و توسعه نشریه چشم‌انداز ایران در یادداشتی از سجاد شجاعی به مصائب زندانیان مالی پرداخته‌ایم. در ادامه در گفت‌وگو با عمادالدین باقی به دنبال راه‌حل حقوقی نجات بدهکاران در بند بوده‌ایم.

اقتصاد ایران در تنگنای تحریم‌ها

کمال اظهاری



میهمان‌های ابدی دیوارهای بلند؛  
تا ندهی نیروی

عمادالدین باقی



# اقتصاد ایران در تنگنای تحریم‌ها

## لزوم طراحی برنامه جامع توسعه در گفت‌وگو با کمال اطهاری



احمد هاشمی: رشد قیمت‌ها و تورم افسارگسیخته فشار تحمل‌ناپذیری را به مردم وارد کرده است. از طرفی آمارهای اقتصادی در دو سال اخیر، شیب نزولی اقتصاد ایران را گزارش می‌کند و برخی پیش‌بینی‌ها از رشد اقتصادی منفی ۱۰ درصد در سال پیش‌رو خبر می‌دهد. مسئله مهم این است که چرا باید تلنگر تحریم‌ها اقتصاد ایران را در چنین شرایطی قرار دهد؟ در این گفت‌وگو در پی پاسخ به این پرسش هستیم که چه بخشی از مشکلات اقتصادی کشور ناشی از تبعات تحریم است و چه مقدار از آن ناشی از نبود برنامه‌ریزی و کارکرد اشتباه نهادهای اقتصادی.

اجتماعی و نیز بخش خصوصی برای توسعه تشکیل شده بود، فعالیت‌های عمرانی به‌طور کامل با همین بودجه می‌توانست ادامه پیدا کند. این سازوکارها ایجاد نشده و نهادهای مشارکتی در سطوح مختلف (ملی، منطقه‌ای و محلی) ساخته نشده است. از آن طرف دستگاه‌های بوروکراسی هر یک به میل و تشخیص و برای بقای خود پروژه تعریف و خرج کرده‌اند و نتوانسته‌اند عامل و اهرمی برای انگیزش فعالیت‌های توسعه‌ای جامعه شوند. به‌علاوه حتی در درون هم در چارچوب یک الگو و برنامه جامع توسعه، هماهنگ و هم‌افزا نبوده‌اند. در نتیجه بودجه عمرانی به توسعه درون‌زا و درآمدزا برای جدایی از تک‌محصول نفت منجر نشده و با اندکی تحریم نیز محدود و متوقف شده است؛ به عبارت دیگر این دولت که بنا بود با انقلاب به دولت توسعه‌بخش تبدیل شود کاملاً راتیر شد. این فرآیند را در ایران در اساس نتولیرالیسم مبتدل راهبری کرده است. بگذارید مثالی بزنم. در آلمان پس از جنگ لودویگ اِرهارد، وزیر اقتصاد می‌شود. او پس از آدناثر صدراعظم آلمان هم می‌شود. او الگویی را با عنوان بازار اجتماعی (social market) معرفی می‌کند. یک روزنامه که دنیا را می‌خواهد به اقتصاد بسپارد، این موضوع روشن را به‌صورت قلب‌شده مطرح کرده و عنوان می‌کند که ما باید به پیروی از آلمان پس از جنگ، هم‌اکنون قیمت‌گذاری را به بازار بسپاریم و قیمت‌ها را به‌اصطلاح آزاد کنیم. خارج از اینکه ما اکنون در شرایط جنگی هستیم نه شرایط پس از جنگ، ارهارد با بازار اجتماعی اعلام می‌کند که نه می‌خواهد جامعه را به بازار بسپارد و نه به سوسیالیسم با برنامه‌ریزی متمرکز، بلکه در این مدل دولت تضمین می‌کند عملکرد بازار در خدمت جامعه باشد. تقریباً همه اروپای کنونی هم در همین چارچوب بازار اجتماعی هستند.

### هم می‌توان تدبیر کرد و هم می‌توان در آن دخالت کرد؟

درواقع تنظیم‌گری است. دولت به‌جای نقش مداخله‌گر در سوسیالیسم دولتی، نقش تنظیم‌کننده دارد. بگذارید مثالی بزنم: بعد از جنگ دوم جهانی در بحث مسکن اجتماعی، دولت‌های انگلیس و فرانسه مسکن‌های ارزان‌اجاره دولتی می‌ساختند، ولی در آلمان این پروژه محدود بود. در آلمان دولت اعلام می‌کند که تأمین مسکن ارزان‌اجاره حق هر شهروند است و به کسانی که خانه‌شان در دوره جنگ خراب شده بود وام‌های ارزان برای بازسازی و نوسازی دادند و با آن‌ها قرارداد می‌بستند که به‌ازای آن باید خانه‌ها را بدون اینکه سود بگیرند اجاره دهند، درواقع در ازای بخشایش سود بانکی، مردم موظف می‌شدند تا خانه‌هایشان را به قیمت تمام‌شده برای مدت‌زمان بازپرداخت اجاره دهند و این همان بازار اجتماعی شده است. خود دولت مسکن دولتی

برخی برآوردها نشان می‌دهد اگر تحریم‌ها در میان مدت به همین شکل ادامه پیدا کند، دولت حتی در پرداخت حقوق کارمندان خود نیز دچار مضیقه خواهد شد و رقمی ناچیز برای بودجه‌های عمرانی باقی خواهد ماند. پرسش مهم این است که چرا این شوک اقتصاد ایران را تا این حد تحت تأثیر قرار داده است و نتوانستیم با نگاه به داخل شرایط را بهبود بخشیم. همچنین شرایط جدید افزون بر تهدید، فرصت‌هایی را در اختیار ما گذاشته است، از جمله اینکه وقتی نرخ ارز رشد می‌کند، مزیت صادراتی خواهیم داشت؛ البته صادرات برخی محصولات در یک سال اخیر رشد چشمگیری داشته، اما چرا نتوانستیم با وجود بازارهای مستعد در کشورهای همسایه از این فرصت به نحو احسن استفاده کنیم؟

بی‌تردید شدت تأثیر تحریم ناشی از آن است که دولت‌های ایران پس از جنگ تحمیلی فاقد الگو و مدل جامع توسعه و نقشه راه و مشارکت جامعه مدنی برای اجرای آن بوده‌اند. همین باعث شده به‌رغم افزایش پیوسته (موجودی سرمایه) وابستگی به تک‌محصول نفت باقی مانده، میزان تورم و بیکاری و فقر بالا و رشد اقتصادی پایین و گاه منفی باشد؛ یعنی صرف بودجه عمرانی اثری معکوس بر رشد و توسعه کشور داشته است. همچنین باید بگویم گمان نمی‌کنم بودجه عمرانی کنونی ایران در مقایسه با حتی کشورهای پیشرفته ناچیز باشد؛ یعنی با وجود تحریم‌ها به جایی رسیده باشیم که فقط بتوانیم خرج جاری بوروکراسی را بپردازیم. برای انواع خدمات و فعالیت‌های عمرانی و زیرساختی، دستگاه‌ها سازمان‌های مختلفی جدا از هم ایجاد شده و به‌صورت گسترده‌ای دیوان‌سالاری رشد کرده است تا پول نفت را در کارهای عمرانی توزیع کند که جاده و بندر بسازد، آموزش دهد یا بافت‌های فرسوده را ترمیم کند. حال چندین سال است که این دولت می‌گوید درآمدی کافی برای توزیع ندارم و پیش از تحریم هم خیلی وقت بود که به تجاری‌سازی و به بازارسپاری جامعه روی آورده بود، اما واقعیت این نیست و برای ادامه فعالیت‌های عمرانی هنوز پول هست، اما از یک‌سو نبود الگو و برنامه توسعه و از سوی دیگر فساد باعث شده جامعه از آن بی‌بهره و رانت‌خواران بهره‌مند باشند. این همان خصلت دولت‌های راتیر است که به آن‌ها دولت موزج یا توزیع‌کننده رانت می‌گویند.

### حالا هم فعالیت عمرانی در جریان است؟

بله هست، ولی مردم از آن بی‌بهره‌اند. درحالی‌که اگر سازوکار مشارکتی به‌وجود می‌آمد و نهادهای مشارکت جامعه مدنی، به‌صورت شرکت‌های

نمی‌سازد و اجاره را هم به بازار نمی‌سپارد، بلکه با این تمهید، شخص مالکیت خودش را دارد هرچند که تا مدتی خانه‌اش را به قیمت ارزان اجاره دهد. در قانون اساسی آلمان آمده است مسکن مناسب و ارزان حق مردم است همان‌طور که در قانون اساسی ما آمده است دولت باید زمینه تأمین مسکن مناسب را برای همه به خصوص کم‌درآمدها فراهم آورد. حال در آلمان با بازار اجتماعی‌شده این حق برآورده شده، اما در ایران با به بازارسپاری جامعه با تراکم‌فروشی یا قانون‌فروشی که به جهش‌های ۱۰۰ درصدی در قیمت مسکن منجر شده، این حق از مردم گرفته شده است.

### مهندس کتیرایی می‌گفت که قیمت زمین صفر باشد و فقط قیمت ساختمان محاسبه شود.

این موضوع به‌نوعی ملهم از همین سیاست‌های بازار اجتماعی بود، چون آقای کتیرایی در سازمان مسکن کار می‌کردند شخصیت مردم‌دوستی داشتند و به نکات ظریفی هم توجه کرده‌اند، اما الان تئولیبالیسم مبتدل در ایران جز شعار سطحی آزاد کردن قیمت‌ها و قلب واقعیات علم اقتصاد حرف دیگری نمی‌زند. در همان مقاله روزنامه مذکور خواندم که نوشته بود «ارهارد آزادساز قیمت‌ها، طرفدار مکتب فرایبورگ و اردولیبالیسم

بود». این درست، اما اسمی نمی‌آورد که واژه اردولیبالیسم (لیبرالیسم قاعده‌مند) که در دهه ۱۹۵۰ به کار گرفته شد در مخالفت با واژه تئولیبالیسمی است که اولین بار در سال ۱۹۳۸ به کار گرفته شده بود.

اگر نگاهی به کره جنوبی و چین هم بیندازیم، دولت مداخله‌گرشان به دولت تنظیم‌گر تبدیل شده است و مداخله کمتری به نسبت یک کشور جهان سوم با دولت رانتیر دارند. در جهان سوم دولت باید مداخله داشته باشد برای ایجاد زیرساخت‌های سخت و نرم؛ یعنی برای امور زیربنایی، برای ایجاد نهاد بازار رقابتی، برای ساماندهی آمایش سرزمین در آماده کردن مناطق

برای جذب دانش. برای این کار، دولت باید برای توسعه الگو داشته باشد و مشارکت را در سطوح مختلف تعریف کند. متمرکزترین اقتصاد جهانی در چین است اما الگوی آن‌ها الگوی سوسیالیسم بازار (social market) است که «آلک نوو» آن را مطرح می‌کند. قبل از آن «اسکار لانگه» برای اولین بار سوسیالیسم بازار را مطرح کرده بود که در یوگسلاوی و دیگر کشورهای اروپای شرقی به کار رفت ولی در نهایت به شکست منجر شد؛ اما در انگلستان آلک نوو نوع جدیدی از سوسیالیسم بازار

را مطرح می‌کند که در آن دولت تنها تخصیص منابع را در سطوح کلان توسعه تنظیم می‌کند، خصوصاً بانک‌ها و صنایع زیربنایی بزرگ و آمایش سرزمین را، نه به‌طور مستقیم قیمت‌گذاری را؛ و نیز مالکیت خصوصی را می‌پذیرد و چین این را الگوی توسعه قرار می‌دهد. نوو استاد شناخته‌شده‌ای در زمینه تنظیم‌گری اقتصاد به‌وسیله دولت و عضو هیئت اقتصاد جنگی انگلیس در زمان جنگ بوده است. الان برخی‌ها در ایران می‌گویند اصلاً اقتصاد جنگی وجود ندارد، این هم باز قلب تئولیبالیسم مبتدل است. واژه مبتدل را با قاطعیت به کار می‌برم.

### در بحث کلان اقتصاد کشور آیا شما معتقدید ما برنامه مدونی داریم که حالا یا اشتباه است یا برداشت مبتدلی از تئولیبالیسم است؟ یا آن قدر فضا به هم ریخته و مراکز تصمیم‌گیری زیاد است که اصلاً به تدوین برنامه نمی‌رسیم.

نکته دوم کاملاً درست است. به دو دلیل، یکی اینکه پس از انقلاب ما دارای الگو توسعه کاملی نیستیم. نه الگوی کامل توسعه داریم و نه آن الگویی که به‌طور شکسته‌بسته در ذهن به‌عنوان یک سرمشق یا پارادایم وجود دارد مناسب زمانه ماست. همان‌گونه که شما گفتید تعدد مراکز تصمیم‌گیری

هم اجازه نمی‌دهد که یک حداقل عقلانیتی در تخصیص منابع حضور داشته باشد.

### مثلاً جایگزین واردات یا توسعه صادرات نمی‌تواند به‌عنوان استراتژی به کار گرفته شود.

نکته‌ای که به آن اشاره می‌کنید بسیار درست است، اما ابتدا پیرو موضوع تعدد مراکز تصمیم‌گیری باید بگویم ما دچار بن‌بست قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی به‌صورت «logrolling» هستیم که واژه‌ای معمول در حوزه سیاست و به معنی تاخت‌زدن یا گروکشی است. بدین صورت که جریان‌های مختلف از هم باج می‌گیرند. مثلاً به دولت

مستقر می‌گویند استیضاح نمی‌شوی اگر پروژه فلان بیمارستان در فلان جا را به من بدهی یا فلان سد را در حوزه انتخابی من بزن، یعنی به‌جای برنامه‌ریزی تعریف می‌شود. این گروکشی و تاخت‌زدن در کشورهایی که احزاب در آنجا وجود دارد در سطح دولت معمولاً شکل نمی‌گیرد و در سطح شورای شهر شکل می‌گیرد، اما در ایران این مسئله در سطح دولت شکل گرفته است. از همان ابتدا هم جریان‌های مختلف در طیف اصولگرا بودند که اخباری بودند تا عقل‌گراها که ضد

برنامه بودند و به‌تدریج با طیفی از اصلاح‌طلب‌ها که دچار تئولیبالیسم مبتدل بودند در ضدیت با برنامه‌ریزی به توافق عملی رسیدند. به هر صورت این‌ها هیچ کدام دارای الگوی توسعه نبودند و ما یک نوع انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی داشتیم. این خرده‌بورژوازی می‌گوید «این» برود، اما نمی‌گوید چه چیزی باید جای آن بیاید؛ یعنی ایجابی حرف نمی‌زند. در این باره مارکس در مانیفست می‌گوید سوسیالیسم خرده‌بورژوازی سوسیالیسم سلبی است؛ اما معمولاً هیچ‌کس مانیفست را خوب نمی‌خواند. مارکس می‌گوید این‌ها دچار احساسات رقیق‌اند و وقتی می‌خواهند ایجابی حرف بزنند فقط حرف‌های آرمان‌شهری می‌زنند. در مانیفست، پنج نوع سوسیالیسم منحرف را برمی‌شمرد که سه نوع آن خرده‌بورژوازی است، یک نوع فئودالی و یک نوع بورژوازی است. خصائص این‌ها را توضیح می‌دهد. سوسیالیسم خرده‌بورژوازی وجه غالب اندیشه‌گری ما بوده و آن قدر هم پخته نشده که به آن الگوی توسعه بگویم. یک شکل بارز این انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی، نابودی کشاورزی و محیط زیست ایران با خرده‌مالک‌سازی است. این را جایی دیگر به تفصیل گفته‌ام که این الگو چه بلایی به سر کشاورزی و آب آورده است. شما وقتی خرده‌مالک‌سازی می‌کنید هرکسی یک چاهی می‌زند یا مراتع دچار بیش‌چرای می‌شود یا از مشاعات بیش‌بهره‌برداری می‌کنند و تراژدی مشاعات شکل می‌گیرد، یا زمین مشاع را برای ویلاسازی مفروز می‌کنند. در صورتی که تا پیش از آن در طول تاریخ چند هزار ساله تمام تلاش روستاییان ایران در یک ده این بوده که مشاعات را نگه دارند و استقلال ده را حفظ کنند و به‌قول مارکس حتی برای همین تن به استبداد می‌دادند.

این فرآیند با تئولیبالیسم مبتدلی شروع شد که با دولت‌سازندگی سر بلند کرد. همه‌جا گفته‌ام که به‌لحاظ سیاسی وجود آقای هاشمی برای دولت ایران مغتنم، ولی از لحاظ اقتصادی برای کشور مخرب بود. در واقع او قبلاً حتی مخالف لیبرالیسم بود، اما این ماجرای پیروی از تئولیبالیسم مبتدل با تراکم‌فروشی و به بازارسپاری همه‌چیز از آن دولت شروع شد، نهادها را کژکارکرد کرد و جای توسعه را فساد سیستماتیک گرفته است.

در برنامه‌ریزی، نهادسازی بر تعریف پروژه مقدم است. پروژه هرچه می‌خواهد باشد نهادسازی مقدم است؛ یعنی شما می‌بایست زیرساخت‌های نرم را همان موقع ایجاد کنید که زیرساخت‌های سخت را ایجاد می‌کنید. نهادسازی واژه‌ای است که در توسعه و برنامه‌ریزی به کار می‌رود. آمادگی زیرساخت نرم یا نهادسازی همان قدر مهم است که زیرساخت سخت و حتی مهم‌تر. این تعجیل خرده‌بورژوازی، نهادسازی و برنامه‌ریزی را به مصوبات قانونی برای تعریف پروژه و آن هم قوانین دولت ساخت (نه با توافق جامعه مدنی) تقلیل می‌دهد که با تاخت‌زنی و گروکشی هم تصویب می‌شود. قانون‌سازی یا جعل قانون هم یعنی

تخصیص یا همان توزیع بودجه از نفت به دستگاه یا حوزه انتخابی مورد نظر این یا آن جناح، بدون اینکه از الگوی توسعه تبعیت کرده و جامعه درباره تخصیص توافق داشته باشد، اما نهاد یعنی توافق اجتماعی در جامعه مدنی، نه قانون برآمده از حوزه سیاسی. اگر در مورد قانون برنامه توافق اجتماعی صورت گرفته باشد، آن موقع به برنامه توسعه تبدیل می‌شود، چون نهادینه است نه فرمان دولت. به دولت نفتی رانتیر دولت موزع هم می‌گویند. حالا کسی مانند من که فکر می‌کنم انقلابی هستم می‌روم بدون الگوی توسعه و مشارکت، قانونی را به اسم مردم جعل می‌کنم، نه با مردم که مثلاً فقرزدایی کنم، ولی در عمل آن‌ها را فقیرتر می‌کنم و جیب خود را پُرتر.

**ممکن است در یک تحریمی شرایط سختی تحمیل شود و آن نهادها طرحی بدهند و مقابله شود و در واقع آن تحریم تبدیل به فرصت شود؛ اما الآن ظاهراً منظور شما این است که در شرایط حاضر وقتی پیش‌زمینه‌ها نیست، توافق جمعی نیست، برنامه نیست و نهادسازی انجام نشده هر اتفاقی هم که بیفتد ما به سمت ویرانی بیشتر می‌رویم.**

«درست می‌گویند تا زمان آقای خاتمی دولت ایران بخشی از خصائص دولت توسعه‌بخش را حمل می‌کرد و هنوز می‌خواست که توسعه‌ای باشد. مثلاً دولت آقای موسوی به شدت می‌خواست دولت توسعه‌بخش باشد، ولی نمی‌گذاشتند. به‌علاوه، هرچند من به پارادایم حاکم بر آن زمان نقد دارم، ولی به‌اجبار یک دولت جنگی بود. این دولت چون پارادایم دولت توسعه را داشت به نظر من می‌توانست بعداً بر کاستی‌های خود فائق آید. مثال‌های آن هست. مثلاً دولت ایشان موجب تشکیل شرکت‌های مشاور شد، یا همین‌طور صنایع کوچک و متوسط و تعاونی‌های مسکن؛ اما وقتی که شتاب‌زدگی و سراسیمگی دولت سازندگی در پیروی از نتولیرالیسم مبتذل در عرصه اقتصاد رخ داد، دولت رانتیر شروع به بالا آمدن با نهادهای ناقص کرد، با نام آزادسازی علیه اقتصاد کوپنی؛ مثلاً همان نهادهای ناقص مراکز تهیه و توزیع کالا، موجب رانت‌خوری شدید در آهن شد و آن‌ها بعداً شروع کردند به پشتیبانی از رانت‌جویی در بخش مسکن و شعار مسخره «بخش مسکن لوکوموتیو توسعه»، ولی دولت خاتمی سعی خودش را کرد

تا بخش مولد را تقویت کند و تا حدودی موفق بود. برنامه چهارم نیز برنامه نسبتاً جامعی برای یک دولت توسعه‌بخش محسوب می‌شد، ولی باز هم نگذاشتند. همان‌طور که ترامپ آمد و گفت هرکاری اوباما کرده خیانت بوده این‌ها هم اولین کاری که کردند گفتند برنامه چهارم خیانت بوده است. در واقع این صحبت کسانی بود که می‌خواستند به‌طور انحصاری از رانت استفاده کنند، همان کسانی که سازمان برنامه را هم منحل کردند به‌جایی رسیدند که می‌گفتند «من خودم موزع پول نفت هستم و به سازمان برنامه هم نیاز ندارم!» این امر نشان می‌دهد که این دولت کاملاً رانتی و انحصاری شده است و دیگر آن نقش موزع پول نفت بین جناح‌ها را هم نمی‌خواهد داشته باشد؛ یا همان پوپولیسم و توتالیترالیسم. از آن موقع دولت نتوفتودال در ایران تثبیت شد. وقتی سازمان برنامه منحل شد دولت نتوفتودال به‌جای دولت توسعه آمد. دهه ۷۰ پنیایی بود، ولی در دهه ۸۰ دولت و اقتصاد کاملاً نتوفتودال شد.

### مشخصات دولت نتوفتودال چیست؟

«نتوفتودال واژه‌ای که حتی برای اقتصاد مالی راهبر آمریکا هم به کار برده می‌شود. چراکه اقتصاد آمریکا در واقع با رانت انحصاری مالی که از جهان می‌گیرد، می‌چرخد. پیش از این هم لنین واژگان دولت رانتیر را برای دولت‌های امپریالیستی به دلیل تفوق سرمایه مالی به کار برده بود (در ترجمه معادل دولت تزئیل‌بگیر را گذاشته بودند)؛ اما اول بگذارید مثال فرهنگی بزنیم. در سرمایه‌داری نوآوری تحسین می‌شود و پاداش می‌گیرد و در حرکت انقلابی فداکاری و ایثار؛ اما اکنون کسانی که

«سفره انقلاب» را مال خود می‌دانند می‌گویند ژن من برتر است. این انحصارطلبی و رانت‌جویی همان فنودالیسم است، اما به‌جای فره ایزدی و قبیله برتر، واژه نئی «ژن» آمده است؛ اما در عرصه اقتصاد چطور؟ مارکس در ایدئولوژی آلمانی و مانیفست هشدار می‌دهد تا موقعی که سرمایه‌داری بتواند نیروهای مولد را رشد دهد سرنگونی آن ممکن نیست. بعد قاطعانه می‌گوید سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست. حالا چطور می‌شود که شوروی این مسیر را می‌رود. به نظر من یک تراژدی بود و شاید هم ناچار بود یا ناچار شد.

وی می‌گوید اصرار به برپایی این نوع سوسیالیسم در یک کشور، یک نوع کمونیسم محلی ایجاد می‌کند که در نهایت به صورت پلشت‌تری

از سرمایه‌داری می‌انجامد. این را به‌صورتی دیگر والرش‌تاین در نظریه نظام‌های جهانی خود می‌گوید. وی واژه نتوفتودال را در مورد مناطقی به کار می‌برد که خواهان Autarky یعنی خودکفایی انزواطلبانه هستند. باید دقت داشت که اقتصاد نتوفتودال نه یک شیوه تولید، بلکه شکل‌بندی اقتصادی- اجتماعی (socio-economic formation) است مبتنی بر رانت (نفت و مستغلات) و انحصارگری که در ایران به دلیل همان انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی و انزواطلبی به‌تدریج شکل گرفته است. این اشتباه ما را ویتنام نمی‌کند، ولی کره شمالی انجام می‌دهد. ویتنام جنگنده‌ای خستگی‌ناپذیر که توانست هم فرانسه و هم آمریکا را به‌زانو آورد، پس از پایان جنگ با انجام اصلاحات اقتصادی با الگویی چون چین، به‌سرعت وارد عرصه جهانی می‌شود و خودش را منزوی نمی‌کند. ولی کره شمالی دچار همان کمونیسم محلی است و می‌کوشد از آن با بمب اتمی دفاع کند. شما می‌بینید که الآن ویتنام ۱۵۰ میلیارد دلار صادرات دارد و این عدد را با صادرات غیرنفتی ایران مقایسه کنید که تقریباً یک‌سوم آن است. تازه پتروشیمی ایران جز صادرات غیرنفتی محسوب می‌شود.

### آیا این حاصل سرمایه‌گذاری‌های خارجی و بازگشت سرمایه به غرب نیست؟

«به هر صورت این مسیر ناچار توسعه آن‌هاست. یکی از الگوهای خرده‌بورژوازی که ما به آن اعتقاد داشتیم، نسخه اولیه نظریه وابستگی به تفسیر کسانی چون آندره گوندر فرانک ۲ در دهه ۱۹۶۰ بود که هرگونه رابطه با امپریالیسم ما را به سمت توسعه‌نیافتگی می‌برد. همه ما گمان می‌کردیم که باید خودکفایی انزواطلبانه داشته باشیم. با چه راهبردی؟ با راهبرد جایگزینی واردات. ما این الگو را گرفتیم اما وقتی فرانک در دهه ۱۹۸۰ کاملاً آن را کنار گذاشت، ما همچنان به آن وفادار بودیم. فرانک از این زمان گفت باید با ترکیبی از راهبرد توسعه صادرات و جایگزینی واردات پیش رفت؛ البته جایگزینی واردات از لحاظ زمانی مقدم است، برای اینکه شما می‌خواهید نهادسازی کنید فناوری تولید و نیروها را ارتقا دهید، ولی بعد باید به‌سرعت آن را تبدیل به توسعه صادرات کرد. این جایگزینی واردات در دوره شاه صورت گرفت ما هم در آستانه توسعه صادرات قرار گرفته بودیم مانند کفش ملی و پیشرفت صنایع غذایی، اما برگشتیم. پارادایم ذهنی ما این بود که باید خودکفایی انزواطلبانه داشته باشیم. شوروی هم از این سیاست‌ها خوشش می‌آمد. بریدن از دشمن امپریالیستی در نهایت به معنای پیوستن به او بود.

نقد من به دهه اول انقلاب، بیشتر این مسئله است که به‌جای اینکه جایگزینی برای سیستم گذشته تعریف کنیم، منفعَل بودیم. چپ حاکمیت منفعَل بود، چپ بیرون از حاکمیت بعد از

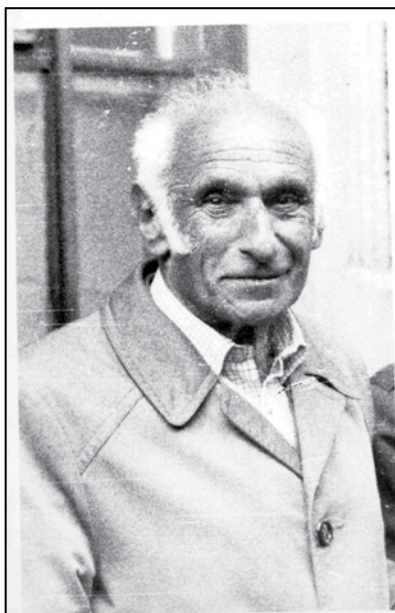
**در سرمایه‌داری نوآوری تحسین می‌شود و پاداش می‌گیرد و در حرکت انقلابی فداکاری و ایثار؛ اما اکنون کسانی که «سفره انقلاب» را مال خود می‌دانند می‌گویند ژن من برتر است. این انحصارطلبی و رانت‌جویی همان فنودالیسم است، اما به‌جای فره ایزدی و قبیله برتر، واژه نئی «ژن» آمده است**

فروپاشی شوروی سردرگم بود و الگویی نداشت. در صورتی که ویتنام و چین این سردرگمی را نداشتند و ما کاسه داغ‌تر از آش بودیم و می‌گفتیم کارگرهای ویتنامی استثمار می‌شوند. در واقع آن‌ها را آدم‌هایی می‌دیدیم که گول خورده‌اند و ما آگاه به امور هستیم. این نوع استفاده از واژه استثمار، مخصوص سوسیالیسم خرده‌بورژوازی است. مارکس در مانیفست اشاره می‌کند که سوسیالیسم خرده‌بورژوازی فقط به درد و رنج کارگر می‌پردازد که هرچند درست است، اما این نوع سوسیالیسم خرده‌بورژوازی مترسک مطلوب استبداد است؛ چون خطر بورژوازی را بیش از استبداد نشان می‌دهد. به علاوه ایجابی نیست و الگو ندارد. باید دانست استثمار تا رسیدن به کمونیسم ادامه دارد و نمی‌توانید آن را حذف کنید. از خودبیگانگی هم ادامه دارد. مارکس می‌گوید که عدالت توزیعی در مرحله سوسیالیستی، یک عدالت بورژوازی است. عدالت واقعی عدالتی است که به اندازه نیاز هرکسی به او برسد. اگر شما بخواهید به همان هرکسی به اندازه استعدادش بدهید، این همان عدالت بورژوازی است اما تا رسیدن به کمونیسم ناچار است. حال اگر شما تنها به صورت سلبی بگویید که استثمار نباید باشد و برای محو آن الگو و برنامه نداشته باشید فریاد برمی‌آورید که چین به کارگزارنش خیانت کرده، ویتنام خیانت کرده، کره جنوبی هم که خائن فی ذاته است و شما مترسک مطلوب استبداد و جاده‌صاف‌کن نوفودالیسم می‌شوید!

وقتی از ابتدای انقلاب یک الگوی عقلانی برای توسعه در دستور کار قرار نمی‌گیرد، این نقص کم‌کم بزرگ می‌شود. البته به نظر من این نقص بزرگ می‌توانست از طرف یک دولت توسعه‌ای مانند دولت آقای موسوی یا دولت خاتمی برطرف شود یا حداقل به این میزان وحشتناک نشود؛ اما دولت و اقتصاد نوفودال در دوره احمدی‌نژاد تثبیت شد.

## آیا شما دولت روحانی را ادامه همان دولت نوفودالی احمدی‌نژاد می‌دانید؟

بله. در عمل نماینده اقتصاد نوفودالی است اما نماینده مستقیم آن نیست. وقتی می‌گوید که می‌خواهیم تفنگ از اقتصاد بیرون کنیم این یعنی حداقل نوفودالیسم نظامی را بر نمی‌تابد، اما او نمی‌بیند همچنان پیرو نولیبالیسم مبتدل است و در واقع از جانب نوفودالیسم دولتی این حرف را می‌زند که تمایل دارد نوفودالیسم نظامی را کنار بگذارد. نگاه کنید چطور شرکت‌های پتروشیمی حتی دلار یا ارز را بر نمی‌گردانند و بانک‌ها به صنعت وام نمی‌دهند. برای این‌ها موضوع ملی مطرح نیست، مگر آنکه از نفت و نیروی کار ارزان آن بهره بگیرند و البته برای حفظ دارایی و رانت آن‌ها برای کشور جان دهند. نولیبالیسم مبتدل می‌گوید اگر اینجا منفعت سرمایه تأمین نشود مجاز است جاهای دیگر برود. اگر فرهنگ را ملاک



الک‌نوو

بگیریم چنین حرفی را حتی در آمریکا نمی‌شنوید. در آمریکا ترامپ با شعار معکوس این توانست سر کار بیاید. در ایران بیشتر سربل‌های تخصیص منابع در دست نولیبالیست‌های مبتدل است.

از سال ۱۳۶۸ در سازمان برنامه و وزارت مسکن همین نولیبالیسم مبتدل در حال شکل‌گیری بود و هرکسی را که در دسترس بود از مدیر گرفته تا کارشناس تصفیه می‌کردند که دکتر حسین عظیمی نماد آن بود. ائتلاف‌های زیادی را با جناح دیگر رانت‌جو یا بخش اخباری طیف اصولگرا و حتی نظامی ایجاد کردند. مقابله‌هایشان سخت و بسیار بازرنده است. آن‌ها نه تنها اجازه تولید برنامه‌های جایگزین را در مؤسسات پژوهشی آزاد نمی‌دهند، بلکه نهادگراها را هم بر نمی‌تابند، اما دم از حقوق شهروندی می‌زنند. مداوم از شمول قانون کار می‌کاهد، مسائل مردم و عدالت را دنبال نمی‌کند. نه بخش خصوصی را به مشارکت می‌گیرد، نه حتی یک قانون جامعی در مورد دارایی‌های فکری وضع می‌کند. این همه شعار اقتصاد دانش‌بنیان در قالب شرکت دانش‌بنیان می‌دهد که محلی دیگری برای رانت‌جویی شده. شما می‌دانید که هنوز قانون جامع دارایی‌های فکری در ایران تصویب نشده است. قانون شکسته‌بسته‌ای در این مورد وجود دارد. قانون جدید ثبت اختراعات مصوب سال ۸۶ در ماده ۱ می‌گوید که این قانون شامل ابداعاتی مثل فرمول‌های ریاضی، روش‌های نو در مدیریت و مانند این‌ها نمی‌شود، یعنی اگر شما فناوری کالایی را اختراع نکرده باشید، ولی دانش جدیدی را آورده باشید، قدرت ثبت ندارید.

**شما وضعیت فعلی و موجود جامعه را می‌دانید. وضعیت مطلوب و آرمانی را هم می‌دانید. وضعیت ممکن و ایتیمال چی هست که بتواند این تهدیدها**

**را به فرصت تبدیل کند. مثلاً عده‌ای می‌گویند قیمت ارزاق افزایش یافته است و دوباره مهاجرت معکوس به روستا در حال پدید است یا فرصتی که از افزایش صادرات برخی کالاها به وجود آمده.**

«این‌ها حرف‌های پراکنده‌ای است که سالیان سال است زده می‌شود بدون اینکه به پژوهش‌های انجام‌گرفته نگاهی بکنند. آن‌ها برای کار به شهر آمده‌اند نه برای ارزانی که به دنبال گرانی شهر برگردند. از سوی دیگر بسیاری از روستاهای کوچک ایران در حال تخلیه به‌صورت مهاجرت جمعی است، چون کار در خور جوانان نیست و کشاورزی هم اشتغال‌افزا نیست. این هم یکی از دلایل کاهش رشد در عین افزایش موجودی سرمایه است. این نابودی روستاهای کوچک برای این است که آن‌ها ایدئولوژی خرده‌بورژوازی خرده‌مالک‌سازی، پیوند درونی و بیرونی روستاها را برای توسعه روستایی تعریف نکرده و تنها به رشد کشاورزی پرداخته است. آن‌ها و صحرا و صور دیگر همکاری گروهی در روستا که در نواحی مختلف نام‌های متفاوتی دارد، باید به شرکت‌های تعاونی تولید روستایی (نه کشاورزی) تبدیل می‌شد تا توسعه روستایی رخ دهد.

## در دولت آقای هاشمی برنامه‌ای برای تجمیع زمین‌ها تهیه شد.

«سعی کردند ولی بعد از این تجاری‌سازی‌های مبتدل گفتند که شما باید خودکفا شوید و بعد یک مرتبه از آن پشتیبانی‌های لازم محروم شدند. مسائل حقوقی‌شان هم که در دستور کار تحقیقات و بحث و گفتار قرار نگرفت تا حل شود؛ البته بعضی از آن‌ها در مناطقی موفق از آب درآمد ولی الگوی بقیه نشدند.

بارها گفته‌ام که به‌جای حرف‌های سلبی باید حرف‌های ایجابی بزنیم. کار آسانی است که ما بگوییم این دولت بد است، بدی دولت مشخص است و البته دیگر چیزی از دل این دولت بیرون نمی‌آید. نولیبالیسم مبتدل و آن بدنه رانت‌خوار نوفودال‌ش مانع از تحقیقات مؤثر است. اراده سیاسی وجود ندارد و فقط دنبال این است جلو این و آن را بگیرد که با خارج جنگ نشود. فقط در همین حد می‌تواند عمل کند. تمام تلاش مثبتش در حوزه محدود سیاست خارجی است. اصلاً هم نمی‌تواند برنامه توسعه بدهد. رئیس کنونی سازمان برنامه اهل دادن برنامه نیست. اهل نهادسازی نیست. به همین دلایلی که گفتم. معاونت فناوری او هم اهل نهادسازی نیست. وگرنه در عرض هشت سال می‌توانستند که مفقوده‌های بزرگ قانونی را درست کنند که مبنای نهادی برای شرکت‌های دانش‌بنیان است. می‌گویند فلان تعداد شرکت‌های دانش‌بنیان تأسیس کرده‌ایم، اما همه در زهدان وزارت علوم‌اند. می‌بینم که مجتمع ارج ورشکست شد، ارجی که سال ۱۳۳۸ تأسیس شده است، آن

تولید باقی ماندند. الان نتیجه را در هر دو کشور می بینیم.

## پیشنهاد شما برای برون رفت از وضعیت کنونی چیست؟

«اولین کار این است که به جای این همه پول که برای پروژه های پراکنده هزینه می شود، در خود دولت جمعی سنجیده را انتخاب کنند تا الگوی توسعه تدوین کنند. دولت هم کارشناسان شاغل و به خصوص بازنشسته زنده زیادی دارد که می توانند به شیوه برنامه چهارم برنامه ریزی کنند. البته نه مثل سازمان برنامه کنونی که فقط سازمان توزیع بودجه شده و برنامه ای در کار نیست، ریاست آن در چارچوب تئولیرالیسم مبتدل، نقش میرزابنویس های بودجه پروژه ها را برای این یا آن دستگاه و جناح به کارشناسان بدهد. از سوی دیگر از آنجا که خروجی دولت و نهادهای رسمی پژوهشی و آکادمیک ما این بوده که می بینیم؛ اجازه بدهند و بودجه بدهند تا روشنفکران و کارشناسان غیررسمی هم به طور مستقل الگوی توسعه بدهند و بین کارشناسان رسمی و غیررسمی گفتگمانی صریح و مستدل برقرار شود. به گفته بسیاری از مدیران و کارشناسان دولتی، ما آخرین نسلی هستیم که چنین گفتگمانی را بلدیم. نه اینکه ما روشنفکران غیررسمی و کنار گذاشته شده میل داشته باشیم وارد این دیوان سالاری فاسد و کزکارکرد بشویم، بلکه اجازه داشته باشیم به صورت مستقل الگویی تدوین کنیم تا خرد جمعی به کار نجات توسعه از دست رفته ایران بیاید. اگر هم دولت این عقلانیت را به خرج ندهد که این راه توسعه را پردرد و پررنج تر می کند، وظیفه روشنفکر رادیکال تدوین الگوی توسعه و بردن آن بین مردم است. گرامشی می گوید روشنفکر ارگانیک کسی است که به آنتی هژمونی (مانند افشای فساد و نفی برنامه موجود) بسنده نکرده، کاتر هژمونی را عرضه می کند؛ یعنی برنامه جایگزین می دهد. ایوانز می گوید دیکتاتورها خود ابله اند و در نهایت مخالفانشان را هم ابله می کنند. بدین معنا که روشنفکر رادیکال به نفی دولت بد تنزل و عادت می کند و نمی تواند الگوی توسعه جایگزین معرفی کند. پس ما باید به دنبال تدوین الگوی توسعه برویم، هرچند دولت با ما همراهی نکند و کار سخت و طولانی شود. اگر بتوانیم چارچوب چنین الگویی را بدهیم، جامعه مدنی آن قدر توانمند هست که دوباره انسجام خودش را به دست بیاورد. این در تجربه تاریخی ایران توسط مردم و روشنفکران مشروطه، در انقلاب مشروطه و پس از آن به اثبات رسیده است. ■

## پی نوشت:

1. Alec Nove
2. Oskar R. Lange
3. Andre Gunder Frank



گوندرفرانک

را در کره جنوبی ایجاد کرد. بعضی از دوستان می گویند امپریالیسم و سرمایه داری جهانی و شاه می خواستند کشاورزی ایران را نابود کنند. نه اصلاً این طور نیست. چرا امپریالیسم امریکا این کار را در کره جنوبی نکرد؟ این هم درست نیست بگویم سرمایه داری جهانی به جای خرده مالک سازی تعاونی های تولید را ایجاد کرد. چون به قول پیتر ایوانز (Peter Evans) آن دولت توسعه بخش کره جنوبی بود که الگو داشت و می دانست چه می کند. به بجهه در مدرسه تعاونی نوین را بر پایه الگوی کهن آموزش داد؛ یعنی نهادسازی کرد. این تعاونی های روستایی در کره اگر جنگل کاری کنند بخشایش مالیاتی دارند و روستاییان صاحب درآمد بیشتر می شوند، اما در ایران اگر جنگل تراشی کنند! چه زمانی این کار را شروع کردند؟ در اول دهه ۷۰، امریکا گفت کمک های غذایی به کره جنوبی را قطع می کنم. این ها تعاونی های تولیدی روستایی را برپا کردند. این یک روش است. یک روش هم این است که شما خودتان را انقلابی تلقی کنید و شرکت های سهامی زراعی را منحل کنید. ۱۹۷۱ میلادی برابر ۱۳۵۰-۱۳۵۱ در

ایران است و زمانی است که شرکت های سهامی زراعی در ایران هم تشکیل شده است، اما این طور نبوده که در مدرسه هم تعاونی را آموزش بدهند و دانش آموزان به تعاونی عشق بورزند. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸ به کشاورزان بدون دادن هیچ آموزشی و الگویی اعلام می کنند انتخاب کنید که این شرکت ها و تعاونی ها را منحل کنیم یا نکنیم. تقریباً همه شرکت های سهامی زراعی منحل شد و تعداد اندکی از شرکت های تعاونی

موقعی که شرکت هایی مانند سامسونگ و ال جی نبودند. پس معلوم می شود شرایط در اقتصاد واقعی برای تولید دانش بنیان فراهم نیست. بسیاری از شرکت های دانش بنیانی که در زهدان وزارت علوم پرورش می یابد تا با به دنبای بیرون بگذارند می میرند و معدودی هم وقتی بزرگ شدند مانند ارج ورشکست می شوند. پیشرفت فناوری را اگر به کالای قابل عرضه در بازار جهانی تبدیل نکنید ارزشی ندارد، مانند شوروی که سفینه اش را در ماه نشانند و بعد فروپاشید. پیشرفت های تکه تکه فناوری را پیشرفت در اقتصاد دانش بنیان به حساب نمی آورند.

در درجه اول ما به الگوی توسعه نیاز داریم. نهادسازی اقتصاد دانش بنیان هم بدون مدل ممکن نیست. این اصل است. شما باید در ابتدا یک مدل جامع برای توسعه تدوین کنید و بر اساس آن نهادسازی و بعد قانون گذاری کنید.

## مدل های توسعه در دنیای امروز کدام است؟

«سه مدل اصلی توسعه در جهان وجود دارد که راست مبتدل در ایران تنها مدل اول را الگو قرار داده است، یعنی نظام مالی راهبر، آن هم به صورت کاریکاتوری آن، یعنی همان که سرمایه داری امریکا را ورشکسته اقتصادی و سیاسی کرده است. مدل بعدی همگرایی نو است که تقریباً همان مدل بازار اجتماعی در اروپا است

و مدل دیگر دولت تنظیم گر یا نودولت گرایی است که به جای دولت مداخله گر دولت تنظیم گر است و ایوانز به آن دولت توسعه بخش می گوید مانند چین و کره جنوبی. شما باید مدلان را بر این اساس بومی سازی کنید. ما باید تکلیف پنج نهاد اصلی را مشخص کنیم: رابطه اقتصادی با جهان؛ نحوه رقابت بازار؛ نحوه حضور یا مداخله دولت؛ نحوه تنظیم پول؛ و رابطه مزد با مازاد اقتصادی. معمولاً این پنج تا را به عنوان اصل اساسی یک مدل توسعه عنوان می کنند.

نهادسازی مثل اجزای یک هواپیماست که اول باید مدل هواپیما مشخص شود. هواپیما سازی یک سری اصول دارد، ولی این هواپیمایی که می خواهید بسازید تا پرواز کند و توسعه را به ارمان آورد حتماً باید مدلس را تعیین کنید، حتی با اقتباس مدل از جایی دیگر.

● خوب است مثالی بزنم. دولت دیکتاتوری پارک در کره جنوبی بعد از اصلاحات ارضی از سال ۱۹۷۱ به سرعت تعاونی های تولید روستایی

” در درجه اول ما به الگوی توسعه نیاز داریم. نهادسازی اقتصاد دانش بنیان هم بدون مدل ممکن نیست. این اصل است. شما باید در ابتدا یک مدل جامع برای توسعه تدوین کنید و بر اساس آن نهادسازی و بعد قانون گذاری کنید

## تا ابد، به خاطر یک اشتباه

تا رضایت شاکا را نگیریم اینجا گرفتاریم و با قانون تأخیر و تأدیه (دیرکرد پول) هر روز بدهی مان افزوده می شود.

با افزایش تعداد زندانیان تعداد کف خوابها بیشتر می شود، به طوری که جا برای راه رفتن در اتاق نیست. تعدادی از زندانیان برای خواب به داخل حسینیه می روند و تعدادی داخل راهرو سالن می خوانند. تشنج و عصبانیت بین زندانیان بیشتر می شود. صف حمام و توالت و بوفه زندان طولانی تر و جیره غذایی کمتر می شود. زندانیانی که تمکن مالی بیشتری دارند غذا می خردند و زندانیان کم بضاعت از همان جیره دولتی ناچیز ارتزاق می کنند. بیشتر زندانیان دچار افسردگی و بیماری های روحی و جسمی هستند. زندانیان زیادی هستند که با وجود کهولت سن و بیماری های صعب العلاج در زندان اند و امکانات درمانی هم محدود است. از بیمار مبتلا به ام اس تا سرطان که البته داروهای مصرفی شان را بهداری زندان تأمین می کند یا برای درمان با هزینه زندان به بیمارستان طالقانی یا شهدای تجریش اعزام می شوند. زندانیان قدیمی می گویند چند سالی است که صحبت از این است که پابند الکترونیک به زندانیان سالمند و بیمار بدهند، اما خبری از عملی شدن آن نشده است.

با یکی از زندانیان در محوطه هواخوری قدم می زنم. به خاطر مهریه هشت ماه است که در زندان است. می گوید آیا واقعاً جای من باید زندان باشد که به دلیل گرانی یک باره سکه توان پرداخت ماهی یک سکه را نداشتم و جای کیف قاپ و دزد و زورگیر هم زندان باشد؟ آیا تناسبی بین جرم و مجازات وجود دارد؟

پس از دو ماه از زندان آزاد می شوی و پس از شش ماه، یک روز حوالی ظهر موبایلت زنگ می خورد، شماره زندان است. مسئول اتاق تماس گرفته و بعد از احوال پرسوی جویای احوال دیگر زندانیان می شوی که با خبر شو که کهنه قوت دو تن از همبندان مواجه می شوی. دو زندانی به فاصله کمتر از یک ماه در زندان فوت شدند. مات و مبهوت خداحافظی می کنی. «ماده ۳» از اصل یکصد و بیست و سوم قانون مجازات اسلامی به منزله حبس ابد زندانیان مالی جرائم غیر عمد اعم از چک و مهریه و دیه است و زندانی تا تأمین نشدن رضایت شاکا یا قبول اعسار از طرف دادگاه (که قبول یا عدم قبول آن سلیقه ای است و وحدت رویه ای در بین قضات در مورد آن وجود ندارد) باید در زندان بماند. در بسیاری از موارد زندانی تا پایان عمر در زندان می ماند. این یک بازی باخت-باخت است؛ هم زندگی فرد بدهکار و خانواده اش نابود می شود، هم طلب شاکا وصول نمی شود و هم هزینه هنگفتی به دولت و سازمان زندانها برای نگهداری زندانیان تحمیل می کند. بنا به گفته رئیس سابق سازمان زندانها ۲۰ درصد از خانواده های زندانیان دچار فروپاشی می شوند. ۷۰ درصد از خانواده زندانیان فاقد منزل شخصی هستند و ۵۶ درصد خانواده زندانیان فاقد شغل و درآمد هستند.

با وجود این مشکلات، این پرسش مطرح می شود که آیا نمی توان برای جرائم مالی غیر عمد مجازات جایگزین زندان در نظر گرفت؟ آیا اساساً جرائم مالی غیر عمد مستحق همان مجازاتی اند که شامل دزد و فروشنده مواد مخدر و زورگیر و اراذل و اوباش می شود؟ آیا در این شرایط که دولت در تنگنای شدید مالی است، نمی شود قانون استفاده از پابند الکترونیک را برای این افراد اجرا کرد تا دست کم هزینه نگهداری این افراد در زندان بر روی دوش دولت نباشد؟

در حال حاضر بیش از ۱۸ هزار زندانی جرائم مالی غیر عمد و بیش از ۴ هزار زندانی مهریه در کشور وجود دارد. بودجه سازمان زندانها در سال ۹۷، حدود ۸۰۰ میلیارد تومان بود. هزینه نگهداری هر زندانی در زندان ماهانه حدود ۲ میلیون تومان است و با توجه به افزایش روزافزون زندانیان بار مالی برای دولت هر روز بیشتر می شود و هزینه هایی که جامعه بابت آسیب های اجتماعی از این مسئله می بیند بسیار بیشتر از هزینه های مالی آن است. ■

کنار در بزرگ برقی، یک در کوچک آهنی است که دروازه ورود به دنیایی دیگر است. در باز می شود و وارد می شوی. چند پله بالا می روی تا به میز افسر نگهبان برسی و سپس از طی شدن مراحل اداری نامست در آمار ثبت می شوی. بعد نوبت عکس برداری و انگشت نگاری است و دوباره از چند پله بالا می روی تا به سالن اصلی برسی. ابتدای سالن یک اتاق است که خودت و تمام وسایلت بازرسی می شوی. فردی درشت اندام و تسبیح به دست روبه رویت ایستاده. می گوید «خیلی نمی خواد بگردی. از قیافش معلومه چیزی نداره، پسر خوبی.»



سجاد شجاعی

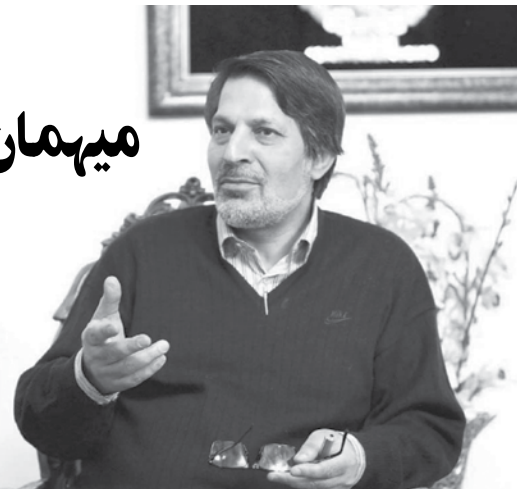
کاغذی را که دست هست می گیرد و نگاه می کند: «اوه اوه، پریشتم که امنیتیه. چی کار کردی؟»

من که هنوز با محیط خیلی غریبه ام، به آرامی می گویم «هیچی.» می گوید: «نگران نباش، اومدی بهترین جای دنیا. اینجا همه چیز هست.»

بازرسی تمام می شود. یک حوله کوچک و یک دست لباس زیر می دهند و به این ترتیب وارد قرنطینه بهترین جای دنیا می شوی. ساعات اول روز، جو خیلی سنگین است، با هیچ کس صحبت نمی کنی. همه به هم ریخته و ناراحت اند. چند ساعتی می گذرد تا کمی با محیط اطراف ارتباط برقرار کنی و سر حرف باز شود. متوجه می شوی قریب ۹۰ درصد زندانیان محکومان جرائم مالی غیر کلاه برداری و مهریه هستند. برای نخستین بار اصطلاح «ندهی-نروی» به گوشت می خورد. پس از سه روز، از قرنطینه وارد بند عمومی یا همان اندرزگاه می شوی. برخورد مسئول اتاق خوب است. ابتدا قوانین اتاق را توضیح می دهد و بعد جای وسایل و تخت خواب را مشخص می کند. از اقبال خوش توست که ماه رمضان وارد زندان شده ای و بسیاری از زندانیان در مرخصی هستند. برای همین است که تخت خالی پیدا می شود و کف خواب نمی شوی. زندان اوین هر بدی داشته باشد یک دانشکده حقوق است، به خصوص برای فردی که سواد حقوقی ندارد. ندهی-نروی، یا همان «قانون ماده ۳» (ماده ۲ قدیم) مجازات جرائم مالی حقوقی غیر کلاه برداری است. افرادی بیش از بیست سال است با همین قانون در زندان هستند. هرچه بیشتر پای درددل زندانیان می نشینی بیشتر به عمق فاجعه پی میبری. یک زندانی می گوید من سه رئیس قوه قضائیه در زندان دیده ام و از زمان آیت الله بزدی در زندان هستم. ۲۲ سال پیش با قرار ۱۰۰ میلیون تومان به زندان آمدم و با تأخیر تأدیه ای که به بدهی ام اضافه شده اکنون بیش از ۲ میلیارد بدهی دارم. وثیقه های به این اندازه ندارم که به مرخصی بروم و الآن حدود هشت سال است بدون مرخصی در زندانم، خانواده کاملاً رهایم کرده اند و کسی را ندارم که پیگیر کارم باشد و شاکا هم رضایت نمی دهد. زندانی دیگری می گوید به خاطر ۲۲۰ میلیون بدهی سه سال است در زندان هستم؛ سال گذشته پدرم را از دست دادم، اما به خاطر نداشتن وثیقه نتوانستم به مرخصی بروم تا در مراسم تدفین و ترحیم شرکت کنم. زندانی دیگری درباره اینکه شش سال است دختر خردسالش را ندیده می گوید و با بغض به این فکر می کند که شاید دیگر دخترش حتی چهره پدر را به خاطر نیاورد. روزها می گذرد و هر روز بر تعداد این زندانیان افزوده می شود. شرایط سخت اقتصادی و افزایش قیمت سکه باعث افزایش تعداد زندانیان مالی و مهریه شده است. رئیس اتاق که حدود هشت سال است زندانی است می گوید فقط در همین اتاق تا به حال سه نفر فوت شده اند. آخرین نفر زمستان سال گذشته بود. زندانیان مالی به حال من که گفته می شد زندانی امنیتی (سیاسی) بودم غبطه می خوردند که بالاخره حکمت تمام می شود، ولی ما

# میهمان‌های ابدی دیوارهای بلند؛ تاندهی نروی

## گفت‌وگو با عمادالدین باقی



طیبه سلمانی: ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، در زندان به ماده «ندهی نروی» معروف است و بسیاری کسانیکه به دلیل مهریه، دیه و چک، مدت‌های مدیدی است در زندان هستند. در این شماره در گفت‌وگویی با عمادالدین باقی، بنیان‌گذار «انجمن دفاع از حقوق زندانیان» و پژوهشگر فعال حقوق بشر، ضمن بررسی مسائل مربوط به زندانیان مالی غیرعمد به بررسی ماده مذکور پرداختیم.

و جرائم غیرعمد» شناخته می‌شوند. آزادی هر یک از آن‌ها راه‌حل خود را دارد. جریمه که معروف به جریمه دولتی هم هست مربوط به جرائمی است که قاضی، مجازات مالی مقرر می‌کند، چنان‌که در خلال مواد ماده ۵۲۹ تا ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی آمده است و برخی از آن‌ها جریمه بدل از حبس است یا برعکس جریمه می‌تواند به حبس یا انجام خدمات عمومی بدل شود، اما محکومان به مجازات جریمه یا جریمه دولتی چون شاکی خصوصی ندارند مشمول عفوهای معیاری و عفوهای مناسبتی می‌شوند، چنان‌که مثلاً در بخشنامه عفو ۲۲ بهمن که عفو معیاری است نه مصداقی (با معین کردن اسامی بخشوده‌شدگان) در یک بند آمده است که این محکومان مشمول عفو می‌شوند:

«محکومیت محکومان به جزای نقدی تا ده میلیون ریال که به هر علت تاکنون اجرا نشده باشد.  
محکومان به جزای نقدی که به علت عجز از پرداخت جزای نقدی در زندان به سر می‌برند:

باقیمانده محکومیت محکومان به جزای نقدی تا ۷۰۰ میلیون ریال.  
دوسوم محکومیت محکومان به جزای نقدی بیش از ۷۰۰ میلیون ریال تا ۲ میلیارد ریال.  
یک‌دوم محکومیت محکومان به جزای نقدی بیش از ۲ میلیارد ریال تا ۵ میلیارد ریال.

تبصره- محکومین به حبس و جزای نقدی که حبس آن‌ها مشمول عفو قرار گرفته باشد، محکومیت قطعی جزای نقدی آنان نیز مشمول این دستورالعمل قرار خواهد گرفت.»

درباره جرائم ارتشا و ربا و کلاه‌برداری در مواد ۵۸۸ تا ۵۹۶ قانون مجازات اسلامی بحث شده و محکومیت‌های مختلفی از حبس و شلاق تا رد مال دارد و در این جرائم اگر رد مال انجام شده باشد درباره بقیه مجازات می‌توانند مشمول عفو یا مشمول آزادی مشروط قرار گیرند. در آزادی مشروط با گذراندن یک‌سوم حبس آزاد می‌شوند.

و اما در مورد اختلاس به‌دلیل خلأ قانونی در قانون مجازات اسلامی از یک طرف و وفور جرم اختلاس از سوی دیگر در سال ۱۳۶۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاه‌برداری تصویب شده که چند ماده آن درباره اختلاس است. برای اختلاس تا ۵۰ هزار ریال علاوه بر رد مال، شش تا سه سال حبس و انفصال موقت و برای بیش از آن مقدار دو

**هم‌اکنون افراد زیادی به دلیل بدهی مالی در زندان هستند و بیشترشان گرفتار حبس‌های طولانی‌مدت هستند. آیا راهکاری حقوقی وجود دارد کسانی که بر اثر اشتباه بدهکار شده‌اند و توان بازپرداخت ندارند نجات یابند؟**

«حیطه درگیری‌های من عمدتاً پرونده‌های اعدام و قصاص و پرونده‌های مطبوعاتی و سیاسی، عقیدتی و امنیتی است و درباره پرونده‌های مالی در حد اطلاع محدود خود می‌توانم پاسخگوی شما باشم. تعداد زندانیان مالی زیاد است، ولی برای همه نمی‌توان یک راهکار ارائه داد. راهکارهای متفاوتی برای انواع مختلف زندانیان مالی وجود دارد. طبق آمارهای اعلام‌شده سال ۱۳۹۷ تعداد ۲۹ هزار نفر به‌دلیل ارتکاب جرائم غیرعمد مالی در زندان تحمل کیفر می‌کنند. از این تعداد ۱۸ هزار نفر جرائم غیرعمد دارند که ۲ هزار نفر به‌خاطر دیات غیرعمد و ۱۶ هزار نفر دارای محکومیت مالی و حقوقی‌اند. بیشترین محکومان با ۶۴ درصد را محکومان مالی حقوقی تشکیل می‌دهند. در این سال بیش از ۳ هزار نفر زندانی مهریه در کشور که ۷۹۸ نفرشان به‌خاطر بدهی مهریه بالاتر از ۲۰۰ سکه در زندان و تعدادی هم به‌خاطر کمتر از ده سکه در زندان بودند (دنیای اقتصاد ۱۶ خرداد ۱۳۹۷ به نقل از مهر-جدول شماره ۱). بنابراین زندانیان مالی چند دسته‌اند: ۱. جریمه؛ ۲. ارتشاء، ربا و کلاه‌برداری؛ ۳. اختلاس؛ ۴. چک بی‌محل و سفته؛ ۵. بدهی و قرض؛ ۶. مهریه و نفقه؛ و ۷. دیه. ردیف‌های ۴ تا ۷ تحت عنوان «زندان‌های مالی



تعداد کل زندانیان (تا سال ۹۶)	۲۵۰ هزار نفر
درصد مردان زندانی	۹۸ درصد
درصد زنان زندانی	۲ درصد (۴۰ درصد بدون ملاقات کننده)
میزان تأهل	۶۴ درصد متأهل
جرم اول زندانی شدن	مواد مخدر
علل تأثیرگذار زندانی شدن	۷۳ درصد به علت فقر
علل تأثیرگذار زندانی شدن	۵۳ درصد دوست ناباب
علل تأثیرگذار زندانی شدن	۴۳ درصد کم سوادی
علل تأثیرگذار زندانی شدن	۱۷ درصد رفتارهای پر خطر
تعداد زندانیان جرائم مالی	۲۹ هزار نفر
تعداد زندانیان جرائم مالی غیر عمد مالی	۱۸ هزار نفر
تعداد زندانیان دیات	۲ هزار نفر
تعداد زنان زندانی جرائم غیر عمد مالی	۳۶۰ نفر
درصد تأهل در زندانیان جرائم مالی	۸۶ درصد
تعداد زندانیان مهریه	بیش از ۳ هزار نفر
بیشترین استان‌های دارای زندانیان جرائم غیر عمد	فارس، تهران، اصفهان

تا ده سال حبس و انفصال دائم مقرر کرده بود. این میحث فروع و جزئیات دیگری دارد که الآن موضوع بحث ما نیست. ولی نکته مهم این است که قانون، میان جرم سرقت و اختلاس تفاوت قائل شده است. لذا درباره سرقت که ممکن است از سر نیاز باشد یا در برابر اختلاس‌ها ناچیز باشد مجازات شدید مقرر کرده است. اگر سرقت و ربودن مال غیرجامع شرایط حد نباشد در موارد ۶۵۱ تا ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی جزئیات آن را بیان کرده و می گوید اگر دارای ۵ شرط مندرج در قانون باشد از ۵ تا ۲۰ سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق دارد و در برخی موارد هم حبس‌های دیگری از قبیل شش ماه تا ۳ سال یا حبس یک تا ۵ سال مقرر شده ولی اگر سرقت، جامع شرایط حد باشد در بخش حدود و موارد ۲۶۷ تا ۲۷۸ درباره آن تعیین تکلیف کرده است و در این نوع سرقت در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست و در مرتبه دوم قطع پای چپ از پایین برآمدگی آن، در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم اعدام است ولو اینکه یک گوسفند را ربوده باشد، اما اختلاس که دست بردن در جیب مردم و بیت‌المال و سوءاستفاده از جایگاه دولتی است اگر تکرار هم بشود یا مبلغ آن هر اندازه باشد رد مال و حبس دارد. بعداً در قوانین دیگری مانند قانون مبارزه با جرائم اقتصادی برای برخی از جرائم اقتصادی مجازات شدیدتری تا حد اعدام هم در نظر گرفته شده است.

برای رفع نواقص قانون مجازات بعداً قوانین دیگری مانند قانون مجازات اخلا لگران نظام اقتصادی و قانون مبارزه با پول‌شویی و تشدید مجازات جاعلان اسکناس و قانون ممنوعیت اخذ پورسانت در معاملات خارجی و چند قانون دیگر هم تصویب شده است و محکومان این جرائم نسبت به کل محکومان درصدشان پایین است و در آمارهای رسمی به تفکیک بیان نمی‌شوند. تعدد قوانین در زمینه جرائم اقتصادی که بعضی‌شان با اصلاح و تجدیدنظرهای بعدی هم روبه‌رو شده‌اند خود یکی از مشکلات حقوقی است و لازم است یک قانون مدون، یکدست، دقیق و روشن جایگزین همه آنها شده و بقیه قوانین نسخ شوند.

**در بسیاری از موارد، افراد مقروض قربانی سیستم ناکارآمد اقتصادی شده‌اند. نمونه آن امکان صدور چک بلامحل و تبدیل آن به پول نقد در بازار است. آیا در سال‌های اخیر اصلاحاتی برای رفع این نواقص انجام شده است؟**

«محکومیت‌های چهارم و پنجم مانند چک بی‌محل و قرض گرچه هر دو از نوع

بدهی هستند و در یک دسته قرار می‌گیرند، اما چون تعداد محکومان چک در گذشته زیاد بود، طوری که کاملاً از بدهکاران دیگر متمایز می‌شد آمار مستقلاً را به خود اختصاص داده بود و هر سال تحت عنوان زندانیان چک تعدادشان اعلام می‌شد که از ۶۵۷۹ در سال ۹۵ به ۱۰ هزار نفر در تیر ۹۷ رسیده بود، اما با اصلاح قانون چک تا حد زیادی این زندانیان کاهش یافته‌اند. با وجود اینکه بخشی از آنها واجد شرایط کمک گرفتن از ستاد دیه می‌شدند، اما جای خالی آزاد شده‌ها به سرعت پر می‌شد. در گذشته چک کیفری شده بود، اما طبق قانون جدید تصویب‌شده در آبان ۹۷، صدور دسته‌چک برای متقاضیان سخت‌تر و مشروط به شرایطی شد و از سوی دیگر چک به‌جز در موارد خاصی از وضعیت کیفری به حقوقی بدل شد آمار این نوع زندانیان کاهش یافت.

درواقع در تیرماه ۱۳۵۵ حکومت برای ارزش دادن و پشتوانه بخشیدن به یک سند برای تسهیل مبادلات و کاستن از حجم نقدینگی قانونی وضع کرد که با کیفری کردن چک برای آن ضمانت اجرایی درست کند، ولی عملاً جامعه و حکومت تاوان بی‌مبالاتی دیگران را می‌دادند و افراد هم هزینه و دردسر بی‌درایتی بی‌مسئولیتی خود در معامله و یا چک بی‌محل کشیدن را به گردن حکومت و جامعه می‌انداختند. در شرایط کنونی این خود

صادرکنندگان چک و طرف معامله هستند که باید سنجیده‌تر رفتار کنند.

اما افرادی که بر اثر بدهی و ناتوانی در بازپرداخت قرض خود زندانی شده‌اند می‌توانند «اعسار» بدهند و اگر اعسار (به معنی درماندگی، نیازمندی و ورشکستگی) آنها پذیرفته شد بدهی‌شان تقسیت می‌شود. جزئیات آن در «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» آمده است.

در ماده ۱۱ قانون جدید در صورت ثبوت اعسار، چنانچه مدیون متمکن از پرداخت به نحو اقساط شناخته شود، دادگاه ضمن صدور حکم اعسار با ملاحظه وضعیت او مهلت مناسبی برای پرداخت می‌دهد یا حکم تقسیت بدهی را صادر می‌کند. در تعیین اقساط باید میزان درآمد مدیون و معیشت ضروری او لحاظ شده و به‌نحوی باشد که او توانایی پرداخت آن را داشته باشد.

**متأسفانه در زمینه اعسار ظاهراً در دستگاه قضائی و بین قضات وحدت رویه وجود ندارد و کاملاً سلیقه‌ای عمل می‌شود. برای نمونه دیده می‌شود دادگاه فردی را معسر شناخته اما قاضی تعیین می‌کند که ابتدا ۳۰ درصد بدهی‌اش را بدهد و مابقی تقسیت شود، یک فرد دیگر در شعبه‌ای دیگر با شرایط مشابه، بدهی‌اش به‌طورکلی بدون هیچ**

پیش پرداختی تقسیط می‌شود. یا موردی دیگر که مشاهده می‌شود رسیدگی به پرونده‌ها بسیار کند است که باعث می‌شود یک زندانی ماه‌ها در زندان بماند تا اعسارش ثابت شود و حکم اعسار بگیرد و در این مدت فرد شغلش را از دست می‌دهد و دچار مشکلات خانوادگی می‌شود به طوری که وقتی بیرون می‌آید دیگر درآمدی ندارد که بدهی‌اش را پرداخت کند. آیا راهکاری برای این مسئله سراغ دارید؟

«قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که در تیرماه ۱۳۹۴ ابلاغ شده با جزئیات و تفصیلات بیشتری نسبت به قانون مشابه سابق درباره نحوه ثبوت اعسار توضیح داده است. همچنین قانون اجازه می‌دهد که بدهکار اگر بیمار باشد و حبس باعث تشدید بیماری شود تا رفع بیماری زندانی نشود.

قانون تصریح کرده نه‌ای اموالی که استثنا می‌شود و مربوط به ادامه حیات فرد و خانواده‌اش است مازاد بر آن به نفع طلبکار توقیف شود؛ اما در صورت اثبات اعسار، بدهی او تقسیط می‌شود لذا قاعداً قضات باید درباره معسر رأی به تقسیط بدهند چون اگر ثابت شود فرد معسر است دیگر ملزم کردن به اینکه ۳۰ یا ۴۰ درصد بدهی را بپردازد و بقیه تقسیط شود، بی‌معنی است اما به دلیل اینکه قانون درباره اینکه اگر قاضی تشخیص داد که بدهکار می‌تواند درصدی از بدهی

را بپردازد و بقیه را تقسیط کند ساکت است؛ لذا قضات سلیقه‌ای عمل می‌کنند و بسته به روحیات خودشان یا نگاهی که نسبت به طرفین پیدا می‌کنند و تحت تأثیر عوامل مختلف رفتار می‌کنند.

در ماده ۳ قانون جدید، هرگاه محکوم علیه مدعی اعسار شود (ضمن اجرای حبس) به ادعای وی خارج از نوبت رسیدگی و در صورت اثبات اعسار از حبس آزاد خواهد شد و چنانچه متمکن از پرداخت به نحو اقساط شناخته شود دادگاه متناسب با وضعیت مالی وی حکم بر تقسیط محکوم به رأی صادر خواهد کرد.

بخشی از زندانیان مالی بدهکاران مهریه هستند. جوانی که برحسب هیجان مبلغ سنگینی را به‌عنوان مهریه تعیین می‌کند بدون اینکه پشتوانه مالی داشته باشد. فارغ از اینکه آیا مهریه می‌تواند تضمینی برای استحکام خانواده باشد یا نه، آیا نمی‌توان قاعده‌ای را یافت که تقبل مهریه توسط هر فرد نسبتی با مقدار دارایی‌های او داشته باشد یا به‌شکلی با افزایش دارایی‌هایش افزایش یابد؟

«البته به زندانیان مهریه باید زندانیان بدهی نفقه را هم افزود، هرچند تعدادشان خیلی کمتر از زندانیان مهریه است اما می‌توان این‌ها را از حیث عدم تفاهم در خانواده در یک ردیف قرارداد. درباره زندانیان مهریه که آن هم رقم قابل توجهی بود بر اثر سست شدن پیوندها و ناپایداری آن‌ها، آمار طلاق افزایش پیدا کرده، به طوری که در سال ۹۷ تعداد حدوداً ۳۲۵ هزار ازدواج و ۸۵ هزار طلاق داشتیم، یعنی یک چهارم. البته در بریتانیا هم این آمار ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار مورد ازدواج و یک میلیون و ۲۰۰ هزار طلاق بوده. در بعضی کشورهای اروپایی آمار طلاق کمتر و در بعضی بیشتر است اما آنچه به کشور ما مربوط می‌شود سنجش آن با گذشته است که نشان می‌دهد آمار طلاق یا عدم تفاهم زوجین روندی فزاینده داشته است و در نتیجه شاهد رشد تعداد زندانیان مهریه بوده‌ایم.

«چشم و هم‌چشمی» در تعیین مقدار مهریه از یک طرف و مشکلات اقتصادی از قبیل بیکاری و سقوط ارزش پول و کاهش قدرت خرید مردم هم از عوامل تشدید مشکل هستند و محاسبه نرخ تورم و به‌روز کردن مهریه افراد زیادی را عاجز از تودیع آن می‌کند.

اما درباره راهکارهای آزادی زندانیان مهریه، معمولاً با تقسیط مهریه یا مراسم جشن گل‌ریزان و جمع‌آوری کمک به این نوع زندانیان، راهی را برای آزادی‌شان می‌گشایند، ولی برای رفع اصولی مشکل بهترین کار، تنصیف مساوی دارایی است. زن اگر کار هم نکند ارزش

اقتصادی کار او در خانه و نگهداری از فرزند بیش از درآمد شاغلان است که غیبتشان از خانه خودش هزینه‌ساز است، بنابراین زن چه شاغل باشد چه نباشد باید دارایی تقسیم شود.

در دیگر کشورها چنین جرم و محکومیتی نداریم، چون در صورت جدایی، دارایی‌های نصف می‌شود و اگر کسی دارایی خود را پنهان کرده یا از سهم دیگری تصاحب کرده باشد عنوان مجرمانه دیگری پیدا می‌کند.

ضمناً متذکر می‌شوم که براساس ماده ۲۲ قانون جدید حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱، مجازات حبس در مورد مهریه فقط تا سقف ۱۱۰ سکه بهار آزادی یا معادل آن اجرا خواهد شد و نسبت به مازاد، قانون‌گذار، اثبات توانایی زوج را شرط مطالبه مهریه از سوی زوجه قرار داده است.

**باتوجه به اینکه شما فعالیت‌های حقوق بشری زیادی در این زمینه انجام دادید و برای آزادی زندانیان غیرعمد و دیه تلاش‌های فراوانی داشتید و خودتان از منتقدان این قانون هستید، می‌خواستیم نظرتان را درباره شرایطی بدانیم که این زندانیان در آن قرار دارند.**

«محکومان دیه‌ای شرایط بسیار متفاوتی دارند. بعضی‌شان دیه ناشی از ضرب و جرح عمدی یا غیرعمدی و دیه عضوی است که در این موارد هم ستاد دیه فعال است و هم مردم بیشتر کمک می‌کنند، چون مبلغ آن در قانون مشخص است و افراد نمی‌توانند بیش از آنچه قانون معین کرده اخذ کنند و ارقام آن هم آن‌قدر سنگین نیست که دیگران را از تأمین کردن عاجز کند، اما در مورد محکومان دیه بدل از قصاص کار بسیار مشکل است چون اولاً دیه قتل عمد و بدل از قصاص مشمول حمایت‌های ستاد دیه نیست و دوم اینکه با وجود تعیین مبلغ دیه کامل در قانون اما رقم نهایی آن توافقی است و اولیای دم می‌توانند هر اندازه که دلشان خواست تعیین کنند.

در همایش دو سال پیش تحت عنوان «فقه پژوهی دیه» بحثی درباره دیه داشتیم که در مجله صغیر چاپ شده است. در بخشی از آن به چند نکته اشاره کرده و گفتم: یکی از انتقاداتی که به دیه وارد می‌شود این است که آن را مصداق تجارت جان و خرید و فروش انسان تلقی کرده‌اند، درحالی که از دیدگاه حقوق بشری جان و پیکره انسان قابل قیمت‌گذاری نیست. همچنین قرآن نیز در آیه ۳۲ سوره مائده «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» ارزش جان یک انسان را برابر با همه بشریت می‌داند و دیه نمی‌تواند جبران‌کننده آن

**اگر سرقت، جامع شرایط حد باشد در بخش حدود و موارد ۲۶۷ تا ۲۷۸ درباره آن تعیین تکلیف کرده است و در این نوع سرقت در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست و در مرتبه دوم قطع پای چپ از پایین برآمدگی آن، در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم اعدام است ولو اینکه یک گوسفند را رابوده باشد، اما اختلاس که دست بردن در جیب مردم و بیت‌المال و سوءاستفاده از جایگاه دولتی است اگر تکرار هم بشود یا مبلغ آن هر اندازه باشد رد مال و حبس دارد**

باشد. به همین دلیل حتی اگر در قدیم تفاوت بازده اقتصادی زن و مرد دلیل نابرابری دیه بود، اما این معیار نمی‌تواند فلسفه تصویف دیه برای همیشه باشد، زیرا این معیار با حکم کلی ارزش حیات آدمی در تضاد است. واگذاری تصمیم‌گیری درباره جان و اندام مجرم به اختیار اولیای دم یا عدم واگذاری، مشکلاتی در اشکال گوناگون به وجود می‌آورد. یکی از این مشکلات، نوسان شدید خونبهاست که از بی‌قانونی آغاز می‌شود تا دیه‌های نجومی. این مسئله نیز برخاسته از نامشخص بودن ماهیت دیه از نظر کیفی یا مدنی بودن و نیز عدم سازگار کردن نهاد دیه با نگرش‌های حقوق بشری است.

### مسئله بعدی دیه‌های نجومی است.

به‌جز آنکه برخی اصولاً دیه را حتی در اندازه مقرر شده در قانون، مصداق تجارت جان می‌دانند، یکی از دلایلی که دیه وجهه ضد حقوق بشری پیدا کرده رواج دیه‌های نجومی و فراتر از قانون است، درحالی‌که جریمه و خسارت یک امر پذیرفته شده است.

و دیگر اینکه پدیده‌ای به نام **اخاذی در پوشش دیه رواج پیدا کرده و به‌تازگی سبک تازه‌ای مشاهده شده که به‌خاطر فقر و درماندگی در ایران، رو به افزایش است مانند اینکه پدری به خاطر گرفتن دیه بچه‌اش را جلو ماشین انداخت.**

### نظران درباره مجازات

**جایگزین حبس چیست؟ آیا نمی‌شود مجازاتی مثل کار در خدمات عمومی یا پابند الکترونیکی که سال‌هاست در قوه قضائیه در موردش بحث می‌شود اما عملی نشده در مورد محکومان جرائم مالی غیرعمد اجرا شود؟ آیا واقعاً زندان که مجازات قاچاقچیان و اراذل و اوباش و دزدان است تناسبی با جرم مجرمان مالی غیرعمد دارد؟**

«قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی چند هدف داشت: یکی اینکه بدهکار بر اثر زندانی شدن دچار اعسار مطلق نشود و بتواند ادامه زندگی بدهد؛ لذا برخی از وسایل زندگی مانند خانه در حد شأن و ماشین و اثاثیه و تلفن و ابزار کار را از توقیف شدن به نفع طلبکار مستثنی کرد. همچنین برای حمایت از طلبکاران مقرراتی را وضع کرد و از سوی دیگر هدفش زندان‌زدایی بود، لذا فرصت‌هایی را برای

محکوم‌علیه فراهم می‌کند که یا اعسار خود را ثابت کرده و آزاد شود یا تقسیط کند، اما بهترین روش این است که به‌جای اینکه او را بین زندان و آزادی قرار دهند با مجازات جایگزین مجبور به پرداخت بدهی کنند.

در زندان بسیاری از افراد می‌گویند طلبکار با زندانی کردن من نه‌تنها به طلبش نمی‌رسد، بلکه با حبس من درآمد صفر شده و اگر خانواده‌ام از بین نروند، اما بنیه اقتصادی خود و خانواده‌ام از بین می‌رود و اگر قبل از زندان چند درصد احتمال پرداخت بدهی وجود داشت بعد از زندان این توانایی از بین می‌رود و نه طلبکار به حق خود می‌رسد نه بدهکار توانمند می‌شود، لذا بعد از مدتی که از زجر و صدمه دیدن مدیون گذشت دادگاه اجازه می‌دهد فرد موقتاً آزاد شود تا برای تهیه وجه تلاش کند. در دوره

**” بهترین کار درباره زندانیان مالی اجرای مجازات جایگزین حبس است که قانون آن چند سال است تصویب شده، اما انگار این قانون تزیینی بوده و در مواردی که باید به کار رود قضات این مجازات را کمتر صادر می‌کنند و غالباً با زندانی کردن، انس بیشتری دارند**

با همکاری دولت و وزارت تعاون و وزارت کار و رفاه اجتماعی زمینه انجام فعالیت‌های اقتصادی و درآمدزا را برای این دسته از محبوسان متقاضی کار فراهم کند. همه این‌ها نشان می‌دهد بهترین کار درباره زندانیان مالی اجرای مجازات جایگزین حبس است که قانون آن چند سال است تصویب شده، اما انگار این قانون تزیینی بوده و در مواردی که باید به کار رود قضات این مجازات را کمتر صادر می‌کنند و غالباً با زندانی کردن، انس بیشتری دارند، درحالی‌که مجازات جایگزین حبس هم فرد را محدود می‌کند و هم مجبور به پرداخت بدهی می‌نماید و هم فرصت‌های او را از بین نمی‌برد و از آسیب‌های بیشتر به خانواده‌اش جلوگیری می‌کند و هم فرصت اشتغال و درآمدزایی را به‌جای اینکه در زندان فراهم کنند در بیرون فراهم می‌کند مگر اینکه آزادی او منجر به زیان‌های بزرگ‌تری شود.

### در آخر اگر صحبتی دارید بفرمایید.

«مسئله اصلی و اساسی خصوصاً درباره جرائم مالی این است که اصل تقدم پیشگیری، تعطیل است در نتیجه راه جرم‌باز شده و به‌جای اینکه سرچشمه را با پیشگیری ببندند همگان اسیر و دنباله‌رو حل مشکلات ناشی از جرم هستند. پیشگیری هم لوازمی دارد که حکومت به آن تن نمی‌دهد. اشکال بزرگ قانون این است که مسئولیت قصور و تقصیر افراد را به گردن جامعه و حکومت می‌اندازد و مصائب مربوط به طلبکار و بدهکار باید در قوه قضائیه و زندان و دستگاه‌های دیگر حل و فصل شود. قانون باید به نحوی باشد که افراد جامعه مجبور باشند خودشان در قراردادهای و معاملات دقت کافی داشته باشند تا کمتر به محکمه کشیده شوند و باید یاد بگیرند همان‌طور که پزشک خانوادگی لازم دارند وکیل خانوادگی هم لازم دارند. هزینه آبونمان وکیل ثابت بسیار ناچیز و بسیار کمتر از هزینه‌هایی است که در جریان اتفاقات ناگهانی متحمل می‌شوند، اما مجموع همین حق اشتراک‌های ناچیز برای وکلا ارضاکنده است. لذا اگر همه یاد بگیرند که قراردادهای مالی‌شان را بدون نظر وکیلشان انجام ندهند تعداد پرونده‌های مالی بسیار کاهش می‌یابد و پرونده‌هایی به دستگاه قضایی می‌رود که باید برود.

اطلاع از ابعاد و جزئیات مربوط به زندانیان مالی نشان‌دهنده آسیب‌های شدیدی است که به پیکر جامعه و خانواده وارد می‌شود مانند اینکه «آمارها حاکی است ۸۶ درصد زندانیان جرائم غیرعمد مالی متأهل هستند که از این تعداد ۸۲ درصد دارای فرزند بوده، با این حساب بیش از ۲ برابر کل زندانیان، افراد درگیر جرائم مالی هستند». تعداد ۲۹ هزار نفر به دلیل ارتکاب جرائم غیرعمد مالی در زندان تحمل کیفر می‌کنند. اگر فرض کنیم هر پرونده دو طرف داشته باشد (که گاهی بیشتر است) بیش از ۵۸ هزار نفر درگیرند و اگر هر زندانی دست‌کم یک عضو خانواده داشته باشد که تحت تأثیر حبس او است (و البته در اکثر موارد چند عضو یک خانواده درگیرند) جمعیت افراد درگیر به چند برابر می‌رسد و متعاقب آن نیز مشکلات این افراد بزرگ‌تر و نیاز به توجه بیشتر دارد.

قوه قضائیه باید ابتدا درباره اینکه پیشگیری چه استلزاماتی دارد تحقیق کند و بعد به این لوازم تن بدهد وگرنه اگر امروز نیمی از جمعیت کشور به‌نوعی با پرونده‌های قضایی درگیرند مسامحتاً می‌توان گفت در آینده نه‌چندان دور هر ایرانی یک پرونده قضایی را مشاهده خواهیم کرد. ■

# عایدات نفتی؛ آشفته‌گی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی

## [۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ ش.۵]

سید محمد خاتمی در صدمین روز ریاست‌جمهوری خود در سال ۱۳۷۶ به «مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت» اشاره کرد و آن را ریشه مشکلات اقتصادی ما دانست. شاید مقاله آقای بی‌زبان یکی از مصادیق پیوند اقتصاد به درآمد نفت باشد، درآمدی که به قول مهندس سبحانی درآمد هم نیست، بلکه انتقال ثروت است. در سال ۱۳۵۵ ناگهان درآمد ایران از نفت کاهش پیدا کرد، در حالی که نظام شاهنشاهی به این درآمد معتاد شده بود. در کنار دلایل اقتصادی برخی نیز معتقدند چون آمریکا و اسرائیل از جنگ ایران با عراق آن هم با کمک ملامصطفی بارزانی حمایت می‌کردند، تن دادن شاه به قرارداد الجزایر بدون اجازه آن‌ها اشتباه شاه تلقی شد. متأسفانه ما پس از انقلاب اقتصادمان را به نفت گره زدیم و برای نمونه یکی از بحران‌هایی که ما با آن مواجه شدیم کاهش درآمد نفت در زمان احمدی‌نژاد بود که برای جبران هزینه‌های ریالی، دلار در برابر ریال به بیش از سه برابر قیمت افزایش یافت و کارگاه‌های زیادی به تعطیلی کشیده شد. می‌دانیم که عمده صدور نفت ما از خلیج فارس است و در خلیج فارس برتری هوایی دریایی نداریم؛ بنابراین پیوند زدن اقتصاد به درآمد نفت ما را در شرایط فعلی با بحرانی روبه‌رو ساخته که اگر نگذارند نفت ما صادر شود، ما هم نمی‌گذاریم نفت آن‌ها صادر شود که در واقع به جنگ پیوند می‌خورد؛ بنابراین باید با تدبیرهایی به‌طور جدی تهدیدهای فعلی ناشی از تحریم‌ها را به یک فرصت تبدیل کنیم.

به ۳۴۹/۹ میلیون دلار در سال ۱۳۵۷ و همچنین سایر هزینه‌های دولت از ۴۱/۹ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ به ۲۰۹/۳ میلیون دلار رسید. درآمد ملی نیز تا میانگین ۳۵ درصد رشد کرد و طی دو سال درآمد سرانه ۳ برابر شد. افزایش هزینه‌های دولت و قیمت‌های یارانه‌ای و همچنین درآمد سرانه، موجب ازدیاد «تقاضا» و «مصرف» شد. در حالی که نرخ رشد جمعیت ۳/۲ درصد بود، تقاضا برای کالاهای مصرفی سالانه ۱۲ درصد افزایش یافت. این در حالی است که تولید محصولات کشاورزی در نتیجه شتاب آهنگ روستاییان به شهرها [به‌واسطه رشد بخش صنعت و خدمات] کاهش یافته بود. در واقع رشد جمعیت در این دوره حالتی ناموزون داشت و در میان بخش‌های مختلف اقتصادی یکسان توزیع نمی‌شد. در واقع در بین سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۰ در نتیجه جذب سرمایه‌گذاری خارجی و اجرای برنامه‌های عمرانی اول تا چهارم که گسترش بخش صنعت را در پی داشت و همچنین اصلاحات ارضی، مهاجرات روستاییان بدون زمین به مناطق شهری رشد شتابانی را به همراه داشت که عمدتاً جذب کارگاه‌های صنعتی، خدمات و صنعت ساخت‌وساز شده بودند. در حالی که تعداد کارگران بخش صنعت و خدمات روزبه‌روز در حال افزایش بود به همان نسبت از تعداد کارگرانی که در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند کاسته شد. در سال ۱۳۳۵ حدود ۷۵ درصد نیروی شاغل کشور در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند و تا سال ۱۳۵۷ این تعداد به ۴۵ درصد کاهش یافته بود.

نتیجه اینکه تولید پایین و افزایش تقاضا دولت را مجبور به واردات گسترده مواد غذایی و فروش آن‌ها به قیمتی یارانه‌ای کرد. در واقع دولت به‌منظور تسریع رشد اقتصادی و نیز کنترل قیمت‌های داخلی دست به دامن افزایش گسترده واردات شد و در نتیجه، واردات کالا در سال ۱۳۵۳ در حدود ۱۱۲ درصد و در سال ۱۳۵۴ بالغ بر ۵۰ درصد افزایش یافت. به‌موازات کالا نیز واردات خدمات نیز در این دو سال به ترتیب حدود ۱۰۰ درصد و ۶۷ درصد بیشتر شد. افزایش شدید واردات و ثابت نگه‌داشتن نرخ برابری ارز به‌منظور واردات ارزان قیمت،

افزایش درآمد‌های نفتی و سرازیر شدن این درآمدها به اقتصاد کشور در زمان اجرای برنامه توسعه پنجم، علی‌رغم مخالفت بسیاری از اقتصاددانان و دولتمردان، زمینه‌ساز بروز بحران اقتصادی و در پی آن ظهور بی‌ثباتی‌های سیاسی بود که رژیم پهلوی دوم را با چالش‌های نامتعارف مواجه کرد و در نهایت به سقوط آن انجامید. در سال ۱۳۵۲ قیمت نفت به شکل چشمگیری افزایش یافت، به طوری که قیمت هر بشکه نفت صادراتی ایران در مهرماه ۱۳۵۲ از ۱/۸ دلار ناگهان به ۱۰/۲۲ دلار در آبان ۱۳۵۳ رسید. به این ترتیب، درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز که در سال ۱۳۵۱ کمتر از ۵/۲ میلیارد دلار بود در سال ۱۳۵۳ به حدود ۲۱ میلیارد دلار افزایش یافت. افزایش قیمت نفت و واریز آن به اقتصاد کشور، از یک‌سو رشد هزینه‌های دولت و از سوی دیگر افزایش درآمد ملی را به دنبال داشت؛ هزینه‌های دفاعی از ۱۳۴/۹ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ به ۳۷۲/۶ میلیون دلار در سال ۱۳۵۳، ۵۶۶/۸ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ و ۵۶۱/۱ میلیون دلار در سال ۱۳۵۷ رسید. هزینه‌های اقتصادی از ۴۰/۲ میلیون دلار به ۱۰۶/۳ میلیون دلار در سال ۱۳۵۳، ۱۴۲/۱ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ و ۱۶۲/۲ میلیون دلار در سال ۱۳۵۷ رسید. همچنین هزینه خدمات اجتماعی از ۶۹/۲ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲



علیرضایی‌زبان\*



طبیعتاً صادرات غیرنفتی را دچار مشکل ساخت و از وزن و ارزش آن از سال ۱۳۵۳ به بعد به تدریج کاست؛ به طوری که سهم صادرات غیرنفتی را به ۲ درصد کاهش یافت. در واقع فزونی گرفتن میزان واردات با رشد سریع عواید نفت در دهه ۱۳۴۰ آغاز شده بود و با انفجار قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ به نقطه اوج خود رسید؛ واردات از ۵۶۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۱ به بیش از ۳۰۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۱ و ۱۸۴۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. اما با کاهش ناگهانی عایدات نفتی و رشد ارزش واردات غذایی، دولت با کسری بودجه عظیمی روبرو شد؛ به گونه‌ای که مازاد ۲ میلیارد دلاری بودجه دولت در سال ۱۳۵۳، جای خود را به کسری عظیم ۷/۳ میلیارد دلاری در سال ۱۳۵۷ یعنی در حدود ۲۴ درصد هزینه‌های دولت داد. راه حل دولت برای حل این مشکل پیش گرفتن سیاست «ریاضت اقتصادی» بود. این سیاست، افزایش درآمدهای مالیاتی و کاهش هزینه‌های دولتی را دنبال کرد. بدین ترتیب، میزان مالیات وضع شده بر حقوق بگیران از ۴/۰۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۴ به ۵/۸۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ افزایش یافت. نکته قابل توجه اینکه پیش از این، سهم نسبی مالیات‌های داخلی نسبت به کل درآمدهای دولت بسیار پایین بود، زیرا دولت نیازی به افزایش مالیات نمی‌دید. در واقع با افزایش درآمدهای نفتی، روزبه‌روز از اتکای دولت به درآمدهای مالیاتی کاسته شده بود. سهم درآمدهای مالیاتی نسبت به کل درآمد دولت به ۱۱ درصد در سال ۱۳۵۵ کاهش یافت. در حالی که پیش از این در سال ۱۳۴۹، ۴۱ درصد را تشکیل می‌داد. علاوه بر این، دولت به ناچار به منظور کاهش هزینه‌های دولتی و جبران کسری بودجه، پروژه‌ها و برنامه‌های مختلف و تسهیم ثروت‌های نفتی‌ای نظیر یارانه‌های غذایی، مالیات‌های پایین و تغذیه مدارس به تعلیق درآمد. همچنین با افزایش دستمزدها مخالفت شد و هزینه‌های عمومی قطع شد. کاهش هزینه‌های دولت در دو سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷ از ۹/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ به ۱۰/۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ رسید. کاهش این چنین، پیامدهای چشمگیری نیز به دنبال داشت. از جمله اینکه نرخ کلی ثابت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی (بر اساس قیمت‌های جاری سال ۱۳۵۶) از ۱۲/۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ به ۷/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ رسید. از رقم کلی وام‌های اعطایی به بخش خصوصی کاسته شد و میزان بودجه پروژه‌های مسکونی دولتی برای کارگران که در اواسط دهه ۱۳۵۰ به طرز چشمگیری افزایش یافته بود، نیز تقلیل یافت. اعمال این چنین برنامه ریاضت‌آمیزی به رکود صنایع به‌ویژه صنعت ساختمان‌سازی انجامید. روند رشد سالانه صنعت ساختمان‌سازی از ۴/۱۴ درصد طی سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۶ به تنها ۲/۳ درصد در سال ۱۳۵۶ تنزل یافت. این کاهش، به بیکاری هزاران کارگر بخش ساخت‌وساز انجامید. علاوه بر این، افزایش حجم پول [در این دوره رشد حجم

پول سالانه به‌طور متوسط به بیش از ۳۵ درصد رسید، در حالی که در بهترین حالت امکان افزایش ظرفیت‌های تولیدی و خدماتی به قیمت‌های ثابت حداکثر می‌توانست ۱۵ تا ۲۰ درصد باشد] و رشد تقاضاها، افزایش نرخ تورم را نیز در پی داشت؛ به طوری که از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ یعنی دوره رونق نفتی، رقم تورم سالانه ۱۵/۷ درصد بود. ظرفیت‌های تولیدی نسبت به میزان تقاضا کم بود، واردات کافی نبود و دیر به بازار می‌رسید. بدین سبب تعادل بین تقاضا و عرضه به هم خورد. حاصل تورم، خنثی شدن افزایش دستمزدها، بالا رفتن قیمت خانه و مواد غذایی و سخت‌تر شدن زندگی کارگران و طبقه‌های متوسط در شهرهای کوچک و بزرگ بود. در سال ۱۳۵۲، ۴۳/۶ درصد درآمد میانگین شهرنشین (که ۱۲۲ دلار در ماه داشته) به مصرف مواد غذایی رسیده و بهای اجاره خانه ۱۵ برابر شده بود. نکته حائز اهمیت اینکه در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۴ این هزینه‌ها ۲۰ درصد و در سال ۱۳۵۴-۱۳۵۵، ۱۰۰ درصد افزایش داشته است. افزون بر این موارد، به دنبال تورم، شکاف درآمدها نیز تعمیق یافت. ضریب جینی که از ۰/۵۰۵۰ به ۰/۴۹۴۶ در سال ۱۳۵۲-۱۳۵۳ کاهش یافته بود در سال ۱۳۵۴-۱۳۵۵ افزایش یافت. همچنین شکاف عظیمی بین نسبت درآمدهای روستاییان و شهرنشینان به‌علت تمرکز بیشتر کارگاه‌های صنعتی و خدمات شهری ایجاد شد که البته این نیز به نابرابری منطقه‌ای (فضایی) دامن زده بود. سهم نیمی از جمعیت از درآمد ملی بعد از افزایش درآمدهای نفتی و بعد از افزایش درآمد سرانه، کاهش یافته و از ۲۰ درصد در سال ۱۳۴۷ به ۱۶/۶ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید، در حالی که تنها سهم دهک دوم؛ یعنی ثروتمندترین دهک جمعیتی در سال ۱۳۴۷ حدود ۳۷/۳۷ درصد بوده و این سهم افزایش یافته و به ۴۱/۲۴ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید؛ در سال ۱۳۴۷ گروه ثروتمند جامعه به‌تنهایی سهمی از درآمد ملی می‌برند که حدود ۷۳ درصد جمعیت می‌برند و در سال ۱۳۵۶ سهم آنان با سود حدود ۸۵ درصد جمعیت یکی بوده است. بدین ترتیب، افزایش قیمت‌ها، کاهش قیمت‌های

یارانه‌ای، افزایش مالیات‌ها و تعمیق نابرابری، ناراضیاتی طبقات اجتماعی را برانگیخت. ناکامی دولت در کنترل بحران اقتصادی با اعمال سیاست ریاضت اقتصادی، رژیم را به اتخاذ سیاست‌های ناموجه و مبهم عمدتاً غیراقتصادی سوق داد که نتیجه آن بروز تضاد منافع بین طبقات اجتماعی با رژیم و تشدید میزان ناراضیاتی و در نهایت ائتلاف طبقات اجتماعی بود. بازار در نتیجه فعالیت مبارزه با گران‌فروشی و افزایش میزان مالیات، بورژوازی صنعتی در نتیجه اعمال سیاست حامی پروانه در تقسیم سهام شرکت‌ها و کارخانه‌ها، طبقه کارگر شهری به‌واسطه نابرابری تعمیق یافته و بروز رکود و تورم در کنار سایر نیروهای اجتماعی از جمله بخشی از روحانیون و نیروهای سیاسی طبقات متوسط جدید [هریک به ترتیب به دلیل تحدید منافع اقتصادی و بروز تضاد ایدئولوژیک با رژیم پهلوی و همچنین کاربست سیاست حذف و ممانعت از مشارکت در ساختار قدرت سیاسی از رژیم پهلوی دلسرد و ناراضی بودند] که از قدرت بسیج‌کننده قابل توجهی برخوردار بودند، به ائتلاف فراطبقاتی [با گشایش فضای سیاسی و اعمال سیاست آزادسازی سیاسی از سوی رژیم] برای به چالش کشیدن و در نهایت دگرگونی رژیم سیاسی مستقر دست زدند. اعتصابات گسترده کارگری و تظاهرات توده‌های ناشی از رشد سریع ناراضیاتی‌ها از وضع موجود که تعداد وقوع آن به ترتیب به بیش از ۱۲۰۷ و ۲۴۸۰ مورد بین سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ رسیده بود از جمله رخدادهای بی‌ثبات‌کننده سیاسی پرتکراری بود که موجبات تغییرات پی‌درپی دولت‌ها [سقوط پنج دولت در کمتر از یک سال] و دگرگونی نظام سیاسی را فراهم آورد. با این وجود، باید بر این نکته توجه و تأکید داشت که ناراضیاتی طبقات اجتماعی از رژیم مستقر سیاسی صرفاً ماحصل وابستگی دولت به درآمدهای نفتی و سرریز شدن آن به اقتصاد کشور نبود، بلکه تنها پیش‌شرط بروز بحران اقتصادی و یکی از شروط لازم ظهور بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سیاسی بود که به سقوط رژیم پهلوی انجامید. ■

\*دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی

# پیوند اعضا از اعدامیان در یک شک دکارتی (بخشش لازم نیست، اهدایش کنید!)

## مقدمه



شهره شهسواری فرد<sup>۱</sup>

از جمله قتل، سرقت، آدم‌ربایی برای اعضا و مهم‌تر از همه «قاچاق اعضا» را در جوامع انسانی سبب شد که نمی‌توان از آن چشم پوشید. حال با این مسئله، در صورت تحقق «ماده ۴۷» آیین‌نامه جدید قوه قضائیه مشکلات به‌صورت صعودی افزایش می‌یابد. در ابتدا نسبت به برخی از مواد «آیین‌نامه نحوه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین» از سوی جامعه حقوقی کشور واکنش‌های مثبتی برانگیخته شد، که نشان می‌داد آیین‌نامه مزبور صادرشده از قوه قضائیه، مورد «استقبال»<sup>۲</sup> قرار گرفته است. لیک با وجود نقاط مثبت، ماده‌ای از «۱۴۸» ماده این آیین‌نامه مفصل مورد اعتراض حقوقدانان و اصناف دیگر مشاغل قرار گرفته است. ماده «۴۷» آیین‌نامه مزبور می‌گوید: «چنانچه محکوم داوطلب اهدای عضو پیش یا پس از اجرای مجازات اعدام باشد و مانع پزشکی برای اهدای عضو موجود نباشد قاضی اجرای احکام کیفری طبق دستورالعمل اقدام می‌نماید»<sup>۳</sup>. با توجه به این ماده که صحبت از اهدای عضو «پیش یا پس» از اجرای مجازات اعدام به میان می‌آورد. هدف نگارنده نور تاباندن به نکات مبهم مسئله فارغ از هرگونه پیش‌داوری است.

## چالش‌های ورود پیوند اعضا به افراد محکوم به اعدام

برخی اصطلاحات در نخستین برخورد به‌صورت فریبنده‌ای ساده و آسان جلوه می‌کند لیکن ماهیتاً دربرگیرنده آن‌چنان طیف وسیعی از معانی گوناگون هستند که تلاش برای ارائه معنی و مفهومی ساده از آن کاملاً بیهوده به‌نظر می‌رسد؛ بنابراین از آنجا که وظیفه اصلی یک دانشگاهی ساده کردن پدیده‌های پیچیده است. در زیر‌گره‌های مسئله را ساده می‌کنیم و به بررسی آن می‌پردازیم.

امروزه، اکثر کشورهای پیشرفته جهان از طریق قوانین موضوعه یا تصمیمات قضایی پذیرفته‌اند که مرگ بر پایه توقف فعالیت‌های مغزی حادث می‌گردد. در ایران، به سال «۱۳۷۹» قانون پیوند اعضا از بیماران مغزی به تصویب رسید هرچند صراحتاً به معیار مزبور اشاره نگردید. حال با نگاهی به قوانین موضوعه در باب پیوند اعضا، «خطرات اهدای اعضای بدن زندانیان محکوم به اعدام» بدون پیش‌داوری بررسی خواهد شد.

## - فقدان ادب درونی و بیرونی قانون

«لسون فولر» در کتاب مشهورش «ادب قانون» خصیصی برای قانون برمی‌شمارد که آن‌ها را «ادب درونی» قانون می‌نامد. وی معتقد است: «هر قانونی دو ادب دارد: یعنی باید دو وجه اخلاقی داشته باشد که یکی از آن‌ها را «ادب درونی» می‌نامد و دیگری را «ادب بیرونی»<sup>۴</sup>.

چند روزی است که «اهدای اعضای بدن زندانیان محکوم به اعدام» به یکی از بحث‌های مناقشه‌برانگیز رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تبدیل شده است که آیا این نوع نگاه باعث از بین رفتن کرامت انسانی محکومان به مرگ، فارغ از جرمی که مرتکب شده‌اند نمی‌شود؟ با توجه به پیشرفت علوم از جمله علم پزشکی، در قرون اخیر، در زمینه «پیوند اعضا» پیشرفت‌های شگرفی حاصل شده است و به‌تبع آن مسائل اخلاقی، قانونی و فقهی پیرامون آن نیز خود را نمایان‌تر ساخته است، زیرا این عمل به‌تمامیت جسمانی افراد مرتبط است و در احکام و وظیفه «شرع» به انسان و تمامیت جسمانی او به‌عنوان اشرف مخلوقات نگریده می‌شود. در این راستا یکی از بحث‌های ابهام‌برانگیز وجود ماده «۴۷»، اهدای اعضای بدن زندانیان محکوم به اعدام، در آیین‌نامه شماره ۱۰۰۰.۲۷۸۶۳.۹۰۰۰ مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۹۸ است که از سوی قوه قضائیه صادر شده است.

تعلق روح به بدن، همان تعلق تدبیر-تصرف است و این همان وظیفه‌ای است که مراکز عالی مغز بر عهده دارند، لذا با از کار افتادن مغز، روح از بدن خارج شده و مرگ اتفاق می‌افتد. به‌علاوه حیات عضوی و حیات جسدی دو امر متمایز از یکدیگرند. کشف این واقعیت زمینه پیوند اعضای زنده بدن را به بیماران فراهم ساخت. به گونه اینکه با پیشرفت علوم، پیوند اعضا به‌عنوان یکی از دستاوردهای نوین علم پزشکی وارد عرصه جامعه شد.

لیک پیوند اعضا نیز مانند همه علوم جدید در کنار مزیت‌ها، چالش‌هایی را نیز برای افراد جامعه به‌وجود آورده است؛ که هریک از این چالش‌ها یک انگیزه برای انتخاب موضوع برای پژوهشگران است. این علم به‌عنوان رهاوردی نوین، در کنار حیات بخشیدن به جان‌هزاران انسان، اسباب جرائم گوناگونی



را به همراه داشته باشد. لیک در مکتب «وظیفه‌گرایی» اصل بر انجام وظیفه است و عملی اخلاقی است که ذاتاً پسندیده باشد (فرانکنا، ۱۳۹۰: ۲۳۰).

چه در چارچوب مکتب «وظیفه‌گرایی» و چه در قالب مکتب «سودگرایی» که هر دو معتبر هستند، نباید غافل شد در پروسه پیوند اعضا، فردی را از مرگ و یا مشکل جسمانی شدید رها می‌سازیم و از سوی دیگر سلامت جسمی و روانی فرد دیگر که خود در شرایط خاص است، را تا حدی در معرض خطر قرار می‌دهیم. کسی که به اعدام محکوم شده است در معرض یک مرگ طبیعی یا ناشی از بیماری قرار ندارد؛ بنابراین نمی‌تواند فارغ از اجبارهای متعدد به گرفتن تصمیم آزادانه و داوطلبانه درباره پیوند اعضای بدن خود دست بزند. او قبل از هر چیزی تلاش می‌کند از اعدام نجات پیدا کند و این نکته شرایط او را خطرتر می‌سازد؛ بنابراین یکی از مسائل مطرح شده در این مورد آن است که از نظر اخلاقی چه باید کرد؟ میزان اختیار این فرد در برابر اعضای خود و اهداء آن به دیگران چه مقدار است؟ آیا حقوق مادی و معنوی فرد دهنده عضو - احترام به اختیار فردی، سودمندی، عدالت، انصاف - فارغ از جرمی که انجام داده است رعایت می‌گردد؟ استفاده از اعضای بدن محکومین به اعدام سابقه بسیار ناخوشایند، مذموم و به شدت نقدپذیر دارد و نه تنها کمک چندانی به نیازمندان نخواهد کرد، بلکه مشکل‌آفرین خواهد بود؛ زیرا بحث و مسیر اعدام، متفاوت با مسیر اهدای عضو است. اهدای عضو به شکل داوطلبانه، اساس پیوند است و مقدس، که نباید با موضوع اعدام گره بخورد.

با قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی از ضمانت اجرای کافی برخوردار نیستند؛ و چه بسا تعدد بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌ها نه تنها کارگشا نباشد بلکه اسباب سوءاستفاده را نیز فراهم آورده است. با این تفصیل ورود پیوند عضو به وادی افراد محکوم به اعدام اولین مشکلی را که ایجاد می‌نماید، اذن و رضایت این افراد است که در چارچوب کدام رضایت حقوقی - آگاهانه، مفروض، الزامی - قرار می‌گیرد (بزمی، ۱۳۸۸: ۸۸).

- رضایت آگاهانه: رضایت فرد در هنگام حیات اخذ شده و یا دارای کارت اهدای عضو است یا تمایل خود را به هر نحو دیگر اعلام نموده است.

- رضایت مفروض: فرض بر این است که فرد به انجام پیوند رضایت دارد مگر آنکه در زمان حیات خلاف آن را اعلام کرده باشد.

- رضایت الزامی: در این نوع رضایت کادر درمانی موظف‌اند از بیمار یا بستگان یا وراث وی در خصوص تمایل به اهداء عضو پرسش نمایند.

در اینجا رضایت به معنی «اذن» است که بیمار قبل از درمان به پزشک می‌دهد. رضایت باید از شخصی که اذن او معتبر است صادر گردیده و نیز آگاهانه باشد؛ و یک حق خصوصی محسوب می‌گردد. حال، آیا می‌توان رضایت و اذن فرد در حال اعدام را آگاهانه، داوطلبانه و در این چارچوب قرار داد؟ آیا رضایت فرد محرض است؟

#### - موارد اخلاقی

از دیدگاه مکاتب فلسفی - اخلاقی با دو دیدگاه «وظیفه‌گرایی» و «سودگرایی» مواجه هستیم که در «سودگرایی»، توجه به نتیجه، عمل و سود حاصله است و پیروان این مکتب عملی را اخلاقی می‌دانند که بیشترین سود

مقصود وی از «ادب درونی» قانون رویه‌ها و ترتیباتی است که باید مستقل از محتوا و مضمون قانون رعایت شوند، تا قانون گردد. گرچه تبعیض‌آمیز باشد و منظور از «ادب بیرونی» به محتوا و مضمون قانون اشاره دارد که بسته به شرایط اجتماعی می‌تواند عادلانه باشد یا نباشد. از این رو وی برخلاف کسانی که قانون ناعادلانه را اساساً قانون نمی‌دانند معتقد است اگر «فورمت» تقنین رعایت شود و قانون ادب درونی داشته باشد کافی است تا آن را قانون بدانیم». او هشت ویژگی را به عنوان «ادب درونی» قانون و اصولاً هر قاعده‌ای برمی‌شمارد که حتی با حذف یکی از آنها قانون و قاعده از اعتبار ساقط خواهد شد (Fuller, ۱۹۶۴). این هشت ویژگی به شرح زیر است:

قانون باید عام و همه‌شمول باشد؛ قانون اولاً عطف به ماسبق نمی‌گردد و ثانیاً اجرای پاره‌ای قوانین مشمول مرور زمان می‌شود؛ قانون باید علنی باشد؛ قانون باید واضح و قابل فهم باشد؛ بایستی دارای سازگاری درونی باشد؛ قانون نباید تکلیف مالایطال کند؛ قانون نباید زودبزه‌زود تغییر کند؛ نباید میان قواعد اعلام‌شده و اجرای واقعی آنها مغایرتی باشد. در این چارچوب، با نگاهی به «قانون اساسی»<sup>۴</sup> و «قانون مجازات اسلامی»<sup>۵</sup> این ادب درونی و بیرونی - در باب پیوند اعضا - به چشم نمی‌خورد (صادقی، ۱۳۸۸: ۴۵). قوانین ایران در زمینه پیوند، تنها به موارد کلی اشاره کرده و بیان «مسائل جزئی»<sup>۶</sup> در آن، مورد غفلت واقع شده است؛ بنابراین قوانین لازم الاجرائی در خصوص «برداشت عضو از دهنده زنده» وجود ندارد و در این زمینه تنها به تعدادی دستورالعمل، آیین‌نامه و بخشنامه اکتفا گردیده است؛ که آن‌ها نیز در مقایسه

## - مرز باریک پیوند اعضا با مفهوم توریسم تجارت اعضا بدن

با توجه به عدم تناسب عرضه و تقاضا، نیاز برخی بیماران به عضو پیوندی و وجود تقاضا به ویژه از طرف این اشخاص و افراد مرفه، بازار جهانی «تجارت و قاچاق» اعضای بدن ایجاد گردیده است (تبریزی، ۱۳۷۹: ۳۲). تجارتی که پس از فروش اسلحه از حیث درآمد مقام دوم را به خود اختصاص داده است. در این فرایند مقام و حقوق انسانی نقض می‌گردد؛ و انگیزه اهدای نوع دوستانه عضو از جانب افراد از بین می‌رود؛ بنابراین نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله سازمان بهداشت جهانی، شورای اروپا و... نسبت به آن واکنش نشان داده و در پرتو راهبردهایی به کنترل و مقابله با آن اقدام نموده‌اند.

در حالی که در برخی نظام‌های حقوقی از جمله ایران تدابیر قانونی مناسبی در این باره وجود ندارد. قانون «پیوند اعضا» در ایران جامع نبوده، و همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید تنها مختص پیوند از افراد فوت

شده و مرگ مغزی است و شامل سایر منابع تأمین عضو مانند پیوند از دهنده زنده نمی‌گردد؛ بنابراین، ابهامات قانونی بسیاری در این زمینه بر جای مانده است. به مواردی همچون «خرید و فروش اعضا» و «توریسم اعضا بدن» توجهی نداشته است، در نتیجه این موارد مسکوت مانده است. «چین» تجربه دهشتناکی را در این زمینه پشت سر گذارده است. به‌عنوان تنها کشوری که امروزه اقدام به استفاده از اعضای بدن زندانیان و اعدامیان برای

پیوند می‌کند و این مسئله از موارد آشکار نقض حقوق بشر محسوب می‌شود. طبق مقرراتی که از سال ۱۹۸۴ در چین تصویب شد، استفاده از اعضای بدن اعدامیان با رضایت قبلی یا رضایت خانواده آن‌ها قانونی شد. با این حال، گزارش‌های بسیاری منتشر شده است که حاکی از کسب رضایت اجباری و فعالیت گروه‌های پزشکی است که به تجارت اعضای بدن زندانیان می‌پردازند. از این رو، این اقدام موجب اعتراض نهادهای حقوق بشری و محکوم کردن این عمل در سطح گسترده گردیده است.

### سخن پایانی

«شاملو» در جایی می‌گوید: «فرصت

## کوتاه بود و سفر جانکاه بود اما یگانه بود و هیچ کم نداشت» حال در قالب و وزن این متن می‌توان گفت: این خبر کوتاه بود - اهدای اعضای بدن زندانیان محکوم به اعدام - لیک جانکاه، که از جهت بحث، هیچ کم ندارد.

نفس نجات جان یک انسان از طریق اهدای داوطلبانه اعضای بدن یک انسان دیگر، رویکردی بسیار انسانی است؛ اما قانونی کردن «پیوند اعضای محکومین به اعدام»، استفاده منفعت‌جویانه از کسانی است که زندگی آنان مشروط است. کسی که به اعدام محکوم شده است در معرض یک مرگ طبیعی یا ناشی از بیماری قرار ندارد؛ بنابراین نمی‌تواند فارغ از اجبارهای متعدد به گرفتن تصمیم آزادانه و داوطلبانه درباره اعضای بدن خود دست بزند. او قبل از هر چیزی تلاش می‌کند از اعدام نجات پیدا نماید و به زندگی برگردد. از سوی دیگر «اجارهای اقتصادی» را نمی‌توان نادیده گرفت. قدرت این اجبار بسیار زیاد است به گونه‌ای که ممکن است عده‌ای از

محکومین به اعدام را وادار نماید تا برای تأمین معاش خانواده خود پس از مرگ در ازای دریافت پول، دست به این کار بزنند. بنابراین شرایط محکومین به اعدام همان شرایطی نیست که یک فرد خارج از زندان و فارغ از حکم اعدام دارد. از سوی دیگر نکته مهم در این ماده «رضایت و اذن» آگاهانه و داوطلبانه محکوم به مرگ برای اهدای عضو در پیش یا پس از اجرای اعدام است. این موضوع می‌تواند با توجه به فقدان

قوانین منسجم - ادب درونی و بیرونی - در زندان‌ها زمینه‌ساز تجارت اعضا بدن گردد. به گونه‌ای که شأن اخلاقی و سیاسی کشور را در سطح ملی و بین‌المللی مخدوش نماید. به نظر می‌رسد با توجه به نبود قوانینی در خصوص دهنده زنده عضو، باید قوانینی جامع و مانع و دربرگیرنده همه شرایط لازم از جمله تعریف پیوند عضو، تعیین مراکز انجام پیوند اعضا و پیش‌بینی ضمانت‌اجراهایی برای برخورد با سوءاستفاده کنندگان از قانون، باشد. در ثانی - قانون‌گذار باید در خصوص برداشت عضو از مجانین و سایر گروه‌های آسیب‌پذیر و همچنین، گروه‌های آسیب‌زا، موضع خود را مشخص نماید.

حالا باید دید قوه قضائیه در بررسی‌های خود چگونه عمل می‌نماید؛ و چه تفسیری از ماده «۴۷» به میان می‌آورد؟ البته قوه قضائیه در پاسخ به تشویش به وجود آمده اعلام کرده است: «در حال حاضر در مورد موضوع اهدای عضو محکومان هیچ تصمیم قطعی اتخاذ نشده است. به عبارتی هیچ ابلاغیه، آیین‌نامه و دستورالعملی در مورد اهدای عضو توسط محکومان به قصاص، اعدام و سایر محکومیت‌های کیفری ابلاغ نگردیده است»؛ و این نکته می‌تواند یک بارقه امید باشد. ■

### پی‌نوشت:

۱. استادیار، دانشکده حقوق - علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان، کرمان، ایران
۲. بخش‌هایی از این آیین‌نامه که درباره «بذیرفتن توبه محکوم و عفو او» در ماده «۲۸» عنوان شده بود و همچنین ماده «۴۰» که صحبت از «اعدام با روش‌هایی به جز طناب دار که دارای کمترین آزار برای محکوم باشد» به میان آورده شده بود، مورد استقبال جامعه حقوقی قرار گرفت. همچنین «تبصره ۲ ماده ۴۳» این آیین‌نامه که تکلیف کرده بود: «حضور افراد کمتر از ۱۸ سال تمام شمسی در محل اجرای حکم... ممنوع است»، هم به‌عنوان مقدمه‌ای برای جلوگیری از اشاعه خشونت در جامعه شناخته شد.
۳. ظرف «سه ماه» از تاریخ تصویب این آیین‌نامه توسط معاونت حقوقی قوه قضائیه با همکاری وزارت دادگستری و سازمان پزشکی قانونی کشور تهیه شده و به تصویب رئیس قوه قضائیه می‌رسد.
۴. اصل «۲۹» و اصل «۴۳» قانون اساسی، که مقرر می‌دارد از جمله مواردی که اقتصاد جمهوری اسلامی ایران برپایه آن استوار شده، تأمین نیازهای اساسی مانند مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان و آموزش و پرورش است.
۵. قانون مجازات اسلامی مصوب «۱۳۹۲»، نسبت به قانون «مصوب ۱۳۷۰» دارای چندین ویژگی مهم و مشخص است، که آن را متمایز ساخته است. از جمله: الزام نسبی دادگاه‌ها به رأی جایگزین اعدام برای محکومان زیر ۱۸ سال، توسعه مجازات‌های تکمیلی و تبعی، معافیت مجرم از مجازات در صورت احراز توبه و چندین ماده در باب «پیوند اعضا»، با تأکید کلی بر اذن، رضایت و برائت دهنده عضو مگر در شرایط خاص (عباسی، ۱۳۷۶: ۱۹۴).
۶. برای نمونه، قوانین ایران مشخص نکرده در صورتی که فرد مرگ مغزی مجهول‌الهویه باشد چه کسی می‌تواند اذن به برداشت عضو بدهد.

### منابع:

- بزمی، شبنم، (۱۳۸۸). «بررسی جنبه‌های اخلاقی حقوقی پیوند عضو»، فصلنامه اخلاق پزشکی، سال سوم، زمستان، شماره ۱۰.
- تبریزی، ایرج، (۱۳۷۹). **تجارت شیطانی**، تهران: نشر کیهان.
- صادقی، محسن و واعظی، طیبه (۱۳۸۱)، «مواع حقوقی - قانونی سازمان‌های غیردولتی در ایران» مجله حقوقی، بهار - تابستان، شماره ۱۵.
- عباسی محمود (۱۳۷۶)، «مطالعه پیوند اعضا در نظام حقوقی ایران»، مجموعه مقالات حقوق پزشکی، ج ۱ و ۲، تهران: نشر پزشکی
- فرانکنا، ویلیام کی، (۱۳۷۶)، **فلسفه اخلاق**، ترجمه هادی صادقی، قم: نشر مؤسسه فرهنگی طه
- Fuller, L., 1964. *The Morality of Law*. New Haven: Yale University Press Published

”  
**قانون «پیوند اعضا» در ایران جامع نبوده، و همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید تنها مختص پیوند از افراد فوت شده و مرگ مغزی است و شامل سایر منابع تأمین عضو مانند پیوند از دهنده زنده نمی‌گردد؛ بنابراین، ابهامات قانونی بسیاری در این زمینه بر جای مانده است**



# حشم انداز جامعہ

مطالعات اجمالی

## انٹرنیشنل 19 ایش زندگی صفر

### تفکر و سبک زندگی

تب کنکور امسال ہم در گرم‌ترین روزهای سال فرونشست و بخشی از محصولات آموزش و پرورش، برای تحصیلات تکمیلی وارد فضای دانشگاه خواهد شد. کنکور بهانه‌ای شد که به مشکلات نظام آموزش و پرورش بپردازیم. مشکلات ساختاری آموزش و پرورش فراوان است و ما در این شماره با توجه به نوسازی محتوای درسی در سال‌های اخیر، سراغ محتوای درسی به‌عنوان یکی از این مشکلات رفته‌ایم. این پرونده را بیشتر متکی به دیدگاه معلمان گردآورده‌ایم. در ادامه پرونده در میزگردی به بررسی محتوای غیردرسی برای کودکان نشستیم و در نهایت نیز گزارشی از مراسم بزرگداشت «عباس یمنی شریف» تدارک دیده‌ایم.

محتوا، زیر سایه عناصر دیگر؛

میزگردی با حضور محمود مژدهی، مهدی زارع‌پور، فائزه الماسی و خدیجه پاک‌ضمیر

قربانیان تغییرات مداوم کتب درسی؛ معلم یا دانش‌آموز؟

طیبه موسوی



# یک بام و چند هوای نامساعد آموزش و پرورش در ایران

«آرنولد توینی خاطرنشان کرده است که انحطاط یک فرهنگ بزرگ معمولاً با اعتلای یک کلیسای جهانی جدید همراه است که به پرولتاریای بومی امید می‌بخشد، در حالی که نیازهای طبقه نوظهور جنگ‌جویان را برآورده می‌کند. به نظر می‌رسد که مدرسه به طور مشخص همان کلیسای جهانی فرهنگ رو به انحطاط ماست.» ایوان ایلچ



مهدی فخرزاده

و با همسایگان هم ارتباطی از نوع مهاجرت دارد، اگر این مفهوم درست جا نیفتد، بحران‌های بسیاری ایجاد خواهد شد. در همین ساختار با وجود دستور بالاترین مقام، وضعیت کودکان مهاجر هنوز بغرنج است. در همین ساختار، معلم در برخورد با مسئله‌ای به نام «گزینه‌ش»، باید از چارچوب‌های تنگ یک نوع ایدئولوژی رد شود و بسیار خودی باشد تا امکان تدریس بیابد و تازه به همین معلم که از فیلترهای گوناگون عبور کرده بود هم اعتمادی نیست و او باید منویات مدیر مدرسه را که خودی‌تر از معلم است اجرا کند. ما می‌خواهیم به کودکانمان تعامل با دیگران آموزش دهیم، اما نمی‌خواهیم کسی بداند دیگران چه کسانی هستند و چه فکر می‌کنند. در واقع برنامه پنهان آموزش در نظام آموزشی ما حامل ارزش‌هایی است که از دل آن انسان‌داری مهارت اجتماعی یا انسانی بیرون نمی‌آید. کالایی شدن آموزش، طبقات اجتماعی را هر چه متمایزتر می‌کند و به دانش‌آموز می‌آموزد که آموختن هر مهارتی مستلزم پرداخت هزینه خواهد بود و اگر جایگاه طبقاتی او نمی‌تواند این هزینه را پرداخت کند، او نخواهد توانست از آموزش و توانمندی کافی بهره‌مند شود و در رقابت نفس‌گیر برای کسب جایگاه‌های اجتماعی، عقب خواهد ماند، اما برنامه آشکار آموزش هم بدون ایراد نیست و مشکلات اساسی دارد و بی‌تعارف هنوز این قابلیت را نیافته است که کودکان ما را جامعه‌پذیر کند.

در این میان اما در برخی از حوزه‌ها همچنان بر روی طبقات فرودست باز است. ورزش و به‌طور ویژه فوتبال حوزه‌ای است که فضای رشد در اختیار طبقات فرودست قرار می‌دهد. هرچند امروز آن فضا هم با تخصصی‌تر شدن باشگاه‌های ورزشی و خارج شدن از زمین‌های خاکی، به‌مرور طبقاتی خواهد شد. در همین تنها فضای باقیمانده، مدل باشگاه‌داری و رسم بازی حرفه‌ای فوتبال‌بازها را به سمتی می‌برد که از الگوی ورزشکاری مانند پرویز دهداری یا هم‌نسلان او دور شوند و به الگوی ورزشکاران امروزی فوتبال ایران نزدیک شوند و از سنین حدود بیست‌سالگی نزدیک‌ترین و نازل‌ترین مدل‌ها برای میلیاردر شدن بیاموزند و البته عکس‌ها و نام‌هایشان روی تی‌شرت کودکان جنوب شهر حک شده باشد در حالی که روزگاری مرحوم اکرامی (بنیان‌گذار باشگاه شاهین) با تمسک با جذب استعداد از مدارس، قدرتمندترین، مردمی‌ترین و پرافتخارترین باشگاه ایران را تأسیس کرد که افتخارش تنها در قهرمانی‌هایش نبود، بلکه در فرهنگ و نسلی بود که تبدیل به سرمایه آینده فوتبال ایران کرد و امروز خبری از آن فرهنگ و نسل نیست. در مقابل منش کسانی چون تختی، اکرامی و دهداری، امروز کودکان ما با صرف هزینه توسط خانواده، دوره‌های «هوش مالی» می‌بینند و آماده رقابت برای کسب درآمد بیشتر می‌شوند. در چنین فضایی به نظر می‌رسد هیچ کتابی را برای مواجهه با چنین ساختار قدرتمندی نیست، اما خود کتاب‌های درسی هم هرچند دچار تغییراتی شده‌اند، هنوز نیت مواجهه با این ساختار در آن‌ها نیست. در واقع گویی توافقی نانوخته میان مدرسه، محتوای درسی، ساختار اجتماعی و خانواده و دیگر ساختارها وجود دارد که اهداف انسانی و اجتماعی آموزش تحقق نیابد. در این شماره به بررسی محتوای آموزشی خواهیم پرداخت و در این پرونده بر روی تجربه معلمان حساب ویژه‌ای باز کردیم.

این پرونده تقدیم به روان پرمهر معلم گرامی، دوست و همراه چشم‌انداز ایران، خانم مریم روحانی می‌شود که این روزها در غم از دست دادنش فرورفتیم. مریم روحانی عمر بر سر آموزش «نگارش» نهاد؛ آموزشی که اگر می‌توانست جای خود را بیابد، محملی بسیار مناسب برای آموزش تفکر نقادانه و اخلاقانه می‌شد. ■

سال‌هاست کارشناسان معتقدند هدف از برنامه درسی، توسعه مهارت‌های اجتماعی در کودکان است و سال‌هاست که منابع درسی ما طوری طراحی شده است که این مهم را به انجام برساند. روزگاری «خانواده آقای هاشمی» این مسئولیت را بر دوش داشت و هر آنچه از آموزش محیط زیست، تاریخ، معاصر، شناخت ایران و حتی نگارش نامه نیاز بود، این ماجرای نوشته حداد عادل باید به انجام می‌رساند، اما امروز نگاه تخصصی‌تری به این موضوع وجود دارد و در مقاطع ابتدایی کتاب‌ها علمی و عملیاتی‌تر شده است و در مقاطع بالاتر، عناوین جدیدی افزوده شده است که محتوای این کتاب‌ها حاوی بسیاری از آموزش‌های مورد نیاز کودکان برای ورود به جامعه هست، اما آیا این محتوا توانسته است به هدف خود برسد؟ چه نقدی بر محتوای آموزشی وارد است که مانع از تحقق اهداف نویسندگان شده است؟ آیا این محتوا برای نسل فردا کفایت می‌کند؟

به جرئت می‌توان گفت محتوای آموزشی روند روبه‌بهبودی دارد، اما مسئله در نظام آموزشی ما، هم محتوای آموزشی هست و هم نیست. محتوای آموزشی هرچند از ماجرای جنسیت‌زده و ایدئولوژیک و مستقیم آقای هاشمی و خانواده‌اش فاصله گرفته است، اما همچنان جنسیت‌زده، ایدئولوژیک و حاوی آموزش‌های نصیحت‌گونه و مستقیم است. با این تفاوت که مخاطب آقای هاشمی دانش‌آموزی بود که کمتر به منبعی جز کتاب درسی دسترسی داشت و امروز دانش‌آموزی است که دسترسی کنترل‌نشده به جهان آزاد اطلاعات دارد.

اما از یک منظر آموزش و پرورش ما تبدیل به نهادی شده است که هر محتوایی در آن ریخته شود، نمی‌توان از آن انتظار خروجی متناسب با محتوا را داشت. این فضا ناشی از تبدیل امر مهم آموزش به کالا است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین مسئله نظام آموزش در ایران، کالا شدن آموزش است. انسان بر ساخته در چنین ساختاری، فرآیند طبقاتی شدن جامعه را تشدید می‌کند. در این ساختار شما با توجه به سرمایه‌گذاری‌ای که انجام می‌دهید، می‌توانید جایگاه بهتری برای سرمایه‌گذاری بهتر و کسب سود بیشتر داشته باشید.

هرچند برنامه درسی اهداف متعالی و متری در سر داشته باشد، در نهایت برنده بازی مدرسه، برنامه درسی پنهان یا هر آن چیزی است که ساختار و سیستم کلان آموزش به دانش‌آموز حقنه می‌کند. در واقع نمی‌توان از ساختاری که تمام‌قد کودک را به مسیر رقابت برای کسب پول بیشتر یا در اختیار گرفتن جایگاه اجتماعی بالاتر دعوت می‌کند، انتظار داشت که با نصایح «آقای هاشمی و خانواده» در چنین مسیری قرار نگیرد.

برای ارزیابی از توانایی ساختار آموزش و پرورش در آموزش مهارت اجتماعی، ابتدا باید ببینیم منظور از مهارت‌های اجتماعی چیست. این مهارت، برای بسط و گسترش تعامل اجتماعی افراد یک جامعه طراحی شده است و شاید بتوان گفت شایسته آن، «پذیرش دیگری» است؛ مفهومی که جدای از اینکه زیر ضرب ایدئولوژی برنامه درسی پنهان است تا حدودی زیر ضرب ایدئولوژی آشکار حاکم بر برنامه درسی نیز هست. اولین بخش از کتاب تعلیمات اجتماعی کلاس پنجم به «زندگی با دیگران» پرداخته شده است. در کشوری که تنوع قومی و مذهبی بالایی در آن وجود دارد

# کتاب‌های درسی در زندگی چه نقشی دارند؟



نسرین محمدباقری  
دبیر ریاضی با ۲۱ سال سابقه تدریس

سواد از واژه‌هایی است که تعریف آن به‌مرور زمان تغییراتی داشته است. در گذشته‌های نه‌چندان دور، باسواد کسی بود که توانایی خواندن و نوشتن داشت. در دو سه دهه قبل با پیشرفت فناوری و لزوم استفاده از رایانه، یونسکو مهارت کار با رایانه را از مشخصه‌های داشتن سواد معرفی کرد. در تعریف جدید یونسکو، علاوه بر سواد رایانه‌ای، سواد عاطفی، سواد ارتباطی، سواد مالی، سواد رسانه‌ای، سواد تربیتی به تعریف سواد اضافه شده است؛ یعنی باسواد فردی است که با آموزش‌های مناسب، مهارت‌های لازم و کافی برای داشتن یک زندگی مناسب و باکیفیت را پیدا کند.

مشخص است که برای تربیت نسلی توانمند، در کنار برنامه‌های آموزش و پرورش به یک اراده و عزم ملی برای اصلاح فرهنگ عمومی و ارزش‌های حاکم بر جامعه نیاز است؛ اما آموزش و پرورش به‌عنوان متولی نظام آموزشی که وظیفه اصلی تعلیم و تربیت را به عهده دارد، در تقویت توانایی دانش‌آموزان برای حل مشکلات زندگی با استفاده از مهارت‌ها و دانش آموخته شده در مدارس چقدر موفق می‌باشد؟

چهار عنصر اصلی آموزش، معلم، دانش‌آموز، کتاب درسی و وسایل آموزشی است. سیاست‌گذاران نظام آموزشی، از توجه کافی به عنصر اصلی آموزش یعنی «معلم» غافل بوده و برای تحول بنیادین، تغییرات نظام آموزشی و محتوای آموزشی را مدنظر قرار داده‌اند. در این راستا کتاب‌های درسی در دو دهه اخیر تغییر و تحول بسیاری داشته‌اند. در نگاه کلان، هدف اصلی از این تغییرات آماده‌سازی دانش‌آموزان برای زندگی بهتر با دانش بیشتر و کاربردی کردن آموخته‌ها و تعمیق یادگیری بوده است؛ این تغییرات از تغییرات واژه‌ای تا تغییرات محتوایی را شامل می‌شود.

برخی از تغییرات، مورد استقبال معلم‌ها قرار گرفته است و برخی مانند استفاده از واژه‌های نامأنوس فرهنگستان به‌جای واژه‌های تخصصی دروس مطلوب نبوده است. تغییرات محتوایی دروس پایه در جهت کاربردی کردن مطالب تئوری بوده است. گاهی کتاب قصد دارد به‌طور غیرمستقیم معلومات عمومی دانش‌آموزان را افزایش دهد. مثلاً در کتاب ریاضی دهم انسانی داریم «یک حواصیل خاکستری دسته‌ای از حواصیل‌های سفید را در جنگل حرا در جزیره قشم دید و تعداد آن‌ها را پرسید...» یعنی دانش‌آموز معنای حواصیل را جست‌وجو کند و به مطلب خواندنی کتاب درباره جنگل حرا توجه کند و البته حل مسئله را فراموش نکند!

نگارنده به‌عنوان دبیری که سال‌ها ریاضی درس داده است، بارها و بارها در کلاس درس با این سؤال مواجه شده‌ام که این مطالب به چه کار ما می‌آید؟ اگر روابط بین نسبت‌های مثلثاتی و مشتق و انتگرال را بلد نباشیم کجای زندگی به مشکل می‌خوریم؟ با این حال وقتی به مسائل کاربردی درس نیز می‌رسیم بچه‌ها از دیدن سؤالی که باید اول داده‌ها و خواسته‌های مسئله را بشناسند، سپس آن را با درس خود ارتباط داده و بعد به حل پردازند، باز هم شاکمی می‌شوند! واقعیت این است که بچه‌ها از دیدن مسئله هراس دارند. پس از سال‌ها ریاضی خواندن، از محاسبات ساده ریاضی عاجزند. حتی با ماشین حساب هم اشتباه محاسبه می‌کنند؛ البته موضوع فقط شامل ریاضی نیست. واقعیت موجود مدارس نشان می‌دهد که بسیاری از دانش‌آموزان دبیرستانی در روان‌خوانی یک متن ساده مشکل دارند. در نوشته‌هایشان غلط املائی به‌وفور دیده می‌شود. پس از چند سال خواندن زبان انگلیسی در مدرسه (بدون آموزش خارج از مدرسه)، از مکالمه ساده برای معرفی خود ناتوان هستند. شش سال عربی می‌خوانند ولی در روان‌خوانی یک سطر از قرآن اشکال دارند. درس هدیه‌های آسمانی و تعلیمات دینی در تمام پایه‌های تحصیلی وجود دارد ولی آیا در تربیت نسل متدین موفق بوده‌ایم؟ نظام آموزشی ما فائق‌التحصیلی تحویل جامعه می‌دهد که دوازده سال ذهنش فقط برای امتحان دادن پر شده و مدتی پس از امتحان دانسته‌هایش فراموش شده چه برسد به اینکه بخواهد از این دانسته‌ها برای بهبود زندگی خود بهره بگیرد. اگر کارآموزی دوازده سال خارج از نظام آموزشی در هر هنر و یا صنعتی وقت خود را صرف کند قطعاً استاد ماهری خواهد شد.

تا زمانی که برای بهبود نظام آموزشی تنها به تغییرات مداوم کتاب‌های درسی پرداخته می‌شود و از توجه به معلم غافل هستند و حتی از برگزاری دوره‌های آموزشی مفید برای آماده‌سازی معلم‌ها برای تدریس کتاب‌های جدید کوتاهی می‌کنند نباید منتظر تغییرات چشمگیر باشیم. متأسفانه تا رسیدن به تربیت نسلی که مهارت زیستن در دنیای کنونی را داشته باشد فاصله بسیار است! ■

# کتاب‌های درسی و آموزه‌های ایدئولوژیک



محمدرضانیک‌نژاد  
دبیر فیزیک با ۲۷ سال سابقه تدریس

با همه پیشرفت‌ها در زمینه نوآوری و بهره‌گیری از امکانات، کتاب‌های درسی همچنان از کارآمدترین ابزارهای آموزشی به‌شمار می‌آیند. کتاب‌های درسی از سویی شامل درون‌مایه‌هایی ست که نوآموزان باید بیاموزند و از سویی نقشه راهی است که معلم با کمک آن آموزش‌هایش را هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی کرده و روش‌های آموزشی‌اش را بازآفرینی و گاه اصلاح می‌کند. در سال‌های گذشته، همگام با دگرگونی‌های جهانی در پیوند با درون‌مایه‌های آموزشی و نقششان در پرورش نسل‌های آینده، دست‌اندرکاران آموزشی ایران نیز در راستای اصلاح کتاب‌های درسی و درون‌مایه‌های آموزشی گام‌هایی برداشته‌اند؛ این گام‌ها به‌ویژه در سه سال نخست آموزش اندکی بیشتر بوده است. با همه این‌ها سرعت دگرگونی‌ها در این زمینه نسبت به میانگین جهانی‌اش کمتر است و همچنان کتاب‌های درسی در ایران توانسته خود را با پیشرفت‌های جهانی هماهنگ کند. ریشه‌های این ناهماهنگی بسیار گوناگون است و پرداختن به آن‌ها نیازمند فضای بیش از این یادداشت است؛ ناگزیر به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود.

شاید یکی از مهم‌ترین گرفتاری‌ها در زمینه کتاب‌های درسی و درون‌مایه‌های آموزشی، نگاه به‌شدت ایدئولوژیک حاکم بر آن‌هاست. ساختارهای سیاسی در همه کشورها به دنبال جهت‌دهی نسل‌های آینده به‌سوی ارزش‌های سیاسی-ایدئولوژیک حاکم بر آن نظام‌هاست، اما شاید مهم‌ترین تفاوت در این زمینه «اندازه و چگونگی» باشد. اگر اعمال نگاه ایدئولوژیک نظام‌های حاکم بر کشورها و انتظارات از آن‌ها در یک تقسیم‌بندی نه‌چندان دقیق، به حداقلی و حداکثری تقسیم کنیم، به‌نظر می‌رسد سیاست‌گذاران آموزشی در ایران، نوع حداکثری آن را برگزیده‌اند. پیامد اعمال نگاه حداکثری در این زمینه، مقاومت و رویگردانی بسیاری از خانواده‌ها، معلمان، دست‌اندرکاران مدرسه و در ادامه نوآموزان شده و در نتیجه به پیامدهای فرآیندهای ضد خود منجر شده است. گرچه در دوره دبستان و با توجه به موقعیت ذهنی و فیزیکی دانش‌آموزان، روش‌های القایی تا اندازه‌ای نتیجه‌بخش است؛ اما با رشد دانش‌آموزان و تأثیرپذیری آن‌ها از خانواده، جمع دوستان، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی افزون بر اینکه کارایی خود را از دست می‌دهند، پیامدهای جبران‌ناپذیری به‌ویژه در بعد آموزشی در پی خواهد داشت.

نکنه دیگر آنکه احتمالاً با توجه به برآوردها از بی‌ثمری اعمال چنین روشی، دست‌اندرکاران به‌جای اصلاح نگاه‌ها خویش به گسترش و فشار بیشتر روی آورده‌اند! برای نمونه پس از ناکامی‌های آشکار کتاب‌ها و درون‌مایه‌هایی که هدفشان تقویت این نگاه ایدئولوژیک بود، سیاست‌گذاران علاوه بر افزایش حجم و عنوان آن‌ها، به گسترش چنین نگاهی در کتاب‌های درسی دیگر مانند ادبیات، تعلیمات اجتماعی، علوم تجربی و حتی ریاضیات روی آوردند. اما تجربه نشان می‌دهد که تنها این کار به هدف اصلی کمکی نخواهد کرد، افزایش کتاب‌ها و عنوان‌های درسی، بر رویگردانی دانش‌آموزان از آموزش و یادگیری دامن زده و بر دل‌زدگی و گریزشان از آموزش افزوده و می‌افزاید.

برای جلوگیری از آسیب‌های بیشتر در این زمینه پیشنهاد می‌شود افزون بر در پیش گرفتن نگاه و عملکردی حداقلی، فضای بی‌طرفانه برای ایدئولوژی‌های رقیب نیز فراهم شود و فرصتی برای «آموزش و یادگیری انتقادی» پدید آید؛ چه بسا با این کار فرصتی برای نگاه و سلیقه خانواده، جامعه و نیروهای مدرسه نیز فراهم شود تا دست‌کم آن‌ها و نوآموزان از مقاومت‌های احساسی و افراطی در برابر ایدئولوژی حاکم دست‌بردارند. ■

# کتاب‌های درجه دو و آموزش مهارت‌های زندگی

# کتاب‌های درسی و ظرفیت آن در مهارت‌آموزی



حفیظ‌الله مشهور  
دبیر کار و فناوری و کارآفرینی مقاطع متوسطه اول و دوم



زهرا علی‌اکبری  
دانشجوی دکتری مدیریت آموزشی و کارشناسی آموزش و مسائل تربیتی

نخستین تعریف سازمان یونسکو تنها توانایی خواندن و نوشتن را ملاکی برای تشخیص افراد باسواد می‌دانست و این همان هدفی بود که سنگ بنای مدارس در سراسر جهان بر آن نهاده شد. تغییرات شگرف در جوامع انسانی و ورود تکنولوژی‌های جدید باعث شد در سال‌های بعد تعاریف جدیدتری از سواد ارائه شود و هر بار ملاک‌های بیشتری برای باسواد خواندن افراد مطرح شود. شاید آخرین تعریف یونسکو از سواد تحت عنوان «توانایی ایجاد تغییر» در زندگی بسیار مختصرتر نسبت به تعاریف قبل باشد، اما همین تعریف مختصر از سواد آن‌قدر جامع است که نه تنها شاخص‌های فراوانی را در بر می‌گیرد بلکه صرفاً به یادگیری محض این شاخص‌ها بسنده نکرده و کاربرد آموزش‌های اکتسابی برای تغییر در زندگی را معیار اصلی باسواد بودن معرفی می‌کند. سیستم آموزشی کشورهای مختلف نیز پایه‌های این تغییرات به دنبال روزآمد کردن روش‌ها و اهداف آموزشی خود برآمدند تا بتوانند خروجی متناسب با نیاز جامعه خود و جامعه جهانی تربیت کنند. هدف گذارهایی که در آن محصل بتواند به سطوح بالای یادگیری همچون کاربرد دانش و تجزیه و تحلیل موقعیت‌های مختلف دست یابد و بر این اساس دست به عمل یا اعمالی بزند تا شرایط را در جهت انتفاع خود و جامعه تغییر دهد نیازمند عوامل و ساز و کارهایی است که نهاد آموزش و پرورش باید آن را مهیا سازد.

اما در این هدف گذاری توجه به دو عامل ضروری تر به نظر می‌رسد: نخست تهیه محتوای درسی و آموزش مهارت‌هایی متناسب با نیاز روز مصلان و دوم فراهم کردن شرایط و امکاناتی که دانش آموز بتواند در این فضا دست به تجربه زده و تسلط نسبی یا کامل در این مهارت‌ها را بدست آورد. بررسی سیستم آموزشی کشور ما نشانگر این واقعیت است که روش‌ها، امکانات و محتوای درسی در بهترین حالت فردی را تربیت می‌کند که از سواد خواندن و نوشتن برخوردار است و حافظه او اثباته از دانش‌هایی است که نه خود و نه طراحان این سیستم نتوانسته‌اند کاربردی برای آن در زندگی واقعی و روزمره ایشان بیابند. البته پس از مطرح شدن طرح تحول بنیادین آموزش و پرورش سخن از تغییر محتوای کتب درسی و دوری از حافظه‌محوری به میان آمد و با اجرای طرح ۳-۳-۶ محتوای درسی جدید در اختیار دانش‌آموزان قرار گرفت. این تغییرات به گونه‌ای بود که در اکثر کتاب‌های جدید به لحاظ جنس محتوا و جنبه کاربردی موضوعات تغییر محسوسی ایجاد نشد، اما در این میان تألیف و گنجاندن چند کتاب جدید متناسب با مسائل و نیاز روز جامعه در ابتدا نوید حرکت به سمت و سوی آموزش مهارت‌های مورد نیاز زندگی را می‌داد.

نگاشت جدید کتاب هنر و کار و فناوری در متوسطه اول و کتاب‌های سواد رسانه ای، کار آفرینی، انسان و محیط زیست در متوسطه دوم تا حدودی نشان از توجه به مهارت‌های هنری، فنی، رایانه‌ای، افزایش آگاهی و کاهش آسیب‌های رسانه‌ای، توجه به مهارت‌های کارآفرینی به عنوان کلید موفقیت کشورهای توسعه‌یافته و مواجهه درست با محیط زیست داشت.

اما آنچه در واقعیت اتفاق افتاد غفلت از دوین عامل ذکرشده برای رسیدن به هدف بود. فراهم نبودن امکانات مورد نیاز برای آموزش مهارت‌های مرتبط با حوزه هنر و فناوری همچون کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها در مدارس متوسطه اول و درجه‌بندی دروس به درس‌های با اهمیت و درس‌های کم‌اهمیت در متوسطه دوم عملاً باعث شد این تغییرات نیز نتواند امیدی برای تربیت نسلی توانمند در جامعه پیچیده امروز ایجاد کند.

از سوی دیگر نظام آموزشی کنکورمحور ما بیشتر از آنکه به دنبال تربیت فردی توانا و آشنا با مسائل پیچیده جامعه باشد، تمامی انرژی و وقت دانش‌آموز را صرف آمادگی وی برای شرکت در کنکور می‌کند. بر این اساس دروسی که سرمایه گذاری در آن‌ها ضامن موفقیت در کنکور باشد درس‌ها با اهمیت محسوب می‌شوند و سایر دروس هر چند که درونمایه‌های ارزشمند و کاربردی در زندگی دانش‌آموز داشته باشند دروس کم‌اهمیت و درجه دوم محسوب خواهند شد.

اکنون و با گذشت چند سال از تألیف کتاب‌های جدید در بسیاری از مدارس، تدریس این کتاب‌ها به عنوان ساعت موظفی به مدیران و معاونین مدارس واگذار گردیده و در مواردی هرگز این کتاب‌ها برای یک جلسه هم تدریس نمی‌شوند و حتی از زمان و فرصت این کلاس‌ها برای آماده‌سازی هر چه بیشتر دانش‌آموزان در دروس دانشی محض استفاده می‌شود! واقعیتی که هیچ‌گاه واکنشی نه از سمت خانواده‌ها و نه از سمت طراحان این کتاب‌ها را در پی ندارد و نشان از تسلیم شدن کامل نهاد آموزشی در برابر مافیا و غول کنکور دارد. ■

یکی از مواردی که به کمک آن می‌توان بخشی از اهداف نظام آموزشی را عملی کرد و به رشد آگاهی و توانایی‌های بالقوه دانش‌آموزان دست یافت، کتب درسی و محتوای آن‌هاست. امروزه یکی از مهم‌ترین چالش‌های آموزش و پرورش عدم همراهی برنامه درسی و محتوای کتب درسی با نیازهای فردی و اجتماعی دانش‌آموزان و آرمان‌های جامعه است. محتوای کتاب‌های درسی و آموزش معلمان چیزی را می‌طلبد که در چارچوب رشدی دانش‌آموز و محیط اطراف وی نمی‌گنجد. اینکه در چارچوب رشدی نیست؛ یعنی اقتضانات سنی دانش‌آموزان و نیازهای مبتنی بر آن، با آنچه در مدارس یاد گرفته می‌شود و یاد داده می‌شود بسیار فاصله دارد. دانش‌آموز نیاز به تحرک، پویایی، ایده‌پردازی، خلاقیت و حمایت اجتماعی دارد و به نظر نمی‌رسد کتاب درسی که در آن محتوای گنجه‌ها، فشرده و حافظه‌محوری بدون مهارت‌ورزی درک می‌شود، بتواند گرهی از مشکلات این نظام بردارد. در تعریف سازمان جهانی بهداشت، مهارت‌های زندگی ده‌گانه عبارت‌اند از: خودآگاهی، همدلی، ارتباط مؤثر، روابط بین فردی، تصمیم‌گیری، حل مسئله، تفکر خلاق، تفکر انتقادی، توانایی و مدیریت (مقابله با) هیجان‌ها و توانایی مقابله با استرس. در کنار خانواده که رکن اصلی و پایه‌ای در مهارت‌آموزی، رشد شخصیت و تربیت فرزندان محسوب می‌شود، مدرسه می‌تواند در این حیطه به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های عملکردی، تربیتی که دارد، همچون محتوای کتب درسی، هنر پداگوژی معلمان، هدایت مشاوران، نقش همسالان و ساعات حضور بسیار مؤثر عمل کند. آموزش مهارت‌های زندگی، لازمه تعلیم و تربیت نوین است و آنچه از آموزش و پرورش انتظار می‌رود، تربیت نسلی است که ضمن آشنایی و داشتن مهارت‌های زندگی سالم و متعالی، برای زندگی در جامعه امروزی و آینده از آن‌ها بهره‌بردار باشد. دانش‌آموزان می‌توانند در محیط‌های متنوع و از راه‌های مختلف یاد بگیرند. یادگیری ممکن است فراتر از مرز کتاب‌های درسی و کلاس درس باشد و ممکن است از طیف وسیعی از مواد یادگیری و تجربیات حاصل شود. اگرچه کتاب‌های درسی تنها منابع یادگیری نیستند، اما در حال حاضر در یادگیری دانش‌آموزان نقش بسیار مهمی دارند.

برای انطباق برنامه درسی با اهداف آموزش و پرورش در قرن بیست و یکم، نظام‌های آموزشی به بررسی جامع برنامه‌های درسی پرداخته و یک چارچوب برنامه درسی باز و انعطاف‌پذیر را که برای نیازهای متنوع دانش‌آموزان مناسب است، فراهم می‌کنند. هدف از برنامه درسی فعلی، کمک به یادگیری دانش‌آموزان، پرورش نگرش و ارزش‌های مثبت و تعهد به یادگیری درازمدت است؛ درحالی‌که برنامه درسی گسترده و متعادل با محتوای درسی مهارت‌محور، آموزش فراگیر و همه‌جانبه و توسعه مهارت‌های عمومی برای تجهیز دانش‌آموزان به دانش و مهارت برای مقابله با چالش‌های آینده را ارتقا می‌بخشد.

با گذشت زمان و واکاوی مشکلات فنی و ساختاری کتاب‌های درسی در برخی موارد تغییرات خوبی انجام شده، اما با توجه به سرعت فزاینده رشد آموزشی در جهان ضروری است که بنیان را آن‌قدر راسخ و کارآمد بنا نهیم که مسیر پیشرفت مطمئن‌تر و ایمن‌تر طی شود و مجبور نباشیم جز به‌روزرسانی علمی و مهارتی برای خواست دیگری در کتب درسی تغییرات اعمال شود. در کنار حجم زیاد کتاب‌های درسی که با زمان پاددهی معلمان در کلاس درس مطابقتی ندارد، محتوای آن‌ها نیز به تغییر دارد تا مهارت‌آموزی بیشتری را در خود بگنجاند. در روزگاری که پیوندگرایی و فناوری اطلاعات در عرصه آموزش حرف اول را می‌زند و دانش‌آموزان نقش اساسی و حیاتی در یادگیری همدیگر بازی می‌کنند، نیاز هست که در بحث مهمی همچون کتب درسی، متولیان آموزش کشور، اقدام عاجل و متمرکز در پیش بگیرند. هدف اصلی برنامه درسی باید تربیت دانش‌آموزان خلاق، نوآور، دارای عزت‌نفس، دانا به دانش روز، توانا به اجرای فنون مهارتی، متفکر نقاد و اخلاق‌گرا باشد نه دانش‌آموزانی که اطلاعات را حفظ می‌کنند و نمی‌توانند آن را برای اهداف موردنظر به یاد بیاورند و همسان‌سازی دانش و مهارت را در زندگی شخصی و شغلی داشته باشند. ■

بی‌نوشت:

# جای خالی تفکر نقاد

علی بیاتی  
معلم ریاضی

می‌کنم که در تمامی طول شب در مقابل نور چراغ پیه‌سوز چمباتمه زده و می‌نشینند و تا پاسی از شب به مطالعه آثار پیشینیان می‌پردازند. اما هرگز از خود نمی‌پرسند که چرا وقتی سر حجاب شیشه‌ای چراغ را می‌پوشانند دود سیاهی از چراغ برمی‌خیزد. صمد بهرنگی در زمان خود به مسئله آموزش و تربیت کردن انسان‌ها در ایران توجه کرده و کتابی در این باره نگاشته است به نام کندوکاوی در مسائل تربیتی ایران. بهرنگی در این کتاب به گونه‌های دیگر و از زاویه‌های دیگر مشکل آموزش در ایران مدنظر قرار داده و موشکافی کرده است. وی در ابتدای کتاب بیان می‌کند که ترجمه‌های فراوان از کتاب‌های غربیان که معلمان و مربیان ساکن آن کشورها با شرایط محیطی متفاوت با ما، نگاشته‌اند نه تنها سودی به حال محصلان کشورمان نداشته است؛ بلکه به قول وی: «از دانشسرا که درآمد و به روستا رفتم یک‌باره دریافتیم که تمام تعلیمات مربیان دانشسرا کسب بود. همه‌اش را به باد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم برای خودم فوت‌وفن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز شد.»

صمد بهرنگی سخن سید جمال را به گونه‌های دیگر، اما به طریقی شگفت‌انگیز دقیق بیان می‌کند، چرا که ترجمه کردن دستاوردهای دنیای غرب برای محیط کشور ما سودی اندک دارد؛ اگر نخواهیم بگوییم که کلاً سودی نداشته و به ضرر محیط آموزشی ما تمام شده است. چرا که ما باید روحیه فلسفی و پرسش‌گری نقادانه را بیاموزیم و به دانش‌آموزان و دانشجویمان بیاموزانیم و سپس با رویکرد نقادانه به سراغ منابع معرفتی مغرب زمین برویم، نه اینکه تنها از دستاوردهای آن‌ها الگو برداری کنیم، کاری که تا به حال انجام شده است. وی در جایی دیگر در همان کتاب چنین بیان می‌کند: «آن‌هایی که کتاب‌های دانشسرای مرا نوشته بودند و آن‌هایی که چنان کتاب‌هایی را تدریس می‌کردند، خبری از محیط کار من نداشتند. در صدی نود و نه مدرسه‌های ایران مسئله‌هایی از آن گونه که در ترجمه کتاب‌های امریکایی می‌خوانیم، مطرح نیست... درد اینجاست که ما مسئله‌ها و مشکل‌های تربیتی و فرهنگی خود را فراموش می‌کنیم، یا از آن‌ها بی‌خبریم، و یا ندیده‌شان می‌گیریم و می‌رویم پی مشکلاتی که تنها برای محیط‌های تربیتی بی‌نقص و موقتی «مشکلات» است و لازم و ضروری نیست که برای ما طرح شود. ما کارهای ضروری‌تر و مشکلات چشمگیرتر داریم و به آن‌ها نمی‌توانیم برسیم.»

حال باید پرسید چرا گوش شنوایی برای این سخن یافت نمی‌شود و چرا کسی به مشکلات اصلی گریبانگیر جامعه آموزشی و علمی ما نمی‌پردازد. به نظر نگارنده پاسخ روشن است، چرا که روحیه نقادی و پرسش‌گری در آموزش و پرورش ما و حتی آموزش عالی ما به هیچ وجه وجود ندارد و فرآیند گفت‌وگوی نقادانه در کلاس‌های آموزشی ما دیده نمی‌شود؛ بلکه تنها معلم یا استاد به کلاس آمده و مطالبی را بیان می‌کند و شاگردان نیز فهمیده یا نفهمیده مجبورند برای پاس کردن درس مربوطه آن‌ها را از حفظ کرده و در پایان‌ترم و سال تحصیلی آن‌ها را تحویل دهند و به یک ماه نرسیده که محصل همه آن مطالب را از یاد می‌برد، همان‌طوری که اکنون در جامعه مثلاً علمی خودمان شاهد آن هستیم. سیستم آموزشی کشور ما، انسان تحصیل کرده و آموزش دیده تحویل جامعه نمی‌دهد و به همین دلیل تا این روند به این شکل ادامه باید جامعه ما رو به سوی پیشرفت و تعالی نخواهد رفت و تا فرآیند گفت‌وگوی نقادانه در کلاس‌های درسی ما از ابتدایی تا دانشگاه برقرار نشود، ما توانایی تولید علم و دانش واقعی را نخواهیم داشت و تنها می‌توانیم به تعداد بالای مقالات و پایان‌نامه‌ها و کتاب‌هایی دل‌خوش کنیم که نه تنها به مشکلات جامعه پاسخی نمی‌دهند، بلکه تنها باعث پر کردن جیب افراد سودجو و متفعت‌طلبی می‌شود که این چرخ لنگ را می‌چرخانند و از آن بهره می‌برند. اگر سیستم آموزشی خود را موظف ببیند که به پرسش‌های جامعه پاسخ دهد و همچنان به تولید پایان‌نامه‌هایی درباره هگل، هایدگر و ویتگنشتاین بپردازد، وضعیت تعلیم و تربیت کشورمان به‌سامان نخواهد شد و در بر همین پاشنه خواهد چرخید. ■

سال‌ها پیش که متفکران شرقی به دنبال دلایل و علل انحطاط مسلمانان می‌گشتند، راه‌هایی از انحطاط را اندیشیدن و تفکر نقادانه اعلام کردند، چرا که در اروپا، که سردمدار مدرنیته و رنسانس بود، آموزگاران و فلاسفه بودند که جامعه را به سوی پیشرفت و ترقی سوق دادند و جامعه خودشان را ساختند و نه متعهدان؛ چرا که اگر قرار بود نظام امور را به دست متعهدان بسپارند، اروپا همچنان در قرون وسطی به سر می‌برد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی یکی از متفکرانی بود که به انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان می‌اندیشید و سعی در پیش بردن جوامع مسلمان داشت. سید جمال در سخنرانی خود در کلکته در سال ۱۸۷۲ توضیح داد که چرا مسلمانان به چنین حال و روزی افتادند و دلایل و علل عقب‌ماندگی این جوامع چیست و چه شد که در ایامی که در مشرق‌زمین، مسلمانان در تعطیلات تاریخی به‌سر می‌بردند، اروپاییان در حال رشد و ترقی بودند و به توسعه ریاضیات و علوم و تکنولوژی می‌پرداختند. سید جمال در آن سخنرانی به نکته‌ای توجه می‌کند که هنوز که هنوز است گویی در میان مسئولان امر و تصمیم‌گیران سیاست‌های کلان آموزشی و تربیتی کشور ما ناشناخته و مغفول مانده است. سید جمال در آن سخنرانی گفت که ما باید سالی هزاران کتاب و مقاله و پایان‌نامه بدون استفاده منتشر کنیم و مقام اول در چاپ مقالات را به دست آوریم. نگفت که ما باید در هر جایی که روستایی را با صد خانوار دیدیم یک دانشگاه تأسیس کنیم و کارخانه تولید مدرک بسازیم و کرورکرور، دکتر و مهندس تحویل جامعه بدهیم که حتی در حد ریاضیات دبیرستان هم سواد لازم را ندارند. سید جمال و همفکرانش دو اصل کلی را مدنظر داشتند تا عقب‌افتادگی جوامع مسلمان را با استفاده از این دو اصل توجیه و بیان کنند. اول اینکه ما باید دین اصیل و راستین را یافته و آن را از خرافات پاک کنیم و فهم خودمان از دین اسلام را تصحیح کنیم و زوائد و پیرایه‌های دین را از آن بزادیم و آب را از سرچشمه‌ها بگیریم و دوم اینکه مسلمانان از اروپاییان عقب ماندند چرا که آنان به علم و دانش توجه داشته و نهاد دانشگاه را بر اساس روحیه علمی و فلسفی بنیان نهادند؛ نه اینکه دانشگاه‌ها را به‌مثابه مدارس بزرگ‌تری کنند که بچه‌هایی مطیع و متعهد تربیت کرده و بلبقران‌گو تحویل جامعه دهند.

از دیدگاه سید جمال پیشرفت غربی‌ها به دلیل داشتن توپ و تفنگ نبوده است، بلکه به دلیل توجه داشتن به علم و دانش‌اندوزی بوده است. تکنولوژی یکی از آثار و نتایج استفاده از دانش بوده و ما تا زمانی که به این نکته توجه کافی نداشته باشیم در همین وضعیت باقی خواهیم ماند. دانش از طریق نقد و انتقاد پی‌درپی رشد و نمو پیدا می‌کند و تا زمانی که ما تنها و تنها به سنت پیشینیانمان تکیه کنیم و آن‌ها را نقد نکنیم، نه تنها رو به جلو نخواهیم رفت بلکه عقب و عقب‌تر هم خواهیم ماند، چنان که این چنین نیز شده است. به همین دلیل وی در نشریه عروه‌الوثقی که زیر نظر او چاپ و انتشار می‌یافت تلاش کرد تا به انتقاد از روحیات و رفتارهای مسلمانان بپردازد و آن جمله معروف وی که «در غرب هر چه گشتم مسلمانی ندیدم، ولی اسلام را دیدم، درحالی که در شرق مسلمانان فراوانی دیدم، ولی اسلام را ندیدم» را می‌توان نتیجه همین سنجش‌گری و تیزهوشی وی دانست.

سید جمال در همان سخنرانی خویش گفت ملتی که روح فلسفی در میان آن رواج داشته باشد، حتی اگر از بعضی از رشته‌های علمی و فرآورده‌های آن‌ها آگاه نباشد، آسیب نخواهد دید و با داشتن تفکر نقادانه می‌تواند راه پیشرفت در دانش را خود بیابد و به دستاوردهای شگرفی برسد. مقصود سید از روح فلسفی همان روش علمی جدید در علوم نوین است که پس از رنسانس و سربرآوردن متفکرانی همچون دکارت، بیکن و کانت پدید آمده است و این روح فلسفی، همان به کار بردن روش‌های علمی جدید است که باعث شده مغرب زمین به این جایگاهی برسد که اکنون رسیده است. سید برای بهتر فهمیدن این روح فلسفی مثالی می‌زند و می‌گوید که من از متفکران اسلامی تعجب

# کتاب‌های درسی و ارتباط آن با مهارت‌های دانش‌آموزان



فروغ نیموریان  
سرگروه علوم اجتماعی شهر تهران، مدرس و تحلیل‌گر  
مسائل اجتماعی

- ۱- کتاب‌های درسی را متون مقدس قلمداد نکنیم.
- ۲- به دانش‌آموز اجازه صحبت بدهیم.
- ۳- به بهانه رشد تحصیلی قشربندی مهلک در کلاس درس ایجاد نکنیم.
- ۴- در کنار رقابت ملایم فضایی هم برای تعاون ایجاد کنیم.
- ۵- استناد حرف‌هایمان به مرجعیت منطقی باشد، نه قدرت معلم.
- ۶- بخش‌هایی از مدیریت کلاس را به دانش‌آموزان واگذاریم.
- ۷- اشتباه کردن دانش‌آموزان را محکوم نکنیم.
- ۸- سؤالات دانش‌آموزان را تشویق کنیم.
- ۹- یادگیری را به مسائل زندگی ربط داده و برای دانش‌آموز معنی‌دار کنیم.
- ۱۰- احترام به نظرات و فرهنگ‌های مختلف را سرلوحه کار خود قرار دهیم.

و شاید بتوان تمامی این موارد را در این یک جمله جمع کرد: «معلم را بهترین کتاب درسی دانش‌آموز بدانیم»  
زمانی که کتاب‌محوری در نظام آموزشی حاکم می‌شود، دانش‌آموزان به جای پیگیری مفاهیم علمی، سعی در حفظ محتوای کتاب‌های درسی دارد و به جای آنکه گستره معلومات و توانایی‌های خود را توسعه و افزایش دهد، وقت خود را به حفظ مطالب کتاب محدود می‌سازند و به جای آنکه روحیه «تلاش علمی» را در درون خود ایجاد و تقویت کنند فقط به یادسپاری ذهنی دروس بسنده می‌کنند. با این وصف، روشن است آنچه در اسناد تحولی از مدارس و کلاس‌های درس انتظار می‌رود، به‌وسیله کتاب‌محوری، حاصل نخواهد شد و دانش‌آموز با این حجم مطالب نه تنها نمی‌تواند مهارت‌آموزی کند، بلکه این کتاب‌ها و مطالب آن به‌قدری او را خسته می‌کند که نتیجه خوبی از آن‌ها در زندگی‌اش نمی‌گیرد و نسبت به آن‌ها دلزده می‌شود.

اگرچه کتاب‌های درسی نقش مهم و مؤثری در یادگیری مطالب مختلف به دانش‌آموزان دارند، اما اگر معلمان در آموزش از شیوه دانش‌آموز-مداری و مبتنی بر استفاده از کتاب‌های غیردرسی به جای تک کتاب درسی استفاده کنند، نه تنها ضمن ایجاد علاقه و انگیزه به مطالعه بیشتر در دانش‌آموزان، زمینه‌های یادگیری بیشتر را در آن‌ها ایجاد می‌کنند، بلکه دانش‌آموزان با مراجعه به منابع متعدد موجود در حوزه‌های مرتبط با مطالب کتاب درسی، قادر خواهند بود توانایی ترکیب و ارزیابی مطالب در سایر کتاب‌ها را کسب کنند و در آینده نیز به پژوهشگرانی منتقد و خلاق تبدیل شوند. با وجود این، بر اساس نتایج به دست آمده از پژوهش‌های انجام‌یافته در ایران متوجه می‌شویم که در عمده موارد، اتکای معلم به تک کتاب درسی و عدم دسترسی یا عدم شناخت منابع غیردرسی، نظام کنونی آموزش و پرورش را نظامی یک‌طرفه و منفعل قرار داده است و انگیزه‌ای برای مطالعه و یادگیری در دانش‌آموزان ایجاد نکرده است. گرچه باید به این نکته اشاره کرد که حجم کثونی کتاب‌های درسی و وقت گیر بودن تدریس آن‌ها در کلاس عملاً اجازه انجام هیچ فعالیت دیگری را امکان‌پذیر نمی‌سازد. ■

به‌طورکلی در الگوی نظام آموزش و پرورش ایران، اغلب فعالیت‌های آموزشی و پرورشی، در چارچوب کتاب‌های درسی صورت می‌گیرد. کتب درسی از کارآمدترین ابزارهایی است که می‌تواند نقش مهمی در انتقال و توسعه علمی و فرهنگی کشور داشته باشد. همچنین کتاب‌های درسی می‌تواند عامل انتقال و توسعه میراث ملی و دینی و زمینه‌ساز تحقق رفتارهای عملی متناسب با فرهنگ هر جامعه در کسانی باشد که انتظار می‌رود در آینده ادامه‌دهنده این ارزش‌ها باشند. کتب درسی در دسترس‌ترین رسانه‌های آموزشی است که نقش ارزشمندی در تعلیم و تربیت ایفا می‌کند. ازجمله مزایای کتاب‌های درسی، اقتصادی بودن و سهولت استفاده آن‌هاست. در نظام آموزشی، تهیه و تدوین کتاب‌های درسی مناسب در دستیابی به نتایج آموزشی موفقیت‌آمیز سهم بسزایی دارد و به‌رغم تنوع و تکثیر وسایل جدید آموزشی و اطلاع‌رسانی، از مهم‌ترین ابزار آموزشی در همه سطوح به‌شمار می‌رود و در تحقق اهداف آموزشی و اطلاع‌رسانی نقش اساسی ایفا می‌کند.

متمرکز بودن نظام تعلیم و تربیت کشور باعث اهمیت بیش از حد کتاب‌های درسی شده تا حدی که در این نوع نظام‌ها، تقریباً تمام عوامل آموزشی بر اساس یک محتوا و قالب مشخص تعیین و اجرا می‌شود. همین تمرکزگرایی باعث افزایش حساسیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در کشور و در نتیجه مانع بروز و ظهور هرگونه اصلاح و تغییر می‌شود. فرجام چنین شرایطی، اغلب به‌صورت انفجاری و ناگهانی خود را نشان می‌دهد و چه‌بسا جامعه و خانواده‌ها را با التهاب و نگرانی مواجه می‌کند. هنری ژيرو، یکی از استادان مشهور تعلیم و تربیت انتقادی در دوران معاصر است. او در کتاب تفکر انتقادی خود اقتدار متنی را به باد انتقاد می‌گیرد و آن را مشروعیت‌بخشی به فرهنگ غربی و نادیده گرفتن فرهنگ خودی می‌داند. ژيرو می‌نویسد: «کتاب‌های درسی مقدس نیستند. معلمان و دانش‌آموزان باید از مرزهای این متون بگذرند و با کشف علایق ایدئولوژیک این متون، به واسازی (تحول بنیادین) آن‌ها بپردازند و نیز بر فرهنگ‌هایی تأکید کنند که در داخل این متون ساکت مانده‌اند. معلم باید در کلاس درس خود در حد امکان از منابع مختلف بهره‌برد تا بتواند شاهد بروز همه فرهنگ‌ها در برنامه درسی و محتوای آموزشی باشد.»

به نظر او: «کتاب‌های درسی به دلیل رشته‌محوری (موضوع‌محوری) سبب جدایی مرزهای دانش می‌شوند و همین باعث می‌شود تا علم و دانش از زندگی روزمره آنان فاصله بگیرد و خاصیت تغییردهندگی خود را از دست بدهد و در نهایت به مشت‌ی اطلاعات بی‌ارتباط با عمل تبدیل شود.»

وی معتقد است: «در کلاس درس باید مبانی تحمل و احترام به عقاید تمرین شود. دانش‌آموزان را باید به تفکر انتقادی مجهز کنیم و از همان ابتدا آن‌ها را تا حد ممکن در تصمیم‌گیری دخالت دهیم. معلم باید از طریق معرفی منابع مختلف یادگیری، قداست متون درسی را در هم شکنند و امکان چندگانگی در آموزش و تربیت را به وجود آورد.»

# ناکامی کتاب‌های درسی در آموزش مسائل کاربردی زندگی



عبدالجلیل کریمی‌پور  
دبیر جامعه‌شناسی شهرستان خواف

آنها می‌بینیم؟ دانش‌آموز ابتدایی که باید در مدرسه با مفاهیم درسی زندگی کند و از لابه‌لای آنها انرژی‌های شادی‌آوری را برای خود پیدا نماید، شوربختانه باید وقت و انرژی کودک‌اش را در یک آمدورفت کلیشه‌ای و خواندن کتاب‌هایی حوصله‌بر، در یک محیط خشک و خسته‌کننده صرف کند!

سومین عامل مورد توجه، تأثیر مدرسه بر موفقیت‌های افراد است. در کشور ما تحصیل یعنی ورود دانش‌آموز به رشته تجربی و رسیدن به مدارج عالی در این حوزه است که همه خانواده‌ها را درگیر خود کرده است! آیا همه دانش‌آموزان به این توفیق دست می‌یابند؟ اگر نتوانستند چه کنند؟ آیا از طریق محتوای کتاب‌های مدرسه برای این دانش‌آموزان تدریسی اندیشیده شده است؟ آیا مفاهیمی که دانش‌آموز دوازده ساله با آنها سر و کار داشته‌اند می‌تواند برایش لقمه نانی به ارمغان آورد؟ می‌تواند او را در تنگناهای اقتصادی یاری کند یا حتی می‌تواند لاقط او را یک انسان نیمه‌حرفه‌ای مجهز به سلاح علم و اخلاق و اندیشه بار آورد؟ یعنی بعد از دوازده سال باید به بازار برود و در فضای آن با سبک و سیاق مربوط به آن، از اول شروع کند؟ یعنی واقعاً همه این درس خواندن‌ها، همه‌ی این استرس‌ها هیچ! پس حال چه باید کرد؟ خوب می‌دانیم، سال‌هاست چرخه آموزش کشور ما به گونه‌ای می‌چرخد که نه بار علمی دارد و نه بار زندگی! البته روی سخنم به سمت جمعیت بالایی است که از همه چیز مانده‌اند، نه در رشته موردنظرشان در کنکور قبول شده‌اند و نه پول دانشگاه آزاد را دارند نه توانایی‌های ضروری برای یک زندگی معمولی و نه حوصله و آرامشی. به نظر می‌رسد آنچه می‌ماند این است که فرادستان کمی به خود آیند و تغییری اثربخش در محتوای کتاب‌های درسی به وجود آورند تا شاید روحی تازه در وضعیت دانش‌آموز دمیده شود!

دانش‌آموز ابتدایی در قالب بازی‌های جمعی که جزو درس‌های اصلی مدرسه تلقی می‌شود باید یاد بگیرد شاد باشد و در کنار این شادی با دیگران هم ارتباط خوبی برقرار کند. محتوای کتاب‌های درسی به او یاد بدهد که چگونه مطالبه‌گر باشد و چگونه واقف به حق و حقوقش گردد. او را در فضایی نرمال به سمت یک زندگی نرمال قرار دهد.

در پایه‌های بالاتر نیز باید محتوایی را به او آموزش داد تا مجبور نباشد برای گذران زندگی، اصول اخلاقی-اجتماعی را زیر پا گذارد! مفاهیم درسی-آموزشی طوری او را بار آورد که از حداقل‌ها برخوردار باشد. شکی نیست که محتوای درسی-آموزشی ما باید تغییری جدی یابد تا شاهد زندگی نرمال اجتماعی باشیم و بتوانیم توفیق نظام آموزشی‌مان را در تربیت یک شهروند متعادل، آگاه و اثربخش لمس کنیم. ■

همیشه وقتی از یک جامعه سالم و منطقی صحبت به میان می‌آید، اولین مؤلفه مورد نظر درباره آن میزان مشارکت اجتماعی اعضا تشکیل‌دهنده آن است، اعضایی که این مشارکت در آنها درونی شده باشد. یکی از جایگاه‌هایی که می‌تواند زمینه‌ساز این درونی شدن باشد، مدرسه و محتوای کتاب‌های درسی است. کتاب‌های درسی که دانش‌آموز از شش‌سالگی با آنها سر و کار دارد و می‌تواند او را از همان ابتدا به سمت یک زندگی منطقی سوق دهد؛ یعنی کاربرد مطالب آموخته‌شده در مدرسه در زندگی اجتماعی او نمود پیدا کند. این البته بدان معنی است که اگر دانش‌آموزی بنا به هر دلیلی تحصیل را نیمه‌کاره رها کرد بتواند متناسب با آنچه در مدرسه آموخته، زندگی‌اش را سر و سامان دهد. حال باید پرسید که آیا کتاب‌های درسی و آموزش‌های مدرسه‌ای از محتوایی کاربردی برخوردار است؟

اولین مؤلفه در این رابطه، بررسی قدرت جذب مدرسه است؛ یعنی آیا مدرسه می‌تواند برای دانش‌آموز علاقه ایجاد کند. متأسفانه عامل مدرسه‌گرایی در بین دانش‌آموزان رواج پیدا کرده است. عاملی که بیانگر این واقعیت مهم است که مدرسه و محتوای آموزشی کتاب‌ها از قدرت جذب بالایی برای نگهداری دانش‌آموز در همان زمان مقرر برخوردار نیست؛ یعنی نمی‌توانیم امیدوار باشیم که او با این اوصاف بتواند در این محیط با اصول و قواعد زندگی آشنا شود. بی‌شک محتوای غیرکاربردی کتاب‌ها نمی‌تواند فضایی جذاب را برای دانش‌آموز به ارمغان آورد.

دومین عامل در این رابطه، آموزش کاربردی مسائل شهروندی است که متأسفانه در محتوای کتاب‌ها کمتر به این مسئله پرداخته شده است. دانش‌آموز از همان دوره ابتدایی تلاش می‌کند تا مطالب را حفظ کند و کم‌کم رابطه مفاهیم را با کنکور پیدا نماید و میزان اثربخشی یک کتاب و درس مربوط به آن را در میزان اثربخشی آن در کنکور محاسبه کند تا هرکدام از این کتاب‌ها که کمتر این رویه را دنبال کند از صحنه توجه و یادگیری اصولی خارج شوند.

آیا دانش‌آموزی که بنا بر هر دلیلی از ادامه تحصیل دور می‌ماند، می‌تواند شهروندی درست و منطقی و متناسب با اسلوب‌های اجتماعی باشد؟ اگر به عناوینی چون توجه به مسائل زیست‌محیطی، رعایت قانون و مقررات، توجه به حقوق شهروندی، رعایت مفاهیم اخلاقی و... توجه کنیم، متأسفانه شاهد وضعیت خوبی نخواهیم بود. شاید عناوین کتاب‌هایی که دانش‌آموز در دوران مختلف تحصیلی با آنها سر و کار دارد پرطمطراق باشد، اما چه اندازه اثرات محتوایی این کتاب‌ها-که هیچ جایگاهی هم در بین دانش‌آموزان ندارند- را در رفتارهای اجتماعی و زیستی



## محتوا، زیر سایه عناصر دیگر

گروه جامعه: میرزا حسن رشدیه و قبل از او امیرکبیر در پی نظام بخشیدن به آموزش در ایران بودند و سال هاست که دولت‌ها سکان دار سیستم آموزشی هستند. طی این سالیان تغییرات محتوایی و شکلی به فراخور سیاست‌ها و اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت در کتب درسی و نحوه تدریس این کتاب‌ها که مرجع دانش‌آموزان هستند اتفاق افتاده است. با سرعت گرفتن پیشرفت علم و تکنولوژی نیاز به محتوای جدید هم بیشتر حس می‌شود. تغییر و تحولات سال‌های اخیر که پی‌درپی و در فواصل زمانی کم بوده‌اند طرفداران و منتقدانی دارند. بنا به سنت نقد و برای بررسی تناسب محتوای کتب درسی با نیازهای جامعه و دانش‌آموزان با چهار تن از دبیران میزگردی شکل گرفت که خدیجه پاک‌ضمیر و فائزه الماسی، دبیران مقطع دبیرستان و محمود مژده‌ی و مهدی زارع‌پور، دبیران مدارس فنی و حرفه‌ای و کارودانش، نظرات و تجارب خود را به بحث گذاشتند.

و ارباب می‌اندازد. درست است که می‌خواهند چیزی را به بچه مردم یاد بدهند، اما به‌جای آنکه یک آدم متشخص مؤدب درست کنند یک فرد برده‌صفت ترسو درست خواهند کرد؛ البته این بخشی که خواندم منفی بود، اما این کتاب‌ها بخش‌های خوب هم دارند؛ اما چون تغییرات کتاب‌های درسی در زمان‌های متوالی و کوتاه‌مدت مثلاً در طول دو سال عوض می‌شود، معلم و هنرجو نمی‌توانند به کتاب برسند و سردرگمی ایجاد می‌کند. هدف به‌روز کردن استانداردها است، اما چون از بدنه معلم مشاوره نمی‌گیرند و ساختار از بالا به پایین است، مشکلات ایجاد می‌کند و باعث می‌شود دانش‌آموز نتواند درک عمیقی داشته باشد و فقط به مطالب نوک بزند و با وجود آنکه استانداردها رعایت می‌شود، اما دانش‌آموز دچار سردرگمی شود.

**مهدی زارع‌پور:** نکته مهم این است که تغییر کتاب‌ها متناسب با تغییر فضای فکری دانش‌آموز نیست، بلکه متناسب با تغییر فضای فکری مؤلفان کتاب است. ما به‌عنوان معلم تشنه این مطالب بودیم اما بازهم جامعه تألیف شاید پانزده سال از دانش‌آموز عقب‌تر است؛ یعنی پانزده سال بعد دانش‌آموز فعلی بخواهد کتاب تألیف همان کمبودهای زمان خودش را می‌آورد تا جبران شود. کتاب‌های جدیدالتألیف از نظر من معلم خیلی خوب است و ما همه تشنه این مطالب در زمان تصحیح خودمان بودیم، اما این‌ها همه نیاز ما در آن زمان بود نه نیاز امروز.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** به نظر من یک بخش از برنامه درسی کتاب‌ها و محتوا هستند. چون دوستان در فنی و حرفه‌ای تدریس می‌کنند دروسی جدید به ساختارشان اضافه شده که در بخش نظری این دروس را نداریم. تنها درس مشترک ما تفکر و سواد رسانه‌ای است. این درس از دوره اول متوسطه یعنی پایه‌های هفتم، هشتم و نهم شروع شده و درس خوبی است. مهارت‌هایی در این کتاب هست که برای بچه‌ها مفید است، اما نحوه اجرا هم مهم است. امسال چون معلم این درس بچه‌ها در اواخر سال به مرخصی رفته بود من چند جلسه این درس را تدریس

به نظر شما محتوای کتب درسی تا چه اندازه برای ساخت انسان موردنیاز جامعه امروز و آینده ایران کارآمد است و چه نقاط ضعف و قوتی در این مسیر دارند؟

**محمود مژده‌ی:** اخیراً دروسی به‌عنوان شایستگی‌های غیرفنی به مجموعه درس‌های هنرستان اضافه شده است که موضوعاتی چون سواد رسانه‌ای، کارگاه نوآوری و کارآفرینی و الزامات محیط کار را دربر می‌گیرد و در پاسخ به همین نیاز طراحی شده است. از دید طراحان قرار بر این بوده که این کتاب‌ها هنرجو را برای ارتباط برقرار کردن با جامعه و محیط آماده کند، اما مشکلات مختلفی در این مسیر وجود دارد. یکی از این مشکلات معلمان هستند. در دید بسیاری از معلمان این دروس حالت «ساعت پرکن» دارند نه ضرورت دانش فنی. مشکل دیگر محتوای این کتب است. من قسمتی از یکی از این کتاب‌ها را می‌خوانم:

«ارتباط با مقام مافوق؛ در سلام کردن به مافوق پیش‌دستی کنید. هنگام سلام اندکی سر خود را به نشانه احترام فرود بیاورید خصوصاً اگر از نظر سنی از شما بزرگ‌تر باشد. هرگز برای دست دادن پیش‌دستی نکنید، اگر مافوق دستش را جلو آورد به آهستگی دست او را بفشارید و تا دست شما را رها نکرد دست خود را نکشید. حداقل حریم ارتباطی یک تا یک و نیم متر را رعایت کنید. برای سخن گفتن اجازه بگیرید. به هیچ وجه شوخی نکنید. همواره آراسته ظاهر شوید. به هیچ وجه صحبت او را قطع نکنید. اگر به اتاق محل کارش می‌روید تا اجازه نداده ننشینید. تبسم در چهره داشته باشید. اگر مافوق عصبانی است شما هم چهره جدی به خود بگیرید. هنگام ایستادن صاف بایستید و دست در جیب خود نکنید، بهتر است دست‌ها جلوی شکم و روی هم قرار بگیرد. هنگام حرکت کردن یک‌قدم پشت سر او حرکت کنید» و موارد دیگر.

وقتی من این‌ها را درس می‌دادم به دانش‌آموزان می‌گفتم این موارد مرا به یاد رعیت



روی دوش دانش آموز می گذارد. شاید بهتر بود این مفاهیم را ضمن همان دروس اصلی می گنجاندند. زمان وزارت آقای حاجی، معاونت پرورشی را حذف کردند و گفتند پرورش و آموزش، هر دو موضوع کار معلم است. در واقع نباید یک نفر به کودک درس بدهد و دیگری او را نصیحت کند، بلکه باید ضمن آموزش، پرورش هم بیابد و مثلاً کودک مفهوم محیط زیست را ضمن تمام درس های خود بیاموزد. آیا نمی شد این روند را اجرا کرد؟

**مهدی زارع پور:** در مورد این فرآیند، یک عامل مهم معلم قوی و چندبعدی است نه یک معلم تک بعدی که فقط بلد است فیزیک یا ریاضی درس بدهد. نیازمند معلمی هستیم که در روان شناسی و علوم تربیتی و این قبیل علوم، آموزش هایی دیده باشد. خود ما که در دانشگاه دبیری خوانده ایم جز یکی دو کتاب روان شناسی هیچ وقت در این مورد دوره ای ندیدیم. اخیراً دوره ای بود که من به عنوان معلم فنی و حرفه ای، با معلمان دیگر در مورد درسی که باید تدریس کنم گفت و گو و بحث هم داشته باشم. من فکر می کنم آنچه شما می گوید نیازمند معلم های قوی است اما در شرایط الان که معلمان مشکلات متعددی دارند به نظر من این طرح عملی نمی شود.

**یعنی ایراد در نظام تربیت معلم است.**

**خدیجه پاک ضمیر:** علاوه بر چیزی که آقای زارع پور گفتند که معلم هایی لازم داریم که محدود به یک دانش نباشند، بحث خود کلاس های درس هم مطرح است. حجم دانش آموزان در کلاس هم خیلی مهم است. اینکه من معلم در زمینه های مختلف اطلاعات هم داشته باشم، اما وارد کلاسی با چهل دانش آموز بشوم عملاً چیزی قابل انتقال نیست. این مسئله یک بعد ندارد و باید شرایط در کنار هم قرار بگیرد. فضای آموزشی و تعداد دانش آموزان و دانش معلم باید در کنار هم باشد. در کلاس چهل نفری فقط حضور و غیاب و تدریس با عجله ممکن است و ارتباط با دانش آموز و یاد دادن چیزهای بیشتر خیلی سخت است. در حقیقت وقت ما صرف برقراری نظم در کلاس می شود.

**فائزه الماسی:** به نظر من به عنوان یک معلم ریاضی، حتی در درسی مانند ریاضی که به نظر می رسد امکان آموزش مفاهیمی مانند محیط زیست ضمن آموزش درس وجود ندارد، اتفاقاً این امر ممکن است. شدنش هم ملزم به این است که دبیر وقت بگذارد که با چه روشی درس بدهد تا ارتباط را برقرار کند و اگر این ارتباط برقرار شود، اتفاقاً درس برای بچه ها عینی تر و قابل فهم تر می شود. من برای آموزش بحث حد به دانش آموزان می گفتم ما به یک درخت از دو طرف فقط می توانیم نزدیک شویم اما هیچ وقت نمی توانیم جای درخت بایستیم. این ارتباط برای بچه های جالب بود و در فهم درس هم مؤثر بود؛ اما آن قدر فشار روی معلم است و حجم کتاب آن قدر بالاست که معلم برای برقراری این طور ارتباطات باید وقت زیادی بگذارد.



فائزه الماسی

## کنکور بر مباحث جدیدی که به محتوای آموزشی اضافه شده تأثیر نگذاشته است؟

**خدیجه پاک ضمیر:** گذاشته است. درس هایی که تازه تألیف شده اند، خوب اند، اما جدی به آن ها پرداخته نمی شود. یکی از دلایل این اتفاق، ضعف نیروی متخصص است. مسئله دیگری که باعث می شود این درس های خوب به حاشیه بروند کنکور است. اگر غول کنکور از روی دوش نظام آموزشی برداشته شود همه دروس اهمیت خودشان را پیدا می کنند. حذف کنکور خواسته دانش آموزان و خانواده ها و معلمان است. در فضای کنکور برخی از درس ها اهمیت ویژه دارند و تمرکز روی این درس است و بقیه دروس به حاشیه می روند. در این شرایط نه دانش آموز و نه مدارس علاقه ای به وقت گذاشتن روی این دروس ندارند. خود من در مدرسه غیرانتفاعی کار کردم و دروسی مثل بهداشت یا فرهنگ و هویت کاملاً غیرحضور بر گزار می شد و جزوه ای به بچه ها می دادند که حاوی صد تا سؤال از آن درس بود و از آن تعدادی سؤال برای امتحان انتخاب شد. با درس های جدید غیرکنکوری برخورد این چنینی می شد و ساعت آن به فیزیک و ریاضی اختصاص پیدا می کرد.

**رقابت برای قبولی باعث شده مدرسی که غیرانتفاعی هستند برای بالا بردن درصد قبولی درس های اساسی را به حاشیه ببرند. به نوعی مدارس دولتی در این زمینه موفق ترند.**

**خدیجه پاک ضمیر:** از نظر آماده کردن بچه ها برای مهارت های زندگی مدارس دولتی موفق ترند. در اجرای درس های تخصصی هم ضعف هست. حجم کتاب بالا و ساعت کم است. حجم اطلاعات زیادی که باید تدریس شود هم به معلم فشار می آورد و هم به دانش آموز و فضای کلاس را تحت تأثیر قرار می دهد. از ابتدای ساعت تا انتهای ساعت معلم پای تابلو درس می دهد و اطلاعات وارد ذهن بچه ها می کند؛ یعنی محتوا و ساعت تناسبی با هم ندارند.

**درواقع خود این کتاب ها باری جدید**

می کردم؛ در طول سال تحصیلی معلم سر کلاس نرفته بود و یکی از دانش آموزان سال بالایی به آن ها گفته که کجای کتاب را بخوانید و برای امتحان حاضر کنید. در حالی که مدرسه بسیار شلوغ بود و دانش آموزان از خانواده های مشکل دار بودند که ارتباط و رفتارشان نشان می داد این درس با یک معلم متخصص می تواند به آن ها کمک کند. کما اینکه در چند جلسه محدودی که داشتم توانستم زمینه بحث را برای بچه ها آماده کنیم تا برایشان آموزنده باشد. بخشی از مشکل هم کمبود نیروی انسانی متخصص است. بقیه بحث برنامه درسی هم همین است. من بیست سال در آموزش و پرورش سابقه دارم و دوازده سال هم دانش آموز بوده ام؛ بنابراین ۳۲ سال است در این سیستم هستم. وقتی مقایسه می کنم به نظرم در بحث آموزش و محتوای آموزشی و نحوه آموزشی و متد تغییر و تحولی رخ نداده. روشی که من درس می خواندم همان روش هم الان تدریس می شود.

**فائزه الماسی:** من هفت سال است که تدریس نمی کنم و آن زمان این کتاب ها نبود. تا جایی که اطلاع دارم دبیران ریاضی به خاطر کمبود زمانی که دارند این دروس را تدریس نمی کنند و از ساعت آن برای درس خودشان استفاده می کنند که اشتباه بزرگی هم هست. زمانی که تدریس می کردم بزرگ ترین پرسش دانش آموزان این بود که چرا ریاضی می خوانیم. خودم هم عذاب وجدان داشتم که خارج از مدرسه این بچه چه مشکلی را مثلاً با مشتق می تواند حل کند. من فقط می توانستم بگویم که ریاضی نوعی ورزش مغزی است که کمک می کند بعداً بهتر تصمیم بگیرند و مشکلات را حل کنند. همین باعث می شد گاهی بحث های متفرقه هم سر کلاس انجام دهیم. تنها کتابی که باعث می شد در کنار آن بحث های فارغ از درس انجام دهیم درس آمار بود که حجم کتاب کم بود. آخر سال هم باید روی یک موضوع کار آماری می کردند که می شد به سمت موضوعات مورد علاقه شان هدایت کرد. به نظر من مهم ترین مشکل درسی مانند ریاضی، کاربردی نبودن مباحث است. بچه ها برایشان سخت است مباحث خشک جبر و دیفرانسیل را بدون اینکه کاربرد آن را بدانند یاد بگیرند. خودم همیشه عذاب وجدان داشتم که باید انرژی زیاد بچه ها در این سن را سرکوب کنم که ساکت باشید و درسی را یاد بگیرید که کاربردش را خود من هم نمی دانم.

**فکر می کنید برای جذاب شدن درس ریاضی چه کار باید کرد؟**

**فائزه الماسی:** ریاضی را می توان با فلسفه تلفیق کرد تا جذاب تر شود و بیشتر به کار آید. باید تعداد مباحث را کم کنند و بقیه را با موضوعات کاربردی تلفیق کنند. در درس هندسه تحلیلی موقع تدریس می گفتم چه استفاده هایی در پزشکی و سایر علوم دارد. خودم به عنوان فوق لیسانس ریاضی هم اطلاعات خوبی نداشتم که به بچه ها بدهم. شاید کسی که فلسفه خوانده بهتر بتواند کاربردها را برای بچه ها باز کند، اما وقتی مسئله دانش آموز قبولی کنکور است، حتی کاربردی شدن هم رنگ می بازد.

**محمود مژده‌هی:** موضوع این بحث و بیشتر پرسش‌های شما متوجه محتوای کتب درسی است، اما نمی‌شود در خلأ از محتوا صحبت کرد. محتوای کتب درسی هرچقدر استاندارد باشد در هر حال غول کنکور روی آن سایه می‌اندازد یا حجم دانش‌آموزان کارایی را از کتاب می‌گیرد. خشکی مطلب و جذاب نبودن و بی‌سوادی معلم در روش تدریس همه روی آن سایه می‌اندازند؛ بنابراین محتوا یک فاکتور از مجموعه‌ای است که باید دست‌به‌دست هم بدهند تا یک آموزش پیشرو داشته باشیم. در ضمن تمام این مسائل، من معلم اجازه ورود به مباحث پرورشی را ندارم. به دلیل ایدئولوژیک بودن نظام آموزشی ما حق ورود به این مسئله را نداریم. البته یک تعارف وجود دارد که معلم‌های خوب کاریزما دارند و بهتر است با دانش‌آموز صحبت کنند؛ اما اگر از حدی فراتر برویم به ما می‌گویند به شما ربطی ندارد. مگر خارج از محیط مدرسه که ارتباط عاطفی بین معلم و دانش‌آموز برقرار شود و معلم بتواند تأثیر بگذارد.

در بررسی محتوای آموزشی کتب درسی می‌توان از دو مدل استفاده کرد. یکی اینکه محتوا را فارغ از ارتباطات ارگانیک با سایرین بسنجیم و شرایط را فریز کنیم و بی‌سوادی معلم و شرایط کلاس و سیاست‌گذاری‌های کلان را نادیده بگیریم و فقط محتوا را نقد و تحلیل علمی کنیم. یک زمان هم این محتوا را در ارتباط با سایر عوامل بسنجیم.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** من فکر می‌کنم خود محتوا را هم می‌توان مستقل از دیگر اجزا بررسی کرد. آیا این محتوا برای تقویت دانش‌آموزان در مواجهه با زندگی امروز مناسب است؟

**محمود مژده‌هی:** من در

مورد کار و دانش که موضوع تدریس هم هست باید بگویم استاندارد ISO دست و پای تهیه‌کنندگان محتوای درسی را بسته به این دلیل که محتوا باید طوری باشد که دانش‌آموز بعد از گذراندن مهارت بتواند یک لقمه نان از آن دریاورد. این یک استاندارد بین‌المللی است. مثلاً از نظر ما یک دانش‌آموز جوشکاری باید بازرسی جوش را هم قدم‌به‌قدم با جوشکاری یاد بگیرد چون موقع کار عیب و ایرادها را هم یاد بگیرد و بازرسی فقط مخصوص او باشد، نه کسی که مهندسی عمران دارد و یک هفته دوره بازرسی می‌گذراند و در صنعت بازرسی می‌کند. این‌ها باعث خطاهای فاحشی می‌شود که در هنگام زلزله خودش را نشان می‌دهد. الان

می‌گویند مطابق ISO کسی می‌تواند مدرک بازرس جوشکاری را بگیرد که دیپلم داشته باشد و دانش‌آموز فنی و حرفه‌ای هنوز دیپلم نگرفته و بنابراین نمی‌تواند



خدیجه پاک‌ضمیر

دوره بازرسی بگذرانند. اینجا نظام آموزشی می‌خواهد خودش را با یک مسئله جهانی هم‌تراز کند اما چون بقیه شرایط هماهنگ نیست ملغمه‌ای به وجود آمده که حتی مشکل هم ایجاد می‌کند. محتوای کتب فنی با همه ناسازگاری‌هایی که دارد و هر دو سه سال عوض می‌شود باز هم برای ظرفیت هنرستان و مدارس فنی و حرفه‌ای جواب می‌دهد؛ یعنی بالاخره وقتی دانش‌آموز دیپلم بگیرد با کمی تلاش می‌تواند خرج خودش را دریاورد. از لحاظ تناسب محتوا با آموزش فنی از نظر من نسبتاً مناسب است.

**به نظر شما چند درصد از دانش‌آموزان موفق شدند و بعد از تمام شدن دروسشان کار مرتبط انجام می‌دهند؟**

**محمود مژده‌هی:** من از سال

۸۳ تا کنون تدریس می‌کنم. چند سالی هم رشته غیرجوشکاری درس دادم. در بازه ده‌ساله اگر چهارصد دانش‌آموز داشته باشم اطلاع دارم حدود پنجاه نفر شغل جوشکاری دارند علاوه دانش‌آموز به رشته هم برای ادامه مهم است و چون کار پژوهشی هم در این مورد نشده نمی‌شود جواب دقیق و علمی به این سؤال داد؛ البته با بقیه هم ارتباط ندارم که بدانم چه تعداد دیگری در این شغل هستند. به هر حال به‌لحاظ آموزشی دست کم در دروس فنی محتوای کتب ارتباط سازمان‌یافته‌ای با کسب مهارت و شغل دارد، اما برای کسب مهارت زندگی کاستی‌های فراوانی وجود دارد. حتی کتاب‌هایی که ابتدای گفت‌وگو

اشاره کردم، چون جایگاه خود را پیدا نکرده و مشکلاتی که دوستان اشاره کردند را در خود دارد، توانسته از این کاستی بکاهد.

**آقای زارع‌پور چه درصدی از دانش‌آموزان شما شغل مرتبط با رشته پیدا کردند؟**

**مهدی زارع‌پور:** شاید ۶۰ درصد از دانش‌آموزان من در پایه دوازدهم توانایی جذب بازار کار را دارند، اما تقاضای کار با خروجی فنی و حرفه‌ای‌ها تناسب ندارد. ممکن است از ۲۰ دانش‌آموز من ۱۵ نفر توانایی ورود به بازار کار را داشته باشند اما فقط دوتا سرکار می‌روند چون رشته متناسب با بازار طراحی نشده. من هم اگر بخواهم فقط محتوا را بررسی کنم، به نظرم رشته‌ها و کتاب‌ها تخصصی‌تر شده و قبلاً این‌طور نبود و همین‌طور کتاب‌ها عملی‌تر شدند و حوزه‌های تئوری غیرضروری حذف شده. همین‌طور شایستگی‌های غیرفنی، به‌رحال طرح بحث خوبی است اما ما در شرایط فریز شده درس نمی‌دهیم و می‌خواهیم از این محتوا برای تربیت نیروی انسانی استفاده بشود. من فکر می‌کنم بله در شرایط فریز شده محتوای کتاب‌ها سه تا حسن دارند اما همچنان غیرمتناسب بودن رشته‌ها با بازار کار، هدایت تحصیلی بد که اجتماع و علاقه‌مندی و شرایط اجتماعی در آن نظر گرفته نمی‌شود مطرح است و باعث می‌شود هنگام فارغ‌التحصیلی ۷۰ درصد آماده کار باشند اما ۱۰ درصد وارد بازار کار بشوند.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** بچه‌های فنی این شانس را دارند که بعد از فارغ‌التحصیلی کار پیدا کند هرچند آمارش کم باشد، اما در رشته‌های نظری این‌طور نیست. دانش‌آموز باید برای ورود به بازار کار تحصیلات دانشگاهی داشته باشد و رشته‌های نظری مهارتی نیستند. این ویژگی رشته‌های نظری است که مهارتی نیست، اما اگر مهارت شغلی را کنار بگذاریم مهارت‌های زندگی هم کسب نمی‌کنند و هیچ دستاورد دیگری هم ندارند. دانش‌آموز فارغ‌التحصیل رشته نظری نه مهارت شغلی دارد نه مهارت زندگی. این‌ها ضعف بزرگی است که نمی‌دانم چقدر از این ضعف بر گردن محتواست.

**محمود مژده‌هی:** بخشی از دروس مانند عربی و دینی و تاریخ نه تنها مورد استقبال بچه‌ها نیست، بلکه بخشی از دانش‌آموزان از آن‌ها متنفرند. دلیل این تنفر آن است که فکر می‌کنند محتوای آن‌ها دارای عناصری است که از نظر دانش‌آموز درست نیست. حتی گاهی دانش‌آموز یک نافرمانی مدنی غیرسازمان‌یافته در قبال این دروس دارد که مثلاً ۹۰ درصد در کنکور عربی را صفر می‌زنند. گاهی در کلاس مباحث دینی مطرح می‌شود بچه‌ها خیلی روی محتوای کتاب مسلط نیستند و حرف دیگری دارند. در واقع بخشی از درس‌ها مورد اقبال بچه‌ها نیست، اما در میان دروس عمومی از همه مظلوم‌تر ورزش است که نگاه بسیار تقلیل‌یافته به ورزش حاکم است. بچه‌ها یاد نمی‌گیرند به سلامت جسمانی باید اهمیت بدهند. خود معلم ورزش می‌تواند تغذیه صحیح و مصرف کالری را به بچه یاد بدهند، اما آموزش در کار نیست و ورزش در مدارس فقط فوتبال یا والیبال و بسکتبال و هندبال است. آموزش و پرورش می‌توانست سالن

تا به آزمایشگاه اختصاص بدهد. طبیعی است که همه از این چهاردیواری و میز و نیمکت خسته بشود. **مهدی زارع پور:** این همان جزیره‌ای کار کردن در آموزش و پرورش است. یک نهاد کتاب تألیف می‌کنند، اما نوسازی مدارس با تألیفات کتاب متفاوت است. در رشته‌های فنی هم ما همین معضل را به شدت داریم. دردسر بزرگی داریم که کسی که کتاب را تألیف کرده به تجهیزاتی فکر نکرده. به نوعی با نبود تجهیزات ۵۰ درصد کتاب حذف می‌شود.

در ادامه به چهار آسیبی که آقای مژده‌ای اشاره کردند، من نگاه حکومتی به تعلیم و آموزش و پرورش را هم اضافه می‌کنم؛ یعنی پیشرفت شخصی و پیشرفت جامعه در اولویت‌های دوم و سوم است. نگاه رفع تکلیفی حکومتی باعث می‌شود خیلی جاها سانسور داشته باشیم و بعضی مباحث حتی کنار گذاشته شود. این محدودیت‌ها محتوای مورد نیاز دانش آموز را حذف می‌کند. سال قبل درس خلاقیت و کارآفرینی درس می‌دادم. در یک جلسه پرسیدم بزرگ‌ترین دغدغه شما در زندگی امروزتان چیست و در روز بیشترین زمان را برای چه کاری می‌گذارید؟ بزرگ‌ترین دغدغه بچه‌ها اول پول و شغل بود. برای سؤال دوم هم زمان گذاشتن برای تیپ و قیافه و باشگاه بود. سومین مسئله‌شان هم روابطشان با دوست‌دخترشان بود بعد هم بازی‌های کامپیوتری بود. وقتی نگاه کردم در همین درس خلاقیت و کارآفرینی وقتی بحث پول درآوردن بود (البته تولید نه بلکه پول درآوردن)، تمامی مباحث کاسی را گوش می‌کردند. روی این مسئله صاحب‌نظر بودند و حرف داشتند. مثلاً می‌گفتند دور هم یک آشپزخانه ایجاد می‌کنیم و شیشه تولید می‌کنیم. بچه‌های پایین‌شهر بودند و حرفشان هم واقعی بود. وقتی از آن‌ها می‌پرسیدم چه چیزی کم دارید، جوابشان اعتمادبه‌نفس و داشتن هدف و شناختن خودشان بود. می‌گفتند ما خیلی نمی‌فهمیم داریم چکار می‌کنیم و گیجیم یعنی هویت برایشان تعریف نشده بود. خیلی‌ها ایشان می‌گفتند اعتمادبه‌نفس در جمع نداریم و خودمان را باور نداریم. نگاه که به بحث آموزش بکنیم بحث مسائل جنسی، هویت و عزت‌نفس و خودباوری در کتاب‌های ما نیست. همه دانش‌آموزان عزت‌نفس و خودباوری و اعتمادبه‌نفس ندارند.

## این‌ها البته چیزی نیست که بشود با کتاب آموزش داد.

**مهدی زارع پور:** در یک فرآیند باید آموزش داده شود که حداقل ذهن دانش‌آموز را به نکات و اشکالات خودش آگاه کند. گاهی در آموزش و پرورش ما آموزش نمی‌دهیم بلکه در پیجه برای شخص باز می‌کنیم تا فرد آگاه شود چه مشکلی دارد و چگونه باید آن را حل کند. من اشکال می‌بینم که هدف ما تربیت یک فرد برای جامعه امروز دنیا یا ایران است. البته این دو تا با هم متفاوت هم هستند. امروز دنیا این شخصیت‌ها را نمی‌پذیرد اما ایران این شخصیت‌ها را می‌پذیرد؛ یعنی تربیت یک دانش‌آموز خودخواه بدون اعتمادبه‌نفس و سودجو. وقتی با بچه‌ها حرف می‌زنیم زیاد اخلاقیات را قبول ندارند و نفی می‌کنند.



محمود مژده‌ای

**خدیجه پاک‌ضمیر:** نمونه آن فیزیک سال آخر است که حتی من فکر می‌کنم رپسای لایه‌های کمک‌آموزشی در آن وجود دارد وگرنه چه لزومی دارد آن‌قدر مطلب ناقص داشته باشد و دانش‌آموز برای دریافت بهتر به کتاب کمک‌آموزشی رجوع کند.

**محمود مژده‌ای:** سومین آسیب از نظر من نگاه ایدئولوژی‌زده است. محتوای کتب یا جنسیتی‌اند یا از نظر قومیتی و زبان محل بحث‌اند. چهارمین که از نظر من بیشترین آسیب به محتوای کتب درسی می‌زند این است که کتاب درسی رفع نیاز از دانش‌آموز نمی‌کند و در نتیجه آن‌ها را بی‌علاقه می‌کند. در یک دوره من به شش رشته فنی، ریاضی درس می‌دادم. بیشتر آن‌ها به رشته‌ای که می‌خواندند علاقه نداشتند و می‌گفتند رشته‌ای دیگر را می‌خواستیم بخوانیم و نتوانستیم. انگار خوب رشته‌های مختلف را نمی‌شناسند و بنابراین بی‌علاقه وارد رشته می‌شوند و این بی‌علاقگی بی‌ارتباط با محتوای کتاب درسی نیست.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** مدرسه یک چهاردیواری است که دانش‌آموز در آن بنشیند و معلم هم آموزش بدهد. من الان فیزیک درس می‌دهم. آزمایشگاه از بخش تئوری جدا شده و در مدارس دولتی آزمایشگاه وجود ندارد. حالا برای آزمایشگاه از بچه‌ها مبلغی را به‌عنوان هزینه می‌گیرند و یک بار در سال، مثلاً ۶۰ نفر دانش‌آموز را به آزمایشگاه مرکزی می‌برند و بچه‌ها آزمایشی را می‌بینند که

متصلی انجام می‌دهد؛ یعنی حتی دستشان به وسایل آزمایشگاه هم نمی‌خورد. مدرسه امکانات ندارد تا آزمایشگاه داشته باشد؛ البته فضای آموزشی هم ندارد

کشتی بزند و در زنگ‌های ورزش سرویس دهی بکند. در دروس فنی روان‌شناسی وسایل داریم که دانش‌آموز از وسیله می‌ترسد و باید زمان بگذرد تا بتواند پشت آن بنشیند و کار کند. اگر دانش‌آموز از سیم‌کشی بترسد و معلم در نظر نگیرد بچه دچار خودخوری‌های مختلف می‌شود و همه این‌ها در محتوای درسی باید لحاظ شود.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** دبیرستان دولتی که من تدریس می‌کنم بسیار شلوغ است و در کل ۷۰۰ دانش‌آموز دارد. امکان ندارد در زنگ تفریح یک دعوا نداشته باشیم. این مهارت ارتباطی است که باید به آن پرداخته می‌شود. شما به انسانی اشاره کردید که می‌خواهد در دنیای امروز زندگی کند. این انسان نگاه برابر به زن و مرد دارد، اما وقتی کتاب‌های ابتدایی را ورق بزنید در تصویرها زن در مشاغل خانگی به تصویر کشیده شده و مرد هم در صحنه‌های برتر اجتماع که متناسب با دنیای امروز نیست چه برسد به آینده. این یک آموزش عقب‌افتاده است. این مسائل که قرار است آموزش باشد دانش‌آموز را جذب نمی‌کند، بلکه خسته و دل‌زده از خواندن این درس‌ها می‌کند. موفقیت بچه‌ها در درس‌های ریاضی و تخصصی نسبت به درس دینی و عربی نشان می‌دهد بچه‌ها چه زاویه‌ای با محتوای این دروس دارند. ادبیات هم همین‌طور شده. ادبیات به دو بخش نگارش و متون تقسیم‌بندی شده که نگارش درس قشنگی است اگر خوب تدریس شود، اما اغلب با نگارش برخورد خوبی نمی‌شود و معلم ساعت این درس را به متون اختصاص می‌دهد. من سر امتحان نگارش مراقب بودم و دیدم چه متون قشنگی می‌نویسند. اگر این درس تخصصی‌تر نگاه می‌شد، می‌توانست نویسنده تربیت کند؛ اما به

خاطر نارسایی‌هایی که گفتیم درس‌های این چنینی که اتفاقاً به درد می‌خورد به حاشیه رفتند.

**محمود مژده‌ای:** به نظر من محتوای کتب آموزشی چهار آسیب مهم دارند. اول اینکه به برخی از کتب و محتوای آن‌ها نگاه تقلیل‌گرایانه شده. مثل درس‌های ورزش، ادبیات و نگارش که دانش‌آموز نمی‌داند ادبیات در بحران‌های زندگی چه کمکی به انسان می‌کند. دانش‌آموز تفکیک بین دینی و الهیات را نمی‌فهمد. در کشورهای مارکسیستی نیز حتی گاهی الهیات آموزش داده می‌شود، چراکه الهیات را به‌عنوان میراث معرفت‌شناسی بشری نگاه می‌کنند که در مقاطع تاریخی مختلف کارکردهایی داشته. آسیب دوم نگاه ایده‌آل‌گرایانه است که در دروس نظری بیشتر به چشم می‌خورد. آن‌قدر حجم مطلب و اطلاعات علمی بالاست که انگار دانش‌آموز دیپلم باید به همه وجوه علمی ورود کند، درحالی که فقط نوک زدن است.



مهدي زارع پور

در آزمون ورودی نزدیک ۲۵ تا ۳۰ میلیون هم شهریه دارند.

**محمود مژدهی:** من و دو نفر از دوستان روی پژوهشی کار می‌کردیم در مورد فلاند که چندین سال آموزش برتر را داشت. در این کشور برای محتوای درسی سه تا معلم به کلاس می‌فرستادند. یک معلم برای تدریس بود و معلم بعدی رفع اشکال می‌کرد و در نهایت هم معلمی آزمون می‌گرفت. این‌ها در بعضی کشورها تفکیک شده است، درحالی‌که در کشور ما یک معلم باید هر سه مهارت را داشته باشد، در حالی‌که بعد به نظر می‌رسد ما این سه مهارت را بلد باشیم. در سیستم کشورهای پیشرفته همه چیز با محتوا تنظیم می‌شود در حالی‌که اینجا محتوا خودش را با شرایط تنظیم می‌کند. جایی که محتوا با امکانات و مدیر و انتخابات و خیلی مسائل دیگر مواجه می‌شود محتوا قربانی می‌شود.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** برای همه چیز حتی در ظاهر هم این محتواست که قربانی می‌شود. مثلاً برای بازی‌های ملی فوتبال چون وقت آموزشی کم می‌شود باید از محتوا کم کنیم؟

**محمود مژدهی:** محتوا در آموزش و پرورش گوشت قربانی است.

**مهدي زارع پور:** البته از نظر من دیدن فوتبال از نشستن سر کلاس آموزش و پرورش مفیدتر است. من همیشه گفته‌ام تنها کتابی که در این چند سال سر کلاس درس دادم و برای بچه‌ها هم مفیدتر بوده همین کتاب کارگاه خلاقیت و نوآوری بود. چون فضای منوی باز فکری را برای بچه‌ها معرفی می‌کرد.

این کتاب برای معلم آزادی عمل گذاشته بود. در مدارس فنی مثلاً در درس تراشکاری دانش‌آموز باید ایمنی هم را یاد بگیرد. رئیس مدرسه که فنی نیست و می‌گوید خب چون در کتاب گفته کامیون بسازید پس باید کامیون بسازید. هرچه می‌گویم کامیون در مرحله دوم است! دانش‌آموزی که تراش را نمی‌شناسد چطور می‌تواند کامیون بسازد؟ در آخر مؤاخذه هم می‌شویم که چرا کامیون نساختید؟ پروژه محوری خوب است اما نتیجه‌گرایی بد است. اینکه صرفاً نتیجه به‌دست آمده پس کلاس مفید بوده و دانش‌آموز که پروژه را داده موفق بوده تأثیر منفی دارد.

محدودیتی که قبلاً در مورد مسائل جنسی بود ضمن ورود فضای مجازی برایشان اشتیاقی ایجاد کرده که تناقض با فضای جامعه دارد، ضمن این که نیازشان هم هست و این برایشان معضل شده و خیلی‌ها درگیرند. نگاه تربیتی حکومتی در محتوای کتاب‌ها بسیار تأثیرگذار است و دانش‌آموزان برای جامعه حکومتی ایران تربیت می‌شوند و این نگاه در مؤلفان کتاب است نه نگاه به جامعه بین‌المللی. چون در نگاه بین‌المللی انسان باید روان سالم، اعتمادبه‌نفس و خودباوری داشته باشد و عاری از تش و عقده جنسیتی باشد. دقیقاً این برعکس ویژگی‌های دانش‌آموزان ما است. ما ۱۰ سال پیش امروز ایران را در کلاس‌های درس می‌دیدیم. دانش‌آموزی که دروغ سرلوحه کارش بود و اصولش غیراخلاقی بود. امروز همین‌ها را می‌بینیم. دانش‌آموز امروز ورودی ده‌ساله آینده جامعه است. بدون اعتمادبه‌نفس، سوچو و بی‌هدف.

**محمود مژدهی:** البته ظاهر محتوای کتب، به نظر من خیلی بد نیست و اگر کسی خارج از سیستم آموزش و پرورش آن را ببیند، خیلی ایرادی به آن نباشد، مشکل اساسی جاهای دیگر است.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** در زمینه خودباوری من هم نظری دارم. طبیعی است که وقتی احساس خودباوری ایجاد می‌شود که فرد حس مفید بودن کند. کلاسی که تعریف شده با میز و نیمکت و معلم به‌عنوان سخنران، دانش‌آموز در فرآیند یاددهی و یادگیری نقشی ندارد و احساس مفید بودن هم نمی‌کند. در کشورهای پیشرفته فهرستی از مواد و کتب درسی تهیه شده و دانش‌آموز بر اساس علاقه‌مندی‌اش انتخاب می‌کند می‌خواهد چه درسی را بخواند. محتوا باز است. سیستم مدرسه محوری در آنجا مطرح است و در اینجا هم چند سالی است می‌گویند می‌خواهیم به این سمت برویم. البته این کار زیرساخت خودش را می‌خواهد. در این سیستم دانش‌آموز مجبور نیست دروسی را بخواند که در آن احساس خودباوری کند و عزت‌نفسش لکه‌دار شود.

**مهدي زارع پور:** واقعاً جای بحث است که هشت سال در مدرسه زبان می‌خوانیم و بعد هم در دانشگاه ادامه می‌دهیم، اما نمی‌توانیم یک جمله انگلیسی صحبت کنیم. همین اعتمادبه‌نفس را می‌گیرد.

**یعنی محتوا ناکارآمد است. در ایران تنوع محتوا به رسمیت شناخته نشده اما تنوع در امکانات وجود دارد. مدرسه غیرانتفاعی استخر یا کلاس فوق‌العاده و سفر خارجی دارد اما در محتوا یا مدارس دولتی یکی هستند، فقط احتمالاً بر اساس ضریب مورد نیاز کنکور درس می‌دهند نه بر اساس نیاز دانش‌آموز و جامعه.**

**مهدي زارع پور:** البته گویا برخی از مدارس در حوزه زبان و مهارت‌های فردی و ورزش فراتر از کتاب‌ها هستند و خوب کار می‌کنند، حتی مشاوره‌های باکیفیت برای دانش‌آموزان دارند که این‌ها خیلی کمک می‌کند. معمولاً این مدارس شرایط ویژه‌ای برای پذیرش دارند و فرزندان مسئولان در این مدارس ثبت‌نام می‌شوند. در صورت قبولی

هرکدام از شما سال‌هاست در این سیستم تدریس می‌کنید و ورودی آینده جامعه را آنجا می‌بینید. به نظرتان در این ساختار چه تغییر ممکن می‌شود در محتوا داد تا اوضاع بهتر شود؟ یا اینکه ساختار باید به کل تغییر کند؟ اگر ساختار باید تغییر کند این تغییر باید چگونه باشد؟

**مهدي زارع پور:** از نظر من برای بهتر شدن باید واقعیت‌گرا شویم و نگاه‌های حکومتی را از روی کتاب‌ها حذف کنیم. واقعیت‌های جامعه را ببینیم و فکر کنیم در این شرایط دانش‌آموز به چه آموزشی نیاز دارد. بعد هم نگوییم این محتوا چون در ایدئولوژی ما نیست پس آموزش نمی‌دهیم. اگر می‌خواهیم جلو معضل را بگیریم باید این کار را بکنیم.

**اگر جلوی انطباق با سیاست‌های حکومتی را بگیریم آن وقت کسی که هشت سال زبان می‌خواند می‌تواند انگلیسی صحبت کند؟**

**مهدي زارع پور:** گاهی به ذهن انسان خطور می‌کند که شاید زبان همان مهارتی است که قرار نیست اتفاقاً در جامعه کسی یاد بگیرد. در کدام کلاس جسارت آموزش داده می‌شود؟ شیوه درست اعتراض کردن به حقوق کجا آموزش داده می‌شود؟ مردم و جامعه چقدر حقوق شهروندی را بلدند؟ قانون اساسی را چقدر بلدیم؟ یعنی از نظر من یک جاهایی قرار نیست واقعاً آموزش اتفاق بیفتد و یکی هم همان زبان است. نه مؤلف بلد است درست کتاب آموزش زبان بنویسد نه معلم بلد است درست تدریس کند. همین دانش‌آموز اما در یک دوره کلاس زبان را خوب یاد خواهد گرفت. نگاه حکومتی این‌طور است که بچه من مطیع من بار بیاید و معترض من باشد و سبک خودش را داشته باشد.

**پس حق اعتراض کردن و حقوق شهروندی و این‌ها اگر آموزش داده شوند بخشی از مشکلات محتوای کتب آموزشی برطرف می‌شود؟**

**فائزه الماسی:** حتی بیش از آنکه دوستان می‌گویند، گویی آموزش هر حقی ایراد دارد. من بخش‌هایی از قانون اساسی که مربوط به حقوق زنان است با هزینه خودم پرینت کردم و به دانش‌آموزانم دادم، بابت این کار تویخ کتبی با درج در پرونده شدم و استدلال آن‌ها این بود که آموزش تو چه ربطی به آموزش قانون دارد؟ تو می‌خواهی به‌صورت جهت‌دار قوانین زنان در قانون اساسی را زیر سؤال ببری.

**محمود مژدهی:** حدود صد نفر از بهترین جامعه‌شناسان و روانشناسان در سال ۲۰۱۸ ده مهارت برتر که یک انسان در سال ۲۰۱۵ باید می‌داشت را لیست کردند. اولین مهارت حل مسئله خلاق بود. بعد پیش‌بینی کردند برای مهارت‌های سال ۲۰۲۱ که باز هم اولین مهارت حل مسئله خلاق پیش‌بینی شده. جالب است که در کتاب خلاقیت نوآوری بحث شایستگی حل مسئله خلاق گفته می‌شود؛ بنابراین مهارتی که در سال ۲۰۲۱ مهارت برتر است در

و دغدغه با هم حرف زدیم، اما در روز آخر وقتی می‌خواستیم نقد خود بر من را بنویسند، اساساً کسی چیزی ننوشت. فقط یکی دو نفر نوشتند خوب بود که گذاشتید سر کلاس راحت باشیم؛ یعنی انگار آن بحث‌ها را اصلاً نمی‌شنیدند. در واقع گویی ذهن آن‌ها پر از نصیحت شده و دیگر نمی‌شود با آن‌ها حرف زد. حالا در این سیستم، محتوای جدید چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ زمان ما تا حدودی تشنگی وجود داشت، اما امروز ماجرا چیز دیگری است.

**محمود مژده‌ی:** من در شهرک اندیشه درس می‌دهم که فرهنگ مهاجر دارد. تفاوت بچه‌ها در تهران و اندیشه را دیده‌ام. با بچه‌های تهران کمتر می‌شود ارتباط معنوی برقرار کرد، اما آنجا برعکس بود. من از سال ۸۳ تدریس کردم و آن زمان موبایل عمومی نبود. عناصر بومی فرهنگی را می‌شد بیشتر در بچه‌ها دید از جمله لوطی منشی که در فرهنگ سنتی ما پررنگ بود. بعد که موبایل عمومی شد و فیس‌بوک آمد شیب فاصله گرفتن بچه‌ها از ارتباط معنوی تند شد. دوره جدید از ۹۳ به این طرف که شبکه‌های مجازی فراگیر شدند بچه‌ها بعد از رفتن به خانه جمع کلاسه‌شان در تلگرام گسترش پیدا کرد. اصطلاحاً می‌گویند extended شد. گاهی مرا در گروه‌شان عضو کردند و جالب بود که رعایت حضور مرا نمی‌کردند و استدلالشان این بود که آقای مژده‌ی خودش در گروه عضو شده و انتظار داشتند من با ادبیات آن‌ها تنظیم بشوم. گسترش کلاس از چارچوب کلاس به فضای مجازی تلگرام تأثیرات زیادی گذاشته که به نظر هنوز کسی در موردش کار پژوهشی نکرده. آنجا هیچ مرزی برای رعایت‌گویی وجود ندارد و همه‌چیز را مسخره می‌کنند.

**فائزه الماسی:** به نظر من هم حجم کتاب‌های ریاضی را باید کم کنند و به محتوا جذابیت بدهند تا دانش‌آموز انگیزه پیدا کنند. این‌ها شدنی است، اما می‌بینیم در برابر همین هم مقاومت می‌شود چون همه‌چیز معطوف به پول و کنکور شده است. مثلاً وقتی انتگرال را از ریاضی دبیرستان حذف کردند، به نظر من کار بسیار خوبی بود چون واقعاً به درد بچه‌ها نمی‌خورد، اما اعتراض‌های زیادی هم شد، چون گفتند بسیاری از کلاس‌های خصوصی با حذف انتگرال منحل شد. راه دیگر، وارد کردن بحث منطق و فلسفه در دروس ریاضی است تا از خشکی درس کم می‌کند. من خودم سعی کردم از این کارها بکنم و مثلاً در هندسه از این کارها زیاد می‌کردم.

**محمود مژده‌ی:** به‌رحال با این محتوا باید طوری کنار بیاییم و سعی کنیم در کنارش مفاهیم انسانی را نیز به آن‌ها آموزش دهیم. من در کلاس اصول جوشکاری را بر مبنای تحلیل خودشناسی درس می‌دهم. در مثال می‌گویم وقتی دو قطعه فلز که سخت‌اند در دمای خاصی با هم مخلط می‌شوند آیا هیچ حرارت دوست‌داشتنی وجود ندارد که فاصله میان انسان‌ها را کم کند؟ این تمثیل‌ها برای بچه‌ها جالب است چون اختلافات خانوادگی و اختلافات دوستانه در آن مناطق زیاد است و از این تمثیل‌ها استقبال می‌کنند. ■

**وقت نمی‌کند کتاب غیر درسی بخواند.**  
**محمود مژده‌ی:** چهارمین راهکار که الان خودم این کار را می‌کنم این است که از دانش‌آموزان سال اولم خواستم کلاس زبان بروند و این قضیه را هم دارم پیگیری می‌کنم تا سال سوم با هم درس بازرسی را انگلیسی درس بخوانیم. خوب است ایران هم مثل ترکیه محتوا را انگلیسی ارائه بدهد تا علاقه بچه‌ها و مهارتشان بیشتر بشود؛ البته باز هم معتقدم تغییر محتوا بدون تغییر باقی اجزا چیزی را تغییر نخواهد داد.

**مهدی زارع‌پور:** به نظر من نظام تربیت معلم ما هم ایراد دارد. برای اینکه بتوانیم محتوای موجود را بهتر به دانش‌آموز ترجمانه دهیم، باید معلم را آموزش دهیم و دستش را باز بگذاریم. معلم در طول سال تحصیلی درباره محتوای آزاد کتاب و فرآیندهای کتاب بتواند صحبت کند و از دانش‌آموز پژوهش بخواند؛ یعنی یک محتوای آزاد کارشناسی شده بر مبنای توانایی معلم که قابل اجرا باشد.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** این‌ها مستلزم این است که کنکور حذف شود. با غول کنکور همه این ایده‌ها روی هواست.

**مهدی زارع‌پور:** تفاوت ما با بچه‌های نظری در بی‌اهمیتی کنکور برای ماست. دانش‌آموز فنی کنکوری نیست. دانش‌آموز ما مستقیم می‌تواند فوق‌دیپلم بگیرد.

**خدیجه پاک‌ضمیر:** بحث شما خیلی جالب بود که معلم سرفصل داشته باشد و معلم هم طبق فرآیند با دانش‌آموز جلو برود. در رشته‌های نظری بحث کنکور آن‌قدر غلبه دارد که معلم با دانش‌آموز کنترل می‌شود که نکند بحثی جا بماند و گفته نشود؛ یعنی نمی‌شود پا را از کتاب خارج کرد. همین فضا منشأ آسیب‌های بسیاری برای آن‌ها شده و مثلاً بچه‌های نظری بسیار بیش از فنی و حرفه‌ای‌ها مضطرب‌اند.

**مهدی زارع‌پور:** این بستگی حتی به منطقه زندگی هم دارد. سال ۸۴ من در بلوچستان

تدریس می‌کردم دانش‌آموزان من مشتاق بودند بدانند درست و غلط چیست. دوست داشتند در حوزه فکر با آن‌ها صحبت شود. چون در آنجا سطح سواد خانواده‌ها پایین بود و بچه‌ها در مدرسه و از معلم سرنخ فکری می‌گرفتند. در آخر سال که از آن‌ها می‌پرسیدم چه نقدی به من دارید و چه مطالبی را خوب گفتیم از اصول اخلاقی که سر کلاس صحبت کرده بودیم و همین‌طور حوزه‌های فکری راضی بودند. بچه‌ها این بحث‌ها را با اشتیاق گوش می‌دادند و یادداشت می‌کردند. بعدها به زاهدان منتقل شدم و آنجا سطح فرهنگ خانواده بالاتر بود. در اینجا بچه‌ها از خانواده هم تغذیه فرهنگی می‌شدند اما تعداد کسانی که اشتیاق به بحث‌های فکری نشان می‌دادند کمتر بود، هرچند ذهنشان به‌طور نسبی درگیر موضوع می‌شد و پیگیر می‌شدند. در شهر تهران گاهی دانش‌آموزی سه سال تحصیلی با من بود و چقدر در حوزه تفکر و خلاقیت

کتاب ما هم آموزش داده می‌شود اما همه ما می‌دانیم نمی‌توانیم به دانش‌آموز فرایند حل مسئله خلاق را آموزش بدهیم.

**مهدی زارع‌پور:** تجربه من این است که دانش‌آموزی که احساس نیاز کند دنبال یادگرفتن می‌رود. در بسیاری از افراد جامعه ما احساس نیاز نیست. این احساس باید به جامعه تزریق شود. چرا دانش‌آموز حوزه کار و اخلاق را مسخره می‌داند؟ چون انگیزه ندارد. چون سرخوردگی مردم تحصیلکرده را می‌بیند. اگر بخواهیم کتاب‌ها را برای نسل دیگری اصلاح کنیم، باید حوزه مهارت‌های شخصی و حوزه‌هایی را که برای ملاحظات حکومتی حذف کردیم به کتاب‌ها برگردانیم؛ البته برخی از محتوای فعلی هم بار اضافی بر دوش دانش‌آموز است. من امروز بیشتر از ۳۰ درصد محتوای کتاب درسی را قبول ندارم و مفید نمی‌دانم. با این حال هیچ تغییری بدون ایجاد انگیزه کارکرد ندارد و باعث اتفاقی نمی‌شود.

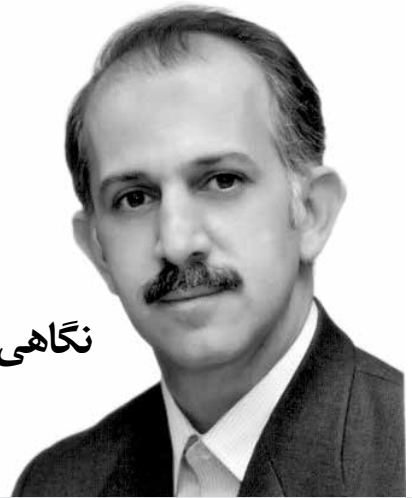
**خدیجه پاک‌ضمیر:** من معتقدم برای اولین قدم حداقل می‌توانیم از حجم درس‌ها کم کنیم؛ یعنی اولین راه عملی کم کردن حجم درس‌هاست. دوم تنظیم ساعات درس‌هاست که در برنامه درسی زمان برای کتاب‌هایی که همین سیستم آموزشی تألیف کرده باشد که این درس‌ها هم رسمیت بیشتری پیدا کند. این دو گام می‌تواند همین برنامه‌ی بیمار را کمی اصلاح کند.

**محمود مژده‌ی:** اگر بخواهم شرایط را نادیده بگیرم و فقط به محتوا بپردازم، باید بگویم دانش‌آموز درس‌های مختلفی را می‌خواند به‌جز درس روش درس خواندن. درس را دوست دارند، اما نمی‌توانند درست درس بخوانند. روش خواندن فیزیک با ریاضی و تاریخ و دروس فنی قطعاً فرق دارد. اولین پیشنهاد من این است که در سال هشتم که بهترین وقت ممکن است روش درس خواندن را طی یک سال درس بدهند.

کاری هم نیست که کسی روی آن موضع داشته باشد و شدنی است. در راهکار دوم معلم و دانش‌آموز با هم بحث کنند و به نتیجه برسند کدام بخش‌ها مهم‌تر و مفیدتر است. در این صورت دانش‌آموز هم در محتوا دخیل می‌شود. راهکار سوم در کشورهای پیشرفته اجرا می‌شود که محتوا به‌صورت پژوهشی تدریس شود؛ یعنی برگزاری سمینار یا انجام گزارش. نه اینکه کپی از اینترنت باشد، بلکه نظر شخصی دانش‌آموز گزارش شود. در دوره نظری چون بام‌بندی دارد ملزم هستند همه کتاب را درس بدهند، اما در کار و دانش دست ما باز است. کتاب در بعضی دروس نداریم و معلم خودش جزوه می‌گوید.

**واقعاً برای اضافه کردن کتاب جدید باید از حجم درس‌های قبلی کم شود، چون الان دانش‌آموز باید ۱۲ ساعت از شبانه‌روز را با کتاب درسی بگذراند و**

**دانش‌آموز درس‌های مختلفی را می‌خواند به‌جز درس روش درس خواندن. درس را دوست دارند، اما نمی‌توانند درست درس بخوانند**



## کتاب‌های خوب، اما ناکام

نگاهی به محتوای کتب درسی در گفت‌وگو با مجید ابراهیم دماوندی

زینب احمدی: در ادامه پرونده بررسی و آسیب‌شناسی محتوای کتب درسی با مجید ابراهیم دماوندی گفت‌وگو کرده‌ایم. او فوق‌لیسانس رشته روان‌شناسی است و چندین سال دبیر مقطع دبیرستان بوده و بیشتر از بیست سال است در حوزه آموزش و پرورش در دانشگاه تدریس می‌کند. از دماوندی پرسیدیم آیا محتوای آموزشی مدارس اهداف نظام آموزشی را تأمین می‌کند.

با بعضی پرسش‌ها، که گمان می‌رفت بتوانند کمی از مشکلات را کم بکنند. اگر بخواهم مثال بزنم، کتاب تفکر و پژوهش به کلاس ششم وارد شد و کار و فناوری هم به کلاس ششم آمد. اخیراً هم کتاب فرهنگ و هنر به کتاب‌های هفتم اضافه شد. یک کتاب خیلی خوب دیگر که می‌توانم نام ببرم کتاب تفکر و سواد رسانه‌ای بود که در یکی دو سالی ارائه شد و بعدتر حتی کتاب‌هایی مثل محیط زیست، هویت اجتماعی و حتی مدیریت خانواده و سبک زندگی به هر حال عنوان‌های خیلی چشم‌گیری آمده‌اند. آیا این‌ها نیازهای ما را جواب می‌دهند یا نه؟ این‌ها خوب هستند یا بد؟ به نظرم ما ارزیابی روشنی از پاسخ به این پرسش‌ها نداریم.

بهترین پاسخی که در ابتدا می‌توانیم بدهیم این است که ما هیچ ارزیابی موثقی نداریم که این کتاب‌ها چه نتایجی به بار آورده‌اند. واقعیت بزرگ‌تر این است که ما مشکل مهم‌تری داریم و آن مشکل این است که ما نمی‌دانیم که نباید مسائل را تک‌عاملی ببینیم، مخصوصاً زمانی که ما در فرآیندهای سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های کلان مسائل را بررسی می‌کنیم. تک‌عاملی دیدن مسائل گبروگرفت‌های فراوانی برای برنامه‌های ما ایجاد کرده است. مشکلات آموزش و پرورش ما هم به همین صورت است و مسائل و معضلات در این حوزه درهم‌تنیده است و تک‌عاملی دیدن این معضلات گمراه‌کننده است. ما نمی‌توانیم تمام مشکلات آموزشی را بر دوش محتوای کتاب‌های درسی بگذاریم. کتاب‌های درسی، تنها عاملی نیستند که می‌توانند موفقیت یا ناکامی را رقم بزنند. ما اگر موفق نمی‌شویم الزاماً با تغییر در محتوای درسی و کم و زیاد کردن آن مشکل ما حل نمی‌شود. کاری که اخیراً هم رواج پیدا کرده ورود بسیاری از افراد به حوزه نقد آموزش و پرورش است که اعتبارزاست و همه در باب تمامی مسائل آموزشی سخن می‌گویند و از فیلسوف و جامعه‌شناس گرفته تا سیاستمدار و ... همه در کار نقد سیستم آموزش و پرورش هستند. ولی تا عملاً متخصصان این حوزه ارزیابی دقیقی ارائه ندهند باعث می‌شود که ما موارد گوناگونی از جمله محتوای درسی، ساعت آموزشی، برنامه‌های درسی و ... را تغییرات مکرر بدهیم بدون اینکه بدانیم چه می‌کنیم. ما در آموزش و پرورش خودمان، به آن محصولی که می‌خواهیم نمی‌رسیم اما این الزاماً ناشی از محتوای کتاب درسی نیست.

**ریشه اشکالاتی که ممکن است در محتوای درسی باشد چیست؟**

محتوای کتاب درسی قرار است برای دانش‌آموز معنادار باشد و دانشی سازمان‌یافته و نظام‌مند را به ذهن کودک متبادر کند. این دانش سازمان‌یافته در راستای هدفی در مدرسه ارائه می‌شود. معنادار بودن این نظام آموزشی بستگی به آن دارد که آن سیستم به چه مقدار با هدف‌هایی که برایش تعیین شده هماهنگ باشد و آن‌ها را برآورده کند. ما انواع کتاب‌هایی را در بازار مشاهده می‌کنیم که معلوم

**در ابتدا می‌خواستیم نظر شما را در این مورد بدانیم که آیا محتوای آموزشی کتب درسی ما از نظر کیفی در وضعیت رضایت‌بخشی هست تا بتواند نیازهای بچه‌های ما را تأمین کند و آیا به‌طور نسبی توانسته دانش‌آموزان را وارد جامعه کند و جامعه‌پذیر کند یا اینکه این محتوا فاقد این ویژگی است؟**

وقتی درباره محتوای آموزشی مدارس و به‌طور خاص‌تر، درباره کتاب‌های درسی صحبت می‌کنیم، باید ابتدا به چندین واقعیت توجه بکنیم: اولین واقعیت این است که به نظرم ما دچار نوعی فقر پژوهشی هستیم، یعنی کارهای پژوهشی ما بسیار نامنظم است و کارهای دقیقی صورت نگرفته است. دانشگاه‌ها و سیستم آموزش و پرورش ما در این مورد دچار کاستی بوده‌اند و حتی آن پژوهش‌هایی را هم که انجام داده به‌طور مشخص منتشر نکرده و ما ارزیابی کاملی از آنچه در کتاب‌های درسی ارائه شده و نتیجه آن چه بوده را در اختیار نداریم تا بتوانیم بر مبنای آن قضاوت کنیم. کتاب‌های درسی هرکدام به‌عنوان یک اثر مستقل بررسی شده‌اند و محتوای آن‌ها به‌عنوان یک کتاب بررسی شده‌اند. همچنین متغیرهایی که در این بررسی‌ها استفاده شده متغیرهای محدودی بوده‌اند، مثلاً هویت در کتاب‌های درسی، همبستگی ملی یا محیط زیست در کتاب‌های درسی، حتی فرهنگ ایثار و شهادت در کتاب‌های درسی و موارد دیگر که در همه آن‌ها کتاب مورد نظر را به‌عنوان یک کتاب مستقل دیده‌اند و بررسی کرده‌اند، درحالی‌که این کتاب‌ها باید بخشی از یک فرآیند کلی‌تر شامل برنامه‌ریزی درسی دیده می‌شدند. در این صورت پژوهش کاملاً متفاوت بوده و متغیرهای دیگری بررسی می‌شدند. متأسفانه این اتفاق نیفتاده است. ما در نبود یک کار پژوهشی روشن، نمی‌توانیم اظهارنظر دقیقی بکنیم. فقط چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که روند سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است که از اهمیت فراوان برخوردار است. آنچه من به‌عنوان یک اصلاح‌کار آموزشی با آن درگیر هستم و می‌توانم بگویم این است که به هر حال کتاب‌های درسی ما تحول فوق‌العاده‌ای را داشته، این تحول هم در فرم و هم در محتوا اتفاق افتاده است. در بعضی موارد رویکرد ما تغییر کرده و از یک رویکرد وحدت‌گرایانه به یک رویکرد شناختی منتقل شده است. به‌طور مثال کتاب‌های دینی را ببینید، آنچه الان می‌بینیم یک زمانی کلاً در تصور نمی‌آمد، بیست‌الی سی سال پیش کتاب‌هایی بدون رنگ و به روش آموزش کاملاً مستقیم بود، درحالی‌که در حال حاضر اگر کتاب‌های دینی را ورق بزنید و به‌عنوان کتاب توجه نکنید، فکر خواهید کرد که این کتاب، کتاب علوم یا حتی یک کتاب سرگرمی است. این تغییر در فرم و حتی محتوای کتاب‌های ابتدایی، از چندین سال پیش مشاهده می‌شوند. برای مثال به شکل‌های «بخوانیم، بنویسیم» تغییر پیدا کرد و همین‌طور در حوزه‌های دیگر. عنوان‌های کتاب جدیدی به عرصه آمدند، متناسب

## درواقع شما فکر می کنید که هر تغییری که در محتوا ایجاد بکنیم با این شیوه‌های موجود همین خروجی را دریافت خواهیم کرد؟

«بله، همین‌طور است. البته شاید کلمه هر نتیجه‌ای کمی اغراق آمیز به نظر برسد، اما به‌طور کلی همین‌طور است. من معتقدم که مشکل ما با تغییر محتوای درسی به سامان نخواهد شد. ما پیش از این‌ها کتاب‌های درسی خیلی ضعیفی داشته‌ایم که ممکن بود نتیجه خیلی بهتری بدهد، چون که در سال‌های گذشته که کتاب‌های درسی ما چه به‌لحاظ فرم و چه به‌لحاظ محتوا بدتر از کتاب‌های امروزی بودند نتیجه الزاماً چنین نبود. این‌ها نشان‌دهنده این مطلب هستند که تغییر الزاماً در محتوای کتاب درسی نباید رخ بدهد و باید تغییرات را در ساختارهای دیگری اعمال کنیم تا بتوان نتیجه مطلوب به دست آورد. ما تا فرآیندهای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مان را اصلاح نکنیم بعید است به نتیجه برسیم. شما درس‌های علوم و فارسی را در نظر بگیرید. ما در دو آزمون ارزیابی جهانی شامل آزمون پرلز و آزمون تیمز برای خواندن و نوشتن در جامعه جهانی شرکت می‌کنیم و با این همه تغییری که در کتاب‌های درسی ایجاد شده باز هم رتبه ما در این ارزیابی‌ها چندان بهبودی پیدا نکرده است.

این ارزیابی بین سی‌الی چهل کشور جهان انجام می‌شود و ما معمولاً بین هفت الی هشت کشور پایانی قرار دادیم و رتبه ما چندان تغییری نکرده است. ما با این همه تغییر در محتوای این کتاب‌ها نتوانسته‌ایم خواندن و نوشتن بچه‌های کشورمان را بهبود ببخشیم.

## آیا می‌توانیم مدل تدوین کتب درسی را عامل بخشی از این مشکلات بدانیم؟

«همین مشکل است، چراکه من معتقدم این معلم‌ها هستند که باید به تدوین کتب درسی بپردازند نه اینکه متخصصانی در یک اتاق درسته نشسته و کتاب‌ها را تدوین کرده و بعد از آن فقط از معلم‌ها بخواهند نظر دهند. ما مکانیسمی طراحی نکرده‌ایم که معلم‌مان به شکلی مستقیم و در طی یک فرآیند درگیری مستقیم و نقشی در نوشتن کتاب‌های درسی داشته باشند.

در حالت کلی به‌نظر می‌آید که کارشناسان از این وضعیت راضی نیستند و ما خیلی موفق نبودیم. دانش‌آموزی که از مدرسه بیرون می‌آید آن چیزی نیست که سیستم آموزشی ما انتظار آن را داشته است و تمام این مسائل در ارزیابی ما دخالت دارند که چون موضوع این گفتگو نیست، به آن نمی‌پردازم.

## سپاس از صرف وقت شما

### پی‌نوشت:

۱. PIRLS (Progress in International Reading Literacy Study) PIRLS

مطالعه بین‌المللی پیشرفت سواد خواندن

۲. TIMSS (Trends in International Mathematics and Science Study)

مطالعه بین‌المللی روند آموزش ریاضیات و علوم

اختصاص می‌دهد. همین‌طور است تاریخ معاصر در کتاب تاریخ دوازدهم، که معمولاً به غیر از بچه‌های انسانی برای دیگر دانش‌آموزان تدریس نمی‌شود؛ یعنی ما یک زنگ تاریخ داریم که اسم معلم تاریخ برای آن نوشته شده، اما در آن ساعت مثلاً ریاضی تدریس می‌شود. این موضوع که تاریخ یکی از دروس اصلی است برای همه مدارس جا نیفتاده و همین ایجاد تشنگی کرده و آشفتگی کرده است. بعضی از درس‌های ما در مدارس مختلف به‌گونه‌ای شده که حتی درست و حسابی اجرا هم نمی‌شوند. وقتی که ما در طول یک سال یک درس طراحی کرده و برای آن کتاب چاپ می‌کنیم، چه کسی قرار است آن درس را تدریس کند؟ ما معلم لازم را تربیت نکرده‌ایم و درس ارائه شده و همین باعث می‌شود که بعضی مواقع این درس‌ها تبدیل به زنگ تفریح می‌شود.

## پس نظرتان این است که جدای از نقدهایی که به محتوای کتاب‌های درسی وارد است، در اجرای آن کتب هم مشکلات و معضلات جدی وجود دارد. منظورم بیشتر درس‌هایی از قبیل زبان عربی، انگلیسی که حتی در کنکور هم جزو منابع هستند، اما در اجرای کلاس آن‌ها در مدارس مشکلات جدی وجود دارد.

«بله دقیقاً همین‌طور است؛ البته یک مشکل دیگر هم در محتوای کتاب‌های درسی ما وجود دارد که بعد به آن اشاره می‌کنم، اما می‌خواهم بر این نکته بار دیگر تأکید کنم که مشکلات اصلی آموزشی ما الزاماً از محتوای درسی کتاب‌ها نیست، بلکه جوانب گوناگونی دارد. یکی از مشکلات این دروس آموزش

ندیدن معلم‌های ماست که بعضی از آن‌ها حتی بالاجبار و نه از روی علاقه‌مندی، از سر مشکلات معیشتی و یا پر کردن ساعت‌های کلاسی خود به آموزش این دروس روی آورده‌اند. اکثریت معلمان ما آموزش‌های لازم و کافی را برای تدریس دریافت نکرده‌اند. معلمی درس زبان انگلیسی را تدریس می‌کند که این رشته تحصیلی وی نبوده است. ما اگر بهترین کتاب‌ها را هم در اختیار یک چنین معلمی قرار بدهیم، او آن کتاب را به سطح آموخته‌های خودش تبدیل خواهد کرد و ارائه خواهد داد. فقر آموزشی ما در زمینه پرورش معلم، در چنین مواقعی کاملاً روشن و عیان است. به هر ترتیب

می‌خواهم چنین نتیجه‌گیری کنم که محتوای آموزشی کتاب‌های درسی ما الزاماً عامل اصلی به وجود آمدن این مشکلات نیستند. ما مشکلات اصلی و بنیادین را باید در سیستم تصمیم‌گیری و ساختار مدیریتی آموزش و پرورش خود ببینیم.

نیست در پی رساندن چه هدفی به بازار کتاب عرضه شده‌اند. اگر بخواهیم یک پله بالاتر برویم باید بگوییم که ما در فلسفه آموزش و پرورشمان دچار سردرگمی هستیم و این سیستم هماهنگی لازم را برای تولید نظام معنایی مطلوب در خود ندارد. تعارضات فراوانی وجود دارند که باعث اختلال می‌شوند درحالی که چیز مشخصی را می‌خواهیم، اما هدف‌گذاری اشتباه ما را به نقطه دیگری می‌رساند و در عین حال چیزهایی هستند که آن‌ها را نمی‌خواهیم ولی آن‌ها وجود دارند. ما در فلسفه آموزش و پرورش خودمان باید تجدیدنظری کنیم. سند تحول که امضا شده می‌تواند متمر ثمر باشد، اما نباید از نظر دور داشت که این سند، حاصل کار چندین محقق و پژوهشگر است که در یک اتاق نشسته و آن را تدوین کرده و می‌نویسند؛ این‌ها الزاماً دیدگاه‌های کل جامعه را نمایندگی نمی‌کنند. ما توانسته‌ایم افق پیش‌روی که مدنظرمان بوده را به‌خوبی ترسیم کرده و روشن کنیم و همچنین نتوانستیم مبانی نظری آن را به‌دقت مشخص گردانیم. ما تصویر روشنی از محصول نهایی نداریم و به همین دلیل است که معمولاً در این سندها اهدافی کاملاً نامتوازن و رؤیایی و دستی‌نیافتنی ترسیم شده و در نهایت هم به شکست می‌انجامند. در همین روند است که وقتی کتاب درسی هم می‌نویسیم دچار تعارض و آشفتگی خواهد شد و نتیجه مدنظرمان را تأمین نخواهد کرد.

ما تغییرات متعددی را هم در ارائه دروس می‌بینیم، برای مثال در یک زمانی تصمیمی گرفته می‌شود که درسی تحت عنوان هویت اجتماعی تعریف شود و برای آن درس کتاب تألیف می‌کنیم. ما دیدیم که در کلاس دوازدهم ناگهان کتابی اضافه شد به نام هویت اجتماعی و یا در کلاس یازدهم درسی به نام محیط زیست و از این قبیل موارد. این نشان می‌دهد که معلوم نیست ما می‌خواهیم چه کار کنیم و آشفتگی را در همین جاها هم می‌توانیم مشاهده کنیم. چیزی که ما باید در نظر بگیریم این است که کتاب درسی برآیند یا تجلی یک روند برنامه‌ریزی درسی است و بخشی از برنامه‌ریزی درسی و به‌عنوان تجلی برنامه‌ریزی درسی ظاهر می‌شود. به همین علت ما باید بیشتر به روندها توجه کنیم و سیر برنامه‌ها و تصمیمات را بررسی کنیم. این دروسی که یک‌باره ظاهر و سپس ناپدید می‌شوند تأثیر مثبتی نخواهند داشت.

## این کتاب‌ها خوانده می‌شوند؟

«این مشکل بعدی ماست. این جالب است که بدانید همین درس هویت اجتماعی را که مثال زدم در اکثریت مدارس غیرانتفاعی می‌تدریس نمی‌شود و مدرسه ساعت آن کلاس را به کارهای دیگری بچه‌ها

مشکلات اصلی آموزشی ما الزاماً از محتوای درسی کتاب‌ها نیست، بلکه جوانب گوناگونی دارد. یکی از مشکلات این دروس آموزش ندیدن معلم‌های ماست که بعضی از آن‌ها حتی بالاجبار و نه از روی علاقه‌مندی، از سر مشکلات معیشتی و یا پر کردن ساعت‌های کلاسی خود به آموزش این دروس روی آورده‌اند



## کودکان، قربانیان رقابت

در آشفته‌بازار کتاب، پس از دوره‌ای رکود در کتاب کودک، چند سالی است آثار زیادی در این حوزه تألیف، ترجمه و معرفی می‌شوند. بخشی از اقبال ناشران ناشی از توجه و نگاه تخصصی این ناشران به کتاب کودک و حساسیت‌های دوره کودکی است. افزایش سواد خانواده‌ها و توجه آن‌ها به تربیت بچه‌هایی کتاب‌خوان هم از دلایل رونق کتاب کودک در سال‌های اخیر است. با توجه به اهمیت این موضوع در گفت‌وگو با مهسا محمدحسینی، تسهیل‌گر و مترجم کتاب کودک و رضا عبدی، ناشر کتاب کودک و سردبیر فصلنامه شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان، بررسی می‌کنیم آیا نهضت ترجمه کتاب کودک از نظر محتوایی می‌تواند مناسب کودک ایرانی باشد؟

**مهسا محمدحسینی:** درباره کتاب‌های ترجمه این‌طور است. متأسفانه درباره کتاب‌های تألیفی هیچ نظری نمی‌توانم بدهم، چون اطلاعات کمی درباره‌شان دارم و اینکه فضای کتاب‌های تألیفی بسیار ناامیدکننده بوده. من از نظر سلیقه متنی با حتی تصویرگری به کتاب‌های ترجمه‌شده علاقه بیشتری دارم.

### آیا این فضای خوب ترجمه برای کودکان ما کفایت می‌کند؟

**رضا عبدی:** به نظرم خوب است که من از همین‌جا شروع کنم و از بحث تمایز میان کتاب‌های تألیفی و ترجمه وارد بحث می‌شوم. ما در ابتدا باید ببینیم که حوزه کتاب کودک از شروع چگونه بوده و در طی گذشت زمان به چه سمت‌وسویی در حال حرکت است. در واقع در بررسی وضعیت کتاب کودکان، مسئله مهم این است که از چه زاویه‌ای به مسئله پردازیم. یکی از موضوعات مهم موضوع اقتصاد نشر است. این موضوع هم جنبه‌های مختلفی دارد، از جنبه اقتصاد کلان نشر، رابطه ناشر با نویسنده یا مترجم، رابطه اقتصادی مابین ناشر و کتاب‌فروش و در نهایت رابطه اقتصادی بین خواننده و ناشر. همه این مسائل در کنار هم تشکیل‌دهنده مسئله‌ای بزرگ‌تری هستند به نام وضعیت نشر کتاب برای کودک در ایران؛ ما بدون در نظر گرفتن این جوانب نمی‌توانیم ارزیابی دقیقی داشته باشیم و بدون جواب دادن به این پرسش‌ها نمی‌توانیم به‌دقت وضعیت نشر کتاب‌های کودک را بررسی کرده باشیم. مخصوصاً به رابطه اقتصادی بین خواننده، ناشر و کتاب‌فروش تأکید می‌کنم که تعیین‌کننده اصلی در این بازار است، چرا که اگر خوانندگانی به کتابی اقبال نشان دهند، آن کتاب به فروش خواهد رفت و آن ناشر و کتاب‌فروش هم سود خواهند بود؛ به نظرم به این رابطه باید نگاه ویژه‌ای داشت. مسئله دوم که از اهمیت برخوردار است ذائقه مخاطب است. این ذائقه از چنان اهمیتی برخوردار است

### وضعیت محتوایی کتاب‌های کودک در چه حالی است و این محتوا در جامعه چقدر توانسته به یاری کودکان بیاید؟

**مهسا محمدحسینی:** من به‌عنوان مربی و مادر در ابتدا باید بگویم که کتاب‌های کودکان خیلی گران شده است. حدود ده سال است که از نزدیک روند پیشرفت کتاب‌های کودک را دنبال می‌کنم. ده سال پیش کتاب‌های کودک مناسب بسیار کم بودند و حتی در کتابخانه هم کتاب‌های مناسب را پیدا نمی‌کردیم. کتاب‌هایی که پیدا می‌کردیم اشکالاتی متعددی داشتند: از اشکالات نگارشی گرفته تا غلط‌های املائی یا خلاصه کردن آموزش به توصیه‌های مستقیم اخلاقی و ...

در آن زمان فرزند من خیلی کوچک بود و نمی‌توانست این کتاب‌ها را بخواند، ولی پیش خودم فکر می‌کردم که اگر قرار بود این کتاب‌ها را با این میزان ایراد و اشکال بخواند، چه تأثیری بر آموزش وی خواهد داشت؟ این میزان از اشکال به‌جای سود ممکن بود ضرر برساند. ده سال پیش مترجم خوب کم داشتیم، برای مثال خانم نجف‌خانی بودند که می‌شد به ترجمه‌های ایشان اعتماد کرد و کتاب‌هایشان را خواند. به‌مرور تعداد مترجمان خوب بیشتر شدند. همچنین به‌مرور زمان کیفیت کتاب‌ها بهتر شدند و حتی ویراست‌های جدید کتاب‌هایی که قبلاً چاپ شده بودند بهتر بودند. من در چهار سال اخیر که برای نهادهای مختلف کتاب سفارش می‌دهم می‌بینم که واقعاً تحول خوبی صورت گرفته است و حتی در کتاب‌هایی که بازنشر می‌شوند هم کیفیت چاپ و حتی تصویرگری‌های کتاب هم بهتر و مناسب‌تر شده‌اند.

### به نظر شما وضعیت کتاب کودک نسبت به ده سال پیش چه از جنبه تولید و چه از نظر محتوا بهتر شده است؟



متن خوب اما تصاویر ضعیف می‌تواند بچه‌ای را چنان تحت تأثیر قرار دهد که وی را از کتاب خواندن بیزار کند. عکس این مطلب هم صادق است یعنی یک کتاب با تصاویر زیبا و خوب، اما با متنی معمولی‌تر تأثیر خیلی خوبی بر روی بچه‌ها می‌گذارد و حتی ممکن است که آن بچه را به کتاب علاقه‌مند کند. مسئله‌ای که به نظرم وجود دارد درباره کتاب‌های تألیفی، مسئله تصویرگری آن‌هاست. مخصوصاً در این چند سال اخیر که تصویرگری کتاب‌ها خیلی غمگین است.

## چرا از نظر شما چنین بوده است؟ آیا این‌ها تأثیر سانسور است؟

**رضا عبدی:** فقط سانسور باعث نشده، بلکه وضعیت اقتصادی هم هست. اجازه بدهید بحث قبلی خودم را با یک نکته به پایان ببرم که در بقیه کشورها، مخصوصاً کشورهای اروپایی، همه کتاب‌هایشان شاهکار نیستند و ماندگار نخواهند شد؛ اما فرق ما با آن‌ها در این است آن‌ها در خیل کثیر تولید کتاب، بهترین‌ها را انتخاب کرده و آن‌ها ماندگار شده و خوانندگان خود را پیدا می‌کنند، به طوری که در پایان هر سال، لیست سی‌الی‌چهل عنوانی کتاب باقی می‌ماند که دست‌چین شده و بهترین‌ها هستند. ما متأسفانه این خیل کثیر تولید را در کشورمان نداریم.

این تولید انبوه در نشر کتاب را به سه دلیل در کشورمان نداریم: ۱. به دلیل نداشتن مخاطب؛ ۲. به دلیل اقبال نکردن ناشران و؛ ۳. به دلیل نداشتن نویسندگان یا تصویرگران مناسب برای تألیف کتاب. به همین دلیل کتاب‌های تألیفی ما در دو سر طیفی قرار دارند که یا به طور جلدی کتاب‌هایی یک‌بار مصرف و نازل و بدردنخوری هستند که ناشران کمتر معتبر با تصویرگری‌هایی ناشایسته و کامپیوتری آن‌ها را منتشر می‌کنند که به کتاب‌های ده‌ای و سوپرمارکتی معروف هستند؛ یا کتاب‌هایی هستند که نویسندگانی مانند هوشنگ مرادی کرمانی، فرهاد حسن‌زاده و ... نوشته شده و تصویرگری می‌شود که این‌ها کتاب‌هایی هستند که برای دنیا هم شناخته شده هستند. ما خلأ بین این دو طیف را داریم، یعنی نویسندگانی در این میانه نداریم و این موضوع، معضل دیگری را ایجاد می‌کند چرا که نویسندگانی نداریم که معضلات و مشکلات بچه‌ها را شرح دهد. ما داستان‌های بومی و محلی برای کودکان حاشیه‌نشینان نداریم، داستان‌های بومی برای بچه‌هایی که درگیر مشکلات محیط زیستی یا مشکلات اجتماعی دیگری هستند را در اختیار نداریم. این مشکل مهمی است که ما برای قشرهای زیادی از کودکانمان داستان نداریم. در عین حال در ژانر دیگری ممکن است که تا دلناتن بخواهد داستان با تصویرگری‌های متفاوت داشته باشیم. برای مثال تا دلناتن بخواهد داستان‌های فانتزی ترجمه شده در حال حاضر در بازار در دسترس است. برای بخشی از بچه‌های با نیازهایی ویژه داستان‌های فراوان و برای بعضی دیگر از بچه‌ها هیچ داستانی نداریم. کودک ایرانی ما اگر فرزند طلاق است نسبت به کودکی که مثلاً پدر و مادرش در سوئد از هم طلاق

**کودک و نوجوان فعالیت‌هایی می‌کردند برای مثال انجمن نویسندگان کودک و نوجوان که به طور تخصصی برای این مطلب به وجود آمده بود. همچنین شورای کتاب کودک و نوجوان یا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از جمله نهادهایی هستند که چنین ادعایی درباره پرورش نویسندگان دارند. این نهادها چرا نتوانسته‌اند خلأ موجود را پر کنند؟**

**رضا عبدی:** اصلاً وظیفه نهادی مانند شورا، تربیت نویسنده نیست و در اساسنامه آن هم چنین هدفی نیامده است. مسئله شورای کتاب کودک، ترویج کتاب کودک، ترویج کتاب خواندن و در عین حال تدوین فرهنگ‌نامه است. نویسنده‌هایی که در حوزه کودک فعالیت می‌کنند باید آموزش ببینند تا با ادبیات کودک و چگونگی ارتباط با کودکان بازمی‌گردد. دوره‌های آموزشی شورای کتاب کودک هم در موضوعات مختلفی است که بالغ بر ده‌ها دوره شده و همگی درباره آشنایی با ادبیات کودک است و هیچ کدام از این دوره‌ها در پی آموزش و تربیت نویسنده کتاب کودک نبوده است. مسئله اصلی این است که جایی را نداریم که به طور مشخص در پی تربیت و آموزش نویسندگانی برای حوزه ادبیات کودک و نوجوانان و مسائل و مشکلات آنان باشد و این نقص مهمی است.

**مهسا محمدحسینی:** کودکان با تصاویر ارتباط بهتر و عمیق‌تری برقرار می‌کنند تا متن، از این رو تصویرهای کتاب‌های کودکان و خردسالان از اهمیت دوچندانی برخوردار می‌شود. من حتی می‌توانم با اطمینان به شما بگویم که بچه‌ها تا پیش از کلاس سوم بیشتر از آنکه با متن ارتباط برقرار کنند با تصاویر ارتباط برقرار می‌کنند. بچه‌های پایین‌تر از نه سال، از تصویرها بیشتر معنی و مفهوم درمی‌یابند. خردسالان که حتی معانی متن را هم متوجه نمی‌شوند، پس تنها راه ارتباطی آن‌ها را کتاب تصویرهای کتاب است و آنان با استفاده از تصویر کتاب سعی می‌کنند داستان را بفهمند. در هنگامی که مری یا والد بچه هم برایش کتاب می‌خواند، بچه بیشتر حواسش به تصاویر کتاب است تا بتواند مفاهیم را در ذهن خودش سامان ببخشد. تصویرگری در کتاب‌های کودکان و خردسالان در ایران از کیفیت خوبی برخوردار

نیست.

من یکی از منتقدان جدی تصویرگران ایرانی هستم و وقتی هم که می‌خواهم کتابی را برای شاگردانم بخرم پیش از متن به تصاویر کتاب توجه می‌کنم. کتابی با

که تقریباً تعیین‌کننده‌ترین عنصر است. به تناسب ایجاد محدودیت‌های شبه‌قانونی برای نویسندگان و برای تصویرگران کتاب‌های کودک، اقبال ناشران ما به کتاب‌های ترجمه بیشتر شد و به دنبال آن ذائقه مخاطبان، اعم از پدر و مادرها و بچه‌ها به سمت کتاب‌های ترجمه‌ای تغییر کرد.

منظورم از محدودیت‌های شبه‌قانونی، سانسور است، سانسورهای دولتی برای حوزه نشر باعث شد که ناشر این ریسک را نکند که کتابی تألیفی را آماده چاپ کرده و بفروشد و با جواب رد مواجه شود. این سانسورها ناشران را به سوی کتاب‌های ترجمه‌ای سوق داد.

## این سانسور چه تفاوتی در حوزه ترجمه یا تألیف دارد؟

**رضا عبدی:** در این مورد ناشر هزینه کمتری برای تولید کتاب ترجمه پرداخت می‌کند. هزینه تصویرگری را ندارد و همچنین هزینه پیش‌تولید را هم ندارد، ضمن اینکه همه ما می‌دانیم که در حوزه ترجمه حساسیت روی آثار منتشرشده کمتر است. در این میان هم در کشورمان و در تمامی جهان، پدیده‌ای رخ داد به نام هری پاتر که برای خودش جریانی به وجود آورد و به دنبال خودش هم طیفی از کتاب‌ها را به دنبال داشت که ناشران هم خواه‌ناخواه برای عقب‌نماندن از قافله فروش و کسب سود، از کتاب‌هایی مانند هری پاتر استقبال کرده و به کتاب‌های ترجمه اقبال بیشتری نشان دادند و این‌طور شد که کتاب‌های ترجمه از تألیف بیشتر در جامعه جا افتادند و خواننده شدند. در نهایت من می‌خواهم به شما بگویم که وضعیت اقتصادی باعث شد که ما به‌عنوان ناشر به دنبال کتاب‌های ترجمه برویم. موضوع دوم اینکه هیچ جایی را نداریم که نویسندگان کودک و نوجوان را تربیت کرده و آموزش دهد. ما هیچ آکادمی یا مرکز آموزشی تخصصی‌ای برای آموزش نداریم و همه افراد

به‌صورت تجربی و فرعی به این حوزه پا گذاشته‌اند و آموزش آکادمیک ندیده‌اند. کما اینکه مترجم هم تربیت نمی‌کنیم اما مترجمان که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها هستند و می‌خواهند وارد بازار کار شوند، به‌صورت طبیعی یکی از حوزه‌های مورد انتخاب آن‌ها حوزه کتاب کودک است. این موضوع را از آن جهت بیان می‌کنم تا نشان دهم که حجم کتاب‌های تولیدی از طرف نویسندگان، چه تفاوتی با حجم ترجمه‌ها دارد. برای مثال کتاب‌هایی که در حال حاضر در کشورهای دیگر در این حوزه منتشر می‌شود با ایران قابل قیاس نیست، دقیقاً مثل تعداد فیلم‌های

تولید ایران در مقابل تعداد فیلم‌های هالیوود است.

**البته ما چندین نهاد نیمه‌رسمی داشتیم که این‌ها متولی پرورش نویسندگان در این حوزه‌ها بودند و برای حوزه**

**هیچ جایی را نداریم که نویسندگان کودک و نوجوان را تربیت کرده و آموزش دهد. ما هیچ آکادمی یا مرکز آموزشی تخصصی‌ای برای آموزش نداریم و همه افراد به‌صورت تجربی و فرعی به این حوزه پا گذاشته‌اند و آموزش آکادمیک ندیده‌اند**

نیست.

گرفته باشد نیازهای کاملاً متفاوتی دارد. ترجمه کتاب آن کودک برای این کودک ممکن است اشکالاتی ایجاد کند. به همین دلیل است که من اصرار دارم بگویم کتاب کودک خاصیت بین‌المللی ندارد و کودک ایرانی با کودک سوئدی و روسی فرق دارد و هرکدام از این بچه‌ها در حال بزرگ شدن در محیط اجتماعی خاص خودشان هستند. ما باید کتاب‌هایی را بنویسیم و منتشر کنیم که نیازهای کودک ما را تأمین کند. من بین نوشتن و انتشار تفاوت قائل می‌شوم به این دلیل که حدس می‌زنم چنین کتاب‌هایی ممکن است نوشته شده باشد و ناشران ممکن است اعتماد نکرده باشند و چاپ نشده باشند. بنا به دلایل مختلف کتاب‌های فراوانی هستند که منتشر نمی‌شوند. من می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که نیاز جامعه ایرانی این است که نویسندگانی پیدا شوند که برای نیازهای امروزی کودکان ایرانی داستان بنویسند و این شرایط را در نظر بگیرند و برای چنین شرایطی تصویرگری شود.

بهترین کتاب‌هایی که نویسندگان ما تألیف کرده و به فروش رفته‌اند بازنویسی آثار گذشتگان مانند داستان‌های شاهنامه، داستان‌های مرزبان‌نامه بوده است؛ یعنی ما حتی داستان روز نداریم. کتاب‌های پر فروش ما، همگی بازنویسی ادبیات کهن ماست. اگر بخواهم نمونه خوبی از این نویسندگان را مثال بزنم آقای محمدرضا یوسفی است که به بازنویسی ادبیات کهن برای کودکان و نوجوانان دست زده است. در اینکه این کتاب‌ها خوب هستند و باید منتشر بشوند شکی نیست، اما مسلماً بودن این کتاب‌ها، نقصان و نبود کتاب‌های دیگر را پر نخواهد کرد و باید به این مسئله توجه جدی بکنیم. موضوعات ادبیات کهن ما، مسئله کودک امروزی ما و حتی مسئله امروزی کودک نیست.

مثلاً در اروپا طی چندین سال قبل مسئله مهم در بین افراد مسئله مهاجرت بوده است و به همین دلیل تولیدات ادبیات کودک نویسندگان کشورهای مختلف اروپایی رو به سوی این موضوع آورده‌اند. من به عنوان یک ناشر که به دنبال کتاب‌های خوب برای انتشار هستم، در این پنج سال هر کتاب خوبی که خوانده‌ام به بحران مهاجران اختصاص داشت. هر کتابی را که خواستم برای ترجمه انتخاب کنم دیدم مسئله مهاجرت و بحران فرهنگی ناشی از آن موضوع آن کتاب است.

اما در کشور خودمان تقریباً دو سال است دچار بحران‌های محیط زیستی شده‌ایم و درگیر سیل و آلودگی هوا و خشکسالی هستیم، اما حتی یک عنوان کتاب هم نمی‌بینید که درباره این موضوعات برای کودکان و نوجوانان حرف زده باشد.

**چرا این اتفاق‌ها در کتاب‌های تألیفی**

**نیفتاده است؟ آیا همان ساختار اقتصادی تأثیر دارد؟ اگر آن هم بود باید تولید می‌شد اما مثلاً با فروش کمتری مواجه می‌شد. چرا اساساً در حوزه تصویر این مشکلات وجود دارد؟**

**مهسا محمدحسینی:** من خیلی به این موضوع فکر کردم؛ به‌ویژه در حوزه تصویرگری. من در سال‌های اخیر که به کتاب‌ها نگاه می‌کنم، حتی آن‌هایی که به‌عنوان برترین کتاب‌ها جایزه می‌گیرند هم تصاویر غمگینی دارند و این برای بچه‌ها اصلاً خوب نیست. بعضی از این تصاویر جلدای از غمگین بودن، حتی ترسناک هستند. شما تصاویر آقای گلدوزیان را نگاه کنید، تصویرگری ایشان ترسناک است و به‌گونه‌ای ناخودآگاه به شما اضطراب می‌دهد. این را هم من نمی‌گویم، بلکه بچه‌ها چنین احساسی دارند و من هم کاملاً آن را حس می‌کنم. من قبلاً این کار را کرده‌ام، یعنی تصویرهایی را برای بچه‌ها انتخاب کردم و از آن‌ها خواستم که با دیدن تصاویر احساس خودشان را بیان کنند. بچه‌ها در تصویرهایی که عواطف پیچیده دارند احساس ناراحتی و اضطراب می‌کنند. در تصویرگری‌های ایرانی خیلی این موضوع پیش می‌آید که بچه‌ها می‌گویند این تصویر را دوست ندارند. در ابتدا هم علت آن را نمی‌دانند ولی بعد که با آن‌ها حرف می‌زنم معلوم می‌شود که آن تصویر بچه را مضطرب کرده است. این احساس حتی باعث شده که بچه دیگر دلش نخواسته که نقاشی بکشد.

وقتی که از بچه‌ها پرسیده می‌شد که اگر تو می‌خواستی به‌جای این تصویر، تصویر دیگری را جایگزین کنی چکار می‌کردی؛ ما مشاهده می‌کردیم که بچه‌ها فرم‌ها را تغییر نمی‌دادند بلکه رنگ‌ها را

تغییر می‌دادند. از اینجا بود که من متوجه شدم که انتخاب رنگ تصویر برای تصویرگری هم چقدر می‌تواند مؤثر باشد. تصویرگری غمگینی که من این روزها در اکثر کتاب‌های کودک می‌بینم اصلاً خوب نیست و من ترجیح می‌دهم که اگر چنین کتاب‌هایی را هم خواستم برای بچه‌ها بخوانم در حال و هوای آن تغییرات ایجاد کنم. در عین حال این را می‌دانم که همه کتاب‌ها که برای شادی و خوشی نیست و بعضی از کتاب‌های کودکان اصلاً برای شرایط خاص نوشته می‌شوند ولی مطمئنم که هیچ بچه‌ای خودش کتابی با تصاویر غمگین را انتخاب نخواهد کرد.

**رضا عبدی:** در کتاب‌های کودک، تصویر هم بخشی از محتواست. حتی در مواردی تصویر محتوایی مهم‌تر از متن را ارائه می‌دهد، چراکه پدر و مادری که برای بچه خودش کتاب می‌خواند و

آن بچه سواد ندارد، تنها راه ارتباطی او با کتاب از طریق تصویرهای آن کتاب است. در بعضی از موارد والدین می‌توانند حتی متن را دست کاری کنند و قصه را شخصی‌تر کرده و برای بچه تعریف کنند. تصویر در کتاب کودک به مراتب محتوای مهم‌تری نسبت به متن آن است. در کتاب کودک متن راهی است که تصویر را توضیح می‌دهد و راهنمایی است که بچه را در ارتباط‌گیری با تصویر کمک کند و پدر و مادر به بچه‌ها می‌آموزانند که چگونه تصویر را بخوانند.

**با اینکه کتاب‌های ترجمه فواید یا مزایایی دارند، ممکن است مضراتی هم داشته باشند. الان شما مثالی زدید از کتاب‌هایی که مثلاً بازنویسی کتاب شاهنامه برای کودکان است، آیا با این موافق نیستید که داستان‌های شاهنامه باید برای بچه‌ها گفته شود و تازه تا به حال هم به‌درستی گفته نشده است چراکه بچه‌ها چندان آشنایی را ریشه‌های ادبیات کهن ما ندارند؟ هری پاتر جذاب است، اما برای ما نیست.**

**مهسا محمدحسینی:** زمانی که کتاب‌های هری پاتر در ایران درآمده بود، من معلم خوشنویسی بچه‌های راهنمایی در نظام قدیم بودم. در آن زمان بعینه می‌دیدم که هری پاتر بعضی از بچه‌ها را واقعاً کتاب‌خوان کرد و حتی ذائقه آن‌ها در سال‌های بعد از آن هم تغییری نکرد.

**آیا این تصویرگری‌ها و غمگینی آن‌ها نمی‌تواند ناشی از شرایط محیط باشد؟ در عین حال، کتاب‌هایی مثل هری پاتر ممکن است بچه‌ها را کتاب‌خوان کند اما آیا چنین کتاب‌هایی ممکن نیست برای کودکان ما بحران ایجاد کند؟ به هر حال ممکن است که آن بچه با مسائل بومی خودش آشنا نشود و با تاریخ و اسطوره‌های بومی خودش ناآشنا بماند و معضلات و مشکلات خودش را نتواند درک کند و در نهایت نتواند با سرزمین خود پیوند خورده و به اصطلاح از خود بیگانه شود و ریشه‌های ضعیف‌تری پیدا کند؟**

**مهسا محمدحسینی:** حتماً این‌طور است و آیا ما کسی را داریم که نتواند در آن حد و اندازه ادبیات فانتزی عمیق و جذاب تولید کند؟ کتاب‌های هری پاتر ممکن است اشکالاتی داشته باشد اما ما در بین خودمان کسی را نداریم که نتواند در آن اندازه داستانی جذاب بیافریند. هری پاتر مشکلاتی هم دارد، برای مثال در داستان‌های هری پاتر خدا وجود ندارد و حتی قسم خوردن آن‌ها در کتاب هم «قسم به ریش مرلین» است. در هری پاتر تفاوت‌ها و تمایزهای فراوانی به چشم می‌خورد، اما در نگاه اول برای بچه‌ها جذابیت قصه است که اهمیت دارد. این حرفی که شما می‌زنید کاملاً درست است ولی آیا کسی را داریم که در این فضا و شرایط بتواند جایگزینی ارائه دهد؟

**”**  
من یکی از منتقدان جدی تصویرگران ایرانی هستم و وقتی هم که می‌خواهم کتابی را برای شاگردانم بخرم پیش از متن به تصاویر کتاب توجه می‌کنم. کتابی با متن خوب اما تصاویر ضعیف می‌تواند بچه‌ای را چنان تحت تأثیر قرار دهد که وی را از کتاب خواندن بیزار کند



شاید خیلی از کسانی که در حوزه ادبیات ما کار کرده‌اند به اندازه آن‌ها معرفی نشده‌اند. برای مثال به فرض آقای یمینی شریف در حوزه شعر کودک اصلاً شناخته شده نیست.

**مهسا محمد حسینی:** در ادبیات ما، از گذشته رسم بر این بوده که نصیحت و پند بدهیم، همیشه خواسته‌ایم یک چیزی را یاد بدهیم، همیشه دنبال این بوده‌ایم که به یک نتیجه‌ای برسیم.

**شما فکر می‌کنید که مشکل از روش‌ها است؟**

**مهسا محمد حسینی:** به نظرم روش مسئله‌ای بسیار مهم است. در کتاب‌های ترجمه نگاه کنید، خیلی کم می‌بینید که به صورت واضح و علنی در حال نصیحت کردن یا نتیجه‌گیری باشد. در حالی که در تمامی کتاب‌های ما در ادبیات این جریان برقرار است. اصول ادبیات کهن ما هم بر این پایه بوده است. شما شعر و داستان را می‌خوانید تا چیزی را یاد بگیرید. در ایران نویسندگی کلاً به این شکل است، یعنی وقتی کسی می‌خواهد داستانی بنویسد، در حال نوشتن است تا چیزی را به مخاطبش یاد بدهد. این موضوعی است که امروزه نه فضای آن وجود دارد و نه آمادگی پذیرش آن در بین بچه‌ها، چراکه شرایط زندگی کاملاً نسبت به گذشته تغییر کرده است.

**رضا عبیدی:** کتاب‌های هری پاتر شاید پانزده سال پیش آسیب داشت، اما امروزه ندارد، چراکه الان بچه‌هایی هری پاتر می‌خوانند که به اینترنت، فضای مجازی و گستره فراوانی از اطلاعات گوناگون دسترسی دارند که قابل قیاس با ده پانزده سال پیش نیست. من حتی امروزه بیشتر موافق این هستم که یک نوجوان به خواندن کتاب‌های هری پاتر مشغول باشد تا بنشیند پای تلویزیون و برنامه‌های جم‌تی وی ببیند. شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک و اینستاگرام محتواهایی را در اختیار بچه‌ها قرار می‌دهند که خطرناک‌تر از امثال کتاب‌های هری پاتر هستند.

جدای از اینکه، کتاب‌های هری پاتر آسیبی می‌زنند یا نه، به‌صرف اینکه این‌ها کتاب هستند من مطالعه آن‌ها باز هم سودمند می‌بینم. در عین حال به نظرم بچه نوجوان ما به حدی تربیت اجتماعی نشده است که ما بگوییم خواندن چنین کتاب‌هایی برایش ضد فرهنگی خواهد بود یا نه. این مثل خواهد بود که ما به بچه‌ای که از سوء تغذیه و گرسنگی در حال مرگ است بگوییم سوسیس و کالباس نخورد، چون ممکن است در آینده به وی آسیبی برسد. من فکر می‌کنم که باید سوء تغذیه فرهنگی و اجتماعی کودکانمان را برطرف کنیم و بعد به چنین عواقبی بیندیشیم. این کارها به حوزه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌ها برمی‌گردد که جاهایی از قبیل شورای کتاب کودک باید درباره آن بیندیشد و ببیند چه نوع محتوایی برای بچه‌های ما مناسب‌تر است. کما اینکه این نهادها این دغدغه‌ها را دارند و در حال پیگیری این اهداف هستند. باید به سمتی برویم که خوراک فکری جذاب و لذت‌بخش و در عین حال مناسب برای

در این حوزه که اوضاع ادبیات ما نسبتاً خوب بوده، فضای رسمی و غالب آموزشی ما چنان بوده که از این مخزن پربار بهره چندانی نبرده‌ایم. ترجمه داستان، حوزه شعر را تحت تأثیر قرار داده است و شاعران ما هم داستان می‌نویسند و ترجمه می‌کنند و اساساً از این پتانسیلی که داریم نیز بی‌بهره خواهیم شد. امروزه شاعر ممتازی که مسائل روز کودکانمان را بگوید نداریم در حالی که در گذشته مثلاً شاملو و دیگرانی بودند که این حوزه را غنا بخشیدند. در کنار این هر روز بر حجم ادبیات شبه داستانی و بی‌ارزش یا کم‌ارزش افزوده می‌شود و این نوع ادبیات طرفدار بیشتری پیدا می‌کند. این مسئله ترجمه باعث شده که وضعیت شعر که در گذشته خود خوب و غنی بود رفته‌رفته بد شود. وقتی شاعران بیکار شده و کتاب‌هایشان کمتر منتشر بشود، آن‌ها هم به مجلات کودک و نوجوان روی آورده‌اند و برای مجلات مطلب می‌نویسند و همین باعث شده که کتاب‌های خیلی کم‌تری چاپ بشوند. ما شاعران خیلی خوبی داشتیم و نتوانستیم از آن‌ها استفاده بهینه را ببریم. اگر در حوزه داستان، ما تنها متکی به چند چهره خاص هستیم، اما در حوزه شعر تنوع شاعران و حیطه فعالیت‌های گوناگونشان باعث قوت ادبیات تولیدی ما شده بود که این موضوع هم رفته‌رفته در حال تحلیل رفتن است.

**مهسا محمد حسینی:** در حوزه نمایشنامه هم وضعیت همین است. در سال‌های اخیر نمایشنامه‌های خوبی هم تولید شده و هم ترجمه شده است. البته من به همان نکته‌ای که قبلاً هم گفتم دوباره برمی‌گردم، که ما در نمایشنامه‌هایی که پیش‌تر داشتیم همیشه در پی یاد دادن چیزی به مخاطب بودیم، اما امروز اوضاع کمی بهتر شده است.

کتاب کودک تولید کنیم. در حوزه نوجوان کار کمی متفاوت است.

**از نظر شما چقدر به آن سمت رفته‌ایم؟**

**رضا عبیدی:** دغدغه آن وجود دارد و نوع فعالیت‌ها و برگزاری جوایز و مسابقات نشان می‌دهد که کم‌کم در حال حرکت به آن سمت هستیم، اما با سرعتی بسیار کند. جوایزی مثل لاک‌پشت پرند و جایزه شورای کتاب کودک مواردی هستند که جریان ایجاد می‌کنند و در تلاش‌اند رونقی به این حوزه بدهند.

**پس از نظر شما سیاست‌گذاری‌های غیررسمی در حال حرکت به این سمت هستند؟**

**رضا عبیدی:** حتماً همین‌طور است. از ابتدای تأسیس شورای کتاب کودک، دغدغه متولیان آن این بوده که کتاب‌هایی برای کودکان تولید کنند که از ارزش محتوایی مناسب و مفیدی برخوردار باشند و به بچه‌ها کمک برسانند. این دغدغه را در بزرگداشت‌ها، همایش‌هایی که دارند و جوایزی که می‌دهند پیگیری می‌کنند.

در حوزه شعر شرایط کاملاً عکس حوزه داستان است، یعنی مسائلی که در حوزه داستان برای کودکان مشکل است در حوزه شعر وجود ندارد و عمده تولیدات ما برای کودکان، در حوزه شعر ادبیات قوی با تصویرگری‌های خوب و غنی‌ای بوده است. البته شاعرانی هم داشته‌ایم که شعرهای مذهبی یا ایدئولوژیک سروده‌اند یا در اشعار بعضی از شعرا کلیشه‌های جنسیتی یا ناموجه حضور داشته، اما عمده اشعار شاعران ما و ادبیات تولیدی در این زمینه به شکلی غنی و پربار است و می‌توانیم بگوییم که در حوزه شعر خوب پیش رفته‌ایم. البته ترجمه شعر اصلاً نداریم یا خیلی کم داریم. مقصودم این است که

**رضا عبدی:** من لازم می‌بینم که روی این نکته تأکید کنم که جامعه ما امروزی شعر نمی‌خواند و این معضلی برای ادبیات و فرهنگ ما در آینده ایجاد خواهد کرد. ما از چه سن و سالی باید شعر خواندن را به بچه‌های خودمان یاد بدهیم؟ این مسئله مهمی است که بچه‌های ما دیگر به شعر علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. از چه سنی باید به بچه‌هایمان بیاموزیم که چیزی به نام شعر هم وجود دارد؟

**به نظر شما نهادهای رسمی سیاست‌گذاری در دولت و نهادهای دیگر چقدر در تصمیمات و وضعیت حال حاضر تأثیر داشته و چقدر توانسته‌اند با برنامه‌هایشان بچه‌های ما را به کتاب خواندن و زیست مدنی آشنا سازند؟ شما هر دو با نهادی مثل آموزش و پرورش همکاری دارید، این نهاد چقدر توانسته کودک را به سمت داستان و شعر سوق بدهد؟**

**مهسا محمدحسینی:** بعضی از مدارس بعد از گذشت بیست سال از عمرشان، نه تنها کتابخانه ندارند بلکه دغدغه احداث آن را نیز ندارند. من برای مدتی با مدرسه‌ای در منطقه سه همکاری می‌کردم که پس از گذشت دو دهه از عمر مدرسه، مسئولان حاضر نبودند ذره‌ای برای تأسیس کتابخانه در آنجا هزینه کنند و پس از طی مراحل اداری فراوان و امضا گرفتن‌هایی که توانستم انجام دهم کتابخانه کوچکی برای بچه‌های آنجا برپا کردیم و مسئولان آنجا به‌طور علنی به من گفتند که حاضر نیستند ذره‌ای از هزینه را بپردازند. آن مدرسه با ۱۵۰ مربی و معلم شاغل، در طی آن ایام دغدغه کتابخانه داشتن و کتاب خواندن بچه‌ها در بین معلمان دیده نشده بود.

در باره این پرسش باید بگویم معلم نقش مهمی در کلاس دارد. در یک کلاس سی بچه وجود دارد که هر کدام از خانواده متفاوتی می‌آیند و تعداد اندکی از آن‌ها در خانه اهل مطالعه بوده‌اند، این معلم است که با عشق به کتاب خواندن بچه‌ها را به کتاب و کتاب‌خوانی ترغیب می‌کند. به نظر اگر بچه‌های یک کلاس، معلمی داشته باشند که ریاضی وی ضعیف باشد اما اهل کتاب باشد نتیجه بهتری خواهند گرفت تا یک معلمی داشته باشند که فیلسوف و همه‌فن حریف باشد اما چندان اهل کتاب نباشد و یا اصلاً اهل کتاب نباشد.

**رضا عبدی:** من درباره این سؤالی که پرسیدید،

یاد نکته‌ای افتادم که به نظر بسیار مهم است و من به تناسب کار فرهنگی و مدنی خود متوجه این نکته شدم. ما در حوزه کودکان و نوجوانان، در آموزش و پرورش دو نهاد مختلف داریم که گویی هر کدام مسئولیت خود را انجام می‌دهند بدون اینکه کاری به کار دیگری داشته باشند. یکی مدارس و مؤسسات آموزشی در تهران، شهرهای بزرگ و کلان‌شهرهاست و دیگری مدارسی است که در شهرهای کوچک و مناطق حاشیه‌نشین و دور از مرکز قرار دارند. در تهران و کلان‌شهرها محور آموزش مدرسه‌ها هستند و در بقیه جاها محور آموزش معلم هر کلاسی است. در مدرسه‌های تهران رقابتی جریان دارد بین خانواده‌ها تا بتوانند در مدارس به نام و اسم و رسم‌دار وارد شده و با رقابت شدید بتوانند صندلی‌ای برای خود در کنکور و دانشگاه فراهم کنند. در مناطق محروم و دور از مرکز که آموزش و پرورش معلم محور است، هر جا که معلمی دغدغه فرهنگ و آموزش داشته توانسته بچه‌های خود را خوب تربیت کند و نکته‌ای که برای خوانندگان شما احتمالاً جالب خواهد بود این است که درخواست کتاب و احداث کتابخانه

در نقاط محروم و دورافتاده اصلاً قابل قیاس با تهران نیست و آنجا معلم‌ها در حال تربیت کودکانی کتاب دوست و اهل کتاب هستند.

به نظر علت آن روشن است، در دو جا دو مسئله متفاوت در جریان است: در کلان‌شهرها مسئله، قبولی در کنکور و عقب نیفتادن از چرخه رقابت دانشگاهی است؛ و در مناطق دورافتاده، مسئله، آموزش هنرمند، نقاش و نویسنده ... است که هر کدام بتوانند علایق خود را پی بگیرند و زندگی کنند. این‌ها در جشنواره‌ها شرکت کرده و اهل انس و الفت با کتاب می‌شوند، چراکه معلمی داشته‌اند که اهل کتاب بوده است. این بچه‌ها حتی خودشان دست به احداث کتابخانه زده‌اند. یکی از معروف‌ترین کتابخانه‌های این سال‌ها، کتابخانه‌ای است که سه دختر، که هر سه هم نام فاطمه داشتند، راه اندازی کرده و نام فاطمه‌ها را بر آن کتابخانه گذاشتند. این سه دختر دبستانی ساکن روستایی در بجنورد هستند. اساساً میزان استقبالی که از کتابخانه‌های روستایی و کتابخانه‌های این چنینی به عمل می‌آید با میزان استقبال بچه‌های تهران قابل قیاس نیست.

در بعضی از روستاها دیده‌ام که به جز ساختمان مدرسه، هیچ ساختمان رسمی دیگری وجود ندارد، اما چون معلمی اهل کتاب و عاشق مطالعه در آن

مدرسه بوده، در آنجا کتابخانه‌ای تأسیس شده و بچه‌ها با خواندن کتاب آشنا شده‌اند.

این معلم‌ها دغدغه زیست بهتر بچه‌ها را داشته و با کتاب آشنا هستند و این‌ها هستند که می‌توانند در آموزش و پرورش واقعی بچه‌ها نقش مثبت ایفا کنند. گویی که معلمی که در یک منطقه روستایی تدریس می‌کند دغدغه‌اش فرق می‌کند با معلمی که در یک کلان‌شهر مشغول کار و تدریس است. به نظر آموزش و پرورش ما در آن نقاطی خوب عمل کرده که معلم محور بوده و معلمی در آن کلاس مشغول تدریس شده که اهل کتاب‌خوانی بوده است. در بقیه موارد آموزش و پرورش ما عملکرد خیلی بدی داشته است. در طول تاریخ هم نمونه‌هایی می‌بینیم از معلم‌هایی که باعث شکوفایی بچه‌ها شده‌اند، برای مثال اگر هوشنگ مرادی کرمانی از یک روستایی در کرمان می‌تواند نویسنده معتبری از کار دریابید به این علت بوده که معلمی داشته که عاشق کتاب بوده است. آموزش و پرورش در ناحیه‌هایی که گفتم مدرسه محور بوده عملکرد قابل دفاعی نداشته است.

**به نظر من می‌رسد آموزش و پرورش ما دارای سیستم مرکزی‌ای بوده که تولید رقابت کار آن بوده و ما چرا این چنین بوده که هر چه این سیستم پرزورتر می‌شده مدرسه محورتر و ناکارآمدتر و هر چه کم‌زورتر معلم محور و کارآمد و این سیستم تا جایی پیش رفته که در نواحی مرکز معلمان را نیز کاملاً با خود همراه و هم‌رنگ کرده است.**

**رضا عبدی:** در هنگام نقد آموزش و پرورش یک طرفه نباید سخن بگویم و در هنگام گفتن اشکالات، ویژگی‌های مثبت آن را هم باید ببینیم. اینکه بگویم آموزش و پرورش خیلی عملکرد بدی داشته و هیچ کارایی ندارد قضاوت منصفانه‌ای نخواهد بود. در مناطق حاشیه‌ای و دورافتاده کانون پرورشی فکری کودکان و نوجوانان تنها مرکزی است که دسترسی قابل توجه به این مناطق دارد و در روشن نگاه داشتن شعله کتاب و کتاب‌خوانی، این کانون نقشی بسزایی داشته و دارد. همین‌طور است نهادهای کتابخانه ساز، خیرین کتابخانه ساز، مدرسه‌ساز و ... همین‌طور شورای کتاب کودک که نویسنده به روستاها می‌فرستند تا به بچه‌ها آموزش بدهند و همایش‌هایی برگزار می‌کنند. این کارها در کنار هم باعث شده که بچه‌هایی که در آن مناطق زندگی می‌کنند آشنایی و شوق بیشتری برای کتاب داشته باشند و کتاب‌خوانانی مؤثر شوند و زندگی و هم‌باشی بهتری با کتاب داشته باشند.

**شاید یکی از موانع بر سر راه کتاب، این انتظار عجیب و غریبی است که از کودکان در جامعه هست. کودکان گویی در یک رقابت تنگاتنگ قرار گرفته‌اند و این مسابقه تا پایان ادامه دارد. آن‌ها باید انواع مهارت‌ها را بیاموزند و روند تبدیل کودک به سوپرمن تمام وقت کودک را به خود اختصاص می‌دهد.**

**بعضی از مدارس بعد از گذشت بیست سال از عمرشان، نه تنها کتابخانه ندارند بلکه دغدغه احداث آن را نیز ندارند. من برای مدتی با مدرسه‌ای در منطقه سه همکاری می‌کردم که پس از گذشت دو دهه از عمر مدرسه، مسئولان حاضر نبودند ذره‌ای برای تأسیس کتابخانه در آنجا هزینه کنند و پس از طی مراحل اداری فراوان و امضا گرفتن‌هایی که توانستم انجام دهم کتابخانه کوچکی برای بچه‌های آنجا برپا کردیم**

امروزی و علائق آن‌ها با زمان ما متفاوت است و به همین دلیل داستان‌ها، شعرها و قصه‌های خاص خودشان را می‌طلبد.

**در حالی که این همه سرمایه‌گذاری روی کودکان می‌شود و این همه محتوای جدید در اختیار آن‌هاست، اما امروز به نظر می‌رسد دانش کودکان در بسیاری از زمینه‌های مبتلابه چندان زیاد نیست.**

**رضا عبدی:** امروز مهارت‌آموزی تهدیدی برای بچه‌ها به حساب می‌آید. بچه‌ها سواد ریاضی چندانی ندارند یا الفبا و جمله‌سازی بلد نیستند. خانم میرهادی به درستی از میان مهارت‌های مختلف بر یک مهارت انگشت می‌نهد و می‌گوید که این مهارت گم شده مدارس ماست؛ آن مهارت جامعه‌پذیری است. کدام مدرسه می‌تواند ادعا کند که من کودکان را جامعه‌پذیر کرده‌ام و یکی از آسیب‌های اصلی جامعه ما که در آن تحمل دیگری را نداریم ناشی از این موضوع بغرنج است. شناختی از خود، دیگری و محیط زیستمان نداریم و عملاً به هر چیزی که دست می‌زنیم در حال تخریب آن هستیم. این موضوع در ادبیات کودک و نوجوان ما هم جایخ خالی است و ما نویسندگانی را نداریم که درباره جامعه‌پذیری کودکان در جامعه کتابی نوشته باشند. این جامعه‌پذیر نشدن ما باعث شده که جامعه مدام در حال ساخت طبقات اجتماعی و نیم طبقه و حتی پاگرد طبقات است که با برچسب‌های گوناگون آن‌ها را از هم تفکیک می‌کنیم.

رقابت در حوزه پیش‌دستانی تا آنجا پیش رفته که شهرهای هنگفت و سرسام‌آوری را خانواده‌ها پرداخت می‌کنند تا بتوانند در این رقابت جایی داشته باشند و مؤسسات آموزشی هم با تبلیغات شیک و مجلل از خانواده‌ها پول‌های فراوان می‌گیرند و خانواده‌ها هم به دست خود در حال نابودی فرزندان‌شان هستند.

**به نظر ما باید در ابتدا از خانواده‌ها بخواهیم کمتر به بچه‌هایشان آسیب بزنند و سپس به آموزش و پرورش برسیم و موضوعات آن را بررسی کنیم.**

**مهسا محمدحسینی:** این خانواده‌ها هستند که نقش مهم‌تری نسبت به مدارس دارند.

**رضا عبدی:** پس اگر شما از من بپرسید که مسائل و مشکلات کودکان چه دسته مسائلی بوده و چه کودکانی را شامل می‌شود ذهن همه ما به سوی کودکان مناطق محروم می‌رود، در حالی که قربانیان اصلی در سال‌های پیش‌رو کودکان مناطق مرفه خواهند بود که به دست خانواده‌های خودشان قربانی خواهند شد. من فکر می‌کنم باید نهادی وجود داشته باشد کاملاً غیردولتی و متولی امور کودکان بشود تا بتواند برنامه‌ای منسجم برای کودکان و نوجوانان در درازمدت و کوتاه‌مدت بچیند و متولی برنامه‌های آموزش آنان شود. نهادهای مدنی درباره کودکان باید متشکل شوند و با کمک هم کم‌کم امور آموزشی و پرورشی کودکان و نوجوانان را به سامان کنند. ■

گفته شده که کتاب‌ها به خط نستعلیق نوشته‌اند، در حالی که خط نستعلیق یک خط نوشتاری نیست، یک خط هنری است. از وقتی که کتاب‌های ادبیات ما به این خط منتشر شد بچه‌ها حتی از خواندن این کتاب‌ها گریزان شدند.

مسئله دیگر نگاه ایدئولوژیک آموزش و پرورش در این سال‌ها بوده که کتاب‌ها را از ادبیات روز خالی کردند تا اینکه همان‌طوری که اشاره شد چیزی را به بچه‌ها بیاموزانند. از بین این همه ادبیات به ادبیات تعلیمی رسیدند و مهم‌تر اینکه ادبیات را به تاریخ ادبیات تقلیل دادند. تاریخ یا تاریخ ادبیات ممکن است بچه‌ها را تاریخدان کند اما الزاماً آن‌ها را تشنه آموختن و ادبیات نخواهد کرد و این روشی است که در آموزش و پرورش هست. در حوزه نوجوانان هم این بلا تکلیفی مشهود است و حتی در حوزه رسم الخط هم ما این بلا تکلیفی را می‌بینیم، یعنی رسم الخط دوره ابتدایی یک شکل است و در دوره‌های بعدی کاملاً عوض می‌شود. از جزئیات که وارد بررسی این معضلات می‌شویم می‌بینیم که مسائل فراوانی وجود دارند. گویی که ما دو آموزش و پرورش داریم که هر یک برای دوره خود طراحی رسم الخط می‌کنند و کتاب‌ها را می‌نویسند و مدرسه‌ها را مدیریت می‌کنند.

وقتی که ما در انتخاب رسم الخطمان نگاه تحمیلی داریم پرواضح است که در انتخاب محتواهای درسی مان هم نگاه تحمیلی داشته باشیم. آنچه فکر می‌کنیم درست است بچه‌ها باید آموزش ببینند و همین باعث خواهد شد که بچه‌هایمان را هیچ وقت پرسشگر بار نمی‌آوریم. برای مثال در حوزه ادبیات پرسش‌های پژوهشی از بچه‌ها پرسیده نمی‌شود تا آن‌ها مجبور شوند برای پاسخ به آن پرسش‌ها مطالعات کتابخانه‌ای داشته باشند. همین چند دلیل کافی است که به پرسش شما پاسخ منفی بدهم که آموزش و پرورش بچه‌ها را کتاب‌خوان نمی‌کند.

**مهسا محمدحسینی:** وقتی من با استادی درباره رسم الخط دبستان صحبت می‌کردم ایشان به من گفت که این رسم الخط حتی خط نستعلیق هم نیست و یک خط مردود است که از نظر زیبایی‌شناسی ایراد بر آن وارد است. از وقتی هم که این رسم الخط تغییر کرده بچه‌ها هم در خواندن و هم در نوشتن کندتر و ضعیف‌تر شده‌اند. حتی داستان‌های کوتاه خوبی هم که به بعضی از کتاب‌های ادبیات اضافه

کرده‌اند اما چون بچه نمی‌تواند به خوبی کلمات را بخواند قاعدتاً جذب کتاب که نشده، بلکه از آن فراری و گریزان هم خواهد شد. ذائقه بچه‌های

**مهسا محمدحسینی:** در ابتدای بحث آقای عبدی اشاره‌ای به رابطه اقتصاد و کتاب کرده و آن را مهم دانستند، من هم می‌خواهم الآن به آن نکته اشاره کنم. ریشه این ماجرا و بلشو، پول است. الآن معلم‌هایی داریم که برند شده‌اند و مبالغ قراردادهای آنان مبالغی است که بسیار عجیب است، بعضی از این مبالغ چنین زیادند که قابل هضم نیست و آن را مخفی نگاه می‌دارند.

این رقابت در خانواده‌ها هم به شکلی دیگر جریان دارد. چند سالی هست که بین خانواده‌ها مد شده که بچه‌های خود را به مدارس بسیارند که بر اساس متدهای جدید پیش می‌روند. این مدارس معتقد هستند که بچه‌هایی تربیت می‌کنند که اصلاً با هم رقابت نخواهند کرد، اما در عین حال خود مدرسه‌ها بر سر مسائل دیگر در حال رقابت با یکدیگرند.

آن خانواده‌ای که می‌گوید من نمی‌خواهم بچه‌ام با کسی رقابت کند، در اصل در حال مقایسه خود و رقابت با دیگری است که خود از آن بی‌خبر است، پس ماجرا چنان در تاروپود جامعه رسوخ کرده که در همه جای سیستم آموزشی و خانواده‌های ما به روشنی دیده می‌شود. من حتی رقابت بر سر کتاب‌خوانی را نیز متوجه نمی‌شوم. این چه معنی دارد که مسابقات کتاب‌خوانی برگزار می‌کنند و بعد از بچه‌ها می‌خواهند که امتحان بدهند. در جاهایی که در مدارس می‌خواهیم کار درست انجام دهیم، حتی در آنجا هم کار نادرستی انجام می‌دهیم.

**از نظر شما محتوای آموزشی ما، اصلاً محتوایی هست که بچه‌ها را به سمت کتاب خواندن بکشاند و آن‌ها را چشم‌پوشی کند؟ اگر فعلاً از اشتباه روشی چشم‌پوشی کنیم چه علاجی برای این مشکل می‌بینید؟**

**مهسا محمدحسینی:** من یک چیزی در این سال‌های اخیر خیلی می‌شوم به نام «مدرسه در خانه» (Home School) این‌ها به این شکل کار می‌کنند که معلمی را پیدا کرده و به خانه می‌آورند تا با بچه‌های آن‌ها کتاب بخوانند، این‌ها مطمئن هستند که این معلم بچه آن‌ها را کتاب‌خوان خواهد کرد. در این نوع از آموزش‌ها هزینه‌های بالایی هم صرف می‌شود. این خانواده‌ها معتقدند که بچه‌شان در مدرسه چیزی یاد نمی‌گیرد و به همین خاطر معلم در خانه می‌گیرند.

**رضا عبدی:** من کارشناس تعلیم و تربیت نیستم و نمی‌توانم درباره محتوای کتاب‌ها به‌طور قطعی اظهار نظر کنم، اما معتقدم که از وقتی که رسم الخط کتاب‌های درسی تغییر کرد بچه‌ها از کتاب‌ها دل‌زده شده و حتی خواندن هم برایشان مشکل‌تر شد و کمتر کسی هم به اثرات مخرب این تغییرات توجه می‌کند.

**در مناطق حاشیه‌ای و دورافتاده کانون پرورشی فکری کودکان و نوجوانان تنها مرکزی است که دسترسی قابل توجه به این مناطق دارد و در روشن نگاه داشتن شعله کتاب و کتاب‌خوانی، این کانون نقشی بسزایی داشته و دارد**

# قربانیان تغییرات مداوم کتب درسی؛ معلم یا دانش آموز؟



طیبه موسوی

نیروهای کشور جذب وزارت آموزش و پرورش شوند. در همین راستا افزایش بودجه آموزش و پرورش برای افزایش حقوق معلمان و ارتقای کیفیت مدارس شرط بهبود وضعیت آموزشی بیان می‌شود. عده‌ای دیگر وضعیت درآمدی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و بیکاری فارغ‌التحصیلان را علت بی‌انگیزگی و افت تحصیلی دانش‌آموزان و ترک تحصیل آنان می‌دانند.

جدا از صحت یا نادرستی فرضیه‌های فوق مشکلی اساسی پس از قبول این فرضیه‌ها به وجود می‌آید. فرض کنید حقوق معلمان، کسر بودجه آموزش و پرورش و وضعیت فارغ‌التحصیلان دانشگاهی علت اصلی کیفیت کنونی نظام آموزشی کشور است. این فرضیه‌ها راهکاری کوتاه‌مدت برای پرون رفت از وضعیت کنونی نمی‌دهند و دست سیاست‌گذاران را برای تغییر تقریباً بسته نگه می‌دارد. در کنار سیاست‌های بلندمدت باید سیاست‌های کوتاه‌مدت ارائه شود تا روزه‌های امید برای دستیابی به وضعیت بهتر، سیاستمداران را برای توجه بیشتر به نظام آموزشی معطوف سازد. فرضیه‌های این نوشته به زبان خیلی ساده در گزاره‌های زیر بیان می‌شوند:

۱. کتب درسی و نظام آموزشی در چند دهه گذشته به سرعت تغییر یافته‌اند.
۲. معلمان نمی‌توانند و گاه نمی‌خواهند در طول زمان با تغییرات نظام آموزشی همراه شوند و غالباً تمایلی به تدریس ندارند.
۳. فهم کتب درسی برای دانش‌آموزان سخت شده است.
۴. دانش‌آموزانی که توانایی مالی ندارند از مدرسه و کلاس گریزان می‌شوند و خانواده‌هایی که تمکن مالی دارند با معلمان خصوصی، مدارس غیرانتفاعی و کلاس‌های فوق‌العاده فرزندان خود را برای قبولی در کنکور آماده می‌سازند.
۵. معلمان خصوصی، کلاس‌های فوق‌العاده و مدارس غیرانتفاعی هر روز نظام آموزشی را به سمت **تجاری شدن بیشتر** سوق می‌دهند و کتب درسی را هر روز سخت‌تر می‌کنند تا منافع بیشتری کسب کنند.
۶. اگر از تغییرات پی‌درپی کتب درسی و نظام آموزشی جلوگیری شود، بخش مهمی از مشکلات کنونی نظام آموزشی کشور حل خواهد شد. مروری مختصر بر تحولات عمده نظام آموزشی کشور می‌تواند اهمیت ثبات در نظام آموزشی را نشان دهد.

## تغییرات نظام آموزشی کشور

از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۴۵ نظام آموزش رسمی کشور به دو دوره شش سال ابتدایی و شش سال متوسطه تقسیم شد. گفته می‌شود در سال ۱۳۴۲ تصمیم گرفته شد پس از چهل سال در نظام آموزشی بازنگری صورت گیرد و به سه دوره (پنج سال ابتدایی، سه سال راهنمایی و چهار سال دبیرستان) تغییر یافت. از سال ۱۳۴۵ نظام جدید برای ۲۵ سال بدون تغییر باقی می‌ماند تا اینکه در سال ۱۳۷۰ (سه سال پس از پایان جنگ) تغییر عمده در نظام آموزشی به وقوع می‌پیوندد. علاءالدین کیا، مدیر هماهنگی امور پژوهشی پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش، علت این تغییر را تحولات جمعیتی می‌داند. با رشد سریع جمعیت که از اواخر دهه ۱۳۵۰ در ایران به وقوع پیوسته بود تعداد افراد دارای مدرک دیپلم از ۲ میلیون نفر در اوایل دهه ۷۰، به ۵ میلیون نفر تغییر یافت و دانشگاه‌ها

با گذشت چند ماه از سال تحصیلی ۹۷ هنوز «پایه دوازدهم دبیرستان دخترانه دولتی در منطقه ۳ تهران دبیر فیزیک ندارد.» «پایه سوم ابتدایی دبستان تزکیه منطقه ۴ تهران معلم ندارند»، «پایه نهم دبیرستان دخترانه شهدای صنف پوشاک منطقه ۳ شیراز معلم ندارند و ساعت ۱۰:۳۰ تعطیل می‌شوند و برمی‌گردند خانه». این صدای والدین شاکو و نگران از وضع آموزشی مدارس دولتی است.

در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، پیمایش جهانی غیبت از مدرسه که زیر نظر بانک جهانی انجام شد، پیمایش گرانی را سرزده به مدارس شش کشور فرستاد. نتیجه این بود که آموزگاران در بنگلادش، اکوادور، هند، اندونزی، پرو و اوگاندا به‌طور میانگین از پنج روز کاری یک روز را غیبت می‌کنند. به‌طورکلی ۵۰ درصد آموزگاران مدارس دولتی در هند در زمانی که باید سر کلاس باشند حضور ندارند. پرسش اینجاست چگونه این دانش‌آموزان می‌توانند چیزی بیاموزند.<sup>۱</sup>

درباره اهمیت کیفیت نظام آموزشی نیازی به سخن گفتن نیست. سرنوشت امروز و فردای هر کشوری به کیفیت تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان کشور بستگی دارد. آموزش و پرورش بدون تردید بزرگ‌ترین نهاد آموزشی کشور است و کیفیت تعلیم و تربیت به کیفیت آموزش و پرورش رسمی کشور وابستگی کامل دارد.

کیفیت نامطلوب نظام آموزش رسمی کشور نکته‌ای است که بسیاری بر آن اتفاق نظر دارند. این نوشته علل کیفیت نامطلوب آموزش کشور در مقطع پیش از دانشگاه و علت غیبت از مدرسه معلمان و دانش‌آموزان را بررسی می‌کند و تلاش دارد راهکاری برای ارتقای کیفیت این نظام ارائه دهد.

درباره علل کیفیت نامطلوب آموزش و پرورش فرضیه‌های مختلفی مطرح است. بسیاری حقوق ناکافی معلمان و کارکنان وزارت آموزش و پرورش را ریشه مشکلات کنونی می‌دانند و معتقدند حقوق معلمان باید به میزانی افزایش یابد که معلم دغدغه‌های به‌جز تدریس نداشته باشد و بهترین



## بازگشت به نظام پیشین

پس از یک دهه مشکلات نظام جدید آشکار شد. اعطای مدرک دیپلم به دانش آموزانی که یازده سال درس خوانده بودند با استانداردهای جهانی کاملاً مغایر بود. در همه کشورها دیپلمه فردی بود که دوازده سال تحصیل کرده باشد. نمی توان درک کرد که علاوه بر مشکلات مذکور چه چیز باعث شد که در سال ۱۳۸۵ مجدداً پیش دانشگاهی حذف و دوباره دبیرستان چهارساله شد.

به هر حال تغییر نظام آموزشی آثار منفی خود را به جای گذاشت. مدارس پیش دانشگاهی در سال ۱۳۸۵ دبیرستانها را ادغام شدند. هر چند دوره پیش دانشگاهی به طور رسمی منحل شد، اما تفکیک های ساختاری در نظام آموزشی رخ داده بود. معلمانی که سال چهارم را تدریس می کردند به عنوان یک گروه متفاوت از سایر معلمان دبیرستان شده بود و ادغام رسمی دیگر توانست یکپارچگی تدریس در سال های دبیرستان را بازگرداند، حتی دبیران غیررسمی که از آموزشگاه های خصوصی به مدرسه می آمدند همچنان تدریس کلاس های پیش دانشگاهی را به عهده داشتند. هزینه اردوهای مطالعاتی و کلاس های کنکور در ابتدای سال از دانش آموز گرفته می شد. مثلاً بر اساس مصوبه دولت در سال ۹۰ ثبت نام دانش آموز دبیرستانی در مدارس هیئت امنایی ۵۰۰ هزار تومان و پیش دانشگاهی ۲/۵ میلیون تومان بود، اما مدیر ۷ میلیون از دانش آموز پیش برای هزینه های فوق برنامه دریافت می کرد.

دبیرستان های دولتی برای کسب مجوز پیش دانشگاهی از اداره آموزش و پرورش منطقه خود به رقابتی شدید پرداخته بودند. هدف فقط کسب درآمد بود. گزارش های بسیاری از تخلفات مالی مدیران در این دوران ثبت شده است.

**انقلاب سال ۱۳۹۱ در نظام آموزشی کشور**  
این نظام تا سال ۱۳۹۱ ادامه داشت. هنوز تن رنجور نظام آموزشی از گسستگی و پیوستگی دوران دبیرستان التیام نیافته بود که ناگاه گردبادی عظیم هر سه دوره نظام آموزشی را در هم

پانزده ساله چهار بار تجدیدنظر اساسی صورت گرفت. در سال نخست درس زیست شناسی یک کتاب بود و سپس به دو کتاب زیست شناسی گیاهی و زیست شناسی جانوری تغییر یافت و سپس مجدداً در یک کتاب تجمیع شد. محتوای کتاب نیز به شدت تغییر می یافت. یک یک بار با مطالب بیوشیمی و بار بعد افزودن مطالب فارغ شناسی. در هر بار برخی فصول آن یا کاملاً حذف یا کم و کموزیاد می شد. معلمانی که از حقوق خود ناراضی بودند و با مشکلات عدیده اقتصادی دست و پنجه نرم می کردند مجبور بودند علاوه بر شرکت در کلاس های ضمن خدمت، هر سال طرح درس و سؤالات جدیدی را برای هر جلسه طراحی کنند، زیرا جزوه و سؤالات آزمون های سال پیش قابل استفاده نبود. حجم کار زیاد، آمادگی پیش از تدریس و فعالیت های ضمن تدریس و پس از آن موجب شد که تعداد محدودی از معلمان رسمی دبیرستان در پیش دانشگاهی تدریس کنند.

از دیگر معایب نظام جدید (۱۳۷۰-۱۳۸۵) برهم زدن پیوستگی دوره دبیرستان و از بین رفتن کارکردهای اجتماعی نهاد مدرسه بود. در نظام قبلی دانش آموز چهار سال دوره دبیرستان را در یک محیط آموزشی تجربه می کرد. معلم، مدیر، ناظم و همکلاسی ها در طول چهار سال با ویژگی های یکدیگر آشنا می شدند و رابطه عاطفی بین آنها شکل می گرفت و مدرسه نقش خانه دوم را ایفا می کرد. معلمی که سال چهارم را تدریس می کردند احتمالاً در سال های اول تا سوم نیز تجربه تدریس به همان دانش آموزان را سپری کرده بود، اما در نظام جدید معلمان پیش دانشگاهی در سال آخر به دانش آموزانی تدریس می کردند که برای اولین بار آنها را در کلاس خود می دیدند. دانش آموزان نیز در سال کنکور که سالی پر از اضطراب همراه با ترس است با کادر آموزشی و همکلاسی های جدید روبه رو می شدند. دبیرستان که یکی از کانون های ارتباطی قوی برای همه دوران زندگی بود کارکردهای خود را از دست داد.

ظرفیت پذیرش این همه فارغ التحصیل را نداشت. لزومی نداشت همه دانش آموزان دیپلم بگیرند؛ لذا نظام سالی واحدی در مقطع دبیرستان اجرا شد. در این نظام جدید اخذ مدرک دیپلم به جای دوازده سال نیازمند یازده سال تحصیل شد و تنها کسانی مجبور به گذراندن دوازده سال تحصیل بودند که قصد داشتند در دانشگاه های کشور ادامه تحصیل دهند. برای این گروه از دانش آموزان گذراندن یک سال دوره پیش دانشگاهی الزامی بود. این تغییر که در شورای عالی آموزش و پرورش مصوب شده بود به طور خواسته و ناخواسته تغییرات عمیقی در کیفیت تحصیل، هزینه های نظام آموزش و پرورش، فضای فیزیکی مدارس و زندگی آتی جوانان کشور به جای گذاشت. بخشی از دانش آموزان تصمیم گرفتند به اخذ مدرک دیپلم (یازده ساله) بسنده کنند و سودای تحصیل در دانشگاه را از سر بیرون کنند. این گروه اگر چند سال بعد تصمیم به ادامه تحصیل در دانشگاه داشتند، دیگر به راحتی نمی توانستند در تصمیم خود تجدیدنظر کنند. در نظام جدید ابتدا مدارسی جداگانه به عنوان مدارس پیش دانشگاهی راه اندازی و از دبیرستان جدا شد. آموزش و پرورش در بسیاری از مناطق با کمبود فضای آموزشی در دوره پیش دانشگاهی و مازاد فضای آموزشی در دوره دبیرستان روبه رو شد. مدارس پیش دانشگاهی در کلان شهرها به سرعت بوی تجاری گرفتند، زیرا دانش آموزان علاقه مند به دانشگاه در آن حضور داشتند و خانواده ها حاضر بودند منابع مالی را در اختیار مدارس قرار دهند تا احتمال ورود به دانشگاه فرزندانشان را افزایش دهند. کتب دوره پیش دانشگاهی کاملاً تغییر کرد و بسیار سخت تر از چهارم دبیرستان نظام قدیم شد و برخی از دروس و مفاهیم سال اول دانشگاه به دوره پیش دانشگاهی انتقال یافت. معلمانی که مشتاق بودند در دوره پیش دانشگاهی تدریس کنند در دوره آموزشی ۶۰ تا ۷۰ ساعته در دانشگاه ها شرکت کردند تا بتوانند کتب جدید را که حاوی مطالب دانشگاهی بود بیاموزند و تدریس کنند.

دو عامل هم زمان موجب کمبود معلمان پیش دانشگاهی شد. از یک طرف در کلان شهرها تنها معلمانی می توانستند در مدارس پیش دانشگاهی تدریس کنند که یا بسیار شناخته شده (در سطح کنکور) بودند یا ارتباط اداری با مدیران داشتند... مدیران این مدارس نیز عموماً کارمندانی بودند که از ارتباطات قوی در اداره آموزش و پرورش بهره مند بودند. عامل دیگر تمایل نداشتن معلمان به تغییر و همراهی با نظام آموزشی جدید بود. معلمانی که سال ها در نظام قدیم تدریس داشتند و خود را در شرف بازنشستگی می دیدند تمایلی نداشتند کتب سخت پیش دانشگاهی را بیاموزند و تدریس کنند. برای نمونه در این دوره کتب پیش دانشگاهی و دوره متوسطه تقریباً هر دو سال یک بار تغییر کرد. در کتاب زیست شناسی پیش دانشگاهی در یک دوره

پیچانند. انقلابی بزرگ در نظام آموزش و پرورش رخ داد. اگر در تغییر سال ۱۳۷۰ تنها انتهای نظام آموزش رسمی تغییر یافته بود، در سال ۱۳۹۱ تمامی مقاطع تحصیلی تحت تأثیر شدید آن قرار گرفتند. نظام آموزشی ۳-۶-۳ احراز شد. طراحان این تغییر احتمالاً از خود سؤال نکردند، چرا در سال ۱۳۴۵ دوره ابتدایی از شش سال به پنج سال تغییر یافته بود و مسئولان وقت چرا آن نظام را تغییر دادند.

شاید هیچ‌یک از موافقان این انقلاب بزرگ فکر نمی‌کردند چه تغییرات مهمی را رقم‌زده‌اند. دانش‌آموزان کلاس پنجم یک سال دیگر باید در مدارس ابتدایی درس می‌خواندند و معلمان دوره راهنمایی باید به‌اجبار به مدارس ابتدایی منتقل می‌شدند. در دوره ابتدایی یک معلم همه دروس را تدریس می‌کند و دوره راهنمایی هر معلم تدریس یک درس را به عهده دارد. چگونه ممکن بود دبیر ادبیات، ریاضی را به ابتدایی انتقال داد. دبیران دوره راهنمایی ورود به دوره ابتدایی را نوعی تنزل رتبه می‌دانستند و با آن مخالف بودند.

بدین ترتیب **کمبود نیروی انسانی**، هم در دوره ابتدایی و هم در دوره راهنمایی مشاهده شد. آموزش کتب ششم مشکلات مختلفی را برای مدارس ابتدایی پدید آورد. مشکل تدوین کتب جدید و آموزش معلمان برای تدریس قابل پیش‌بینی بود

که با صرف بودجه و زمان شاید تقلیل می‌یافت. در کنار نارضایتی معلمان که حل آن به‌راحتی امکان‌پذیر نبود فضای فیزیکی مدارس دوباره دستخوش تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر شد. مدارس ابتدایی باید پذیرای دانش‌آموزان جدید و مدارس راهنمایی بخشی از ظرفیت خود را خالی یافتند، اما مشکلات انقلاب آموزش سال ۱۳۹۱ به موارد فوق محدود نمی‌شد. دانش‌آموزان پایه ششم یا به سن بلوغ می‌گذاشتند و با بچه‌های کلاس اولی در یک مدرسه بودند. در نظام قدیم بچه‌ها قبل از سن بلوغ در یک مدرسه و بچه‌های بالغ شده در مدارس راهنمایی بودند. مدیران و معاونان آن‌ها که با دانش‌آموزان در مدرسه روبه‌رو بودند یا بهتر بگوییم زندگی می‌کردند با مشکل عدم تجانس سنی روبه‌رو شدند. آزار و اذیت کودکان دوره اول و دوم ابتدایی به ادارات آموزش و پرورش منعکس شد و راهکارهای مختلفی در نظر گرفته شد. ساعت زنگ تفریح پایه اول تا سوم از زنگ تفریح دانش‌آموزان پایه چهارم تا ششم جدا شد.

این راهکار مشکل دیگری را به‌وجود آورد. هنگامی که گروهی در کلاس بودند گروه دیگر در حیاط مدرسه مشغول بازی بودند. نظم مدرسه به هم ریخته بود. مدیران مدارس درخواست معاونان بیشتری کردند. این راهکار شاید مشکلات را تقلیل داد، اما برای نظام آموزشی که با کمبود بودجه روبه‌رو بود بخش ستادی را بزرگ‌تر از قبل ساخت. در برخی مناطق، مدارس دوره اول و دوم ابتدایی را از یکدیگر جدا کردند.

این مشکلات در سال ۹۴ میان متوسطه اول و دوم شاید بیش از دوره ابتدایی رخ داد. انتقال دبیران میان دوره اول و دوم متوسطه موجی از مشکلات و مخالفت را برای معلمان و مدیران و ادارات به‌وجود آورد. متوسطه دوم با

مازاد و متوسطه اول با کمبود نیرو مواجه شد. معلمان دبیرستان (متوسطه دوم) به‌هیچ‌وجه تمایل نداشتند در مدارس راهنمایی (متوسطه اول) تدریس کنند. مسئولان متوسطه به دنبال راهکاری بودند؛ **لذا طرح معلمان ناکارآمد** را دادند. فرم‌های غیراصولی را طراحی کردند و به ارزیابی ناچوانمردانه معلمان پرداختند. شرط اصلی حب و بغض مدیران بود. با هر که مشکل داشت ناکارآمد و هر که را می‌پسندید کارآمد لقب می‌گرفت. اگر خود یا خانواده‌اش بیماری صعب‌العلاج داشتند، کارآمد و اگر سالم بود امتیاز کم می‌شد. بدین ترتیب در مقطع

متوسطه در سال ۹۴ بلوایی برپا شد؛ و به‌اجبار دبیران مازاد دبیرستان را به مقاطع راهنمایی و در برخی مناطق به دوره ابتدایی منتقل کردند. آثار مخرب این تغییر در آبان ۹۴ که دو ماه از سال تحصیلی می‌گذشت پدیدار شد. مدیرانی که میزان نیروهای مازاد بودند کثراً شاکی بودند. معلم ناراضی سر کلاس به دانش‌آموز توهین می‌کند درس نمی‌دهد، اولیا ناراضی و شاکی از رفتار معلمان. مدیران از مسئولان درخواست مجوز برای گرفتن نیروهای آزاد حق‌التدریس را داشتند. مسئولان مناطق هم برای اینکه مدارس دولتی از دانش‌آموز خالی نشود مجوزها را دادند. در این تغییرات مدارس غیرانتفاعی که از ثبات بیشتری برخوردار بودند حسابی سود بردند. خانواده‌ها از آشنفنگی مدارس کلافه شده بودند. هزینه‌های مالی و غیرمالی نظام ۳-۶-۳ بر پیکره نظام آموزش و پرورش آن‌چنان عظیم است که تا سالیان آتی هنوز ادامه خواهد داشت.

تغییر در ساختار نظام آموزشی و محتوای کتب

درسی محصول دنیویرو یا عامل بوده است. گروهی از سیاست‌گذاران از سر دلسوزی با تحلیل نقاط وضعیت کنونی تلاش کرده‌اند نظام بهتری را جایگزین نمایند. این گروه هرچند دلسوزانه ساختار و محتوای کتب درسی را تغییر می‌دهند اما احتمالاً شناخت عمیقی از پیامدهای دگرگونی در نظام آموزشی ندارند.

گروه دوم به دنبال اهداف شخصی و سودجویانه خود هستند. هر تغییری در محتوای کتب درسی سود هنگفتی برای گروه‌های مختلف رقم می‌زند. دانش‌آموزان و اولیایی که آن‌ها نیاز بیشتری به کتب کمک‌آموزشی، مدارس غیرانتفاعی و آموزشگاه‌های خصوصی احساس خواهند کرد و بالا‌اجبار برای دستیابی به آینده بهتر فرزندان خود از جیبشان هزینه می‌کنند.

در عمل نمی‌توان میان این دو نیرو تفکیک کرد و نیازی نیز به این تفکیک وجود ندارد. تغییر در ساختار نظام آموزشی را می‌توان به یک زلزله ۹ ریشتری و تغییر در محتوای کتب را به یک زلزله ۷ ریشتری تشبیه کرد.

## تغییر محتوای کتب آموزشی

هرچند نظام آموزشی از سال ۱۳۴۵ تاکنون تنها در سه دوره ۱۳۷۱، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۱ دگرگون شد، اما کتب درسی بدون اغراق هر ساله دستخوش تغییرات محتوایی گردید. این تغییرات در همه کتب و همه رشته‌ها صورت می‌گیرد. به‌طوری‌که یکی از اصلی‌ترین وظائف گروه‌های آموزشی در هر منطقه بررسی محتوای جدید کتب درسی هر پایه است. سازمان تألیف کتب درسی بعد از چاپ و توزیع کتب در سراسر کشور از گروه‌های آموزشی و آن‌ها نیز از معلمان مربوطه می‌خواهند خواهند کتاب سال جدید را بررسی و اشتباهات آن را گزارش دهند. در اینجا تنها به یک نمونه از تغییرات کتاب «زیست‌شناسی و آزمایشگاه ۱» در سال ۹۲ نسبت به ۹۱ می‌پردازیم.

**سایت سازمان تألیف کتب درسی** اصلاحات کتاب زیست‌شناسی سال ۹۲ را بالغ بر ۱۸۰ مورد در نوزده صفحه منتشر کرد. از همین رو کتاب مجدداً چاپ گردید. آوردن کل تغییرات در مجال این مقاله نمی‌گنجد. بسیاری از جملات کتاب به‌طور اساسی تغییر یافت مثلاً عبارت «قبل از لوله گوارش» به «بخشی از لوله گوارش» تغییر می‌یابد که کل محتوا را تغییر می‌دهد. برخی از اشکال کتاب کاملاً غلط بود به‌طور مثال شکل گلبول سفید بی‌دانه و دانه‌دار به‌جای یکدیگر اشتباه شده است! پس از یک سال تشخیص داده شد که خودآزمایی‌ها باید حذف شود چون در کلاس وقت کافی برای بررسی آن‌ها وجود ندارد، اشتباهات لغوی تصحیح و عنوان فصل تغییر یافته بود.

در سال تحصیلی ۹۴-۹۵ علاوه بر سازمان تألیف کتب درسی، گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیشنهاد و تصویب واژه‌های جدید به‌جای کلمات وارداتی را وظیفه خود دانستند و واژه‌های نو نگاشت خود را بدون

”**تغییر در ساختار نظام آموزشی و محتوای کتب درسی محصول دنیویرو یا عامل بوده است. گروهی از سیاست‌گذاران از سر دلسوزی با تحلیل نقاط وضعیت کنونی تلاش کرده‌اند نظام بهتری را جایگزین نمایند. گروه دوم به دنبال اهداف شخصی و سودجویانه خود هستند. هر تغییری در محتوای کتب درسی سود هنگفتی برای گروه‌های مختلف رقم می‌زند**“



## تجاری شدن بیشتر نظام آموزشی

تغییر مدام کتب درسی نیاز خانواده‌ها را به معلم خصوصی، آموزشگاه‌های انتفاعی و کتب کمک‌درسی را تشدید می‌کند. متأسفانه برآوردی از گردش اقتصادی این گونه فعالیت‌ها نداریم اما اگر با هزینه هزار میلیارد تومانی چاپ کتاب را شاخصی از حجم گردش مالی در نظر بگیریم احتمالاً به رقمی بیش از ده هزار میلیارد تومان خواهیم رسید. این حجم بدون تردید گروه‌های بزرگ سودجو را ایجاد کرده است. این گروه بزرگ منافع زیادی در تغییر کتب درسی دارند. احتمالاً این گروه پیشنهادهای زیادی برای اصلاح سالانه کتب درسی می‌دهند و برای پیشبرد آن لابی کرده و بر مسئولان آشکار و پنهان فشار می‌آورد.

### سخن پایانی

بدون تردید نظام آموزشی کشور متأثر از شرایط کلان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور است. این نظام مشکلات پیچیده‌ای دارد. نارضایتی از نظام آموزشی پدیده‌ای جهانی است و اصلاح آن تا ابد ادامه خواهد داشت. از همین رو **از طرح مشکلات نباید خسته و ناامید شد**. مشکلاتی که در این مقاله نیز به آن اشاره شد در همین چارچوب است: مشکلی واقعی، تلخ اما قابل اصلاح است. قبول آن‌ها نیز به معنای انکار سایر مشکلات نیست. این مقاله در ضمن قبول مشکلاتی مانند کسری بودجه وزارت آموزش و پرورش، کمبود حقوق معلمان، بیکاری فارغ‌التحصیلان و غیره بر پدیده تغییرات ساختاری و محتوایی نظام آموزش و پرورش پرداخته است و از مسئولان کشور می‌خواهد با وضع مقررات بلندمدت ثبات را به نظام آموزشی بازگرداند. باید به بی‌ثباتی نظام آموزشی پایان داد. ثبات شرط اصلاح و بهبود است. تغییر در نظام آموزشی زندگی یکایک مردم کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

**پیشنهاد مشخص این است که مجلس شورای اسلامی تغییر در نظام آموزش و پرورش را برای دو دهه و تغییر در محتوای کتب را برای یک دهه ممنوع نماید.** کودکان و نوجوانان سرمایه‌های عزیز و آینده این سرزمین هستند. بازی با سرنوشت عزیزانمان را متوقف سازیم و شوق یادگیری را با ثبات و آرامش به فرزندان این مرزوبوم هدیه کنیم. ■

### \*دبیر و پژوهشگر

### بی‌نوشت:

۱. منبع: کتاب اقتصاد فقیر نوشته آبهیجت برنجی، ترجمه جعفر خیرخواهان، ص ۱۲۵.

۲. ص ۸۴ کتاب زیست‌شناسی ۱ سال دهم تجربی

درس علاوه بر مفاهیم باید بر روی تمام کلمات و حتی قیدهای «بخشی و اغلب و همیشه ...» تأکید کرد. در سال ۹۷ بسیاری از دبیران باسابقه از تدریس کتاب دوازدهم زیست‌شناسی سرباز زدند، بازار آموزشگاه‌ها و انتشارات کنکور گرم‌تر و کمر خانواده‌ها از هزینه‌ها خم‌تر.

### هزینه واقعی تغییر کتب درسی

هزینه واقعی تغییر کتب درسی بسیار بالاست. مسئولان وزارت آموزش و پرورش هزینه سالانه چاپ کتاب درسی را هزار میلیارد تومان اعلام کرده‌اند. در ایران سالانه حداقل ۱۳ میلیون دانش‌آموز تحصیل می‌کنند. هر دانش‌آموز به‌طور متوسط هرساله ده جلد کتاب دارد که قیمت واقعی آن بیش از ده هزار تومان است. بدین ترتیب هزینه تغییر سالانه ۱۳۰۰ میلیارد تومان است (اندکی بیش از رقم مسئولان کشور است).

بودجه وزارت آموزش و پرورش ۲۸ هزار میلیارد تومان است. اگر همان رقم رسمی هزینه چاپ کتاب‌های درسی را یک هزار میلیارد تومان در نظر بگیریم، سه درصد هزینه آموزش و پرورش صرف چاپ کتب جدید می‌شود. هزینه‌ای غیرضروری که کمترین هزینه واقعی آن چاپ کتاب است.

### هزینه نابودی محیط زیست از دیگر

خسارت‌های این پدیده است: برای ۱۳ میلیون دانش‌آموز ۱۳۰ میلیون کتاب درسی با میانگین ۱۵۰ برگ چاپ و در آخر سال به زباله ریخته می‌شود [۱] به بیان دیگر سالی دو میلیون درخت نابود می‌شود.

### تفکیک دو نهاد آموزشی مدرسه و خانواده

خسارت‌های اقتصادی و مادی تغییرات بی‌درپی کتب درسی بسیار کمتر از خسارت‌های آموزشی و اجتماعی است. خانواده همواره نهاد مکمل مدرسه بوده است. پدر، مادر، خواهر و برادر به عضو کوچک‌تر خانه در امور درسی کمک می‌کردند. آموزش خانوادگی کارکردهای مثبت عدیده‌ای داشت. برادر یا خواهری که به عضو کوچک‌تر در خواندن درس کمک می‌کرد هم نقش معلم را بازی می‌کرد و هم از مرور خاطرات کودکی‌اش لذت می‌برد. این ارتباط صمیمی کانون خانواده را گرم‌تر و نیاز به معلم خصوصی را کمتر می‌کرد. تغییرات بی‌درپی کتب درسی این کارکرد خانواده را از بین برده است نه تنها پدر و مادر حتی برادر خواهر با دو سال تفاوت سنی هم نمی‌تواند به عضو کوچک‌تر کمک کنند. روش‌های آموزش تغییر یافته و دانش‌آموز با دوگانگی روش تدریس در خانه و مدرسه روبه‌رو می‌شود.

هیچ‌گونه نظرخواهی به کلیه کتاب‌های درسی افزودند. علیرغم همه مخالفت‌هایی که از سوی دبیران، دانش‌آموزان و والدین آن‌ها صورت گرفت این تغییرات تا سال ۹۷ ادامه داشت و در کتب درسی جدید التالیف دوازدهم نیز اعمال گردید.

در سال ۹۵ کتاب زیست‌شناسی دهم تجربی متولد شد موجود عجیب‌الخلقه‌ای علاوه بر محتوای جدید، حامل ۵۹ واژه نونگاشت بود. واژه‌های بیگانه‌ای که هیچ معنایی بر آن متصور نبود. در سال ۹۶ علیرغم مخالفت‌های بسیار زیاد دبیران زیست‌شناسی سراسر کشور ۴۵ واژه دیگر به کتاب زیست‌شناسی یازدهم تجربی وارد شد. این بار نیز دبیران هم با محتوای تغییر یافته و هم با زبانی جدید در آموزش مواجه شدند. در جدول زیر برخی از این لغات آمده است. واژه‌های فرهنگستان آن‌چنان نامأنوس‌اند که خود نیاز به لغتنامه دارند.

واژه فرهنگستان	واژه اصلی فرهنگستان	واژه اصلی	واژه اصلی
برچاکنای	ابی گلوت	دارینه	دندریت
بن‌لاد	کامبیوم	کناره‌ای	لیمبیک
پادهم حس	پاراسمپاتیک	رومغزی	ایفیزی
خون‌بهر	هماوتوکریت	سپردیس	تیروئید
چسب‌آکنه	کلاننشم	چلیپا	کیاسما
دیسه	پلاست	پادگن	آنتی‌ژن
راکیزه	میتوکندری	فام تن	کروموزوم
سرلاد	مریستم	کریچه	واکوئل
میان‌چهر	اینترفاز	زازه‌زایی	اسپرم زایی
گردیزه	نفرن	مامه‌زا	اووگونی
آویزه	آپاندیس	برخاگ	ایپیدیم

اغلب دبیران و به‌ویژه رشته زیست‌شناسی به یک‌باره با بیش از ۱۵۰ واژه جدید روبرو بودند که امر تدریس را مختل می‌کرد و جملات کتاب را نامفهوم. مثلاً در این جمله سه کلمه را باید نخست معنی کند یاخته‌های پادار (پودوسیت) - کلافک (گلمورل) - گردیزه (نفرن) سپس به آموزش مفاهیم درس بپردازد. «یاخته‌های پادار با پایهای خود اطراف مویرگ‌های کلافک را احاطه کرده و فاصله بین دیواره گردیزه و کلافک تقریباً از بین رفته است.» [۱]

مشکل زمانی بهتر درک می‌شود که می‌دانیم هرساله بیش از نیم میلیون نفر در رشته تجربی برای راه یافتن به رشته پزشکی با هم رقابت می‌کنند و نمره زیست‌شناسی با ضریب ۱۲ در کنکور تجربی از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این

## مدرسه؛ نهادی علیه جامعه

در میانه راه گردآوری پرونده‌ای درباره محتوای آموزشی، مقاله‌ای از امیرعلی مالکی، دانش‌آموز رشته انسانی به دست ما رسید که موضع دانش‌آموزان نسبت به محتوای آموزشی را روشن‌تر می‌کند. مالکی هفده‌ساله، دانش‌آموز دبیرستان در شهرستان کرج است.

نیست که از انجام این وظیفه از جانب مدرسه مطابق با خواسته‌های جامعه سلب مسئولیت شود. بلکه مدرسه باید نیازهای جامعه را بشناسد و با اصول آموزشی نوین جهانی خود را تطبیق دهد تا بتواند افرادی کارآمد و پویا به جامعه تحویل دهد.

اما مشکل اصلی زمانی آغاز می‌شود که مدرسه همچنان نتوانسته خود را از قیدوبندهای مربوط به نظام فاسد و ناکارآمد کنکور رهایی دهد. با اینکه امروزه معضل بزرگی همچون صندلی‌های خالی گریبان‌گیر دانشگاه‌ها شده است که طبق گفته عبدالحسین فریدون، مدیرکل دفتر حوزه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۴۵۰ هزار صندلی خالی در دانشگاه‌های آزاد وجود دارد و بسیاری از رشته‌های در تمامی مقاطع تحصیلی آکادمیک بدون هیچ‌گونه کنکوری ورودی می‌گیرند، اما همچنان برنامه‌های آموزشی به سیاق نظام‌های فرصت‌طلب کنکوری و تحت تأثیر آن قرار گرفته است. رقابت تحت تأثیر همچنین روشی تستی گشته و حذف نظام نمره‌دهی که برای کاهش استرس به وقوع پیوسته، نه تنها کارآمد نبوده بلکه جای خود را به سیستم پراسترس، رقابتی، وقت‌کش و بی‌اندازه بی‌مصرف تستی و پیچیده داده و بسیاری از مؤسسات همچون گاج، قلم‌چی برای درآمدزایی از این راه و به تبع آن استمرار بخشیدن به آن به‌وجود آمده‌اند. این نظام مبتنی بر کنکور استرس و اضطراب را دوجندان ساخته و با برگزاری آزمون‌های متمرکز و سراسری والدین را مجاب کرده تا با مقایسه کردن فرزندان یکدیگر احساس حسادت، یأس و حتی برتر بودن را در آن‌ها نهادینه سازند. امروزه مدرسه جامعه را به سمتی سوق می‌دهد که بچه‌ها و نسل امروزه دیگر هیچ فرصتی برای مطالعه آزاد و کتاب خواندن در حوزه دلخواهشان ندارند و در حال اخذ کردن و محروم کردن جامعه از پشتوانه‌های آینده‌اش است. اما اصل و ریشه تمامی این مشکلات از همان زمانی آغاز می‌شود که مدرسه شروع به قتل عام تمامی نشانه‌های خلاقیت در آموزش کرد. مدارس در ایران فرصت بروز هرگونه خلاقیتی را از دانش‌آموزان اخذ کرده و تنها برای ما تست، حسادت و رقابت‌های ناسالم را به ارمغان آورده است. ما امروزه تنها با رتبه و اعداد سروکار داریم. خلاقیت روده‌شده ما را وارد ورطه‌ای سهمگین ساخته که تنها حفظیات و از بر کردن و بازی با اعداد و تکرار آن‌ها در آن جای دارد. نبود خلاقیت در سیستم آموزشی قدرت ارتباط برقرار کردن را از دانش‌آموزان ربوده. برای تمامی ما این اتفاق رخ داده است که هنگامی که با رتبه‌های برتر کنکور ارتباط برقرار می‌کنیم وارد بهت و حیرت می‌شویم؛ زیرا متوجه می‌شویم آن‌ها توانایی ارتباط برقرار کردن با آدم‌های اطراف خود را ندارند و بسیار ساکت بوده و در خود فرورفته‌اند. چندی پیش با یکی از این به‌اصطلاح نوابغ که تمام زندگی‌شان در تست و

یکی از انبوه مشکلاتی که دانش‌آموزان در نظام ناکارآمد آموزشی حاضر در حال دست‌وپنجه نرم کردن با آن هستند، فقدان اوقات فراغت و نبود جایگاهی برای آن در میان برنامه‌های فشرده آموزشی است. مدرسه امروزه در تقابل با زندگی عادی قرار گرفته است و چیزی را آموزش می‌دهد که در زندگی عادی اختلال ایجاد می‌کند. دانش‌آموزان امروزه به هیچ‌عنوان زمان کافی برای مطالعه کتب غیردرسی یا حتی انجام فعالیت‌های ورزشی منظم و کارآمد در کنار فعالیت آموزشی در مدرسه ندارند. مدرسه با مزاحمتی که برای زندگی عادی و اوقات فراغت به‌وجود آورده دانش‌آموزان را در چهاردیواری محصور ساخته است، اما مقصران اصلی چه نظامی می‌توانند باشند؟

امروزه آموزش پرورش تلاش در به‌روزرسانی کتب درسی مطابق با نسل کنونی دارد، اما این فرآیند به‌علت آنکه به‌صورت جامع برنامه‌ریزی نگشته با شکست مواجه شده است. به‌عنوان مثال کتاب کار و فناوری سال ششم دبستان که با نیت ارزشمندی به‌وجود آمده و جزو معدود اقدامات نیکوی آموزش و پرورش بوده نتوانسته آن‌طور که باید و شاید به مسائل اساسی پردازد. در این کتاب بدون هیچ ارزیابی دقیق و کارآمدی از وضعیت دانش‌آموزان بعد از شش سال تحصیل، کار با رایانه برای نخستین بار آموزش داده می‌شود، اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً پایه ششم زمان مناسبی برای آموزش این‌گونه مباحث است؟ یعنی بعد از شش سال تحصیل دانش‌آموزان باید برای نخستین بار با رایانه و نحوه کار با آن آشنا شوند. البته باید خدا را شاکر بود که بسیاری از دانش‌آموزان خارج از مدرسه و در سایر تجارب خود در خانواده و اجتماع با این‌گونه مباحث آشنایی پیدا می‌کنند. البته معنای این مسئله این



امیرعلی مالکی



اضطراب گذشته است درباره آنکه چقدر اشتباه کرده که بهترین ساعت‌های عمر خود را با کنکور تلف کرده صحبت می‌کردم. وی اذعان کرد بعد از قریب به سه سال توانسته شکوفه‌های درختان را ببیند. دانش‌آموزان فراوانی خود را گرفتار این سیستم کرده‌اند و بهترین ساعات عمر خود را هدر داده‌اند. آن‌ها گمان می‌کنند می‌توانند با نابودی دوران طلایی زندگی خود و غرق شدن در تست و استرس زندگی بهتری را در آینده رقم بزنند؛ اما به چه قیمتی؟ آیا به‌راستی انسانی که نتواند هیچ‌گاه با جامعه و اطرافیان خود ارتباط برقرار کند موفق است؟ آیا فردی که عاری از هرگونه خلاقیتی است و تنها توانسته با تست و کنکور و با رتبه عالی وارد دانشگاه‌های معتبر شود در آینده می‌تواند زندگی خوبی را برای خود رقم بزند؟ رتبه‌بندی عددی باعث شده تا نوعی حس حقارت، ابله‌ی و عقب‌ماندگی در وجود دارندگان رتبه‌های پایین ایجاد شود و بالعکس نوعی احساس نخبگی کاذب را به دارندگان رتبه‌های بالا القا سازد، اما تجربه نشان داده نه آن‌ها به‌راستی عقب‌مانده و کندذهن هستند نه آن‌ها نابغه. این احساس کاذب باعث شد تا این به‌اصطلاح نوابغ نسبت به مناسبات جامعه خود ناراضی شوند و روی به مهاجرت آورند، اما تعداد بسیاری معدودی از این افراد موفقیت بسیار چشمگیری در مراکز آموزش آکادمیک خارجی کسب کرده‌اند. همان‌طور که اذعان کردم مدرسه از مسیر جامعه‌پذیر ساختن روی برگردانده و زندگی روزمره را به تاهی کشانده است. مهارت‌هایی همچون هنر که باید مدرسه به دانش‌آموزان آموزش دهد از تمام مدارس رخت بسته و باید از طریقی غیر از مدرسه کسب گردد. برخلاف ایران در ژاپن هنرهایی مربوط به آن سرزمین مانند هایکو (نمونه‌ای از اشعار ژاپنی مطلق به ۴۰۰ سال پیش) شود و آموزش داده می‌شود. همچنین مهارت‌های زندگی اعم از (سیکاتسکو، ترکیبی از علوم و مطالعات اجتماعی) موسیقی، نقاشی و صنایع دستی و فعالیت‌های خانه‌داری تعلیم داده می‌شود. برحسب هر مقطع به‌عنوان مثال در کلاس پنجم و ششم اقتصاد در خانه (بخت‌و‌باز، دوخت) آموزش داده شده و مدارس با آماده ساختن خود و مجهز ساختن کتب سعی در توسعه شخصیت، تلاش و همکاری گروهی دارند. فرصت خطا کردن یا به‌عبارتی دیگر محروم کردن دانش‌آموزان از ظرفیت پذیرش خطابه تغییر کن راینسون باعث گشته تا خلاقیت از تمامی مدارس رخت ببندد. سیستم آموزشی در ایران امروزه به دانش‌آموزان آموخته که اشتباه کردن، بدترین کاری است که آن‌ها می‌توانند مرتکب آن شوند. بالاترین و ارزشمندترین مواد درسی که قبلاً نیز به آن اشاره شد در ایران ریاضیات و ادبیات می‌باشند و بعد از آن علوم مرتبط با انسان‌ها و در پایین‌ترین مرتبه هنر قرار

گرفته است. نظام آموزشی با به حاشیه کشاندن هنر تمام تلاشش را تنها بر روی پرورش بخشی از مغز متمرکز کرده. با این تعبیر ما امروزه وارد یک تورم آکادمیک شدید (Academic Inflation) که چیزی جز نبود خلاقیت و محرومیت مدارس و حتی دانشگاه‌ها از یک تغییر خاص نیست. دانش‌آموزان و حتی دانشجویان تنها بدون آنکه تغییر خاصی در لایه‌های وجودی‌شان به وجود آمده باشد به پایه‌های بعدی رهسپار می‌شوند. آن‌ها تنها طوطی‌وار مطالب را وارد مغزشان می‌کنند و بدون هیچ توشه‌ای که باعث رشد و نمو آن‌ها شود به پایه‌ها و مقاطع بعدی صعود می‌کنند و افرادی که نتوانند از این رویه پیروی کنند برچسب خنگ و عقب‌مانده و بیمار به آن‌ها زده می‌شود. مثال بارز آن جیلیان لین، هنرپیشه بریتانیایی است. او امروزه تبدیل به یکی از خلاق‌ترین و ثروتمندترین افراد بر روی کره زمین شده است که طبق تشخیص مدرسه‌ای که مشغول تحصیل در آن بوده توانایی یادگیری نداشته و حتی نمی‌توانسته بر سر کلاس بنشیند. والدینش وی را به نزد یک روان‌پزشک می‌برند و پی می‌برند که نه‌تنها جیلیان کندذهن و بیمار نیست، بلکه استعداد شگرفی در هنرپیشگی و باله دارد. همان‌طور که اشاره کرده بودم مدرسه که وظیفه کشف این استعدادها را دارد کنار کشیده و دیگر نهادها وظیفه آن را بر عهده گرفته‌اند.

در نتیجه مدرسه نه‌تنها ابزار مناسبی برای جامعه‌پذیری دانش‌آموزان نیست، بلکه با مشغول ساختن تمامی اعضای خانواده با نظام پیچیده و ناکارآمد کنکوری قدرت خلاقیت و جامعه‌پذیری را از آن‌ها اخذ کرده و در حال پرورش نسلی است که از زندگی عادی بی‌بهره و بازمانده است. لازم است یادآوری شود مدرسه حتی امروزه مکان مناسبی برای یادگیری دانش

نیست، زیرا عدد و حفظیات حاکم بر مدرسه خلاقیت را با دانش‌آموزان بیگانه ساخته است. کنکور که فروغی در جامعه بوده امروزه با نظام اقتصادی که برای خود دست و پا کرده تمام مدارس و حتی دانشگاه را استثمار و استثمار ساخته و حتی بر صدر هرم آموزشی نشسته است. به تعبیر عباس کاظمی کنکور امروزه درگیر نوعی فرمالیسم و تکرار است و تبدیل به نمادی از عقلانیت ایدئولوژیک جامعه ایرانی شده است. به تعبیر ویلیامز ما از انقلاب بزرگی عبور کرده‌ایم و نیازمند تغییر و دگرگونی به‌مراتب عظیم‌تری هستیم و آن چیزی جز تغییر دگرگونی در نظام آموزشی نیست. سیستم آموزشی کشور ما معمرتر از آن است تا بتواند به‌سرعت خود را با تغییرات حاکم در اجتماع و جامعه وقف دهد. چیزی که ما نیازمند آن هستیم از میان رفتن عناد و خصومت مدرسه با جامعه است. باید امیدوار بود مدارس به‌جای آنکه به پرورش نخبگان پوشالی مشغول گردند تربیت اجتماعی را سرلوحه فعالیت‌هایش قرار دهد و همچنین دشمنی خود را با زندگی عادی از میان ببرد و اجازه دهد تا دانش‌آموزان زندگی در جامعه و لمس آن را تجربه کنند. متأسفانه نظام آموزشی ما پیوسته در حال تغییر کتب درسی بدون هیچ تفکر و تعقلی است، ولی آنچه نظام آموزشی در وعده اول نیاز دارد تغییر در کلیت و ماهیت اصلی‌اش می‌باشد که تنها با تغییر آموزگاران (نظام آموزشی) صورت می‌گیرد. ■

## منابع:

- ۱- دانشگاه از نردبان تا سپایان عباس کاظمی
- ۲- خیرگزاری تابناک: صدلی‌های خالی، معضل جدید دانشگاه‌ها. کد خبر: ۸۱۱۲۵۴
- ۳- متمم: خلاقیت در مدرسه کن راینسون
- ۴- امر روزمره در جامعه پساانقلابی: عباس کاظمی

## نگریدز کودکان نشانم...



انسیه ابراهیمی

خواهیم شد. یمنی شریف کارهای بزرگی انجام داده و از نخستین چهره‌های شکل‌گیری نهادهای ادبیات کودک بوده است. او از آفرینندگان خاطرات جمعی ما ایرانیان است و نویسندگان و شعرا این شانس را دارند تا خاطره جمعی یک جامعه را بیافرینند. ولی هرکسی نمی‌تواند از این شانس استفاده کند. بنیان‌گذاران معمولاً در ابتدای راهی هستند که ما در آن قرار داریم به همین خاطر سختی‌هایی که تحمل کردند تا مسیر هموار شود تا به این نقطه برسیم، بسیار زیاد بوده است.»

در سخنرانی بعدی مسعود ناصری، مدیر موزه عروسک و فرهنگ ایران، تعریف کرد چطور مجسمه عباس یمنی شریف در موزه عروسک ملل نشست و از کتاب دنیاگردی جمشید و مهشید گفت که «سفرنامه کودکان است و زمینه شناخت کودکان از فرهنگ ملل را فراهم می‌کند. امیدوارم این کتاب بعد از شصت سال بازمینی شود که با روحیه کودک امروز هماهنگ باشد.»

پس از سخنرانی مسعود ناصری، مجری از اسدالله شعبانی خواست سخنانش را ارائه دهد. اسدالله شعبانی که خود یکی از شاعران و نویسندگان برجسته کودک است درباره عباس یمنی شریف گفت: «او تجربه‌های خود از زندگی کودکان ایران‌زمین را در قالب شعر منتقل می‌کرد. «توانستن» و «دانستن» در اشعارش بازتاب داشت و می‌توان آن را در اشعارش دید. آموزه‌های ایران کهن را با دستاوردهای آموزشی مدرن گره زده و خوراک مناسبی برای بچه‌های ایران فراهم می‌آورد. او در آثارش فرهنگ شادی ایرانی را به کودکان یادآوری می‌کند و این مسئله را در اشعارش می‌بینیم. این در حالی است که بعد از حمله مغول ما افسرده شدیم، ولی یمنی شریف با اشعارش دوران شکوفایی فرهنگ را یادآوری می‌کند.»

در بخش دوم خیمه‌شب‌بازی پس از جست‌وجوهای بسیار مبارک و اوستا برای یافتن شاعر، عباس یمنی شریف در خیمه ظاهر شد و نمایش با همخوانی شعر «ما گل‌های خندانیم / فرزندان ایرانیم / ایران پاک خود را / مانند جان می‌دانیم / ما باید دانا باشیم / هوشیار و بینا باشیم. از بهر حفظ ایران / باید توانا باشیم. آباد باشی ای ایران / آزاد باشی ای ایران. از ما فرزندان خود / دل‌شاد باشی ای ایران» به پایان رسید.

لیلا میرزایی به‌عنوان سخنران بعدی پشت تریبون رفت و مقاله خود با نام «تحلیلی درباره آثار داستانی یمنی شریف مبتنی بر نظریه باختمین» را ارائه کرد.

هومن یمنی شریف، همسر و فرزندش از میهمانان این برنامه بودند و فرزند عباس یمنی شریف در سخنرانی آخر از همه برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان تشکر کرد و از مردی گفت که هم برای او پدر بود، هم مدیر مدرسه‌اش بود، هم نویسنده نخستین کتاب داستانی که توانسته بود بخواند و هم سراینده شعرهای کتاب‌هایی که خوانده است. برنامه با اجرای موسیقی گروه مرکب از نوجوانان و کودکان به پایان رسید.

عباس یمنی شریف برای کودکان سرود، اما امروز شعرش برای کودک خوانده نمی‌شود. کتاب‌هایی که در حوزه کودک به‌وسیله کارشناسان معرفی می‌شود اغلب ترجمه‌اند و جنبه‌های روان‌شناختی و مهارتی در قالب قصه دارند. کودکان با اشعاری که در برنامه‌های تلویزیونی خوانده می‌شوند با نویسندگان و حتی همه همخوانی کودکان با آهنگ‌های مجاز و غیرمجاز را که قطعاً مضامین غیرمتناسب با سن کودکان دارند در فضای مجازی زیاد دیده‌ایم. همچنین کتاب‌های شعر کودک زیادی در سوپرمارکت‌ها و کنار کیوسک‌های روزنامه‌فروشی دیده‌ایم که تقلیدی ناشیانه از اشعار منوچهر احترامی، عباس یمنی شریف، افسانه شعبان‌نژاد و دیگر شاعران متخصص در شعر کودک است و نگاه اصلی این کتاب‌ها بازار است و نه کودک! نشست‌های زیادی با موضوع آسیب‌شناسی محتوایی و زبانی شعر کودک برگزار می‌شود که امیدوارم برای رفع مشکلات این حوزه راهگشا باشد. ■

عباس یمنی شریف اگر زنده بود، امسال باید صدمین سال تولدش را جشن می‌گرفت. شورای کتاب کودک به همین مناسبت بزرگداشتی را با نام «قدمی در باغ عشق به کودکان» برگزار کرد. برنامه گرامیداشت صدمین سالروز تولد عباس یمنی شریف با همکاری انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و در محل این انجمن برگزار شد. سالن در مدت‌زمان کمی پر شد و شرکت‌کنندگان از طیف‌های مختلف سنی این برنامه را همراهی می‌کردند. بعد از پخش قرآن و سرود ملی، مجری برنامه را شروع

کرد. ابتدا بخشی از مستند «نغمه برای کودکان» ساخته هومن ظریف در سال ۱۳۹۴ پخش شد که بر مبنای گفت‌وگویی قدیمی با خود استاد و همچنین گفت‌وگوهایی با سایر همکاران و دوستدارانش ساخته شده بود. حسن بلخاری، رئیس انجمن مفاخر، نخستین سخنرانی مراسم و میزبان این برنامه به‌جای تعریف از فعالیت‌های انجمن از سادگی نثر یمنی شریف گفت: «امروز برای کسی بزرگداشت گرفته‌ایم که جهان ناشناخته کودکان را برای بزرگ‌ترهای روایت کرده است. رفتن از خردی به کلانی امری طبیعی است و گریزی از آن وجود ندارد، اما بازگشت به آن کار سختی است. اینکه کسی از جهان بزرگان به جهان کودکان برگردد و این جهان را روایت کن کار بزرگی است و یمنی شریف این کار را برای ما کرده است. در زیبایی‌شناسی بحثی داریم که می‌گویند زیبایی در سادگی است و با مرور اشعار حافظ، این مسئله را می‌بینیم. ذات زیبایی در سادگی است، بنا به شناختی که از اشعار عباس یمنی شریف داریم جذابیت و سادگی اشعار او سبب شده بگویم او حافظ شعر کودکان ایران است.»

سخنرانی بعدی نوش‌آفرین انصاری، رئیس شورای کتاب کودک، ابتدا صمیمانه از همکارانش در این شورا سپاسگزاری کرد و در ادامه درباره چرایی برگزاری این مراسم هم‌زمان با روز ملی ادبیات کودکان و نوجوانان که به نام مهدی آذربیدی نام‌گذاری شده است، گفت: «چون او هم مانند آذربیدی سختی زیادی کشید تا ادبیات کودک را تثبیت کند و این دو شخصیت ویژگی‌های اخلاقی بارزی داشتند. این دو از پایه‌گذاران شورای کتاب کودک بودند تا امروز ما این بنای مستحکم را داشته باشیم و بتوانیم برای دوران کودکی فعالیت کنیم.»

ناهد معتمدی به جایگاه سخنران دعوت شد و به نقش خانواده در اشعار یمنی شریف اشاره کرد: «شیوه کار یمنی شریف آموختن برای زیستن بود و می‌دانست ریتم و آهنگ در یادگیری معجزه می‌کند. او ذوق کودکان را در بازی یافته بود و با آن، زبان فارسی را به بچه‌ها می‌آموخت. او از بالا به کودکان نگاه نمی‌کرد و شعر نمی‌گفت، بلکه با اشعارش گفت‌وگو می‌کرد. خانواده در شعر او جایگاه والایی دارد. وظیفه پدر تنها نان درآوردن نیست.» برای بخش بعدی گروه خیمه‌شب‌بازی را آماده اجراء است: در جست‌وجوی عباس یمنی شریف، داستان خیمه‌شب‌بازی جست‌وجوی اوستا و مبارک برای پیدا کردن عباس یمنی شریف است. نمایش مفرح است و بده بستان‌های اوستا و مبارک و موسیقی برنامه را گرم و صمیمی‌تر می‌کند. نویسنده نمایش به‌خوبی یمنی شریف را شناخته و او را به دور از کلیشه معرفی می‌کند.

مجری برنامه، علی اصغر سیدآبادی را برای سخنرانی بعدی دعوت می‌کند. سیدآبادی با اشاره به انواع فعالیت‌های یمنی شریف از ایران‌دوستی او و استمرار این مضمون در کار او برای کودکان گفت و ضمن اشاره به تغییر ویژگی‌های زیبایی‌شناختی در گذر زمان گفت: «شاید به شعر دیروز نقد داشته باشیم اما اگر عامل زمان را نادیده بگیریم، دچار بی‌انصافی

# حشم انداز تاریخ



گفته شده گذشته چراغ راه آینده است، اما این به شرطی است که گذشته خود روشن باشد و بتواند بر آینده نامعلوم نوری بتابد، اما وقتی گذشته خود دچار ابهام و تاریکی است چه می‌توان کرد؛ سخت‌تر آنکه برخی بخواهند بر همین گذشته راز آلود تکیه کنند و پایه‌های فکری و فرهنگی خود را از آن استخراج کنند. با اندوه باید گفت در گذشته تاریخی ما مقاطعی این‌گونه کم نیست. مقاطعی که خود دست‌مایه دست‌بندی‌ها و شکاف‌های فرهنگی و عقیدتی و قومی شده است. از جمله این مقاطع مهم تحولات صدر اسلام است که به دلیل فاصله تاریخی و نبود منابع مکتوب در آن مقطع ابهامات و حتی تحریفات زیادی درباره آن صورت گرفته است. حجت‌الاسلام معادیخواه در مطلب این شماره از زوایای تاریخ آن دوران رمزگشایی کرده تا از سطح روایت‌های تاریخی به عمق و آن‌سوی پرده راه یابد. در مطلب بعد این پرونده، رضا احمدی، محمدعلی سیاح را معرفی می‌کند که سفرهای متعدد و نگارش مشاهداتش ایرانیان را با وضعیت شهرهای مختلف ایران و نیز کشورهای مختلف جهان آشنا کند. رحیم روح‌بخش، پژوهشگر پرتلاش تاریخ معاصر نیز در این شماره خوانندگان را با گوشه‌ای از وقایع حکومت دکتر مصدق آشنا می‌کند که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه آخرین بخش خاطرات آقای بهمن بازگانی را می‌خوانید که نکات مهم و تأمل‌برانگیز را درباره مبارزات قبل از انقلاب مطرح کرده‌اند.

تداوم اصلاحات پس از حکومت  
علی (ع)؛

عبدالمجید معادیخواه



دولت مصدق و درگیری‌های  
خیابانی؛

رحیم روح‌بخش



# تداوم اصلاحات پس از حکومت علی (ع)



عبدالمجید معادیخواه

طبیعی ترین بیعت در تاریخ اسلام، بیعت مردم با امام علی (ع) پس از قتل عثمان بود. هم شورای مهاجر و انصار در مدینه به طور طبیعی علی (ع) را انتخاب کرد، هم مردم با گرایش سالم و بی نیاز به تطمیع و تهدید خود برای بیعت با او آمدند؛ بی آنکه بتوان گفت برای فریب آنان اقدامی شده است؛ به استثنای پانزده نفری که هسته آن باند معاویه در مدینه بود. یکی از آنها عبدالله بن عمر بود که می توان گفت چهره فوق العاده ناموجهی در مدینه داشت؛ چنان که بی نیاز از گفت و گویی در این زمینه نیستیم، آنچه را باید افزود عمر، آل خطاب را از کار اقتصادی باز داشت و امتیازی به او و دیگر اعضای خانواده و فرزندانش نداد. چنین سیاستی در شکل گیری کارزمای شخصیت او بی نقش نبود که در تاریخ اسلام کم نظیر است. از خبرها و خاطره ها می توان به جمع بندی رسید و گفت اگر در زمینه ای می گفتند نظر عمر با آنچه از پیامبر شنیده اند متفاوت است، با پرهیز از حرمت شکنی، مردم از رویه عمر جدا نمی شدند و بسا در عمل به آن راه می رفتند. یک نمونه از رازهای این کاریزما پیروزی هایی بود که در دوره خلافت عمر داشتیم. به ویژه با غنایم که چونان سیل به سوی مدینه سرازیر می شد و نمایش خیره کننده آن غنایم از یک سو و زهدی که از عمر دیده می شد با حساسیت حفظ بیت المال از سوی دیگر به شرحی که در جلد دوم از مجموعه تاریخ اسلام آورده ام نظر همه را جلب می کرد. چیزی که مردم می دیدند - چه آن را واقعیت یا نمایش بدانیم - صحنه تماشایی بود که عمر در ثروت می غلند، اما با جامه وصله دار در میان مردم ظاهر می شود و این دستاورد ارزشمندی از بعثت پیامبر است که امیرالمؤمنین هم از این نقطه قوت و پاک دستی عمر ستایش کرده و آن را به رخ عثمان کشیده است. اگر اشکالی بود کاستی های دیگری بود که بیش از هر چیز خشونت و دیکتاتوری بود. امام از آن هم انتقاد کرده اند. شرح انتقاد او با دو نگاه که ویژگی هایی را ستوده اند و از کاستی هایی نکوهش کرده اند، در این تنگنا نمی گنجد. با این اشاره می توان گفت از نفوذ عبدالله بن عمر و جایگاه او در مدینه شناختی داشت. مردم در آن روزهای شورش تابع این جریان بودند. امیرالمؤمنین این جریان را تأیید نکردند و آن را به عنوان کار جاهلی مطرح می کنند. در جایی می گویند این انقلابی از پایین است و بردها و فرودست ترین قشرا به این ها پیوسته اند. آشوب و شورش های کوری است که انقلابی ها اختیار ما را در دست دارند، موج این انقلاب از پایین و شورش کور به هر سمت باشد ما هم باید دنباله رو باشیم و به آن سو برویم. توصیه اش این بود تا این شورش فروکش نکند و آتش خاموش نشود نمی توان تصمیم گیری کرد. آنچه اما روشن است این واقعیت است که بیعت با امیرالمؤمنین بیعت طبیعی بود، داستان موضع گیری آن پانزده نخبه و مخالف ما را به پیچ و خم هایی می برد؛ به ویژه که این هسته اولین اعتزال در تاریخ اسلام شدند.

سه جریان در سیاست گریزی و سه مدل از اعتزال در تاریخ اسلام در همان عصر علی (ع) و هم زمان با اصلاحات علوی شکل گرفت که دست دمشق هزارستان معاویه هم در آن بود؛ نخست، اعتزال عبدالله بن عمر بود که رنگ و بویی از سیاست گریزی زاهدانه دارد، با شعار معنویت و نکوهش از زرق و برق دنیا و هم زمان با شعار پرهیز از برادرکشی که در واقع به سود معاویه است و آب به آسیای کاخ نشینی است که در ریختن خون ده ها هزار از مسلمانانی نقش داشت که نزدیک به صد تن از بدریون در آن بودند و بیش از آن اصحاب بیعت رضوان؛ سیاست گریزی دوم، اعتزال مغیره بن شعبه بود که شیطنت آمیز بود و یگانه راه برای خدمت به معاویه در شهر مدینه، چون اگر مدینه

بی تفاوت نمی شد. گرایش طبیعی آن به سوی جبهه اصلاحات بود، برای اینکه از مدینه کمتر برای کمک علی بیایند، مردم باید بی تفاوت می شدند؛ و سوم اعتزال ابو موسی اشعری بود که ویژگی هایی دارد و آن می گذارم و می گذرم.

## ابتکر کردن اصلاحات علوی

سخن از کارهایی است که در عصر اصلاحات علوی انجام شد که با عصر حسنین هم مربوط است: دو دهه ای که امام حسن و امام حسین در صحنه بودند مکمل آن اصلاحات ناتمام است و این مجموعه ای است که به براندازی بنی امیه انجامید. پس از قتل عثمان در آن آغاز که مردم برای بیعت آمدند، حضرت علی صلاح دید دیگری داشت. آنچه را او صواب می دید این بود که رهبری من برای شما مناسب نیست و من و شما در یک خط نیستیم، با اصرار مردم آن را پذیرفت، بی آنکه وعده ای دهد. امام در اولین خطبه ای که پس از به دست گرفتن زمام جامعه داشتند با اشاره به نکته ای در پایان یادآور شدند: «و لَقُلْ مَا أَدْرِي شَيْ فَاقْبَلْ»؛ یعنی، کمتر می شود فرآیندی در سراسیمه به ما پشت کند و بار دیگر با سمت گیری به اوج بازگردد. این سخن کوتاه پایانی است بر حرف اول در اصلاحات! همین که سیر به سوی افول در یک جامعه و در سراسیمه ای آغاز شروع می شود کم اتفاق می افتد که شاهد حل در معمای انحطاط باشیم. با حرکتی که خوارچ در عصر اصلاحات علوی انجام دادند، افزون بر شیطنت ها در دستگاه معاویه، در یک قدمی پیروزی آن اصلاحات، فاجعه ای شکل گرفت که سرانجام با شهادت حضرت، در تاریخ جایی برای امیدواری نماند. در طرح ترور علی بن ابیطالب هم نشانی از هزارستان دمشق است. معاویه به گونه ای آن طرح را پیش برد که در افکار عمومی و از نگاه مردم معاویه هم از قربانی ها بود. همه باور کردند که او زخمی شد و آنچه در تاریخ آمده این است که سه نفر با هم قسم می شوند تا مثلث «علی بن ابیطالب، معاویه و عمرو عاص» را که کانون شرارت می دانستند از میان بردارند. در عمل اما تنها یک نفر موفق شد. روزی معاویه پس از موفقیت سلطه بر قلمرو خلافت وارد عراق شد، در منابع تاریخی سخن از کارگردان آن طرح است که می گویند به امید دریافت پاداش تقاضا کرده بود او را ببیند. در منابع سخن از واکنش دور از باور معاویه است که پس از اطلاع از این درخواست ناگهان از جای خود پرید و به او در اوج خشم گفت با چه جرتی به دیدن من آمدی؟! اگر بار دیگر به این جا بیایی، نه تنها خودت که ایل و قبیله ات را هم زمان درو می کنم. در خبرها و خاطره هایی سخن از سرنوشت شوم او با جنون است. در چنان آشفتنگی سرزخی است که نشان می دهد مدیریت ترور با خود معاویه بوده است. شایعه زخمی شدن او هم بخشی از نمایش با صحنه سازی و برای لوٹ شدن ماجرا بوده است، چرا که ترور امام هزینه ای بسیار سنگین داشته که راز آن آگاهی معاویه از محبوبیت علی در عراق بوده است و اگر معلوم می شد که او در ترور دست داشته، دشمن ستیزی عدالت خواهان هزینه گزافی برای او داشت.

در نگاهی دیگر حسنین هم در جهان اسلام جایگاهی داشتند که مردم به آن ها به عنوان ریحانه نبوی احترام می گذاشتند. برنامه معاویه این بود که با بهره کشی ابزاری از آن محبوبیت آن را در سمت و سوی اهداف خود مصادره کند؛ چنان که با دامن زدن به محبوبیت حسنین، به ویژه امام حسن، بگوید علی جنگ طلب است و فرزندش حسن، صلح طلب. در میان مردم نیز از حدیث های نبوی بهره بردند؛ به ویژه با آن گفتمان که پیامبر در روایتی پیش بینی کرده است که خون دو طایفه از مسلمین را با نقش و به دست امام حسن حفظ و صلح را حاکم می کند. در روایت های گوناگون امام حسن را متهم کرده اند که پدر را با اتهام جنگ طلبی به چالش می کشیده است. در انساب الاشراف با پردازش چهره مخدوشی از امام حسن، او را پرخاشگری نشان می دهد که بارها از جنگ افروزی پدر انتقاد کرده است؛ البته در روایت هایی هم اشاره به جایگاه اوست؛



چنان‌که به خود اجازه پرخاش به هریک از بزرگان را می‌داده است. در روایتی از هشام بن عروه نقل می‌کند که «خطب ابوبکر یوما فجاء الحسن فقال انزل عن منبر ابي»؛ یعنی موقعیت امام حسن در میان مردم چنان بود که در کودکی به نخستین خلیفه پیامبر با پرخاش می‌گوید از منبر جدم پایین بیا! انساب الاشراف با سخن از شباهت حسنین به رسول خدا زندگینامه کوتاهی را آغاز کرده و می‌نویسد: ابوبکر هرگاه حسن را روی دوش پیغمبر می‌دید شعری را در ستایش او می‌خواند که حسن شبیه به نبی است و به علی شباهتی ندارد. در سیر اعلام النبلا سخن از شباهت نداشتن امام حسن به پدر است که در نخستین نگاه رنگ و بوی شوخی دارد؛ هرچند بی‌نیاز از تأمل نیست!

### اقبال مردمی و مانع تراشی‌ها

از شرح چنین روایت‌هایی می‌گذرم تا بیعتی را یادآور شوم که در تاریخ صدر اسلام از نقطه‌های عطف است. به‌ویژه که مردم پس از امیرالمؤمنین با اجماع بی‌مانندی با امام حسن بیعت کردند. این سومین تجربه در شورا و بیعت و مشورت در انتخاب رهبر در تاریخ اسلام است. این تجربه در مرحله‌ای قبل از امامت علی (ع) و قتل عثمان است و در مرحله‌ای هم بعد از قتل عثمان است، هم استقبال مردم از تصمیم شورا در مدینه با انتخاب حضرت علی بسیار مهم است؛ هم بیعتی که مردم با امام حسن کردند و ویژگی‌هایی دارد. بر این باورم اما بیعت عراقیان با حسن بن علی نمونه‌ای منحصر به فرد در تاریخ اسلام است. در فضایی که همه مردم، چه در سطح شورا و چه در سطح بیعت، اجماع داشته‌اند؛ چنان‌که می‌توان گفت حتی بدون یک رأی مخالف از جانشینی امام حسن استقبال شد. چنان اجماعی معلول تأثیری است که شهادت علی (ع) در مردم داشت؛ چنان‌که می‌توان گفت شهادت امام با ویژگی‌های استثنایی در تاریخ است که با مرگ، تولد دیگری دارند که دوست و دشمن را غافلگیر می‌کند. ناگهان وجدان عمومی جامعه به جوش آمد و پس از شهادت علی ناگهان به خود آمدند که چه گوهری را از دست داده‌اند. به همین علت در این مرحله نمونه‌ای از تجربه بیعت است. بی‌شور! چرا که تشکیل شورا وقتی شک و شبهه‌ای باشد و مردم ناگزیر از سپردن افرادی به ترازوی مقایسه باشند اگر با اجماع عمومی فردی حتی یک مخالف هم نداشته باشد، طبیعی است که نیاز به شورایی نیست و این اولین و آخرین تجربه‌ای است که خلافت و امامت در یک نفر - با اجماع مطلق - جمع می‌شود. در منابع تاریخی آمده است که آن روزهایی که امیرالمؤمنین پس از ضربت در بستر شهادت بود، یکی از یاران، با نام جندب، از او پرسید: آیا با حسن بیعت کنیم. حضرت فرمود: «لا آمرکم و لا انھاکم»؛ نه دستور به بیعت می‌دهم، نه شما را از آن نهی می‌کنم. این موضع گویای این است که امامت و امارت گاه در تقابل است، تا آن تاریخ امارت تجزیه‌پذیر نبود، رهبر جامعه را اداره می‌کرد و امامت هم سعی داشت که در موضع تقابلی نباشد.

از هفت ماهی که امام حسن عهده‌دار امامت و خلافت بودند، چندان حرف و حدیثی در تاریخ نیست و به‌طور مثال ذهبی آغاز آن روزگار را از آن سال که سندی امضا شد و جنگ پایان یافت با نام عام الجماعه نقطه عطف

قرار می‌دهد؛ یعنی هم‌زمان با پایان روزگار رهبری سیاسی امام حسن (ع) در عراق که صلح را قبول کرد، از آن روز فرهنگ سیاسی تغییر کرد. تا آن تاریخ (عام الجماعه) تکیه بر شورا و بیعت بود که همان سازوکار طبیعی خلافت در اسلام است، اما معاویه از این تاریخ رضی الناس را به‌جای شورا مطرح کرد و پایه آن را با هیاهو در جشن‌های عام الجماعه گذاشت. با این عنوان که ارزش رضایت مردم است، با همان ویژگی که امروز به نام پوپولیسم معروف است. این شالوده در تاریخ اسلام با ترفند معاویه گذاشته شد. با دشواری از لابه‌لای روایات پراکنده می‌توان چند رخداد را در هفت ماه رهبری حسن بن علی در عراق درآورد:

اولین رخداد بیعت مردم کوفه با اجماع است که می‌توان گفت در تاریخ اسلام یگانه بیعتی است که با اجماع صورت گرفته است. از هیچ مخالفی در منابع یاد نشده است؛ هرچند به همان مقدار ناچیز و پانزده مخالف در بیعت با پدرش. راز آن، چنان‌که گفتم، بازتاب شهادت امیرالمؤمنین بود. تا علی بود او را بسیار آزار دادند، اما پس از شهادت او تحولی در کوفه اتفاق افتاد تا جایی که در منابع مختلف هم مکرر آمده است که محبوبیت حسن در کوفه بیش از پدرش بود. اینکه می‌گویند چون امام حسن سپاه نداشت به جنگ راضی شد، بی‌اطلاعی از واقعیت‌هایی در تاریخ است.

رخداد دوم در آغاز آن هفت ماه، اجرای قصاص است. متأسفانه در تاریخ با دروغ‌پردازی‌ها زبانزد و ثبت شد که ابن ملجم را تکه‌تکه کردند، اما این در تعارض با روایت‌های معتبر است. اگرچه مردم بسیار عصبی بودند و نمی‌توان بی‌هیچ تردیدی گفت با تحریک‌های مشکوکی کسی را به انتقام وادار نکرده‌اند، اما امام حسن با کنترل بحران وصیت پدر را اجرا کردند. برای کسی که آشنا با هزارستان معاویه است شاید پاسخ این پرسش روشن باشد که چرا این بازتاب هرچه خشن‌تر در تاریخ اسلام ثبت شد. به‌ویژه سخن از تکرار آدم‌سوزی است. بدعتی که در خلافت ابوبکر شروع شد و چند مخالف را به بهانه ارتداد سوزاندند. آغاز این بدعت آدم‌سوزی که البته بعدها از انجام آن پشیمان شدند از زمان ابوبکر بود. بعدها با انگیزه‌هایی امام علی (ع) را هم متهم به آدم‌سوزی کردند. برای هر که کمتر شناختی از سیره

و سنت علوی داشته باشد امکان ندارد باور کند کسی چون امیرالمؤمنین کفیری را اجرا کند که در کتاب و سنت نبوده است. تمایل او به عفو قاتل بود. ایشان فرمود وصیت من این است اگر در نبود من تصمیم به قصاص قاتل گرفته شد، فقط یک ضربه، در برابر همان یک ضربت! اجرای این وصیت یکی از مشکلات برای امام حسن بود. او اما مجری وصیت پدر بود و بحران را مدیریت کرد. اولیای دم هم حقوقی داشتند، حتی اگر فرض کنیم که امام حسن تمایلی به اجرای وصیت اخلاقی امیرالمؤمنین هم داشت، اولیای دم نمی‌پذیرفتند. افکار عمومی هم پریشان بود که می‌شد همان را به بحران دیگری علیه امام حسن تبدیل کنند.

یکی دیگر از رخدادها مهم در هفت ماه پیش از صلح امام حسن، واگذاری حکومت بصره به عبدالله بن عباس و اعزام دو پیکر معتمد همراه با نامه برای دمشق برای دعوت معاویه به پذیرش همان بیعت عراقیان بود. هم‌زمان از پیدایش نخستین موج‌های شایعه در کوفه و بصره، برای متهم کردن امام حسن به جهادگریزی و سازش، خبرها و خاطره‌هایی ثبت شده است. پس از اعزام آن دو پیکر اولین رخداد فراگیر شدن موجی با شایعه بود که سیاست امام حسن سازش است. معاویه این شایعه را ساخت، اما متأسفانه در جامعه فراگیر شد. پیگیری اینکه شایعه از کجاست و چگونه شکل گرفته رخداد بعدی است که دو جاسوس معاویه در ارتباط با آن دستگیر و اعدام می‌شوند. می‌توان گفت که اجماع مورخان است که آن دو جاسوس با پیگیری عوامل شایعه با شروع بحران کشف و اعدام شدند. شایعه دیگری در شام شبیه به همین شایعه در افکار عمومی صلح‌طلبی معاویه را زبانزد می‌کند. اینکه معاویه برای رسیدن به صلح آماده است هر هزینه‌ای بپردازد. نامه دومی که از کوفه برای دمشق فرستاده می‌شود و در آن گزارش تخریب‌ها و فتنه‌انگیزی‌های معاویه موضوع احتجاج است. نامه‌ای هم به ابن عباس که در بصره بود فرستاده می‌شود که نامه‌نگاری سوم است و تصمیم برای جنگ.

### جنگ روانی معاویه

در جمع‌بندی خبرها از منابع تاریخی - برابرم روشن است که در صفین معاویه نیمه‌جان شده بود، تلفات شام را دو برابر تلفات لشکر امام گزارش کرده‌اند. کار معاویه

هم پس از بازی حکمت متمرکز بر این بود که مانع از بازگشت امیرالمؤمنین به آن سرزمین شود. او پس از بازگشت از صفین یکی از کارهای بزرگی که کرد آماده‌سازی ۴۰ هزار نیروی هم‌قسم پس از شکستن یخ‌بندانی بود که با جهادگریزی شکل گرفت! ترور آن حضرت در چنین فضایی بود. این لشکر با ۴۰ هزار رزمنده با فرماندهی قیس بن سعد که در میان سرداران معتمد امام برجسته بود برای حضور امام حسن در جبهه لحظه‌شماری می‌کردند. در این شرایط معاویه تمام نیروهای پشت جبهه خود را بسیج کرد تا روحیه مردم را تخریب کند. با شایعه‌سازی بر محور گرایش سازش امام حسن هم‌زمان با شایعه‌های دیگر می‌کوشید جنگ با حضور امام حسن انجام نشود. امام حسن ۱۲ هزار نفر را با فرماندهی عبیدالله بن عباس به جبهه اعزام کرد. اگر کارشکنی‌هایی نبود، خود باید در جبهه حضور می‌داشت و لشکر را فرماندهی می‌کرد. با شرایطی که در کوفه بود، اما با ترک کوفه سازگار نبود. در صواب‌دید امام نه ترک کوفه به مصلحت بود، نه غیبت او از جبهه، مشکل اساسی اما حضور نداشتن در جبهه بود. سرانجام در چنان آفتنگی به این تصمیم رسید که نه به جبهه برود و نه در کوفه بماند. پس مدائن را برای اقامت انتخاب کردند تا

هم به کوفه نزدیک باشند و هم از میدان جنگ دور نباشند تا هم‌زمان بتوانند کوفه و جبهه را مدیریت و فرماندهی کنند. تا کیدشان در توصیه به عبیدالله بن عباس این بود که هر روز باید هر دو در جریان اخبار جبهه و مدائن باشند. در چنین بزنگاه تاریخی سخن از موج شایعات، در تخریب شخصیت قیس بن سعد است. با تفسیر اعزام عبیدالله بن عباس به عزل قیس، عبیدالله بن عباس کسی نبود که با معاویه سازش کند. دژخیم معاویه سر از تن دو پسر او جدا کرده و این یعنی دیوار خشم و انتقام میان عبیدالله و معاویه! در زندگی امام حسن سخن از یک ترور نیست، سخن از سرخ‌های هفتاد ترور و سوء قصد است که از

آن‌ها اطلاعی دقیق نداریم. یکی از آن چند ترور در آن شرایط در مدائن است که امام حسن را بستری می‌کند و پیامد بستری شدن او قطع رابطه با جبهه است. هم‌زمان به شایعاتی در جبهه دام زده می‌شود که سیاست امام حسن معطوف به صلح است، عبیدالله بن عباس مطمئن می‌شود «این چیزهایی چیزکی نیست» کاری که او در آن فضا کرد خیانت بود، اما باید دید خیانت با چه رمز و رازهایی بود و چنین شایعاتی چه نقشی داشت؟! توجه کنید جبهه ماه‌ها منتظر انجام عملیات بود و شایعه پشت شایعه روحیه‌ها را تخریب می‌کرد. هم‌زمان فرمانده جدید خائن از آب درآمده و جبهه را ترک می‌کند. از این پس سلسله‌ای از نام‌نگاری‌ها میان قیس و امام بود که در نتیجه امام با هم‌اندیشی و سرانجام اجماع نسبی به این نتیجه رسیدند که ادامه جنگ به صلاح نیست.

از نظرسنجی هم در تاریخ سخن رفته است. نظرسنجی چیزی شبیه به شورا است؛ یعنی: رجوع به سران قبایل که نبض جامعه در دست آن‌هاست؛ نه مراجعه مستقیم به افکار عمومی. در نهایت معاویه پیشنهاد صلح می‌کند و در شام هم برای شعار صلح سرمایه‌گذاری می‌شود. تقابل با شعار صلح، در قرآن تخطئه شده است: «وَإِنْ جُنَحُوا لِلْسَّلْمِ فَأَجْتَحِ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ این از دستورهایی است در قرآن به پیامبر که اگر دشمن تظاهر به صلح طلبی کرد، شما چنان تمایلی را رد نکنید و در موضع جنگ افزوری نباشید! متهم شدن جبهه حق به جنگ طلبی سم‌کننده و به سود دشمن است. در آن نظرسنجی شبیه به شورا امام حسن گفتند پیشنهاد معاویه صلح شرافتمندانه‌ای نیست و به عزت ما آسیب می‌زند، دست رد به آن اما مشروط به این است که شما تا آخر بایستید و در نیمه راه پشیمان نشوید. آیا چنین آمادگی دارید تا هزینه حراست از این عزت را بپردازید. حاضران پاسخ دادند: نه! و هم‌زمان گفتند می‌خواهیم زندگی کنیم. متأسفانه بخش دیگری که سرخ‌های آن - هم‌زمان با نظرسنجی تاریخی امام و شاخ و برگ آن - در تاریخ گم است. مربوط به حوزه‌ای است که امروز از آن به سیاست خارجی تعبیر می‌شود؛ یعنی امتیازهایی که

معاویه در تنگناهای هر جنگ به قیصر روم می‌داد و در این مقطع ما نمی‌دانیم چه خطرهایی - با چنین نگاهی - جهان اسلام را تهدید می‌کرد.

پس از امضای سندی برای پایان دادن به جنگ امام به مدینه بازگشتند که از این پس باید کارنامه‌اش در ده سال امامت را در مدینه ارزیابی کرد بر این باورم که بازگشت امام از عراق به مدینه نقطه عطفی در تاریخ امامت است که می‌توان از آن با نام هجرت سوم یاد کرد. هجرت اول هجرتی است که با آن تمدن اسلامی تأسیس شده است (هجرت پیامبر از مکه به مدینه). هجرت دوم هجرت علی بن ابیطالب از مدینه به عراق است که مرکز حکومت

را به کوفه منتقل کردند و گام بلندی در راه فروریختن دیوار عربیت و تعصب عربی-بود! بر این پایه پس از شکل‌گیری تمدن اسلامی مرحله دوم عصر اصلاحات علوی است. در حدیث‌های نبوی این تعبیر زیان‌زد شد که «انسا و علی ابوا هذاه الامه»؛ یعنی من و علی دو پدر برای این امت هستیم. با رمزگشایی از این سخن باید گفت که اصلاحات در جامعه‌های جوان، می‌تواند تولد جدیدی باشد که شخصیت جامعه را نوسازی کند؛ بنابراین مؤسس این تمدن پیامبر اکرم است و علی پدر اصلاحات در آن جامعه است. علی (ع) در نامه‌ای به معاویه نوشته‌اند و انما لشوری للمجاهدین و الانصار... حرف معاویه این بود که فرض می‌کنیم که مدینه شما را انتخاب کرده است و انتخاب درستی هم بوده، چرا شام باید شما را قبول کند؟ علی (ع) دو جواب داشت

که یکی نقضی بود؛ چنان‌که معاویه را با این احتجاج به چالش می‌کشید که اگر حرف شما به‌راستی این است، چرا فراموش کرده‌اید که مشروعیت شما در شام با همان بیعتی است که امروز در آن مناقشه می‌کنید. اگر مدینه حق انتخابی برای کل جهان اسلام ندارد، ابوبکر و عمر هم حق سپردن شام به تو را نداشته‌اند، تو چرا آن بیعت را می‌پذیری و با آن در شام یکه‌تاز شده‌ای؟! با چنان عملی جایی برای این حرف نیست. آنچه اما پاسخ اساسی امام به معاویه است، یادآوری شرایطی است که - به اصطلاح امروز - برای هر توسعه‌ای لازم است! جامعه برای گسترش سازوکار شورا و بیعت - از مدینه به شهرهای دیگر - به یک رشد و بلوغی نیاز دارد و آن جامعه باید از نظر فرهنگی به چنان بلوغی برسد که خود را اداره کند. چنین بلوغ و رشد فرهنگی برای هر دموکراسی لازم است. بر این پایه اولویت مدینه بر این پایه است که زادگاه این تمدن است و افرادی در مدینه زندگی می‌کنند که با نام مهاجر و انصار پیش‌گام در فداکاری شدند؛ یعنی هزینه‌های پیدایش این جامعه جدید را پرداختند و صداقتشان را در آن جامعه با نثار جان و مال به نمایش گذاشتند و مردم در فرایند هجرت به این دو بازاری اسلام اعتماد کردند. کسانی که صداقت خود را با هجرت و جهاد به جامعه نشان دادند حق حضور در شورایی را دارند که شالوده بیعت است.

این تعریفی است برای شورا که از قلم امام علی تراویده است. در پی افزود آن، سخن از توسعه‌پذیری بودن و جهاد هجرت است و در یک مرحله برای همیشه نمی‌ماند. با پیشرفت و گسترش هر جامعه زمینه برای تحولات بعدی فراهم است و کسانی می‌آیند که اگر فرصت حضور در تأسیس جامعه را نداشته‌اند در اصلاحات فرصت دارند تا خود را نشان دهند. در این مرحله دوم و تولد جدید جامعه فرصتی است که دوباره مجموعه دیگری پدید آید که می‌تواند: همان نقش مدینه را داشته باشد. هجرت دوم را می‌توان کلیدواژه‌ای از ادبیات اصلاحات دانست اما هجرت سوم مرحله‌ای است که راه امامت از امارت جدا می‌شود و این دو اردوگاه با هم در تقابل قرار می‌گیرند. امامت نقشی شبیه به اپوزیسیون را در جامعه پیدا می‌کند. اگر معاویه به شرایط پیمان وفادار بود چنین نمی‌شد؛ اما او به تعهد خود عمل نکرد و آن شرایط را زیر پا گذاشت. طبیعی است که امامت منتقد حکومت می‌شود. این همان پایه‌ای است که امام حسن گذاشت. با این توضیح در جمع‌بندی کارنامه امام حسن می‌توان از مدینه فرهنگی سخن گفت که در مقابل پایتخت سیاسی قد علم کرد و پرچم امامت را با نقش دیگری برافراشت. مدینه این نقش را در تاریخ اسلام به عهده گرفت و امامت همین نقش را داشت. با دستاوردهایی که امضای صلح داشت معاویه کوشید تا امام حسن را به عاقبت طلبی متهم کند. از این پس باید در جست‌وجوی کانون‌های شایعه‌سازی برای تخریب شخصیت امام حسن بود. هم‌زمان با امامت او در رهبری پیروان در شرایط جدید، معاویه دست روی دست نگذاشت. او باید برای ضربه زدن به امامی آماده می‌شد که روزی در تجلیلش با هدف آسیب به پدرش نقش داشت. از این پس با داستان‌پردازی‌هایی او را به رفتاری زیان‌زد کردند که گاه دم در قالب مدح است. ■

**پی‌نوشت:**

۱. انفال، ۶۱

**”**  
**امام حسن ۱۲ هزار نفر**  
**را با فرماندهی عبیدالله**  
**بن عباس به جبهه اعزام**  
**کرد. اگر کارشکنی‌هایی**  
**نبود، خود باید در جبهه**  
**حضور می‌داشت و لشکر**  
**را فرماندهی می‌کرد. با**  
**شرایطی که در کوفه بود،**  
**اما با ترک کوفه سازگار نبود.**  
**در صواب‌دید امام نه ترک**  
**کوفه به مصلحت بود، نه**  
**غیبت او از جبهه**



# مارکوپولوی ایرانی



رضا احمدی

مارکوپولو، پسر تاجر ونیزی و بزرگ‌ترین سیاح قرن ۱۳ م/ ۷ ق است که شرح سفرهایش را در کتابی به نام سفرهای مارکوپولو ثبت کرده است. مارکو هنگامی که هفده ساله بود به همراه پدر و عمویش به کشتی به آسیا سفر کرد و پس از ۲۴ سال همه به ونیز بازگشتند. در هنگام بازگشت آن‌ها، ونیز با جمهوری جنوا در جنگ بود و مارکو به زندان افتاد. او داستان‌های سفر خود را برای هم‌سلولی‌اش تعریف کرد و سپس مکتوب و منتشر شد. پس از انتشار سفرنامه مارکوپولو،

زمینه‌آشنایی اروپاییان با دنیای متمدن و ثروتمند آن زمان فراهم آمد و ذهن اروپاییان را به شرق معطوف کرد و اهمیت سیاسی و اقتصادی شرق را برای آن‌ها روشن ساخت. اروپا در این دوره در حاکمیت کلیسا قرار داشت. آشنایی آن‌ها با مسلمانان و شرق، زمینه‌ساز آگاهی و بیداری و پی بردن به عقب‌ماندگی از کاروان تمدن شد. این‌گونه سفرنامه‌ها الهام‌بخش کسانی چون کریستف کلمب و ماژلان و اسکودوگاما شد. در بین ایرانیان محمدعلی سیاح در قرن نوزدهم، چنین نقشی را ایفا کرده است. وی پس از بیست سال سفر به اروپا، آمریکا، هندوستان، ژاپن و شرق آسیا و حتی شهرهای ایران مشاهدات خود را ثبت و در سه جلد به نام سفرنامه حاج سیاح محلاتی تدوین کرد. بعضی از آن‌ها بارها منتشر شده است. حاج سیاح به دور دنیا به راه افتاد و به قول خودش، برای «پیدا کردن آدمیت» و برای «کشف خودش» در اقلیمی بیرون از محیط عرفی و مذهبی‌اش به جست‌وجو پرداخت. این سفر آفاقی آن روی سکه سفر انقسی است، برای کشف خود.

**چرا باید حاج سیاح را بهتر شناخت؟**

اولین ایرانی به‌طور تمام و کمال در دوران مدرن، جهان را دیده است حاج محمدعلی سیاح است و با بسیاری از بزرگان نیمه دوم سده نوزدهم میلادی، از جمله تزار روس، گاریبالدی، امپراتور بلژیک، رئیس‌جمهور آمریکا و امپراتور یونان دیدار و بحث کرده و از آن گزارشی به دست داده است.

مارکوپولوی ایرانی برای بسیاری از ایرانیان شناخته‌شده نیست، به‌حکم و وظیفه ملی بر خود فرض دانستم چنین انسان اندیشمند و آزاده در حد بضاعت معرفی شود.

## حاج محمدعلی سیاح

حاج محمدعلی سیاح در خانواده‌ای اهل علم در سال ۱۲۱۸ ش در محلات به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۴ ش درگذشت. محمدعلی برای تحصیل علوم دینی ابتدا به تهران آمد و سپس برای تکمیل تحصیلات راهی عتبات شد. حوزه نجف فرصتی شد تا با طلاب دیگر کشورها آشنا شود. این آشنایی‌ها، اندیشه و نگرش محمدعلی را نسبت به جهان متحول کرد و شوق دانستن را در او زنده کرد. میرزا محمدعلی محلاتی در ۲۳ سالگی، سفر خود را به‌عنوان یک جهانگرد به دور دنیا آغاز کرد. به گرجستان، روسیه، عثمانی، اروپا، آمریکای شمالی، شمال آفریقا و مصر، عربستان، سوریه، لبنان، یمن زنگبار، ترکمنستان، ژاپن، چین، افغانستان و هندوستان مسافرت کرد و در ۱۲۵۶ شمسی به‌خاطر تقاضای مادرش به ایران بازگشت. پس از بازگشت به ایران نیز سیاحتی به شهرهای ایران را آغاز کرد و به دلیل سفرهای فراوانش به حاجی سیاح معروف شد. وی نخستین بار از طریق نیویورک وارد آمریکا شد و تا سانفرانسیسکو نیز در سفرهای

خود پیش رفت. در ۲۶ مه ۱۸۷۵ در دادگاه ناحیه ۱۲ کالیفرنیا تابعیت آمریکا را رسماً پذیرفت. دو نوبت موفق به دیدار اولیسیس گرنت رئیس‌جمهور آمریکا شد. او مسافرت خود را از تبریز به سوی قفقاز آغاز و در هندوستان به پایان آورد. با زبان‌های ارمنی، ترکی و روسی، فرانسه و انگلیسی و عربی آشنایی داشت، آن‌قدر که بتواند با آن تکلم و رفع حاجت کند. او از گرجستان روانه استانبول شد و از آنجا به اروپای شرقی، فرانسه، انگلستان و ایتالیا؛ سپس به سوئد، نروژ و آلمان رفته و در آلمان دو بار با بیسمارک، صدراعظم بنیان‌گذار آلمان نوین، ملاقات کرد و از آنجا دوباره به روسیه رفت و به کمک کنسول ایران به حضور تزار الکساندر دوم رسید و در مراجعت به استانبول، با سید جمال‌الدین اسدآبادی و افکار او آشنا شد و از مریدان او شد. آن‌گاه سایر ممالک اروپا از قبیل سوئیس و اتریش و دانمارک و پرتغال و یونان و اسپانیا و رومانی و بلغارستان را سیاحت کرد. سپس از بندر هاوژ به کشتی نشسته و به نیویورک رفت و سال‌ها در ممالک متحده امریکای شمالی به گردشگری پرداخت. خود او نوشته است که کرازا به ملاقات رئیس‌جمهوری، مستر گرنت، نائل آمده است.

با استفاده از تابعیت امریکا مسافرتی به ژاپن کرد. در ژاپن با حاج عبدالله بوشهری نامی که چهل سال در ژاپن اقامت داشت آشنا شد. آنگاه از ژاپن به چین و از آنجا به هندوستان رفته و مدت‌های مدید آن سرزمین را سیاحت و از آنجا به افغانستان و ترکمنستان - که تازه به تصرف روس درآمده بود - رفته است. وی آن‌طور که خودش نقل کرده، نه مرتبه به مکه مشرف شده بود.

## بازگشت به ایران

حاج سیاح در سال ۱۲۵۶ شمسی به ایران مراجعت کرد. در بدو ورود به خاک ایران از راه بوشهر این‌گونه وصف می‌کند: نسیم وطن بر رخسارم وزیده، لذت دیگری درک کردم، لکن این نسیم را عفونت ظلم و بی‌نظمی و بی‌تربیتی زهر آگین کرده، از طرفی شادی وصول به وطن از دیگر آندوه خرابی آن حالی به من دست داد که نمی‌دانستم شرح دهم.

وضع ایران را عجیب می‌بینم. مدت مدیدی خارجه را دیده‌ام و تأسف‌ها بر حال حاضر ایران وطن محبوب دارم که زیاد در حال تنزل است. همه به ظاهر سازی اکتفا می‌کنند. پس از هجده سال دوری، انتظار داشتم که تغییری در وضع مملکت انجام‌یافته و مردم در رفاه و شهرها آباد شده باشد، ولی با دیدن بندر بوشهر معلوم شد که انتظاری بیهوده داشته‌ام و چنان تأثیری به من دست داد که اگر شوق زیارت مادرم نبود، از همین بوشهر مراجعت می‌کردم. (ج ۲ ص ۱۲)

## دست‌آورد مارکوپولوی ایرانی

حاج سیاح از ۲۳ سالگی تا پایان عمر در پی سیاحت بود و حاصل آن دو جلد کتاب است. جلد اول سفرنامه حاجی، سیاحت غرب است که شامل هجده سال سیاحت در چهار قاره جهان است. حاجی روزانه مشاهدات خود را می‌نوشت. به‌مرور به سیاح معروف شد. به هر شهری می‌رسید مورد احترام بود. این اثر با کوشش علی‌دهباشی تدوین شده است.

حاج سیاح گزارش‌هایی از اوضاع شهرها و تمدن غرب ارائه و با افسوس به مقایسه آن‌ها با ایران پرداخته است. گزارش از اخلاق اجتماعی، پیشرفت‌های چشمگیر صنعتی، تربیت و آموزش مردم و رونق اقتصادی و پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی، چهره اروپای قرن نوزدهم را به ایرانیان ترسیم می‌کند. جلد دوم خاطرات حاج‌سیاح، دوره خوف و وحشت نام دارد که در واقع گزارشی از

سیاحت‌های او در شهرهای ایران است. در این کتاب به اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران توجه دارد و در خلال بحث‌ها، خلق و خوی ایرانیان را نقد و بررسی می‌کند. این اثر به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف‌الله گلکار زیر نظر شادروان ایرج افشار آماده چاپ شد و ۱۳۵۹ به همت انتشارات امیرکبیر چاپ شد و به خاطر مطالب انتقادی و ریزبینی‌های اجتماعی اوضاع ایران قرن نوزدهم دیگر اجازه چاپ نیافت.

او نخستین نویسنده خاطرات زندان در تاریخ معاصر ماست؛ برای اینکه او نخستین ایرانی است که عبارت «حقوق بشر» را به همان معنا و زاویه کاربرد امروزی آن به کار برده است؛ از نخستین کسانی است که مشروطه‌خواهی کرده است و مطلوبش از آن فرهنگ‌سازی مدرن بوده است؛ برای اینکه پس از دیدن بخش بزرگی از جهان سرتاسر ایران را هم گشته است تا نخستین آدمی باشد که کوشیده خارجه و داخله را سیاحت کرده باشد.

حاج سیاح اندیشمندی بود که به دنبال آزادی می‌گشت. در دیدار با گرنت، رئیس جمهور آمریکا، نیز همین ارزیابی را بیان کرده است و گفته است که پس از پانزده سال سفر در جست‌وجوی آزادی به‌راستی تنها هنگامی که به آمریکا می‌رسد آن را به‌صورت تمام و کمال تجربه می‌کند. این جمله نشان‌دهنده این است که یک تعارف یا ذوق‌زدگی محض نیست.

### کارنامه حاج سیاح

در سده‌ای پیش از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی که ایران از خواب گران‌قرون‌وسطای خود بیدار و نطفه اندیشه نوگرایی و آزادی‌خواهی در ایران بسته می‌شد، با سفرنامه‌ها به کشورهای بیگانه و رساله‌های اجتماعی و سیاسی دو نوع نوشته ادبی بود که تجددخواهان ایرانی برای انتشار اندیشه جدید به تحریر آن روی آوردند. تردیدی نیست که نوشتن سفرنامه و رساله‌های اجتماعی و سیاسی یکی از عمده‌ترین راه‌های آشنا کردن ایرانیان با اندیشه تجدد بود؛ اما تجددخواهی به یگانه صورت اجتماعی و سیاسی آن محدود نمی‌شد. (طباطبایی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۵)

سیاحت بیست‌ساله حاج سیاح به حوزه تمدنی غرب، روسیه، اروپا و آمریکا و تحریر مشاهده‌هایش و گزارش از تجددگرایی آن‌ها، زمینه آشنایی ایرانیان با تمدن جدید شد. این آشنایی، آغاز اندیشیدن و تفکر جدید ایرانی است. گرچه ایرانیان به‌واسطه تمدن کهنشان و مذهب، خود را از سخن جدید مستغنی می‌دانستند و همین شیوه تفکر، موجب عقیم ماندن در اندیشه شده است.

از سوی دیگر به موازات این بستر عقیم اندیشگی، جامعه بسته و سنتی ایران که از دویست سال قبل در یک سکون و ایستایی قرار گرفته است، نبود راه‌های پیوند و مبادله، بی‌اطلاعی و بی‌خبری مستمر شهرها، بی‌سوادی فراگیر، ناامنی نهادینه‌شده، فقر و مسکنت بالا و سرزمینی نیمه‌خشک و روستاهای پراکنده و



و جنات او آرام است. خطاب او مؤدبانه و هنگامی که به موضوعی علاقه خاص داشته باشد، چشمان درشت سیاهش از هیجان به درخشش درمی‌آیند، حرکات او سریع‌اند، اما همیشه متناسب و موقر و جریان کلامش به‌ویژه بلیغ، آن‌هم برای یک خارجی که طبیعتاً دانش زبان انگلیسی‌اش محدود است. اما میرزا در زبان‌های دیگر به شکل چشمگیری روان است، به فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و روسی به راحتی حرف می‌زند و در کل قادر به تکلم به هشت زبان متفاوت است. او می‌گوید: «من پوینده‌ای بودم به دنبال دانش، نه به دنبال باختن خود.»

### سیاحت در غرب

در این قسمت موضوعاتی را که حاج سیاح در ده‌ها کشور و صدها شهر دیده بود و در نوشته‌هایش به آن اشاره دارد، می‌توان بدین گونه دسته‌بندی کرد:

### نظم و آبادی

سیاح از نظم حاکم بر نظام شهری و حکومتی در تعجب است: «به رفیق خود گفتم برادر فایده نظم اینست که ملک بدین درجه ترقی و آبادی حاصل می‌کند. گفت: فی الحقیقت در کتاب‌های ما که وصف بهشت را نوشته‌اند از این بهتر نخواهد بود.» (سفرنامه حاج سیاح، همان، ص ۱۵۸)

### فایده نظم

«از بلوار استراگ و ایتالیا (شهر پاریس) گذشته آن شب به هرکجا که رفتم جز نور چراغ به خط مستقیم ندیدم. خانه‌ها جمع منور به چراغ‌گاز تا طبقه هفتم... الحق گویا یکپارچه جواهر بود. به رفیق خود گفتم برادر فایده نظم این است که ملک بدین درجه ترقی و آبادی حاصل می‌کند.» (همان، ص ۱۵۹)

### شهرسازی

سیاح از تمیزی و نظم کوچک‌های شهر که بر اساس مهندسی است می‌آورد: «در تمام شهر آنچه از تماشای خانه‌ها و غیره سیاحت نمودم، جمیع از سنگ فرش کرده‌اند و دیوار آن از آجرهای تراشیده، کمتر ناتراشیده دیدم. خانه‌ها اغلب چهار طبقه کمتر و بیشتر کم دیده شد. کوچک‌ها، جمله به یک نسق برای عبور انسان، هر دو طرف سنگ تخته فرش شده که پیاده بر آن برود.»

### شهرداری

آشنایی با مدیریت شهری و شهرداری که امور آن را به عهد دارد: «هر شب شهر را جاروب نموده، صبح آب می‌باشند که روز غبار نشود و شب تا صبح چراغ‌ها روشن است که هر کس هر جا می‌خواهد برود، روز و شب تفاوتی نیست.

چراغ‌ها به چراغ‌پایه چدن نصب و روشنی آن‌ها از چراغ‌گاز و بدان خیابان و دیوار، کرسی‌ها نهاده جهت عموم مردم که چون شخصی بخواهد شهر و دشت را سیاحت کند ممکن باشد و مردمان بیکار، روزنامه‌ها به دست گرفته، فراز کرسی‌ها، در سایه درختان نشسته روزنامه می‌خوانند؛ و آب جاری به تدبیر بالای دیوار آورده‌اند.» (تاریخ اندیشه ص ۵۲۱-۵۱۹)

### لوله‌کشی

آب به تمام شهر به قدر لوله‌سماور بزرگ از چدن

کوچک، جمعیت کوچنده و صحرانشین، اقتصاد معیشتی، حکام ولایات که از هیچ ظلم و تعدی کوتاهی نمی‌کردند، خرافه‌گری، قشری‌گرایی و عقل‌ستیزی که سنت جاری بود جامعه را از حرکت باز داشته بود.

ایرانیان از تحولات دنیای جدید پیرامون خود غافل مانده بودند. در این دوره ایران در محاصره جغرافیایی طبیعی و سیاسی گرفتار آمده است. در شمال و غرب دو قدرت نیرومند روسیه و عثمانی معارض چون دیوار بلند مانع رسیدن آگاهی و تجددخواهی می‌شدند. آنگاه که هیئت‌ها و کارگزاران و مسافرانی چون حاج سیاح به آن دیار می‌رفتند، با دنیا و سرزمینی متفاوت مواجه می‌شدند. عمق تفاوت و فاصله به حدی بود که جز حیرت و شگفتی و اعجاب چیزی نمی‌یافتند.

آن‌ها با دنیای جدیدی پرشکوه و جلال، متنوع و متکثر روبرو شدند که رفاه و امنیت رعیت و توان تکنیکی و تولیدات بزرگ و خلق آثار باشکوه داشتند. مردم در شهرها و آبادی‌ها و با نظم و قانون و همراه با آزادی به گونه‌ای که بزرگ و کوچک حق خطی از آن نداشت و همه در برابر قانون مساوی بودند. ایرانیان در مواجهه با این وضع جدید در حیرت، حسرت و شرمگین، کنجکاوانه می‌نگریستند. حاج سیاح با دیدن این شگفتی‌ها به ثبت و ضبط آن پرداخته و برای هم‌میهنان خود سوغات آورد تا آن‌ها را از خواب گران و توهم بزرگی و عقل کل دانستن بدر آورد.

### مصاحبه با روزنامه امریکایی

در سال ۱۸۷۵ یکی از خبرنگاران سانفرانسیسکو از نشریه «اینترآوشن» با حاج سیاح مصاحبه مفصلی کرده است: «میرزا جنتلمنی است با قامتی متوسط، پیشانی بلند متفکرانه، گیسوان درازی که به شانه‌اش می‌رسد و آن حالت غیرقابل توصیف وقار و طمأنینه که وجه متمایزه شرقیان فرهیخته است. سکنت و

برده‌اند و به پیچ باز می‌شده آب می‌آید و برای فواره به هرا اندازه که بخواهد می‌جهد و نیز لوله‌پیچ دیگری را بدان وصل می‌کنند. (سفرنامه، ص ۱۴۹)

### مریضخانه

حاج سیاح که در اثر پیاده‌روی زیادی پاهایش زخمی شده بود، در شهر لایباخ در بیمارستانی بستری شد تا هم استراحت کند و هم مداوا. «از پلیس نوشته گرفتم دو روزی به مریضخانه بروم. چون وارد مریض‌خانه شدم پاهایم را شستند. راهبه آمد گفت شستن پا کافی نیست باید حمام بروم. مرا به حمام بردند، حمام بسیار خوبی بود. در آنجا دو شیر داشت و یک حوض کوچک حلبی که هر طور خواست آب سرد و گرم کند. صابون به من دادند. دیدم چند تخت در آنجا نهاده‌اند و بر بالای آن اسم صاحبش را نوشته‌اند. یک مرتبه طعام می‌دهند و هر که فقیر باشد خرجش از شهر داده می‌شود و چون می‌خواهد بیرون برود برحسب تصدیق طبیب است. روز دو بار طبیب به بالین هر مریض می‌آید.» (همان، ص ۱۰۰)

### کشتی

در پاریس شرکت‌های بسیار است که تذکره راه‌آهن و کشتی آتشی می‌فروشند. به هر جای معروف دنیا کشتی فرنگیان می‌روند. تجار بسیار معتبر معروف که با اکثر شهرهای مشهور دنیا مراسلات و معاملات دارند (تاریخ اندیشه، ص ۵۴۷)

### حمل و نقل شهری

کالسکه‌های عمومی فراوان است، با قیمت بسیار ارزان، ارباب عمومی که از یک طرف شهر به طرف دیگر می‌برند. (سفرنامه، ص ۲۷۱)

### راه‌آهن

اکثر شهرهای اروپا و حتی روسیه و امریکای شمالی به راه‌آهن مجهز است و مهم‌ترین وسیله حمل و نقل بار و مسافر است. در بین راه یکی از حاج سیاح می‌پرسد وضع راه‌آهن شما چطور است؟ با شرمندگی پاسخ می‌دهد: «در ایران راه‌آهن نیست. اولین بار امیرکبیر در پی آن بود تا از تبریز تا بندر گواتر در دریای عمان قطار بکشد. پس از او میرزا حسین سپهسالار به دنبال آن بود. در ایران هنوز بحث در جواز و عدم جواز آن مانده است. در مرکز پاریس پیاده شدیم. مرکز بی‌مانندی در نهایت خوبی، پوشیده از شیشه، گردشگاه بسیار

نیکو، حجرات مختلفه برای نشستن و انتظار وقت، قهوه‌خانه خیلی خوب، دفتر راه‌آهن و تلگراف‌خانه و پولیس هر یک جداگانه مکانی دارند و منور است آنجا چراغ‌گاز و کالسکه‌ها بر در منتظر از هر هتل به کرایه اختیاری که هر جا بخواهند بروند.» (همان، ص ۱۵۶)

### مترو

حاج سیاح در لندن بر مترو سوار می‌شود: «راه‌آهن اسبی در بسیاری از کوچه‌های بزرگ کشیده‌اند که با

اسب می‌رود. زیر اکثر کوچه‌ها راه‌آهن است که به بخار می‌رود. شصت و شش مرکز در آن شهر بنا شده، از پله‌ها پایین می‌رود و تذکره گرفته بهر محله که بخواهد سوار شده می‌برند. با کمال تحسر و تحیر که چرا ما از این جنس مردم خارجیم و پس مانده‌ایم؟ چه وقت از خواب غفلت بیدار خواهیم شد.» (همان، ص ۲۰۷)

### تلگراف

ابزار اطلاع‌رسانی که در قرن نوزدهم در اروپا اختراع شد و همه را به هم نزدیک کرد. حاجی در سیاحت از آن یاد کرده است: «تمام شهر به چراغ‌گاز منور، راه‌آهن به تمام انگلند و اسکاتلند کشیده شده، تلگراف هم به نحو مزبور، تجارت آنجا بسیار معتبر است.» (تاریخ اندیشه، ص ۵۰۴)

### هتل

هجده هتل بسیار خوب و مشهور بود؛ که بهترین آن‌ها موسوم به گراند هتل و هوتل دلوار بود. قیمت مخارج مشخص، شاه و گدا یکسان. (همان، ص ۵۲۶)

### پارک

باغچه‌های کوچک سر هر گذر است. باغچه نبات نزدیک شهر جهت تفریح مردم.

### زندان

دیدار از زندان در شهر میلان ایتالیا که از چه نظم و ترتیبی برای زندانیان تدارک دیده‌اند. وقتی حاج سیاحی به بازدید می‌رفت برخلاف ایران ممانعتی از بازدید نمی‌کردند: «بالجمله داخل قلعه مانند شدم؛ از هر طرف پنجره‌های آهنین، یک طرف محبس زنان و طرفی محبس مردان، ولی تماماً به مدت معین که تا چند وقت باید آنجا باشند، روزها قبل از ظهر گردش

می‌کنند و خوراک معین به ساعت معین می‌خورند. حمام معین به‌روز معین می‌روند.» (سفرنامه، ص ۱۲۱)

### نهادهای آموزشی، مدرسه

تتها مدرسه به سبک جدید توسط امیرکبیر بنیان نهاده شد. زمان افتتاح آن سر امیر را بر خاک نهاده بودند؛ و هنوز بحث در جواز و حرمت مدرسه حل نشده است. در اروپا مدارس متعدد وجود دارد. مدرسه مجانبه برای عموم مردم و مدرسه کوچکی است که راهبه‌ها اطفال بسیار کوچک را می‌آورند. پستانی ساخته در او شیر می‌ریزند و به دهان طفل می‌گذارند، می‌کنند، معاینه پستان مادر. هر که پول دارد ماهانه می‌گیرند و هر کس ندارد محض خدا تربیت می‌کنند. بعد از حد رشد اگر دختر است کارهای شایسته دختران به او می‌آموزند از خواندن و نوشتن و دوختن و بافتن و پختن و غیره، اگر پسر است به او صنعت می‌آموزند، غالباً بهر صنعتی که خودش مایل باشد. (همان، ص ۱۴۶)

### کتابخانه

یکی از نهادهای آموزشی است که اروپا بسیار

مورد توجه و حمایت است. در پاریس دوازده کتابخانه بسیار مشهور معروف دارد؛ که بزرگ‌ترین همه آن‌ها در راه مسمای به «وروشلو»، هر روز از ساعت نه که بامداد فرنگیان است الی ساعت ده که هنگام شام باشد. هر که به آنجا خواهد رفته و هر کتاب که خواهد می‌ستاند. (همان، ص ۱۷۵)

### دانشگاه

در دیدار از کینه‌هاگ که دیدار دانشگاه آن شهر رفته است: دارالفنون بسیار خوبی دارد، موسوم به اونیورسیتیه، علوم متداوله یورپ به تمام آنجا تحصیل می‌شود و السنه مختلف در نهایت خوبی تحصیل می‌کنند. (تاریخ اندیشه، ص ۴۹۵)

### دانشکده پزشکی

«تربیت طبیب از وظایف آن است، در این دوره دانشکده‌های پزشکی مسئولیت این مهم را عهده‌دار بودند. در پاریس مدرسه طبیه بسیار مشهور ممتاز در جهان است که تحصیل طبایع و خواص اشیاء و امزاج و امراض آدمیان از بریدن و قطع کردن در آن مدرسه، تشریح خانه بسیار خوبی دارد، چنانچه حجره‌ای مملو بود از اعضاء قبیحه انسان، تشریح جگر و ...» (سفرنامه، ص ۱۷۶)

### زنان

«زن کاپیتان کشتی اطلاعات وسیعی درباره شیراز، تهران و بغداد داشت. متحیر شدم با خود گفتم سببانه الله چنین ملکی که زنان ایشان این گونه تحصیل می‌کنند، من مفولک پریشان می‌خواهم به گدایی تحصیل کنم.» (تاریخ اندیشه، ص ۵۱۳)

### اقتصاد، کارخانجات

در سیاحت به منجست مهم‌ترین بندر بریتانیا از عظمت آن می‌گوید: «به تماشای کارخانجات، الحق و الانصاف نخستین کارخانه یورپ می‌باشد که از هر جهت منظم است. در جایی که آهن گداخته می‌شود، پنجاه من آهن یا جدن و غیره دفعتاً گداخته و چکش به قوت بخار بالا رفته و یک مرتبه به روی آن صفحه و غیره می‌خورد. به‌سان چوب آهن می‌برد.» (همان، ص ۵۰۱)

### کارخانه

«در قرن نوزدهم اکثر کالاهای تولیدی در جهان مربوط به اروپایی‌ها بود. کارخانه‌های بهره‌مند از نیروی بخار تولید می‌شد. کارخانه‌های کنار رودخانه که انواع اقمشه و اجناس دیگر ترتیب می‌دهند. از چیزهای که دیدم چکش‌بندی بود قریب دویست من وزن داشت، به قوت بخار از جای بلند می‌شود. برای آلت کشتی یا چیز دیگر می‌سازند.» (سفرنامه، ص ۱۸۹)

### سگ هم باید کار کند

«در اروپا همه کارها به دست بخش خصوصی است و همه باید کار کنند و حتی حیوانات را هم در خدمت خود گرفته‌اند.» حاج سیاح از دیدن سگ تعجب می‌کند. در وین دیده بود که سگ‌ها را به کالسکه بسته و اربابه را می‌کشند: «در این ولایت سگ هم نان مفت نمی‌خورد، بی‌جهت به سگ هم نمی‌دهند.» (همان، ص ۹۳)

### اتاق بازرگانی

«در لیون در کنار نمایشگاه فرش اتاق تجار هم وجود

داشت. فرش‌های کهنه از قبیل قالی منتخب برای تماشای آن گذاشته‌اند. دارالشورای تجار که هم‌روزه مجمعی از اجزا دارد مشورت می‌نمایند.» (تاریخ اندیشه، ص ۵۲۵)

### اوقات فراغت، روزنامه

روزنامه پدیده‌ای است که ایرانیان در قرن نوزده با آن آشنا شدند و اولین روزنامه در زمان محمدشاه و توسط میرزا صالح شیرازی یکی از دانش‌آموختگان اروپا به نام کاغذ اخبار راه‌اندازی شد: «در اینجا اغلب فعله‌ها (کارگر) و بیکارها محض وقت‌گذرانی نشسته و روزنامه می‌خوانند و خود را مشغول می‌کنند؛ و نیز چاپخانه‌هایی بخاری دارد و آلتی که آنجا هر روزنامه و هر نوع کتاب را چاپ می‌زنند.» (تاریخ اندیشه، ص ۵۴۷)

### چاپخانه

«کارخانه بخاری دیدم که روزنامه طبع می‌نمود، یک روز هفده روزنامه چاپ می‌شد.» (همان، ص ۵۲۶)

### تئاتر

«از سرگرمی‌های رایج در اروپا تئاتر بود؛ که مردم در زمان فراغت برای تماشای آن می‌روند. چند شب صاحب هتل تذکره تیاتورها را گرفت و ما نیز سیاحت نمودیم. شب اول در سیرگاه موسوم به گران اوپرا که اولین تیاتر پاریس می‌باشد. طبقات مختلفه قیمت حجرات و غرفه‌ها جهت خدام و غیره جداگانه، خدمه را لباسی معین، مبال‌های بسیار خوب با آب جاری و مستراح با ملزومات که کاغذ و آب باشد و مبال‌ها در یک طرف که در درجه شش باید ایستاد.» (سفرنامه، ص ۱۶۱)

### باغ‌وحش

«به باغچه دیلانت داخل شدیم، ابتدا اکثر وحوش درنده و چرنده را سیر کردیم که برای هر یک جای مخصوص ساخته‌اند. باغ‌وحش ترتیب داده‌اند که مرغ‌ها غریبه از هر قسم، وحشی و بومی بر وفق عادت خودشان آتشیانه دارند. گاو کوهی و آهوی دشتی و زرافه و غیره» (همان، ص ۱۷۷)

### موزه

«موزه‌ای نیز در همان باغچه است. مشحون از صنایع حجاران معروف قدیم و تشریحات استخوان جمله حیوانات و محجری که دور باغچه کشیده‌اند.» (همان، ص ۱۱۸)

### آثار باستانی

«توجه به آثار باستانی و آشنایی با گذشته اقوام از مسائل موردتوجه اروپائیان بود که هنوز این باور در بین ایرانیان رایج نبود. از علامات قدیمه مخروبه آن شهر طامپل ذاکر می‌باشد. این‌ها را محترم داشته‌اند چون که از علامت قدیمه است و نشانی از کمالات... آن مردم دارد که بسان معابد محترم خود محترم می‌دارند.» (تاریخ اندیشه، ص ۵۲۴)

### سیرک بازی

«شب به تیاتور رویال رفتم، بازی جانپازی بود. اکثر دختران و زنان لباس بسیار شیک پوشیده به رنگ بدن و تور در زیر پا بسته و ریسمان و چوب آویز.» (سفرنامه، ص ۱۹۹)



حاج سیاح

### جشن‌ها

ورود سیاح به پاریس مصادف با ورود سلطان عثمانی به آن شهر بود از دیدن جشن و چراغانی متعجب شده بود: «کسی راضی نبود که شب صبح شود. بعد از ساعتی بنای آتش‌بازی شد میان نهر در همان میدان به نحوی که از تقریرش عجز دارم تا تحریر چه رسد: چراغ‌های الوان به اشکال مختلفه لاتعد و لاتحصی... متصل سبحان الله مشغول بودم که جنس انسان از تربیت تا چه درجه ترقی می‌کند. در تمام آن شهر یک نفر با لباس چرکین ندیدم.» (همان، ص ۱۵۹)

### نهاده‌های حقوقی و سیاسی، عدالتخانه

«نظم حاکم ناشی از برقراری قانون در این سرزمین است. هنوز عدالت‌خانه در این دیار شکل مناسبی نیافته است. سبحان الله آن پایه صنعت و این پایه آزادی که ابداً نمی‌تواند کسی با کسی سؤال و جواب کند، هرکس به تکلیف خود عالم، اگر گناهی کند جزا داده می‌شود، بلکه خود جزای خود را می‌داند، نظم و قانون ولایت را سلطان مشاهده می‌کردم زیرا که برای هر گناهی عدالتخانه معینی دارند.» (همان، ص ۱۶۰)

### عدالتخانه

با تحقق تفکیک قوا در غرب دادگاه مستقل از اراده حاکمیت شکل گرفت: «یکی از عمارات بی‌مثل عالم آنجاست. داخل شدیم، جمعی را دیدیم هر یک بجای خود در نهایت ادب و سکوت نشسته، چون یکی تکلم می‌کند دیگران همه گوش می‌دهند. وکیل دعوی و حاکم لباس عدل کلاه سفید بر سر بسته مانند سر پیرزنان. دفترخانه کوچکی در پیش رونهاده، فراز میزی با کتاب قانون که هرکس سخن بگوید و خلاف قاعده نمی‌نماید به کتاب رجوع و جزا می‌فرمایند.» (همان، ص ۲۰۰)

### پارلمان

«مجلس نمایندگان که به قوه مقننه شهرت دارد، پس از تفکیک قوا در اروپا گسترش یافت. مفهوم در این هنوز

روشن نیست و بعد در نهضت مشروطه در ایران شکل گرفت. مشورتخانه بسیار بزرگ خیلی منظمی دارد موسوم به پارلمنت، در آنجا مکان‌هایی برای وکلای مشورتخانه فراهم می‌شوند، هر یک کرسی جدا دارند. می‌نشینند و گفتگو می‌نمایند در مصلحت امور جمهور مردم از هر طبقه که باشند.» (همان، ص ۲۰۸)

### کتاب قانون

رفتیم در پلیس شهر دیدم کتابی دارد و مقصرین را که می‌آوردند، به موجب کتاب قانون جزای کردار او را می‌دادند. گفتم چرا علماء یا توسط نمی‌کنند. گفت اگر علماء یا روسا هم خلافی بکنند مثل سایرین جزا می‌بینند. (تاریخ اندیشه، ص ۵۰۷)

### آزادی

حاج سیاح در گزارش‌های خود بیشتر به مدرنیسیون حاکم بر اروپا توجه داشت. در اینجا به وضع آزادی در فرانسه نظر می‌کند: «چند تا از کارگران فرانسه را دیدم که دشنام به ناپلئون می‌دادند و می‌گفتند با این ریشخند مردم را از خود راضی کردی آفرین، امید آنکه لوی سبیسر بر تخت سیاه طوق گیوتین را به گردن بیاورد متحیر شدم که این‌ها چه مردمانی هستند.» (سفرنامه، ص ۱۶۴)

### هایدپارک

در انگلستان پارک بزرگی وجود دارد که در آن آزادی کامل وجود دارد حاج سیاح از آن دیدن کرده بود: «هاید پارک که باغچه بسیار خوب با برکه‌ای است برای گردش عموم مردم در آنجا.» (همان، ص ۲۱۰)

### جمع‌بندی:

آنگاه که ایرانیان با دنیای جدید، آشنا گردیدند، دل در گرو دست یافتن آن داشتند. کارگزاران حکومتی در مأموریت‌ها، دانشجویان و سیاحان جزء اولین کسانی بودند که با تمدن جدید روبرو شدند. آن‌ها این آگاهی‌ها را به داخل ایران منتقل کردند. در ۱۵۰ سال اخیر تجدد و مدرنیته مهم‌ترین مسئله ایران بوده است. حاج سیاح پس از بازگشت اضطرابی به ایران، همت خود را جزم کرد با انتشار آگاهی اوضاع را تغییر دهد. آنگاه که سید جمال‌الدین اسدآبادی مصلح شرق وارد ایران شد، در رکاب او قرار گرفت. در راه قانون‌خواهی و مشروطه در تلاش بود و بدین خاطر در این راه با تبعید، زندان و محرومیت روبرو شد. او در جنبش مشروطه همراه دیگر اندیشمندان نقش آفرینی کرد. ■

### پی‌نوشت:

۱. Marco Polo

### منابع:

- حاج سیاح، محمدعلی؛ سفرنامه حاج سیاح محلاتی به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، انتشارات سخن، ۱۳۹۰.  
- حاج سیاح محلاتی، محمدعلی، خاطرات، به کوشش حمید سیاح، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹.  
- طباطبائی، سید جواد، مکتب تبریز، مبانسی تجددخواهی، انتشارات ستوده، چاپ دو ۳۸۶۱.  
- معتمد دزفولی، فرامرز، تاریخ اندیشه جدید ایرانی، نشر شیراز، ۱۳۹۰.  
(bukharamag.com/1389.04.2107.html)

# دولت مصدق و درگیری‌های خیابانی

## درگیری طلاب با طرفداران حزب توده در جریان استقبال از سید علی اکبر برقی

### مقدمه:



رحیم روحبخش

نیروهای مذهبی در معادلات سیاسی تاریخ معاصر ایران نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرده‌اند. شاید به ندرت تغییر و تحولی در عرصه مبارزات و جنبش‌های سیاسی معاصر را بتوان سراغ گرفت که از حضور و نقش‌آفرینی این نیروها بی‌بهره باشد. انقلاب مشروطه که با حمایت مرجعیت تشیع در نجف و علمای پیشگام و رهبری‌کننده در تهران و شهرستان‌ها هدایت می‌شد، سرآغاز تکوین حضور جدی مرجعیت و نیروهای مذهبی در عرصه سیاست و اجتماع می‌باشد. حضور مرجعیت از این لحاظ اهمیت می‌یابد که مجوز و مشروعیتی برای شرکت توده‌های مذهبی در این عرصه را رقم می‌زند. البته این نقش‌آفرینی، پس از مدت کوتاهی با به قدرت رسیدن رضاشاه دچار بحران شد. کارگزاران پهلوی اول با ایده مدرن‌سازی نه تنها از روحانیت فاصله گرفتند، بلکه محدودیت‌های چندی برای حضور و نقش‌آفرینی ایجاد کردند و دست آنان را از بسیاری نهادهای حقوقی و اجتماعی کوتاه ساختند. برای زی‌طلبگی با تدوین مقرراتی چون داشتن جواز عمامه، برگزاری آزمون، تشکیل ساختارهای موازی چون مؤسسه وعظ و خطابه محدودیت ایجاد کردند و عرضه را بر روحانیت تنگ کردند. تا اینکه با سقوط رضاشاه، فضای باز سیاسی کشور به خصوص در حداثی سال‌های (۱۳۳۲-۱۳۲۰ ه.ش) باعث شد، نیروهای مذهبی همچون دیگر گروه‌های مرجع بیش از پیش در عرصه اجتماع گام بگذارند و با ایجاد تشکلهای و هیئت‌های مذهبی به جریان‌های سیاسی و فرهنگی کشور توجه کنند. بررسی وقایع آن سال‌ها حاکی است که در دهه مذکور سه جریان اصلی: کمونیستی، ملی‌گرای و مذهبی در تحولات سیاسی آن دوره تأثیرگذار بودند. جریان کمونیستی علی‌رغم نفوذ در میان برخی اقدار روشنفکر و تحصیلکرده و حتی طبقه متوسط شهری، به علت وابستگی به کشور شوروی وقت از یک سو و عدم سازگاری با فرهنگ و دین توده‌های مذهبی از سوی دیگر با وجود تأثیرگذاری در بسیاری از وقایع و تحولات سیاسی، در عرصه اجتماعی توانست در میان توده‌های مردم نفوذ پیدا کند. به طوری که وقتی پس از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عرصه بر حزب تنگ شد و برخی از رهبران به‌ویژه نظامیان توده‌ای دستگیر شدند، عملاً فعالیت این تشکل متوقف شد؛ البته اندیشه کمونیستی به‌طور خاص و حتی اندیشه‌های سوسیالیستی به‌طور عام در عرصه‌های فکری و فرهنگی کشور از جمله کتب، نشریات و دانشگاه‌ها نفوذ یافت و بعضاً برخی افراد آشکار و پنهان این مرام می‌پرداختند که همین امر یکی از علل تشدید فعالیت‌های نیروهای مذهبی از جمله آیت‌الله بروجردی برای پاکسازی جامعه از جمله نشریات، مدارس از حضور و تبلیغات توده‌ای‌ها شد. جریان دوم، جریان ملی‌گرای بود که ابتدا در قالب چند تشکل ملی‌گرا شکل گرفت و در نهایت در سال پایانی همین دهه در جبهه ملی تبلور یافت. این جریان در حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت به منصفه ظهور رسید و با تشکیل دولت ملی دکتر محمد مصدق قدرت را به دست گرفت. ماهیت ملی‌گرای و ضد استعماری این جریان در ملی کردن نفت و کودتای انگلیسی-امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نمود یافت.

اما جریان سوم تأثیرگذار این دهه، جریان مذهبی بود؛ ناگفته پیداست که سخن گفتن از نیروهای مذهبی به‌عنوان یک جریان واحد در این سال‌ها دشوار است، ولی به نظر می‌رسد در دهه ۲۰ سه جریان اصلی مذهبی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور قابل شناسایی بودند: یکی جریان مبارز و تأثیرگذار آیت‌الله کاشانی و طرفدارانش بود که در پیوند با جریان ملی‌گرای مصدق، پیروزی بزرگ ملی شدن نفت را رقم زد. این جریان بعد قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با دولت مصدق دچار اختلاف شد و پس از کودتا نیز به اغما رفت؛ گروه دوم، جریان تندرو فدائیان اسلام بود که به رهبری سید مجتبی نواب صفوی سودای تشکیل حکومت اسلامی را در سر داشت و به در همین راستا نیز علی‌رغم نقش تعیین‌کننده‌ای - ترور رزم‌آرا نخست‌وزیر مخالف ملی شدن نفت - که در ملی شدن نفت داشت با دولت مصدق دچار تنش و اختلاف شد و پس از کودتا نیز با اعدام نواب و چند تن از یارانش عملاً از عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حذف شدند.

در این میان فقط یک جریان مذهبی بود که موفق شد با تدابیر خاصی خود را از این کوران حوادث نجات دهد. این جریان، جریان مذهبی مرجعیت سنتی به رهبری آیت‌الله العظمی بروجردی و توده‌های عظیم مقلدان ایشان بود که خود را از دخالت در عرصه سیاسی مصون نگه داشت و از این رو موفق شد، عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی را مورد توجه قرار داده و با اعمال فشار به دولت‌های وقت به مقابله با نفوذ و تبلیغات مخالفان مذهبی در عرصه‌های مختلف برآید.

بررسی نقش و جایگاه این جریان مذهبی حاکی است یکی از جریانات تأثیرگذار در تحولات سیاسی ۱۳۴۰-۱۳۲۵ جریان مرجعیت در حوزه علمیه قم به رهبری آیت‌الله العظمی بروجردی بود. بنیان‌گذاری یا به تعبیر دقیق‌تر احیای حوزه علمیه قم هم‌زمان با آغاز سلطنت رضاشاه توسط آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری صورت گرفت. دوره زعامت و ریاست ایشان با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بود. چنان‌که گذشت رضاشاه و کارگزارانش در برنامه‌های خود نسبت به حوزه‌های علمیه و روحانیت زاویه داشتند، از این رو شیخ عبدالکریم با تدبیر و احتیاط فراوان موفق شد تا زمان وفاتش در ۱۳۱۵ ه.ش حوزه قم را اداره کند و رونق بخشد پس از آن مرحوم، مراجع ثلاث آیات: خوانساری، حجت و صدر مدیریت مشترک حوزه علمیه قم را عهده‌دار شده و تا زمان عزیمت آیت‌الله بروجردی به قم در اسفند ۱۳۲۳، امورات آن را سامان بخشیدند.

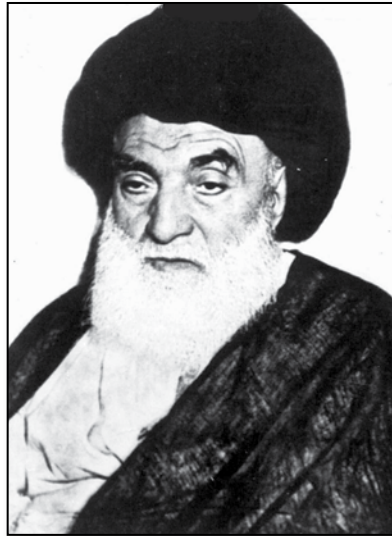
ریاست آیت‌الله بروجردی بر حوزه علمیه قم و دو سال بعد مرجعیت عام جهان تشیع از سوی ایشان که در پی رحلت آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی مراجع تقلید وقت تشیع در عراق تحقق یافت، سرآغاز فصلی نوین در تاریخ مرجعیت و افزایش اعتبار حوزه علمیه قم تلقی می‌شود. آیت‌الله بروجردی به تدریج با عهده‌دار شدن زعامت شیعیان موفق شدند، نهاد مرجعیت، حوزه‌های علمیه، مدارس دینی، نهاد روحانیت، زی‌طلبگی و تبلیغ جهانی تشیع را که هر کدام به نوعی با مرجعیت ارتباط داشت، سر و سامان بخشند و در همین راستا در عرصه سیاست و تعامل با کارگزاران حکومتی نیز ایفای نقش کنند. نکته درخور توجه اینکه ایشان تا زمان رحلت خود در آغاز ۱۳۴۰ با طوفانی از حوادث مواجه بودند که با تدبیر و کاردانی لازم، مرجعیت و حوزه‌ها را از این بحران‌ها بر حذر داشتند.

**ماجرای برقی، نمونه‌ای از تدبیر آیت‌الله بروجردی برای حفظ تعامل با دولت مصدق:**

## ۱- گزارش مختصر واقعه:

یکی از وقایعی که در دوران زعامت و مرجعیت آیت‌الله بروجردی و نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق در شهر قم به وقوع پیوست و اگر تدبیر و روشن‌بینی آیت‌الله نبود، چه‌بسا به بحرانی در رابطه نیروهای مذهبی با دولت منجر می‌شد ماجرای فردی به نام برقی بود. موضوع از این قرار بود که یک روحانی واعظ از قم به نام سید علی‌اکبر برقی به‌عنوان نماینده حزب توده به همراه هیئتی که آنان نیز نمایندگان برخی رجال و گروه‌ها بودند، برای شرکت در کنفرانس صلح در وین - که احزاب و کشورهای کمونیستی تشکیل داده بودند - عازم اتریش شدند. گزارش دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، در تاریخ ۱۰/۳۰/۱۳۳۱ به دکتر مصدق به نقل از سفارت ایران در مسکو حاکی است این کنگره با حضور ۱۸۵۷ نماینده از ۸۵ کشور برای دفاع از صلح طی پانزده روز تشکیل و روز ۱۹ دسامبر ۱۹۵۲ خاتمه یافت. پیام آیت‌الله کاشانی که از طرف آقای محسن اراکی، نماینده ایران قرائت شد و مورد استقبال قرار گرفت، درباره قطع جنگ‌های کره، ویتنام و مالایا و تقبیح برتری نژادی و حرص و ولع دول امپریالیست بود. سپس آقای احمد شریعت‌زاده عضو دیگر هیئت ایرانی به ایراد سخن پرداخت و بعد از آن شاعر ایرانی آقای کاظمی سمادی، اشعاری را در تمجید صلح سرود و بالاخره آیت‌الله کمره‌ای که به مناسبت موفقیت کنگره روزه گرفته بود سخنرانی کرد که مورد تمجید قرار گرفت. در خاتمه سید علی‌اکبر برقی طی نطقی همه روحانیون مذاهب جهانی و همچنین مسلمانان جهان را به صلح فراخواند. با پایان یافتن کنگره و مراجعت هیئت مذکور به کشور حزب توده در قم برنامه مفصلی برای استقبال از برقی ترتیب داد. گویا در خلال هیجانات و احساسات مراسم، برخی نسبت به مقدسات دینی اهانت روا داشتند. بلافاصله طلاب شاهد این ماجرا در حرم حضرت معصومه و اطراف آن، طی اجتماعی خواستار دستگیری و مجازات برقی و عناصر توده‌ای شدند اما با بی‌توجهی مسئولان انتظامی و امنیتی، اعتراض‌ها تداوم یافت و به هجوم طلاب به فرمانداری منجر شد، ولی آنان با تیراندازی مأموران انتظامی و شلیک گاز اشک‌آور مواجه شدند، به طوری که این درگیری‌ها به کشته - یک نفر - و زخمی شدن بیش از ده نفر منجر شد. خبرنگار مجله ترقی که برای تهیه گزارش از این واقعه به محضر آیت‌الله بروجردی رفته بود، به نقل از آیت‌الله که حال وی مساعد نبود، خبر داد: «اگر نظریه من را می‌خواهید، نزد آقای حاج آقا روح‌الله خمینی نماینده رسمی من در این مورد بروید.» امام در مصاحبه با خبرنگار مذکور درباره برقی گفتند: «نظر آیت‌الله‌العظمی این بوده که برقی باید از قم که شهر مذهبی است خارج شود و بانوان هم در انتخابات شرکت ننمایند.» ایشان تعداد کشته‌شدگان را یک نفر و مجروحان را یازده نفر اعلام داشتند. (رک به: صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۱)

۲- خلاصه گزارش هیئت بازرسی مأمور رسیدگی به واقعه: دکتر مصدق نخست‌وزیر بنا بر حرمتی که برای



آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله بروجردی داشت، هیئتی به نام «هیئت بازرسی مأمور رسیدگی به واقعه ۱۴ دی ۱۳۳۱» تشکیل داد و به قم اعزام کرد. این هیئت متشکل از شهیندی، نماینده وزارت دادگستری، حیدری، نماینده وزارت کشور و سرهنگ وحدانی، نماینده شهربانی کل کشور طی نه روز اقامت در قم، گزارشی در بیست صفحه تهیه کرد و به نخست‌وزیر ارائه کردند. (برای متن کامل گزارش رک به: آیت‌الله بروجردی به روایت اسناد، پیوست دوم)

کلیات گزارش حاکی است: «شورای صلح قم [توده‌ای‌ها در پوشش شورای صلح فعالیت می‌کردند] در ۱۲ دی‌ماه اعلامیه‌ای به این شرح در قم منتشر کردند: «مردم شرافتمند قم، همشهریان عزیز، امروز حضرت آیت‌الله برقی روحانی عالی‌قدر که به نمایندگی از طرف ملت ایران در کنگره صلح ملت‌ها شرکت نموده بودند در ساعت چهار بعدازظهر به قم مراجعت می‌نمایند. استقبال از معظم له تجلیل از شریعت مقدسه اسلام و تأیید حفظ صلح جهانی است.»

شورای صلح قم.»

با مراجعت برقی، هواخواهان توده‌ای با سه دستگاه اتوبوس و برخی وسایل دیگر به تعداد ۱۵۰ نفر تا باقرآباد قم به استقبال وی شتافتند. هم‌زمان با ورود تعدادی ماشین حامل زائران، جمعیت عظیمی همراه برقی وارد شهر و حرم حضرت معصومه شدند. آنان درحالی که شعار می‌دادند «زنده باد صلح، مرگ بر آتش افروزان جنگ» ناگهان با جمعی از طلاب حاضر و شاهد ماجرا درگیر شدند. زیرا برخی از افراد علیه برقی تظاهرات و به سمت اتوبوس‌ها سنگ‌پرانی کردند. هم‌زمان در داخل حرم بین طرفین درگیری شدیدی ایجاد شد، که با دخالت مأموران فیصله یافت و برقی عازم منزلش شد.

تا اینکه روز بعد تعدادی طلاب در قسمت غربی صحن تجمع و دو تن از طلاب به نام‌های نیک‌نام و مبلغی برای آنان سخنرانی کردند و نسبت به برقی ابراز تنفر کردند که ناگهان عده‌ای از محصلان توده‌ای به آنان حمله کردند. جمعیت طلاب به حالت اجتماع

به طرف بیت آیت‌الله بروجردی حرکت کردند در بین راه گیشه روزنامه‌فروشی و یک کتاب‌فروشی وابسته به توده‌ای‌ها را معدوم کردند و شیشه‌های آن را شکستند. متقابلاً از طرف هواخواهان صلح نیز تظاهراتی انجام شد و به نزاع و درگیری با طرف مقابل انجامید. طلاب این بار طی تجمعی مقابل فرمانداری هواخان تبعید برقی از قم شدند. آنان که حدود هزار نفر بودند با حضور فرماندار و وعده اقدامات قانونی علیه برقی، به تجمع خود پایان دادند، اما روز بعد با دفع‌الوقت کردن فرماندار، طلاب به چندین مغازه هواخواهان حزب توده هجوم بردند و آن‌ها را تخریب کردند، هنگامی که قصد هجوم به منزل برقی کردند، در اطراف بیت وی با جمعیتی از طرفداران برقی مواجه شدند. درحالی‌که هر آن با حرکت طلاب، خطر درگیری وجود داشت، مأموران به‌ناچار برای منع حرکت آنان، چند تیر هوایی شلیک کردند. در همین هنگام با وصول پیام آیت‌الله بروجردی، طلاب متفرق شدند، اما این برنامه در بعدازظهر آن روز نیز تکرار شد. حضور فدائیان اسلام در میان جمعیت طلاب و سخنرانی آنان علیه برقی، بر شدت بحران افزود. کما اینکه آنان در سخنرانی خود علیه شرکت زنان در انتخابات نیز موضع گرفتند و جمعیت را به حرکت به طرف فرمانداری تحریک کردند. جمعیت مقابل فرمانداری که بالغ بر ۱۰ هزار نفر می‌شد، در اعتراض به عدم وعده مسئولان شهر به تبعید برقی تحریک شدند و به طرف ساختمان فرمانداری و شهربانی حمله کردند که با ممانعت مأموران مواجه شدند و مأموران از گاز اشک‌آور استفاده کردند، اما هجوم جمعیت ادامه یافت و مأموران نیز چند تیر هوایی شلیک کردند که یک نفر کشته و چندین نفر زخمی شدند. لذا بر اساس این رویدادها و بررسی‌های «هیئت رسیدگی به واقعه ۱۴ دی‌ماه ۱۳۳۱ قم» هیئت مذکور در پایان گزارش خود پیشنهادی به شرح ذیل ارائه داد: جلوگیری از شرکت زنان در انتخابات، اخراج و تبعید برقی از قم، تعقیب و طرد اشخاص وابسته به دستجات افراطی از ادارات و مدارس، تغییر رؤسای ادارات فرمانداری، شهربانی، ژاندارمری، دادستان و سایر مأموران شهربانی.

## ۳- گزارش برخی طلاب از واقعه:

گزارش برخی طلاب از این واقعه نیز ابعاد دیگری از ماجرا را بر ملا می‌کند. شیخ جعفر شجونی یکی از طلاب که در جمع تحصن‌کنندگان سخنرانی کرد، در خاطراتش نقل می‌کند که این واقعه باعث شد تا پانزده روز مبتینگ و سخنرانی در قم علیه توده‌ای‌ها ادامه یابد. (شجونی، ۱۳۸۱: ۴۲) در خلال همین اعتراضات عده‌ای از طلاب در منزل آیت‌الله بروجردی اجتماع کردند. کما اینکه تعدادی از علمای درباری نیز نزد آیت‌الله آمده و تأکید داشتند که ایشان دولت مصدق را به‌خاطر این وقایع محکوم کند. اما ایشان با کیاستی که داشت متوجه توطئه دربار در این غائله شد که این ماجرا برای تضعیف دولت مصدق است. از این رو به پیشنهاد آن‌ها توجهی نکرد و در یکی از کلاس‌های درسش به این مسئله اشاره و خاطر نشان ساخت: «رئیس دولت [مصدق] با این گرفتاری‌های زیادی که داشت شخصاً با من تلفنی تماس گرفت. ایشان

تمام تقاضاهای مرا انجام داده است. من از ایشان هیچ شکایتی ندارم. رئیس دولت برای مملکت خدمت می کند، طلاب پی در پی در شش ماه گذشته و قضیه را دنبال نکنند. (احمدی، ۱۳۷۹: ۲۳۴).

همچنین خاطرات فضل الله محلاتی، یکی دیگر از طلاب حاضر در وقایع مذکور، با تلخیص به صورت روزشمار حاکی است:

**روز جمعه ۱۲ دی، اولین روز واقعه:** روز جمعه ساعت ۵ بعد از ظهر برقی که از طرف جمعیت هواداران صلح در کنگره وین شرکت کرده بود، به قم وارد شد. دو اتومبیل از طرف هواخواهان صلح قم به استقبال او شتافته، درحالی که دو اتومبیل نیز از تهران، از پشت سر اتومبیل او را همراهی می کردند. جمع همراهان وارد صحن مطهر شدند درحالی که بعضاً چاقو در دست داشتند. آن‌ها در نزدیکی صحن شعارهایی نظیر «مرگ بر اسلام پوسیده، مرگ بر حوزه علمیه و حاج آقا حسین بروجردی» سر دادند. متقابلاً برخی از طلاب در دفاع و جلوگیری از اهانت جلو رفتند، ولی مضروب شده عقب نشینی کردند. در این هنگام عده‌ای از فدائیان اسلام به طرف همراهان برقی حمله ور شده و شیشه‌های اتومبیل برقی را شکستند. اما هوارانش او را فراری دادند. فدائیان به طرف مسجد امام رفته و در تجمعی که در مخالفت با شرکت زنان در انتخابات از طرف بازاریان تشکیل شده بود، علیه او باش [طرفداران شرکت زنان در انتخابات؟] سخنرانی و سپس به حالت اجتماع از آنجا به طرف صحن حرکت کردند. آنان در مسیر حرکت خود چند مغازه منتسب به توده‌ای‌ها را خرد کردند، ولی ناطقین مردم را به آرامش دعوت کرده و بالاخره آن‌ها متفرق شدند...

**روز شنبه ۱۳ دی، دومین روز واقعه:** صبح روز بعد یعنی روز شنبه، مجدداً در مدرسه فیضیه

یکی دو تن از طلاب عضو فدائیان اسلام سخنرانی کردند که در پی آن، جمعیت به طرف چهارراه آذر حرکت کرده و در مسیر راه دو مغازه از جمله دکان پسر برقی را مورد حمله قرار دادند. آنان عکس برقی را از مغازه بیرون آورده و در میان جمعیت شکستند. در این حین مردم تصمیم گرفتند به طرف منزل برقی رفته و خانه او را بر سرش خراب کنند. ناگهان قوای انتظامی در صحن حاضر و برای ارباب جمعیت دو تیر شلیک کردند، اما جمعیت متفرق نشد. تا اینکه [ریاست] شهربانی متوسل به دروغ شد و اعلام کرد آیت الله بروجردی با ریاست شهربانی تماس گرفته و قرار شده برقی از قم تبعید شود، لذا جمعیت متفرق شدند، اما در همین حین

فدائیان اعلام کردند عصر در میدان آستانه میتیگی برپا خواهند کرد. عصر آن روز جمعیت زیادی تجمع

و فدائیان سخنرانی کرده و سپس جمعیت به طرف شهربانی حرکت کردند که رئیس شهربانی سرهنگ فرخندی به اتفاق نمایندگان مردم به فرمانداری عزیمت کردند. در گفت‌وگو با فرماندار به نام معینی، ایشان قول داد تا ۲۴ ساعت مسئله را حل کند، اما مردم خواهان تبعید برقی بودند. تا اینکه فرماندار شخصاً به میان جمعیت آمد و قول داد تا فردا عصر نتیجه را اعلام خواهد کرد.

**روز یکشنبه ۱۴ دی، سومین روز واقعه:** با این حال عصر یکشنبه به منظور اطلاع از تصمیم فرماندار، مجدداً تجمع صورت گرفت و دو سخنران درباره طرد برقی و مخالفت با شرکت زنان در انتخابات سخنرانی کردند. سپس جمعیت به طرف فرمانداری حرکت کردند، اما فرماندار نبود. مردم هم به تجمع و شعار دادن ادامه دادند تا اینکه ناگهان از طرف مأموران مستقر در پشت‌بام فرمانداری به طرف آنان شلیک شد و سپس گاز اشک‌آور پخش گردید. با این تیراندازی یک نفر کشته و یازده نفر زخمی شدند که مجروحین در بیمارستان فاطمی بستری شدند. بعداً ریاست شهربانی عامل واقعه این روز را متوجه خود مردم اعلام و گفت: آن‌ها به طرف مأمورین سنگ اندازی کردند، لذا مأمورین برای ارباب چند تیر شلیک کرده و گاز اشک‌آور استفاده کردند. حتی چند نفر از پاسبانان مجروح شدند از جمله سروان معظمی سرکلانتر و سرگرد بیگرپور. یکی از مأموران نیز اضافه کرد که این آقایان طلاب هر چه از دهانشان درمی آید به ما می گویند.

**روز دوشنبه ۱۵ دی، چهارمین روز واقعه:** در این روز نیز در صحن و اطراف آن جمعیت زیادی تجمع کردند. آیت الله بروجردی که از این وقایع سخت متأثر شده بود با نمایندگان دولت تماس گرفت. کما اینکه دائماً اخبار و گزارش وقایع را به افرادی

که در بیت ایشان تجمع کرده بودند می‌رساندند. در همین روز جمعی از فدائیان که از تهران به قم آمده بودند، به دیدار آیت الله رفتند، ایشان ضمن تقدیر فرمودند: نیازی نیست، خودم اقدام می‌کنم، آن‌ها مراجعت کردند.

**روز سه‌شنبه ۱۶ دی، پنجمین روز واقعه:** در این روز از طرف آیت الله بروجردی مجلس ترحیمی برای شهید این واقعه به نام سید محمد حجه فروش برپا شد. اسامی مجروحین نیز به شرح: سید عبدالکریم موسوی یزدی، سید محمدعلی موسوی قزوینی، سید فرج الله خرم‌آبادی، سید حمزه موسوی، سید جعفر زنجانی (پسر آیت الله سید احمد زنجانی)، سید موسی بنی‌طیار، سید سراج‌الدین خلخالی، شیخ مختار، فرج الله، عزالله حسینی، سید عزیرالله مصباح اعلام شد.

محلاتی در پایان اضافه می‌کند: شهید این واقعه دارای زن و دو بچه بود. نیمه‌شب دوشنبه مأمورین شهربانی از پدر مقتول خواستند که ۷۰۰ تومان گرفته و جنازه را خاک کند و بگوید زیر دست و پا از بین رفته، اما جنازه تا ساعت ۵ بعد از ظهر سه‌شنبه تشییع نشد، تا اینکه دکتر لقمان از تهران به قم آمده و بعد از معاینه و اعلام علت فوت، تشییع جنازه باشکوهی با شرکت بیش از ۳۰ هزار نفر برگزار شد. از طرف آیت الله بروجردی هم مراسم ترحیم در صحن مطهر برگزار شد. محلاتی می‌افزاید: در پی شایعاتی مبنی بر اینکه این واقعه، شهدای دیگری نیز دارد، نامبرده به اتفاق آقایان طلاب موسوی، طاهری و خلخالی از طرف آیت الله بروجردی، مأموریت یافتن سایر جنازه‌ها شدند. اما آن‌ها سایر نقاط شهر و حتی سرداب‌ها را نیز جست‌وجو کرده ولی جنازه‌ای نیافتند. (فصلنامه یاد، ش ۱، ۱۳۶۴، ۱۳۶-۱۲۷)

در خصوص واکنش طلاب سایر شهرها نیز، یادمانده‌های آیت الله کمالوند از دی ۱۳۳۱ حاکی است: در پی دریافت خبر مجروح شدن یکی از طلاب خرم‌آبادی در واقعه درگیری قم به نام فرج الله شاهرخی، شهر خرم‌آباد تعطیل و مردم در حوزه علمیه کمالیه تجمع کرده و مراسمی برگزار کردند. (دالوند، ۱۳۸۴، ۸۸) از بررسی برخی گزارشات و به خصوص تلگرافات مخابره شده به آیت الله بروجردی، به نظر می‌رسد چنین تجمعات و اعتراضاتی در برخی دیگر از شهرها به خصوص شهرهای لرستان، گیلان و ... با شرکت علما و طلاب حوزه‌های علمیه برگزار شد، ولی با تدبیر و تذکر آیت الله به سرعت خاتمه یافت.

#### ۴- مواجبه طرفداران دو گروه متخاصم نسبت به تبعید برقی:

این واقعه و اجرای پیشنهادات هیئت بازرسی از جمله تبعید برقی، در میان طرفداران دو گروه متخاصم بازتاب گسترده‌ای یافته و واکنش‌هایی له و علیه برقی و تبعید وی برانگیخت: از آن جمله «جامعه بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران طهران»، محمدی امام‌جمعه گلپایگان، جلال‌الدین علامه حائری، حوزه علمیه کاشان، مجمع مسلمانیان مجاهد کاشان، تلگرافی به امضای ده‌ها نفر از اهالی محلات، بیست هزار متحصرین در آستانه قم، هیئت حسینی دوخواهران نهاوند، هیئت‌مدیره اتحادیه اصلاح‌طلبان شهرستان نهاوند، متحصرین در مسجد سلطانی، محسن حسینی شریعت مدار به نمایندگی از اهالی بروجردی، اهالی لرستان عموماً و شهرستان خرم‌آباد خصوصاً، جمعی از اهالی کنگاور، جمعی از علما و اهالی رشت، طلاب مدرسه علمیه حضرت شاهزاده فضل، محمدحسین آل کاشف الغطاء از علمای نجف، نمایندگان سلسله طباطبائی، خوانین، بازرگانان، اصناف و ذاکرین بروجردی، اهالی بروجردی متحصن در مسجد شاه، متحصرین بروجردی در مسجد سلطانی، بازرگانان گیلان، حوزه علمیه نجف، حسین ابن ابوالحسن الموسوی اصفهانی از نجف طی مخابره تلگرافاتی به مقامات مسئول، اهانت به آیت الله بروجردی را محکوم و خواستار شدت عمل علیه برقی شدند. متقابلاً مصطفی بنی مصطفوی دبیر شورای صلح قم،

**در خلال همین اعتراضات عده‌ای از طلاب در منزل آیت الله بروجردی اجتماع کردند. کما اینکه تعدادی از علمای درباری نیز نزد آیت الله آمده و تأکید داشتند که ایشان دولت مصدق را به خاطر این وقایع محکوم کند. اما ایشان با کیاستی که داشت متوجه توطئه دربار در این غائله شد که این ماجرا برای تضعیف دولت مصدق است. از این رو به پیشنهاد آن‌ها توجهی نکرد**

تعدادی از دانش آموزان اخراجی از دبیرستانی از قم به اتهام شرکت در مراسم استقبال از برقی، کارگران کارخانه کلکته چی تبریز، جمعی از اهالی خیابان‌های ناصرخسرو و پامنار و مولوی تهران، عده‌ای از دانشجویان دانشکده علوم، جمعی از اهالی خیابان شهیاز تهران، شورای صلح آبادان نیز طی مخابره تلگرافی به تبعید برقی اعتراض کردند. همچنین دبیرخانه شورای ملی صلح نیز با مخابره تلگرافی به عزیمت عده‌ای از فدائیان اسلام به شیراز به منظور ترور برقی هشدار دادند. گفتنی است که در پی این اعتراضات برقی از شیراز به یزد منتقل شد و ادامه دوران تبعیدش را در یزد گذراند. (برای متن تلگرافات طرفین منازعه، رک به: کتاب آیت‌الله بروجردی به روایت اسناد، پیوست شماره ۲)

در پایان چند نکته حائز اهمیت و بررسی از این واقعه می‌توان برشمرد: نخست اینکه در این واقعه آیت‌الله‌العظمی بروجردی هم‌زمان از طرف چندین جریان و گروه متعارض نظیر: عوامل دربار، دولت مصدق، مسئولان امنیتی و انتظامی قم، طلاب حوزه قم، علما و طلاب شهرستان‌ها، بازاریان- با عنایت به هم‌زمانی اعتراض به طرح مجوز شرکت زنان در انتخابات و مطالبه موضع‌گیری آیت‌الله- فدائیان اسلام، هواداران حزب توده و... تحت فشار قرار داشت. به‌طوری‌که هرگونه اظهارنظر و موضع‌گیری ایشان می‌توانست جریان واقعه را به جهت خاص مطلوب نظر این جریانات سوق داده و زمینه تشدید بحران را فراهم کند. در این صورت این بحران به ناتوانی دولت و اختلاف مصدق- بروجردی و مهم‌تر از آن تعارض میان توده‌های مذهبی با دولت مصدق دامن می‌زد؛ اما ایشان با تأمل و تدبیر این توطئه‌ها را خنثی و مانع بهره‌برداری سوء این گروه‌ها از واقعه گردید. چنانکه گذشت حتی به تحریکات فدائیان اسلام نیز وقعی ننهاده. در پایان ذکر این نکته نیز ضروری است که متأسفانه نگارنده به گزارشی از طرف حزب توده یا هواداران آن‌ها در از این واقعه دست‌نیافت و این سؤال مطرح است که نظرات و مواضع آن‌ها در قبال این واقعه چیست؟ شاید بتوان این‌گونه تلقی کرد که آنان با عنایت به اینکه تمایلی چندانی به ابراز مواضع خویش نسبت به مذهب و نیروهای مذهبی به‌خصوص مرجعیت نداشتند، در این خصوص سکوت پیشه کردند.

## متن اسناد

اسنادی از اعزام «هیئت بازرسی رسیدگی به واقعه ۱۴ دی ماه ۱۳۳۱ قم» به‌منظور بررسی درگیری میان طرفداران حزب توده با طلاب حوزه علمیه در جریان استقبال توده‌ای‌ها از سید علی‌اکبر برقی، روحانی اعزامی به کنگره صلح وین

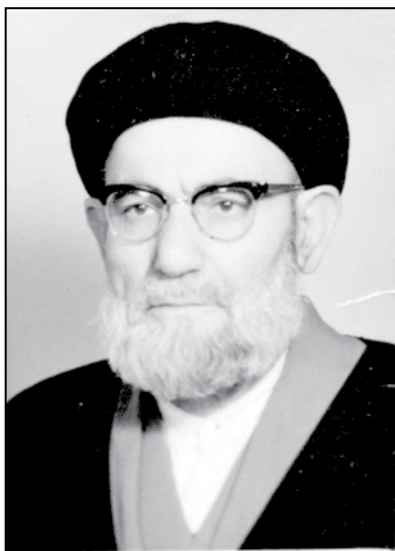
## سند شماره ۱۵

[شیر و خورشید]

وزارت امور خارجه

اداره: دوم سیاسی، تاریخ: ۱۳۳۱/۱۰/۳۰، شماره:

۳۵۲۲۲/۷۱۲



سید علی‌اکبر برقی

جناب آقای نخست‌وزیر

سفارت کبری شاهنشاهی در مسکو ضمن گزارش پانزده‌روزه اخیر خود در باب افتتاح کنگره ملل در وین که با حضور ۱۸۵۷ نماینده از ۸۵ کشور برای دفاع از صلح تشکیل شده و در روز ۱۹ دسامبر ۱۹۵۲ به اتمام رسیده است اطلاع می‌دهد که در این ایام روزنامه‌های شوروی تماماً در اطراف مذاکرات کنگره و پیام آیت‌الله کاشانی که از طرف آقای محسن اراکی نماینده ایران با صدای غرا قرائت‌شده و آن قسمت که راجع به قطع جنگ‌های کوره و ویتنام و مالایا و تقبیح برتری نژادی و حرص و ولع دول امپریالیست بوده است با نهایت گرمی استقبال نموده و اظهارات مبنی بر اینکه ملل بایستی به‌وسیله مبادلات اقتصادی و فرهنگی و بر اساس تساوی کامل تمام سوء تفاهات و تیرگی‌های بین‌المللی را برطرف سازند و اگر شما برای موقوف ساختن جنگ‌هایی که در جریان است کوشش و سعی کافی ننمایید ممکن است به تمام جهان سربایت و انسانیت را نابود سازند ستوده‌اند.

در نطق آقای احمد شریعت زاده و اشعار شاعر ایرانی آقای کاظمی سمادی و اظهارات آقای آیت‌الله کمره ای که از روز ورود به وین به‌خاطر موفقیت کنگره در کار صلح روز گرفته است و همچنین بیانات نمایندگان آفریقا و هندوستان تمجید نموده‌اند.

نطق آقای سید علی‌اکبر برقی را که اشاره به کارهای موفقانه کنگره نموده و به نام کلیه روحانیون، مسلمانان جهان را مخاطب قرار داده و آنان را برای تحکیم صلح و تعقیب مبارزه جهت صلح دعوت می‌نماید و همچنین تذکر این قسمت را که می‌گوید (افتخار من این است که همیشه طرفدار آمل صحیح و منصفانه ملل بوده و این رویه را تا استقرار کامل استقلال ملل و پیروزی صلح در تمام جهان ادامه خواهم داد و لزوم انعقاد صلح را بین پنج دولت معظم خاطر نشان و رؤسای روحانی تمام مذاهب را دعوت می‌نماید که برای نیل به این مقصود عالی تمام نیروی خود را به کار برند) ستایش نموده‌اند.

به‌علاوه از اشخاصی که در جراید حمایت از صلح

بین‌المللی مقالاتی درج نموده و نائل به گرفتن جایزه استالین شده‌اند و همچنین اشخاصی که به نفع صلح سخنرانی نموده‌اند قدردانی نموده‌اند و بالاخره به نطقی که آقای ذوالفقاری در مجلس شورای ملی راجع به شیلات ایراد نموده حمله نموده‌اند. مراتب محض آگاهی به عرض رسید.

وزیر امور خارجه، دکتر حسین فاطمی / امضا

[حاشیه پایین]: بایگانی شود. ۱۳۳۱/۱۱/۲

[مهر]: ورود کابینه ریاست وزرا

تاریخ: ۱۳۳۱/۱۱/۲، شماره: ۳۶۷۴۰

[مهر]: بازرسی شد.

## سند شماره ۲

[شیر خورشید]

دفتر نخست‌وزیر

تاریخ: ۱۳۳۱/۱۰/۱۶، شماره: ۳۱۸۹۴، اداره: قم،

خدمت حضرت آیت‌الله بروجردی دامت افاضاته برای رسیدگی به جریان اخیر قم و شکایت طلاب علوم دینیه امروز عصر هیئتی مرکب از سه نفر از مأمورین عالی‌مقام وزارت خانه‌های دادگستری - کشور و شهربانی کل به محل عزیمت خواهند نمود. سلامت و سعادت و مزید توفیقات عالی را خواستارم. / امضا: نخست‌وزیر

[حاشیه بالا]: ۱۳۳۱/۱۰/۱۶، ۳۱۸۹۴

## سند شماره ۳

[شیر خورشید]

نخست‌وزیر

تاریخ: ۱۳۳۱/۱۱/۱، شماره: ۳۶۲۰۴

وزارت فرهنگ

با ارسال رونوشت قسمتی از گزارش نمایندگان اعزامی وزارتخانه‌های کشور، دادگستری و شهربانی کل کشور، نامه رسیدگی به وقایع اخیر قم، دستور فرامیاید مفاد آن را موردتوجه قرار دهند.

[امضا]: نخست‌وزیر

[حاشیه پایین]: ناخوانا/ ۱۳۳۱/۱۱/۱

[تذکر: متن گزارش در حدود ۲۰ صفحه می‌باشد، برای مطالعه آن به کتاب آیت‌الله بروجردی به روایت اسناد مراجعه کنید.]

## منابع:

- ۱- احمدی، مجتبی و دیگران، چشم‌وچراغ مرجعیت، مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹
- ۲- اسماعیلی، علیرضا، خاطرات حجت‌الاسلام شیخ جعفر شجوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱
- ۳- دالوند، حمیدرضا، انقلاب اسلامی در لرستان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴
- ۴- روح‌بخش‌اله آباد، رحیم، آیت‌الله‌العظمی بروجردی به روایت اسناد، قم، نشر مورخ، ۱۳۹۷
- ۵- فصلنامه یاد، مصاحبه با حجت‌الاسلام شیخ فضل‌الله ملاحی، شماره اول، سال اول، زمستان ۱۳۶۴





# چنین حکومتی را پیش بینی نمی کردیم

## خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

### بخش پایانی

در این شماره، آخرین بخش خاطرات بهمن بازرگانی را می خوانید. این خاطرات تا پیروزی انقلاب بیشتر ادامه نیافته است، اما دیدن واقعیت ها از نگاهی متفاوت به خواننده این فرصت را می دهد که با نگاهی فراتر به مسائل بنگرد و در یک نگاه و یک روایت غرق نشود. سرگذشت نسل مبارز پیش از انقلاب، برای همه آن ها که دغدغه هایی فراتر از زندگی روزمره دارند، تأمل برانگیز و درس آموز است. فراز و نشیب ها، تغییر پارادایم ها و تفکرات و شیوه برخورد با این تحولات همه می تواند فضایی نوین را پیش روی ما بگشاید. در شماره گذشته، بهمن بازرگانی به نقد خود از مبارزه مسلحانه در سال های ۵۵ به بعد پرداخته بود، اینک ضمن ادامه آن بحث، دیدگاه او و سایر مبارزان در مورد پیروزی انقلاب ۵۷ و تشکیل یک حکومت مذهبی را می خوانید.

#### گفت و گو از:

امیرهوشنگ افتخاری راد

ما بیشتر کشش داشت. یک گروه معدودی می زنند به کوه و موفق می شوند. خود چه گوارا هم بر این مینا در بولیوی شروع کرد که توانست و... خب ما از سال ۴۸ تا ۵۵ در ماجراجویی انقلابی سبک کاسترو و چه (سیاهکل) و چریک های امریکای لاتین (جنگ چریکی شهری با مرکزیت تهران) در تجربه عملی به این نتیجه رسیدیم که این راه را کنار بگذاریم. اما در سال ۱۳۵۵ هنوز عده زیادی مخالف این بودند؛ یعنی مبارزه مسلحانه تبدیل به یک حماسه شده بود که...

#### ... بین روشنفکران و دانشگاهیان هنوز جذابیت داشت؟

«جذابیت داشت. در واقع آدم ها از دور می ایستادند و تحسین و تقدیس می کردند، ولی امکان اینکه بشود نیروهای چریکی را گسترش داد نبود و ما چاره ای جز پذیرش شکست مبارزه مسلحانه نداشتیم.»

**سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م) در جهان هم دیگر جنگ چریکی جذابی نبود، این طور نیست؟ یعنی روندی که خود رژی با آن طی می کند که نقد مسلحانه است و همان روند را شما هم طی کردید.**

«رژی دبره، در کتاب انقلاب در انقلاب سعی دارد تجربه انقلاب کوبا را تئوریزه کند و از آن یک مدل برای انقلاب های ضد امپریالیستی نوین بسازد؛ اما پس از آزادی از زندان بولیوی کتاب نقد سلاح را نوشت که لابد منظور شما آن است.»

#### همان جاست که جنگ چریکی را طرد می کند.

«دبره در کتاب اولش جنگ چریکی به شیوه مانو، تز محاصره شهرها از طریق روستاها را رد می کند. در همان سطر اول کتابش می گوید که کوبا این شانس را داشت که کاسترو کتاب های مانو را نخوانده بود. چند سال بعد لویی آلتوسر در فرانسه طی نامه سرگشاده و محبت آمیزی خطاب به دبره، این نظر دبره را نقد می کند. دبره هنوز در زندان بولیوی بود. انقلاب در انقلاب دبره، به نوعی نقد تئوری انقلاب لنین در رابطه با حزب آوانگارد طبقه کارگر و نیز نقد نظرات مانو درباره انقلابات دهقانی به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست و در نهایت محاصره و تسخیر شهرها بود. دبره می گوید خود مفهوم انقلاب دچار انقلاب شده و دیگر لزومی ندارد که انقلابیون آن راه را بروند. یک گروه معدود روشنفکر انقلابی می توانند انقلاب راه بیندازند. این به معنی تدوین یک تئوری نوین انقلاب بر مبنای فقط یک نمونه موفق یعنی انقلاب کوبا بود. بر این مینا بود که چه گوارا هم می خواست این روش را در امریکای لاتین و به ویژه در بولیوی پیاده کند.»

در عمل این تئوری نوین انقلاب به اضافه جنگ چریکی شهری شکست خوردند و ما از سال ۱۳۵۵ معادل ۱۹۷۶-۱۹۷۵ دوباره به نظریات لنین برگشتیم. از سال ۵۵ به بعد ما ابتدا به این نتیجه رسیدیم که دست کم به طور تاکتیکی و برای مدتی شاید دو سه ساله، عملیات مسلحانه را کنار بگذاریم، چون پس از هر عمل، ساواک نیروهای خود را بسیج می کرد. حتی شب ها خانه گردی می کردند. محلاتی را در نظر می گرفتند و در تک تک خانه ها را می زدند، وارد می شدند و پرس و جو می کردند و به خیلی ها هم مشکوک می شدند و

ما حل شده در ارگانسیم های جمعی بودیم. به همین جهت بود که نسل ما برداشتی فردگرایانه از آزادی نداشت. برداشت ما از آزادی روسوگونه و معطوف به

اراده عمومی بود. این برداشتی رسالت گونه از آزادی بود. نقد روسو در فصل پنجم کتاب فضای نوین، نقد من به نگاه نسل خودم از آزادی است، وقتی که نوع برداشت از آزادی های فردی دگرگون شود نوع مسئولیت فردی و آزار وجدانی که مورد نظر توست نیز دگرگون می شود.

نسل ما جزئی از یک جریان اجتماعی بود. گرایش قوی و گسترش یابندهای در ایران و جهان به سمت و سوی مبارزه مسلحانه بود، اما پس از آن همه افت و خیز و تلفات و تجربه ها در درون این جریان اجتماعی، در سال ۱۳۵۵ احساس می کردیم دیگر با آن روش نمی شود. دیگر موتور کوچک و موتور بزرگ و این چیزها جواب نمی دهد. موضع گیری جدید ما در واقع بازگشت به لنین و مشابه مخالفت او با سوسیال رولوسیونیست ها در روسیه بود و ما با استناد به آن و با تکیه به تجربه شکست خورده خودمان بود که کار می کردیم. فکر نمی کردیم اگر ما این حرف ها را نمی زدیم، جریان مسلحانه به راه نمی افتاد. چنین خودبزرگ بینی ای نبود. ما پس از شکست های پی در پی روش چریکی در شهر به این نتیجه رسیده بودیم که این راهش نیست.

**یعنی به خاطر برآیند اجتماعی سال ۱۳۵۵ به این نتیجه رسیده بودید؟ یا نتیجه تجربه شخصی تان از شکست بود؟ چون حساب کنید سال ۱۳۵۵ تازه انقلاب دارد اوج می گیرد و یکی دو سال بعد انقلاب اتفاق می افتد.**

«سال ۱۳۵۵ اوج شکست چریک شهری است، چون کلاً رهبری هر دو جناح از بین می رود. از فدائیان ها حمید اشرف و... و از مجاهدین بهرام آرام و... همه کشته شدند. در واقع از دو طرف تعداد انگشت شماری مانده بودند که از تعداد انگشتان دو دست شاید تجاوز نمی کرد. به جای اینکه برخلاف پیش بینی ها مدام تعداد خانه های تیمی زیاد شود کم شده بود. با مشاهده تناقض میان تجربه و پیش بینی هایی که ناشی از تئوری اولیه بود به این نتیجه رسیده بودیم که این راهش نیست. در واقع ساواک در سرکوب گروه های چریک شهری موفق بود. ضمن اینکه این گروه ها به اسطوره و قهرمانان ملی تبدیل شده بودند، ولی از نظر تشکیلاتی تلاطم نداشت. ساواک توانسته بود هسته های چریکی را شناسایی کند و این کار را با ارتباط یا با نفوذ کرده بود. در همین سال عده ای از زندانیان مذهبی با شرکت در مراسم سیاسی از شاهنشاه آریامهر از زندان آزاد شدند. روی هم رفته شگردهایی که ساواک به کار برد در آن سال ها موفق بودند. مبارزه چریک شهری به قدری پرهزینه بود که قابل گسترش نبود. به این نتیجه رسیده بودیم که این روش را کنار بگذاریم و روش کم هزینه تری را جایگزین آن کنیم. این مسئله دوباره تره های لنین را مطرح می کرد. در حالی که در سال ۱۳۴۹ بیشتر چه و کاسترو و هم و نظریه جنگ چریک شهری امریکای لاتین مطرح بود. خود کاسترو و هم که در واقع نوعی ماجراجویی انقلابی بود، برای نسل

می گرفتند و از اینجا خیلی چیزها لو رفته بود. کار خیلی مشکل شده بود؛ هم برای ساواک هم برای نیروهای چریکی، هم برای سمپات‌ها.

در فاصله ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ کار مهم چریکی نمی‌بینی. نیروها هم یواش یواش یا معتقد نیستند، یا می‌گویند خودمان را سازمان بدهیم. چریک‌های فدایی خلق این کار را کردند. خط‌مشی مجاهدین مارکسیست-لنینیست (و بعدها «پیکار») معجونی از تزه‌ای لنین درباره سازمان آوانگارد طبقه کارگر و آخرین تزه‌ای مانو بود.

**حالا شما که آن موقع عملیات مسلحانه را نقد می‌کردید، جایگزینش چه بود؟ فکر می‌کردید مبارزه نداشتیم، یا خود مبارزه را تعطیل کرده بودید؟**

«آنچه به‌طور دسته‌جمعی جریان داشت، تبدیل مبارزه پیش‌تاز چریک شهری به مبارزه توده‌ای و هماهنگ بود؛ یعنی چریک نباید خیلی از مردم فاصله داشته باشد و او زمانی باید دست به اسلحه ببرد که مردم نیز آمادگی قیام مسلحانه را داشته باشند. بحث بیشتر این بود در آن سال‌ها. شالگونی و افرادی که از چریک‌های فدایی یا از ستاره سرخ جذب کرده بود این مسیر را می‌رفتند. مجاهدین مارکسیست شده‌ای که در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در بند ۲ زندان اوین بودیم نیز در درون خودمان این بحث‌ها را دنبال می‌کردیم.

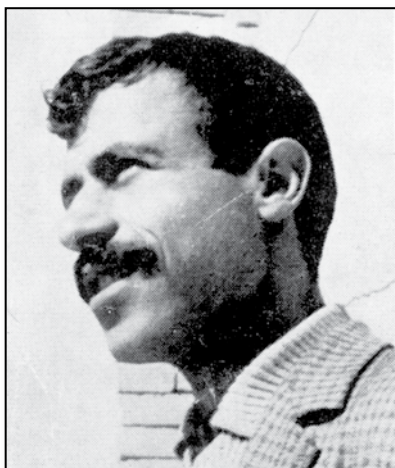
**آن موقع معتقد به انقلاب بودید؟**

«بله اسطوره انقلاب را به این سادگی‌ها مگر می‌شد کنار گذاشت؟!»

سال ۱۳۵۶ که کتاب زیاد می‌دادند، کتاب نقد سلاح رژی دبره را به انگلیسی و چند کتاب دیگر برایم آوردند. باز یک کتاب دیگر با کمک یک تاریخ‌دان فرانسوی منتشر کرده بود که مصاحبه با رهبر حزب کمونیست اسپانیا بود و به انگلیسی ترجمه شده بود. آن را در زندان خواندم. قبل از سال ۱۳۵۵-۱۳۵۴ در زندان کتاب محدود بود. ۱۳۵۲ به بعد اکثر کتاب‌ها را جمع کرده بودند و تنها کتاب‌های مذهبی و چند رمان در دسترسمان بود. سال ۱۳۵۲ خیلی‌ها را به خاطر داشتن کتاب‌های صمد بهرنگی گرفته بودند.

**آخر خود این ماهی سیاه کوچولو را کانون پرورش فکری چاپ کرده بود و وابسته به آنجا بود؛ یعنی در واقع در خود همان سیستم چیزی تولید شد تحت عنوان ماهی سیاه کوچولو و در خود همان سیستم هم خواندن این کتاب جرم محسوب می‌شد؟**

«صمد بهرنگی سال ۱۳۴۶ به



صمد بهرنگی

هنگام شنا در رود ارس (آراز در گویش محلی) غرق شد. قبلاً خیلی مرکز توجه نبود. صمد بهرنگی با بهروز دهقانی رفیق بود و بهروز دهقانی جذب فدایی‌ها شد. با مقاله‌ای که آل‌احمد در رابطه با صمد بهرنگی نوشت موضوع فرق کرد و بهرنگی مطرح‌تر شد. اوتوریته چپ در ایران خیلی قوی بود. کتابی را که چپ نمی‌خواست ترجمه نمی‌شد. مهدی سمسار سفری در گردباد را که خاطرات یک نویسنده روس در اردوگاه‌های کار اجباری استالین بود ترجمه کرده بود. آن موقع شایعه بود مهدی سمسار که این را ترجمه کرده عضو سیاست و وقتی که چنین انگ می‌زدند کسی

این را نمی‌خواند. کسی هم که می‌خواند باور نمی‌کرد و می‌گفت این‌ها را سیا ساخته است. این کتاب را سال ۱۳۶۴ خواندم. می‌خواندم و انگار که زندگی خودم و هم‌نسلانم بود. در واقع آدم فکر می‌کند اگر آن موقع این کتاب را خوانده بودیم چه تأثیری بر روی ما می‌گذاشت. این نوع اندیشیدن و این سنخ داوری هیچ توجیهی به جدایت یا برعکس پوکی وضعیت‌ها ندارد. برخی وضعیت‌ها در این یا آن فضا دارای بار انرژی مثبت یا منفی بسیار زیادی‌اند و داوری ما درباره آن‌ها متأثر از این انرژی‌های مثبت یا منفی است. در پارادایم آن دوران کتاب فوق پوک و فاقد جدایت بود. فقط پس از آنکه ما دردی مشابه پرسوناژهای سفری در گردباد را با تمام وجودمان زیستیم، این کتاب آن‌چنان پر از انرژی و مملو از حقایق به نظرمان رسید که پیش از آن برایمان قابل تصور نبود. در پارادایم پیشینان مطالب یاوه و پوک به نظر می‌رسیدند. در ماتریس زیبایی و نیز در فضای نوین من در این باره گام‌های اولیه را برداشته‌ام اما هنوز راهی طولانی در پیش

دارم. خب البته این مطالب جاییش در کتاب خاطرات نیست. برویم سر موضوع...

**اگر خاطرتان باشد جلسه پیش رسیدیم به ۱۳۵۵ و یک مقدار درباره آن صحبت کردیم. از جمله چیزهایی که شما یادآوری کردید، نوشتن جزوه نقد مبارزه مسلحانه بود و البته اشاره کردید که نقد سلاح رژی دبره از نیمه دوم ۱۳۵۶ به بعد به دست شما رسید، اما شما آن جزوه را سال ۱۳۵۵ نوشته بودید. این جلسه را با این پرسش شروع کنیم و پیش برویم.**

«اول توضیحی بدهم که شاید به‌منزله تصحیح هم باشد. من تا آنجا که به یاد دارم اولین بحث‌هایی که شروع کردیم کتبی نبود و شفاهی بود. در سال ۱۳۵۵ ما هنوز قلم و مداد نداشتیم. سال ۱۳۵۵ که شروع کردم فرانسه یادگرفتن هنوز روی لباس زندان با صابون خشک تمرین می‌کردیم. این احتمالاً بعد از اینکه جو زندان باز شد و کتاب دادند من بعداً این را نوشتم، ولی قبلاً این بحث‌ها شفاهی بود. اینکه می‌گویی اولاً سال ۱۳۵۵ طبعه انقلاب باشد، معلوم نبود. این جریان از اواخر سال ۱۳۵۶ درآمد که به نظر آمد ما داریم به سمت یک انقلاب می‌رویم. فکر می‌کنم زمستان ۱۳۵۶ یکسری حرکت‌هایی شد که خیلی توده‌ای و وسیع بود. یواش یواش جو جامعه هم تغییر کرده بود. آن موقع جو زندان هم تغییر کرده بود. اول یک گروه از صلیب سرخ آمدند که می‌خواستند ببینند که ما شکنجه شده‌ایم یا نه. این بازدیدکننده‌ها را به جاهایی می‌بردیم و سعی می‌کردیم از کسانی که بهشان مشکوک بودیم که خبرچین پلیس هستند راه ندهیم و بتوانیم حرف‌هایمان را بزنیم. ولی یادم هست اولین باری که صلیب سرخ آمد و ما حرف زدیم، همه‌مان این تصور را داشتیم که بعدش چوبش را خواهیم خورد، گفتیم باشد، ارزشش را دارد.

**زندان نماینده نداشت موقعی که آن‌ها بازدید می‌آمدند؟**

«نه. آن‌ها آمده بودند تو، اجازه ندادند بودند که بازجوها یا اشخاص دیگر همراه آن‌ها وارد شوند.

**این موضوع مربوط به ۱۳۵۶ به بعد است؟**

«دقیقاً نمی‌دانم، فکر می‌کنم این جریان آمدن صلیب سرخ به داخل زندان مربوط به ۱۳۵۶ باید بوده باشد. سال ۱۳۵۳ که وحشتناک بود. من اوین نبودم و مشهود بودم. ۱۳۵۵ جو زندان کمی بهتر از ۱۳۵۴ بود. آن موقع بحث‌های شفاهی بود در رد مبارزه مسلحانه. شالگونی به من گفت اینکه تو داری در رد مبارزه مسلحانه صحبت می‌کنی حواست باشد که اعضای فدایی نفهمند، چون آن‌وقت بایکوت می‌کنند. استنباط من این بود که نه، فکر نکنم من را بایکوت کنند، برای اینکه من نقطه‌ضعفی در زندان نداشتم. نه بازجویی‌هایم بد بود نه وضعی نشان داده بودم. روی هم‌رفته من یک زندانی خوش‌نامی بودم که حالا نظرم تغییر کرده بود و دوست داشتم اعلام کنم که چرا من با مبارزه مسلحانه مخالفم و فکر می‌کنم که مبارزه مسلحانه گروه پیش‌تاز منظورم بود- همان موتور کوچکی که موتور بزرگ را به حرکت دریاورد. واقعیت این است که الان اصلاً یادم نیست که آن موقع چه هشت‌هفتی به هم می‌باقم و چه چرت و پرت‌توریک با استاد به لنین و مارکس سرهم کرده بودم. دلایلی می‌آوردم که این مبارزه مسلحانه به آن

شکلی که ما شروع کرده بودیم در ایران به صورت چریک شهری در تئوری اشکال داشت. نظر الان من را بخوای خندهام می گیرد که ما در آن زمان دنبال یک زیربنای تئوریک می گشتیم. در واقع مخاطبان ما افرادی بودند که ما باید با ادبیات مارکسیستی به آنها ثابت می کردیم مبارزه مسلحانه پیش از اشکال دارد و «علمی» نیست. الان که به گذشته نگاه می کنم خندهام می گیرد. برای اینکه خوب وقتی می گویی مبارزه مسلحانه درست نیست، لزومی ندارد که حتماً به تئوری استناد کنی. می توانستیم با توجه به هدفی که در پیش داشتیم و واقعیت موجود، بنشینیم و با هم صحبت کنیم و آنالیز کنیم. معمولاً ما حالا این کار را می کنیم. ما می گوییم حالا جامعه ما این است و هدف ما هم این است. در رابطه با هدفی که داریم راهش نباید این باشد. منطق و عقل سلیم این را می گوید، ولی آن موقع این طوری نبود. همان طور که یک مذهبی اگر از قرآن آیه بیاورد یا از انجیل زودتر قبول می کند حرفی را که می زنی، برای مارکسیست جماعت هم باید از لنین و مارکس دلیل می آوردی و بدون آنها حرفت را قبول نمی کردند. تمامی بحث هایی که آنجا کردیم مبتنی بر ادبیات مارکسیستی بود. عبدالرحیم صبوری آن موقع اوین بود و انقلابی تئوریک و نسبتاً باسواد هم بود و از کتاب های انگلیسی کمک می گرفت برای اثبات درست بودن بنیادی مبارزه مسلحانه و اینکه آدم هایی که مبارزه مسلحانه را رد می کنند اپورتونیست های راست و تسلیم طلبی هستند که در نهایت اگر قدرت بگیرند طبقه کارگر را به انحراف می کشانند.

**واکنش آنها نسبت به شما چه بود؟**

«چه کسانی؟»

**مخاطبان نقد شما؟**

«مخاطبان من اعضای مجاهد مارکسیست شده بودند که از زندان های مختلف از شیراز و از مشهد یا قصر آورده بودند و اوین جمع کرده بودند.

**در واقع اعضای مجاهد مارکسیست شده «راه کارگر» را تشکیل دادند. بیخشد این سؤال را هم در پرتو آن عرض کنم، پیکاری ها چطور؟ مگر آنها مجاهد های مارکسیست شده نبودند؟**

«این ها که می گویم سال مجاهدین مارکسیست زندانی است، نه بیرون از زندان. پیکاری ها که آن موقع هنوز نبودند. سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ هنوز اسمشان را پیکار نگذاشته بودند...»

**در انقلاب تشکیل شد.**

«هنوز آن موقع خودشان را سازمان مجاهدین میم لام می گفتند. بعد هم آن را کنار گذاشتند و تبدیل به دو سه تا شاخه شدند، با اسامی مختلف. مقارن انقلاب بود که اسمشان را پیکار گذاشتند. از مجاهدین مارکسیست شده ای که آن موقع در اوین بودند که بعداً رفتند به پیکار پیوستند فقط فکر می کنم علیرضا زمردیان رفت. بقیه اکثر رفتند با راه کارگر یعنی علیرضا تشدید، ستار کیانی و فکر می کنم احمد بناساز نوری، حسن راهی، ناصر جوهری و زینال حقانی. آلابوش چون شش سال زندان داشت ۱۳۵۶ آزاد شد. خوب او رفت و بعد کاندیدای پیکار از تهران هم شد برای مجلس شورای ملی. ولی اعضای که در اوین بودند اکثر آراه کارگری شدند؛ یعنی یک بحث هایی از اواخر دوره زندان بین اعضای مجاهد مارکسیست شده و لام میم داشت رخ می داد و با هم مذاکره می کردند.»



رژه دبره

**خوب ما کم کم باید به سال ۱۳۵۶ برویم. الان سال ۱۳۵۶ هستیم. خاطر های از آن دوره دارید. شما مثلاً تظاهراتی که بیرون انجام می شد یا در واقع موج انقلاب که ایجاد می شد خبرهایی داخل زندان می رسید؟**

«بله.»

**چه تأثیری روی شما داشت؟**

«تعبیر می کردیم که جنبش دارد توده ای می شود، ولی فکر نمی کردیم به این زودی نتیجه بدهد. ما همه فکر و ذکرمان این بود که طوری نشود که این جنبش سرکوب شود و دوباره سال های رکود و سکون بیاید. همه چیز را دنبال می کردیم، ولی تصور اینکه به این زودی ها انقلابی در پیش است نه! مرحله انقلاب را آن موقع بورژوا-دموکراتیک می دیدیم، ولی فکر نمی کردیم به این زودی ها در پیش باشد، بلکه تحولی در تعادل نیروها می دیدیم.»

**فکر نمی کردید که مدت خیلی کمی بعد آزاد خواهید شد؟**

«نه. این جریان که سال ۱۳۵۷ شروع کردند به آزاد کردن زندانی ها، چرا بعد از این بود. اصولاً بعد از ۱۷ شهریور و بعد از نطق شاه که گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم.»

**رفتن شاه در دی ماه را آن موقع چطور تعبیر می کردید؟ چه تأثیری روی شما داشت؟ آنجا احساس کردید که انقلاب واقعاً دارد شتاب می گیرد؟**

«بله.»

**احساستان چه بود؟**

«می گفتم این یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک می شود و بعد عمده آن موقع این طور تحلیل می کردند که بعد از مرحله بورژوا-دموکراتیک، مرحله سوسیالیستی پیش می آید.»

**یعنی شما اصلاً نیروهای مذهبی را لحاظ نمی کردید؟**

«یک همچون پدیده ای رخ نداده بود که فکر کنیم که یک انقلاب مذهبی در پیش است.»

**نکته جالبی است! چرا این احساس را داشتید؟**

«تجربه اش نبود. شما واقعیات را همین جوری که

هستند لمس نمی کنید. واقعیات از یک فیلتر رد می شوند. فیلتر آن موقع همان مارکسیستی بود که می گفت اگر قرار باشد انقلاب بشود، انقلاب مارکسیستی است یا مثلاً بورژوا-دموکراتیک.

**یعنی نیروهای مذهبی از جمله رهبری انقلاب را شما تحلیل می کردید به نیروهای بورژوازی؟**

«بله خرده بورژوازی...»

**تحلیلتان این بود و اصلاً فکر نمی کردید که مؤسس باشند؟**

«بله. فکر می کنم خود نیروهای مذهبی هم واقعاً فکر نمی کردند این جوری بشود.»

**یعنی شماها به عنوان نیروهای سیاسی روشنفکر یا نظریه پرداز اساساً نیروهای مذهبی را این طوری لحاظ نمی کردید؟**

«هیچ کس لحاظ نمی کرد.»

**چرا لحاظ نمی کردند؟**

«همه ما بر اساس سنت قضاوت می کنیم و هرچه بود سنت انقلابات ملی (بورژوازی) یا سوسیالیستی (مارکسیستی) بود.»

**می خواهیم بگوییم اصلاً اینجا یک ضعف خیلی عجیبی وجود دارد. همان سنت انقلابات مارکسیستی بر اساس و مبتنی بر واقعیت است. واقعیت ایران هم همین دین و مذهب بود. خوب مردم ایران مسلمان بودند.**

«مردم در یکصد سال پیش که مذهبی تر بودند، اما به جای آنکه به انقلاب اسلامی بگردند به انقلاب مشروطه گرویدند. شما حال است که این حرف ها را می زنی. آن موقع نمونه ای از انقلاب مذهبی نبود که بگوییم این دومی اش باشد. اگر مثلاً همین انقلاب جای دیگری شده بود، ما می توانستیم بگوییم این هم دومی اش دارد می شود و طبعاً به این زودی ها حاکمیت در مقابلش وانمی داد، یا امریکا در برابرش می ایستاد. نمونه اش فیدل کاسترو... پیروز شد. بار دوم نگذاشتند تجربه کاستریسم در امریکا جنوبی تکرار شود و سرکوب کردند. اولی اش بود، نفهمیدند چه اتفاقی دارد می افتد. فکر می کردند یک انقلاب ملی است و می توان با آن کنار آمد.»

**اتفاقاً این حرف شما باز نقض حرف خودتان است.**

«تصور اینکه یک حکومت مذهبی به این شکل بیاید و دوباره کل این نیروهای مارکسیستی را سرکوب کند هرگز آن زمان وجود نداشت. بیشتر مارکسیست ها آن موقع مثلاً مهندس بازرگان را یک کرنسکی دیگر می دیدند. اصلاً کسی چنین تصویری نداشت. اصلاً سابقه نداشت که چنین انقلابی شود. پدیده ای بود که اولین بار در ایران شروع شد و بعد در دیگر کشورهای اسلامی بر اساس تجربه ایران شروع کردند به تبیین کردن یک موج جدید اسلامی.»

**سؤال من این طوری است. اگر مارکسیست ها مدعی هستند بر اساس فاکت ها و واقعیت های موجود مسائل را تحلیل می کنند، چرا چیزی به نام دین در تحلیل این ها لحاظ نشده بود. چه خوش خیالی داشتند نسبت به این قضیه؟**

«اجازه بدهید. من می خواهم بگویم که تنها

مارکسیست‌ها نبودند، اصلاً آمریکایی‌ها را در نظر بگیر، این‌ها همه ترسشان از انقلابات کمونیستی بود. انقلابات اگر ملی بود، می‌توانستند باهاش کنار بیایند به شرط اینکه کمونیست‌ها در آن نفوذ نکنند. با انقلابات ملی کم و بیش در کوتاه‌مدت یا درازمدت می‌توانستند کنار بیایند، ولی تجربه‌شان هم این بود که اگر انقلابات ملی را به حال خودشان رها کنند، کمونیست‌ها در آن نفوذ می‌کنند، یا به نحوی به چپ متمایل می‌شوند. نمونه‌اش ناصر بود، عبدالکریم قاسم بود، یعنی‌ها بودند. در امریکای لاتین هم پرونیست‌ها بودند و تجربه‌ها گوتامالا بود. در اروپا تجربه یونان هم بود. از این چیزها کم نبود. خود کاسترو بود. به نظر می‌رسید خود انقلابات ملی با به راست می‌روند یا به چپ، چیز وسطی وجود ندارد؛ بنابراین حدس زده می‌شد که انقلاب ایران یا به چپ گرایش می‌کرد یا به راست می‌کشید؛ اینکه انقلابی به این شکل بشود که همان‌طور که کمونیسم با امریکا مخالف است با امریکا مخالف باشد، در عین حال خود کمونیست‌ها را هم چنین خونبار و شدید سرکوب کند، پدیده جدیدی بود که پیشینه نداشت؛ بنابراین فقط کمونیست‌ها نبودند که اشتباه کردند و نتوانستند بخوانند که چه اتفاقی دارد رخ می‌دهد، همه همین‌طوری بودند.



میشل فوکو

### در مقطع ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷ کسی انقلاب را مذهبی نمی‌دانست؟

«چرا، ولی شما الان یک بنیادی پشت است. این انقلاب اسلامی الان سی سال و اندی از گذشت، همچنان اسلامی مانده و کلیه نیروهای مخالف خودش را هم سرکوب کرده و در عین حال تا حالا ضد امریکا باقی مانده. همان چیزهایی که برای کمونیست‌ها لاف در ظاهر مهم بوده. آن موقع تصور این نمی‌رفت. می‌گفتند این در نهایت باید سرخ شود یا باید زرد یا سفید شود.

**یعنی نسبت به پدیده انقلاب خیلی دگماتیسم و جزم‌گرا بودند و فکر نمی‌کردند که اصلاً انقلاب ممکن است شکل دیگری داشته باشد. اصلاً یک چیز دیگر. به هر حال مردم ایران حامل یک مذهب‌اند. عموماً مذهبی و مسلمان بودند. نیروهای پیشروی انقلابی مارکسیستی چطور تصور می‌کردند که چنین صف عظیمی از دین را می‌توانند غیردینی کنند؟ آیا مثلاً تصور کنفوسیوس چین را داشتند که مذهب کنفوسیوس چین با آنکه حاکم بود بر روی آن همه مردم، آن را کنار گذاشتند رفتند به سراغ یک جور کمونیسم. آیا این تصور را داشتند؟**

«چقدر بین فکر من و شما فرق هست. استدلال می‌کنی چون مردم ما مذهبی‌اند، پس مردم ما انقلاب اسلامی کردند. من اصلاً این جوری فکر نمی‌کنم. **چرا؟ آیا فکر نمی‌کنید یک ظرفی هست و محتوا را یک چیزی پر می‌کند؟**

«روس‌ها که انقلاب کمونیستی کردند کمتر از مردم ایران مذهبی نبودند. مذهب بودن مردم دلیل شکست احزاب و سازمان‌های کمونیستی نمی‌تواند باشد. خوب، ممکن است شما بگویید اسلام با مسیحیت فرق دارد. در همین مثالی که زدم از انقلاب مشروطه، درست در همان دوران یک مجتهد تراز اول را همین مردم مذهبی اعدام

اسلامی به بعد رخ داد یک پارادایم جدیدی بود؛ یعنی پارادایم مدرن تمام شده و ما داریم وارد جهان متکثر می‌شویم. در جهان متکثر هرکدام از این عوامل (می‌خواهد قومیت باشد یا مذهب یا هر فرقه یا کالت یا هر ایدئولوژی) می‌توانند جامعه، گروه یا کالت خودشان را داشته باشند و این کار را خواهند کرد. چون جهان متکثر است، پس هرکدام می‌تواند برای خودش ادعا داشته باشد و اجتماع خودش را درست کند، چه به صورت دولت باشد یا یک حلقه یا کالت؛ یعنی آن پارادایم مدرن که دو قطب داشت به پایان رسیده و حالا نوبت پارادایم جدید کثرت‌گرا است. فوکو هم این را حس می‌کرد. فوکو اتفاقاً اولین کسی بود که به این پدیده جدید توجه کرد. او در ابتدا خیلی خوش بین بود. بعد دید که نه آن‌چنان هم نمی‌شود به این پدیده جدید خوش بین بود. خود اشکالاتی که این پدیده دارد کمتر از پارادایم جهان دوقطبی و جنگ سرد نیست. الان در این جهان متکثر هرگونه تحول و انقلاب می‌تواند رخ بدهد و هزار تا فاجعه هم از توش دربیاید.

### یعنی شما در واقع دارید می‌گویید که در سال ۱۳۵۶ پارادایم فکری‌ای که ما الان داریم اصلاً حاکم نبوده آنجا فقط همین دو پارادایم مارکسیسم و کاپیتالیسم بود، همه تحلیل‌ها هم ذیل این گنجد بود؟

«بله و سؤال شما از توی پارادایم جدید است که درآمده. آن موقع چنین پارادایمی نبود که چنین سؤالی هم مطرح باشد.

### و اصلاً خود مذهبی‌ها هم به این توجه نمی‌کردند.

«مسلمان آن موقع خود مذهبی‌ها خیلی آمال و آرزو داشتند حکومت اسلامی خودشان را برپا کنند. چرا توجه می‌کردند!

### یک سؤال دیگر. سال ۵۶ ما نزدیک انقلابیم، شما موج انقلاب را چگونه احساس می‌کردید؟ چه خبرهایی می‌آمد؟ از تظاهرات خبر می‌آمد؟

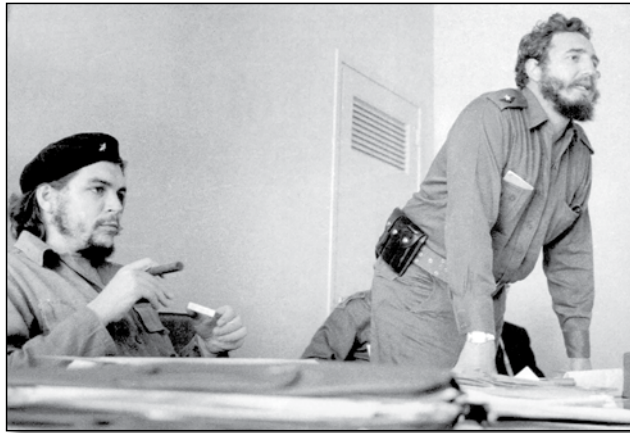
«اصلاً تصور نمی‌کردم که به این زودی انقلاب می‌شود. دریافت ماها به‌طور کلی در زندان این‌طوری بود که مبارزه دارد توده‌ای می‌شود و در نتیجه برداشت ما این بود که باید قدم‌به‌قدم با این موج رفت و حداکثر فقط یک گام جلوتر باشیم و نگذاریم فاصله زیادی بین خواست‌های ما و خواسته‌های انقلاب ایجاد شود. به گمانم شروع مبارزه مسلحانه از طرف ما کار درستی بود و آن جو خفقان و ترس از ساواک را ما با این کارمان می‌خواستیم بشکنیم و شکستیم. انقلابیون نسل ما با پذیرش مرگ، آن جوی را که انگار خاکستر مرده بر همه‌جا پاشیده بودند شکستند. پیش از آن ساواک همه را تحقیر می‌کرد و مردمی که بسیار تحقیر شده بودند با مشاهده این فداکاری‌ها و تحقیر مرگ و شکنجه توسط انقلابیون نسل ما، احساس احترام به خودشان را بازیافتند، اما کسی از ماها فکر نمی‌کرد رهبری مبارزه به این شکل دست روحانیت مبارز می‌افتد و همه‌چیز عوض می‌شود. فکر می‌کنم خیلی از خود مذهبی‌ها هم چنین تصویری نداشتند که چنین اتفاقی بیفتد. فکر می‌کنم به همین علت بود که توانست غافلگیر کند و همه را غافلگیر کرد، از ساواک و شاه و امریکا بگیر تا خود چپ‌ها را. عصر جدیدی است این ورود

می‌کنند. بعد می‌بینیم که رضاشاهی روی کار می‌آید که به هیچ روحانی مستقل اجازه نمی‌دهد که روی منبر برود، حتی لباس روحانیت بپوشد و به همان شکلی که کمونیست‌ها را سرکوب می‌کند روحانیت را هم سرکوب می‌کند. شما فکری می‌کنی انقلاب ما برای این مذهبی شده که مردم ما مذهبی‌اند؟ خوب اگر این‌طور باشد، مردم ما زمان انقلاب مشروطه مذهبی‌تر بودند. وقتی که پارادایم مدرنیته درهم شکسته یک حالت بلبشو پیش می‌آید، هر فرهنگی می‌خواهد پارادایم خودش را حاکم کند، چرا که نه؟ اسلامی‌ها هم می‌خواهند این کار را بکنند. در داخل اسلامی‌ها هم که یک گروه نیستند. مخالفت بین شیعه و سنی از مخالفان با اسرائیل شاید کمتر نباشد. سنی‌هایی هستند که حاضرند اسرائیل برتری پیدا کند، اما شیعیان برتری پیدا نکنند. این را دقیقاً داریم می‌بینیم. مگر اینکه این زیبایی شناختی شدن احترام بین برابرها زودتر بجنبند و یک مسیر جدیدی را پیش بکشند، یا احترام بین برابرها یک فرارزش در سطح جهانی خواهد شد که همه به هم احترام بگذارند و سرکوب نکنند، یا هرکدام از این خرده‌فرهنگ‌ها اگر بتوانند انقلاب خودشان را بکنند و دیگران را سرکوب کنند، دیکتاتوری‌هایی در همان حوزه‌ها ایجاد خواهد کرد.

### باز من قضیه را متوجه نمی‌شوم. می‌گویم بر اساس تحلیل مارکسیستی که ادعاهایی دارد که مبتنی بر واقعیات است در سال ۵۶ مارکسیست‌ها باید چیزی به نام دین را لحاظ می‌کردند، چرا این حلقه مفقوده است؟

«چرا باید این را لحاظ می‌کردند؟ **دین یک واقعیت جامعه ما هست یا نیست؟** «بین آن موقع ما از درون پارادایم مدرنیته به این چیزها نگاه می‌کردیم و در پارادایم مدرن دین یک عامل فرعی بود. در پارادایم مدرن دو تا نیروی اصلی بود، مارکسیست‌ها و پرولتاریا در یکسو و کاپیتالیست‌ها و لیبرال‌ها در سوی دیگر. این دو تا در سطح جهان علیه هم بودند و عامل مستقلی به نام دین وجود نداشت. گفتم که مارکسیست‌ها به‌طور سنتی دین را در کنار کاپیتالیسم به صف می‌کردند و از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد می‌پذیرفتند که دین حیاتیان و با اما و اگرهایی در برخی مناطق خاص (که منظورشان عمدتاً برخی کشورهای امریکای لاتین بود) می‌تواند موقتاً مردم را علیه کاپیتالیسم به حرکت دریاورد، اما آنچه از انقلاب

مذهب به این شکل. من معتقدم داریوش شایگان اشتباه می کند که آن وضعیت را شیروفرنی فرهنگی نامیده است. شایگان درک درستی از روند موج مدرنیته در شرق ندارد. در واقع روایتی که اروپا از مدرنیته داد، وقتی آمد به جهان سوم، جهان سوم هم می خواست روایت خودش را بدهد. حالا دیگر نمی خواست تابع اروپا باشد. این یک موج استقلال در مقابل غرب بود. در واقع روایتی را که غرب از روشنگری داشت عوض کردند و روایت خودشان را گذاشتند و انقلاب ایران از این نظر اولین نمونه ای بود که همه را غافلگیر کرد.



چه گوارا و فیدل کاسترو

**خودتان هم دفعه قبل حرف**

**جالبی زدید. گفتید که ماتریالیست ها ایده ایستی فکر می کردند، ولی آنهایی که متهم به ایده ایلیسم بودند، دقیقاً آن ها واقع گرایانه فکر می کردند. چون آن ها نیروهای مادی را تشخیص دادند، حکومت تشکیل دادند، نهادهای انقلابی ساختند و رقبای انقلابی شان را به شدت سرکوب کردند.**

« توصیه می کنم نوشته های آن سالها را بخوانید.

**برگردیم به خاطرات. اگر امکان دارد درباره آزادی تان از زندان بگویند. سال ۱۳۵۷ چطور می بودید؟ آیا دم زندان از شما استقبال کردند؟ بعد از زندان کجا رفتید؟**

« بعد از نطق معروف شاه، آزاد کردن زندانی های سیاسی شروع شد. می دانید که قبلاً «ملی کشی» بود. این اصطلاح مال سالهای ۱۳۵۲ به بعد است که زندانیانی را که رهبرانشان را کشیده بودند و طبق قانون می بایستی آزاد شوند اما آزاد نمی کردند که مبادا به چریک ها ملحق شوند و نگاهشان می داشتند. به این کار «ملی کشی» و «فرجی» هم می گفتند، یعنی فرجی بشود این ها آزاد بشوند. منشأ اصطلاح ملی کشی از اینجا بود که در کمون زندان، مواد غذایی و میوه و حتی لباسی که خانواده ها می آوردند در اختیار مسئولان کمون بود. مواد غذایی به وقت خوردن به یکسان بین همه تقسیم می شد و لباس برحسب نیاز به اعضای کمون داده می شد. مواد خوراکی یا لباسی که مازاد بر مصرف بود، یا احتمال داشت که اگر مصرف نشود خراب شود، توسط مسئولان کمون با صدای بلند «ملی» اعلام می شد؛ یعنی خوردنشان یا برداشتنشان آزاد است؛ و چون در آن سالها تقریباً هیچ کسی را آزاد نمی کردند، به معنای آن بود که زندان کشیدن ملی شده است. نمی دانم توانستم با این توضیح معنای ملی کشی را پس از گذشت سه چهار دهه برای نسل شما قابل فهم بکنم یا نه. حالا یعنی از ۱۳۵۷ برعکس شد، یعنی آنهایی که زندانشان تمام نشده بود شروع کردند به آزاد کردن آن ها.

پاییز ۱۳۵۷ دیگر ما هم فکر می کردیم این شروع یک تغییر و تحولی بنیادی است، منتها باز نمی دانستیم که چه می شود. به گمانم در همان حوالی بود که ساواک کاری کرد که روزنامه ها نوشتند که «ساواک تهران را آتش زد». ساواک واقعاً هم یک سری کارهای عملیاتی خیلی تند و تیزی کرد که مثلاً بتواند سرکوب کند، ولی گویا خود شاه

همان سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶ نوشته ام، به نام «مارکسیسم و لادری گری»، یا «مارکسیسم و آگوستینیسم». این جزوه را هم دارم. پیدایش می کنم می دهم به شما. این جزوه را در جواب به فدایی ها نوشتم. فدایی ها می گفتند ما نماینده اصیل مارکسیسم-لنینیسم هستیم و برداشت های ما برداشت های اصولی و درست مارکسیستی-لنینیستی هستند. در آن جزوه می گفتم شما این حرف را از کجا و با تکیه بر کدام نقطه و تکیه گاه دارید می گویند؟ این حرف را چه کسی می تواند بزند که برداشت من از مارکسیسم-لنینیسم برداشتی درست و

اصولی است و برداشت آن های دیگر برداشتی اصولی و به همان درجه صحیح نیست؟ در آن مقاله به این نسبت مواضع می پردازم. در آن نوشته نشان می دهم که خود واقعیت از زوایای مختلف متفاوت دیده می شود، اما خودم هم راه حلی نمی دهم و نمی دانستم که آیا این وضعیت نسبت برداشت ها از مارکسیسم بالاخره راه حلی دارد یا نه؟ می پرسیدم بر اساس چه ملاکی این حرف را می زنید؟ و آن نقطه اتکای ارشمیدسی که شما با تکیه بر آن نقطه مشترک بتوانید چنین حکمی بدهید که خودتان را اصولگرا و دیگران را اپورتونیست و منحرف سیاسی بدانید، کجاست؟

البته خودم هم برای این پرسشی که مطرح می کردم پاسخی نداشتم. چون در آن زمان در موضعی نبودم که فکر کنم حقیقت ها نسبی اند و حقیقت بستگی دارد به هدفی که در پیش دارید و به راهی که برای تحقق آرمانتان در پیش می گیرید. فکر می کردم بالاخره باید یک چیزی باشد. نمی شود که حقیقت نسبی باشد و هیچ نقطه اتکای مشترکی برای همه نباشد. این همان خط فاصل بین بهمین قدیم و بهمین جدید است. این مقاله آن جنبه های ذهنم را که اینک در این گذشته سی و چند ساله دفن شده و از بین رفته نشان می دهد. زمینه های اولیه نگاه کثرت گرای من از همان جا شروع می شود.

**آن موقع که احساس می کردید دارید آزاد می شوید، آیا هیچ برنامه ای نداشتید؟ مثلاً دنبال فعالیت انقلابی بروید یا دنبال زندگی بروید یا...؟**

« یادم است علیرضا تشید یک وقتی برگشت به من گفت بین ممی (محمد رضا شالگونی) با بحث هایش یک چیزی دارد می سازد، تو با بحث هایت همه چیز را داری و بران می کنی. این را یادم هست که تشید به من با اعتراض گفت تو همه چیز را داری به زیر سؤال می بری، البته منظورش از همه چیز، همه چیز انقلاب و انقلابی گری در جریان مارکسیستی بود. او گفت اما ممی اگر دارد یک چیزی را خراب می کند، در عوض چیز مهم تری را دارد می سازد.

**حالا علیرضا تشید کجاست؟**

« او را در سال ۱۳۶۷ در زندان اعدام کردند.

**شما بعد از انقلاب با تشید ارتباط داشتید؟**

« دوست من بود. در آن سالهای ۵۸ و ۵۹ می آمد با من بحث می کرد. خیلی دلش می خواست فقط نیمه وقت کار سیاسی بکند و نه تمام وقت. آن موقع دیگر او با ممی

در عوالم دیگری بود. می دیدیم که شاه سیاستش را عوض کرده بود. بعد از پیام شاه به فاصله کمی بعد از آن ساواک هم منحل شد. گروه گروه زندانی ها آزاد شدند، ولی هنوز احتیاطات امنیتی رعایت می شد. اعضای که آزاد می شدند حواسشان جمع بود که در تعقیب و مراقب هستند یا نه؟ البته فاصله بین سی ام دی ماه که ما ابدی ها آزاد شدیم و انقلاب، سه هفته بیشتر نشد. علیرضا تشید و من خیلی با هم صمیمی بودیم. زیاد می آمد دیدن من، در آپارتمان مادرم در فاطمی، گاه هم من می رفتم خانه شان در قلهک.

**بعد از آزادی؟**

« بعد از آزادی. می گفت من نمی خواهم فعال حرفه ای باشم، اصلاً من می خواهم فقط بخشی از وقتم را برای مبارزه بگذارم، ولی عملاً مثل اینکه نشد. کشیده شد. دست خودش نبود.

**چطور اعلام کردند که شما آزاد شدید؟**

« بین گروه گروه آزاد می کردند. در دی ماه ۱۳۵۷ فقط ما که حبس ابد داشتیم مانده بودیم. از هر گروهی ابدی ها مانده بودند. نیمه دوم یا اواخر آذرماه بود ما را از اوین آوردند به زندان قصر.

**چه کسانی با شما بودند؟**

« تا آنجا که یادم می آید تقریباً همه آنهایی که محکوم به حبس ابد بودند.

**رجوی؟**

« رجوی با ما نبود. در قصر یادم نمی آید با ما بوده باشد. مارکسیست ها را به شماره سه قصر آوردند، ولی یادم نمی آید رجوی را آنجا آورده باشند. رجوی و همفکرانش را شاید به شماره چهار قصر برده باشند. آن موقع سرحدی زاده و کاظم بجنوردی که ابدی بودند و از سال ۱۳۴۴ در زندان بودند، فکر می کنم در تابستان یا پاییز آزاد شده بودند. ما را دی ماه به شماره ۳ قصر آوردند.

**پس آن موقع شما فکر می کردید دیگر تمام شده و شما دارید آزاد می شوید؟**

« بله آن موقع ما دیگر می دانستیم که آزاد خواهیم شد.

**چه احساسی داشتید؟ فکر می کردید که دیگر انقلاب پیروز شده و حالا شما باید چه کار کنید؟**

« نه، ما فکر می کردیم ما داریم وارد یک مرحله دموکراسی می شویم و شاید به طرف یک انقلاب داریم می رویم. جزوای در آن زمان نوشتیم که حالا با من است و چندی پیش در اسباب کشی پیدایش کردم. این را در

کار می کرد و راه کارگر تشکیل شده بود. ازدواج کرده بود و بعد صاحب پستی شد به نام امید.

## پس شما آخرین گروهی بودید که از زندان آزاد شدید؟

بله ما آخرین گروه بودیم که در سی دی ماه ۱۳۵۷ از زندان قصر آزاد شدیم، موقع آزادی جلو زندان قصر پر از آدم بود که به استقبال زندانی ها آمده بودند.

آنوقت روز که فکر می کنم نزدیک ظهر بود، درهای بند را باز کرده بودند و ما وارد حیاط اصلی نزدیک به در خروجی اصلی زندان قصر بودیم. همه ابدی ها و زندانیانی که تا آن موقع آزاد نشده بودند و طبعاً اکثرشان و شاید همه شان ابدی بودند. مذهبی و مارکسیست همه آنجا بودند. شب قبلش کتاب های داخل زندان را بین خودمان تقسیم کرده بودیم و من بخشی از کتاب های انگلیسی را برداشتم که هنوز هم دارمشان. مثلاً این منتخبات آثار گرامشی به انگلیسی که می بینی تنها کتابی است که از آن زمان در این قفسه است. بقیه را فکر می کنم یا در انباری است یا نمی دانم کجاست.

## آن زمان گرامشی هم می خواندید؟

بله برنسی جدید گرامشی را به انگلیسی در همین یک سال پیش از آزادی خواندم.

## این کتاب ها چه تأثیری در آن زمان روی شما داشت؟

خوب مثلاً من از کتاب نقد سلاح رژی دبره در بحث خودم از نقد مبارزه مسلحانه پیشتر استفاده کردم، اما بحث ها چی بود و رژی دبره در آنجا چه نوشته بود و من چه قسمت هایی را بیشتر تأکید می کردم، چیزی یادمانده است.

## پل سوئیزی هم می خواندید؟

بله من می خواندم. آن موقع پل سوئیزی و هری مگداف و پل باران می خواندم. پل باران هنوز زنده بود، ولی او خیلی زودتر از پل سوئیزی مرد. فصلنامه ای درمی آوردند به نام NEW LEFT. در زندان این فصلنامه یکی دو نفر بیشتر مشتری نداشت، البته خیلی ها انگلیسی شان خوب نبود. آنهایی هم که خوب بود این ها را نمی خواندند و کتاب های لنین و مارکس را ترجیح می دادند. روی هم رفته نظر خوبی به کتاب های چپ جدید نداشتند. مثلاً از فدایی ها من ندیدم کسی از این کتاب ها بخواند.

## پس در زندان آن زمان چیزی که داشتید کتاب بود و آن ها را هم بین خودتان تقسیم کردید؟

بله همین کار را کردیم.

## همان روز که دم در زندان بودید چه احساسی داشتید؟

مردم جلو زندان جمع شده بودند و هرکسی از زندانیان که بیرون می آمد او را سر دست بلند می کردند و شعار می دادند. من همه فکر و ذکرم این بود که طوری بیرون بیایم که



جلال آل احمد

## به او چه گفتید؟

«دقیقاً یادم نیست. ولی گفتم من نمی خواهم این راه را ادامه بدهم. گفتم این ها دیگر مسئله من نیست. گفت این همه زحمت کشیدی و زندان کشیدی الان باید بیایی. گفتم من دیگر مسئله ام این نیست. او مقدار زیادی صحبت کرد و گفت ما این کارها را کردیم، این جور شد، شهرام دیگر اوت شد و کار غلطی کرده بود و از این حرف ها و بعد خود انشعاب را شرح داد. یادمانده، چون مورد علاقه ام هم نبود، دقیق گوش نمی کردم که چه می گوید. گفت اگر به نظرات مائوئیستی سازمان و شعار «سوسیال امپریالیسم» اعتراض داری می توانیم آنقدر بحث کنیم که یا تو ما را قانع کنی و یا خودت قانع شوی و تأکید می کرد که این مسائل قابل حل است. گفتم نه. نمی دانم چه ها گفتیم، اما این نکته را رساندم که این فاز یا مرحله از زندگی من تمام شده است. بالاخره رفت. با افسوس رفت.

## وقتی که آمد طرف شما او را شناختید؟

بله قبلاً با هم کار می کردیم.

## بعد از چند سال...

قبل از ۱۳۵۰ با هم کار می کردیم.

## دیگران چی؟

بعدش رضا شلتوکی که شنید با هیچ کس نرفتم، آمد سراغم.

## خانه تان آمد؟

نه تلفن زد و گفت می خواهم ببینم و گفت بیا دفتر حزب با هم صحبت کنیم. من مایل نبودم. گفت حالا خواهش می کنم بیا اینجا، ما جای دیگر نداریم، وارد آنجا که شدم دم در می خواستند من را تفتیش بدنی کنند. داشتم برمی گشتم که کسی از آن پایین سریع رفت بالا و دوان دوان با شلتوکی برگشت. رفتم اتاق کیانوری. کیانوری همین طوری فرمول وار شروع کرد که چرا نمی آیی با ما کار کنی و فلان و بیهان. بدون اینکه من را بشناسد و قبلاً آشنایی داشته باشد. گفت که شما آنقدر سابقه مبارزاتی دارید و نظرات شما را می دانیم و می دانیم با این ها موافق نیستید (منظورش «پیکار» بود) و شما جایتان اینجا است. من گفتم نه، من اصلاً نمی خواهم فعالیت کنم. گفت به هر حال اگر هر وقت آمدید استقبال می کنیم. خلاصه ما خداحافظی کردیم و من دیگر آن ها را ندیدم. شلتوکی و باقرزاده و ذوالقدر بسیار انسان های شریفی بودند.

## اعدام شدند؟

شلتوکی گویا سرطان داشت. نه، بعد از انقلاب در زندان مرد. دو نفر دیگر اعدام شدند.

## پایان خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

### پی نوشت:

- بازرگانی بهمن، فضای نوین، نشر کتاب آه، ۱۳۸۹
- این تضاد میان شیعیان و اهل سنت عمومیت ندارد، بلکه نوعی همگرایی هم میان این دو نخله همواره بوده است. شاید بتوان گفت سران تندرو برخی حکومت های عربی و یا برخی افسار مرتجع شیعی - که به شیعه انگلیسی معروف شدند - چنین گرایش دارند.
- بهمن بازرگانی در کتاب نقد پلورالیستی (۱۳۹۱) یک فصل کتاب را به نقد نظرات فلسفی داریوش شایگان اختصاص داده است.
- آن ها را به بند ۱.۷ و ۸ بردند.
- در آن زمان چین و مائوئیست ها «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (USSR)» را سوسیال امپریالیست می دانستند.

جلب توجه این جمعیت مشتاق را نکنم. خیلی دلخور می شدم اگر مرا سر دست بلند می کردند. همیشه خدا از اینکه این طوری تحسین بشوم درمی رفتم و معذب می شدم. تمامی آن فضای جلوی زندان قصر جای سوزن انداختن نبود. خلاصه یک جور خودم را پنهان کردم و وانمود کردم که من از جمعیت (استقبال) کننده هستم. کسی نفهمید و من یواشکی وارد جمعیت شدم و دنبال خانواده ام گشتم تا اول پسرعمو و نوه عموم و بعد برادرم را دیدم و رفتم کاخ دادگستری که خانواده های زندانیان از چند روز پیش با درخواست آزادی زندانیان آنجا تحصن کرده بودند. یک شب در کاخ دادگستری خوابیدیم و فردایش آمدم

منزل دیدن مادرم و فکر می کنم همان روز بود که به تحصن خانم دادند، چون همه زندانیان سیاسی آزاد شده بودند. البته تک و توک در زندان های شهرستان ها کسانی مانده بودند. یک سری نشست هایی هم آنجا برگزار می شد، بیشتر از بابت اینکه بقیه زندانی ها آزاد بشوند. بیشتر حالت گروهی داشت. دو سه روز بعد حسین روحانی آمد دیدنم، گفت برویم سازمان را تحویل بدهیم که رفا منتظرت هستند.

### خب؟!

بله یک مقدار نشستیم صحبت کردیم و متوجه شد که من اصلاً توی یک باغ دیگر هستم و با سرخوردگی رفت.

### منظورش...

منظورش «پیکار» بود. آن موقع نام «سازمان مجاهدین خلق ایران - م. ل. ل. (م. ل. مخفف مارکسیست لنینیست بود) را عوض کرده و نام جدید آن شده بود گویا «پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

ایران». البته به دو سه سازمان رقیب تجزیه شده بود، منتها سازمان اصلی همان «پیکار» بود.

” مهدی سمسار سفری در گردباد را که خاطرات یک نویسنده روس در اردوگاه های کار اجباری استالین بود ترجمه کرده بود. آن موقع شایعه بود مهدی سمسار که این را ترجمه کرده عضو سیاست و وقتی که چنین انگ می زدند کسی این را نمی خواند. کسی هم که می خواند باور نمی کرد و می گفت این ها را سیا ساخته است. این کتاب را سال ۱۳۶۴ خواندم. می خواندم و انگار که زندگی خودم و هم نسلانم بود

# چشم انداز سیاست خارجی



در اولین مقاله با عنوان «اخوان المسلمین در برابر شش ستاریو» موضع کشورهای خلیج فارس در برابر اخوان و شش ستاریو در مقابل اخوان پیش روی خوانندگان قرار می‌گیرد. در هشتمین بخش از گفت‌وگوها با محمد احمدی درباره معامله قرن، شکست آن در کنفرانس منامه و سایر ابعاد این طرح اسرائیلی-آمریکایی صحبت رده‌ایم. سرویس سیاست خارجی چشم انداز در مقاله «جوشش دیگ ناسیونالیسم عرب» نشان می‌دهد ناسیونالیسم عرب در برابر اتحاد عربستان، امارات، بحرین و اسرائیل مقاومت کرده و این مقاومت بالاخره بروز خواهد کرد اما زمان آن معلوم نیست. توماس فریدمن، سرمقاله‌نویس نیویورک‌تایمز، مکانیسم رای آوردن دموکرات‌ها در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا را نشان می‌دهد که گروه ترجمه این مقاله را برای بخش سیاست خارجی ترجمه کرده است. در مقاله حسین پورخصالیان «چرایی نزدیکی کشورهای اروپای شرقی به اسرائیل» می‌خوانیم این کشورها بر مبنای ناسیونالیسم خود هولوکاست را قبول ندارند و یهودیان این کشورها خلاف اتحاد اسرائیل و کشورشان هستند. «دروغ‌های بزرگ جنگ‌طلب‌های آمریکا» مطلب آخر سرویس سیاست خارجی است که نوشته دنیل بریسون تقدیم خوانندگان می‌شود.

فلسطین سرزمین خون و قیام؛

محمد احمدی

بزرگ‌ترین تهدید نسبت به آمریکا خود ما هستیم؛

توماس فریدمن



# اخوان المسلمین در برابر شش سناریو

با به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر و همچنین در تونس، افکار عمومی منطقه و جهان متوجه آن‌ها شد. برای اولین بار اخوان المسلمین که تا پیش از این یک سازمان خیریه اجتماعی بودند در یک تحول حق شهروندی، قانون‌گرایی و صندوق‌رایی را پذیرفتند و با ترفندهایی رأی مردم را به دست آوردند به وادی سیاست راه یافتند. علاوه بر آن رساله‌ای را به نام فقه المقاصد تنظیم و منتشر کردند با این محتوا که چون هدف اسلام عدالت است، بنابراین باید عدل سرلوحه احکام شرعی قرار گیرد و تمام احکام ریز و درشت ملهم از عدل باشند. عربستان و امارات واکنش منفی شدیدی علیه دولت مرسى نشان دادند، چراکه به‌زعم آن‌ها جریانی از اهل سنت که قانون‌گرایی، صندوق‌رایی و حق شهروندی را پذیرفته جدی‌ترین خطر برای سلطنت موروثی آل سعود و امارات است؛ حتی خطرناک‌تر از شیعه.

اسرائیل نیز واکنش منفی شدیدی داشت. این رژیم از دیرباز تبلیغ دموکراتیک بودن می‌کرد، اما اخیراً نتانیاهو و دیگر محافظ اسرائیلی به صراحت می‌گویند هر نقشه راهی که هویت یهودی اسرائیل را به رسمیت نشناسد از ابتدا باطل است. طبیعی است این بنیادگرایی مبتنی بر همبستگی خونی و نژادی قوم یهود نتواند در همسایگی خود جریان‌های دموکراتیک چون انتخابات مصر و تونس را ببذیرد. ملک عبدالله، پادشاه سعودی از وزیر خارجه اسبق آمریکا، جان کری، پرسید این برنامه‌های دموکرات‌بازی به نام بهار عربی چیست؟ کری در جواب توضیح داد: الف) خطرناک‌ترین پدیده‌ای که تمدن بشری را تهدید می‌کند تروریسم است؛ ب) تجربه نشان داده از راه نظامی نمی‌توان با تروریسم مقابله و آن را نابود کرد؛ ج) بنابراین بهترین راه جریان معتدل و دموکراتیک اسلامی است که بتواند با تروریسم مقابله کند. در همین راستا دولت اوباما از آنچه به نام بهار عربی معروف شد و در تونس و مصر و ترکیه عینیت یافت حمایت کرد. عربستان و امارت در اتحاد با هم کودتای مصر و اشغال نظامی بحرین را ساماندهی کردند و در کنار تجاوز ناتو به لیبی در سرنگونی فذافی و ویرانی این کشور شرکت داشتند.

از آنجا که اخوان المسلمین دوره‌ای در منطقه و بالاخص در مصر و تونس و ترکیه به قدرت رسیده و هم‌اکنون با سرکوب‌های زیادی مواجه شده‌اند بر آن شدیم در نشریه چشم‌انداز از وضعیت آن‌ها در مصر و خلیج فارس ارزیابی داشته باشیم تا مورد توجه طراحان استراتژیک ایران و منطقه قرار گیرد. در این رهگذر به کتاب اخوان المسلمین در خلیج فارس نوشته فؤاد ابراهیم، شهروند عربستانی دست یافتیم و آن را به کمک آقای علی زاهدپور به فارسی برگردانیم. جا دارد پیش از انتشار این کتاب در نشر صمدیه، بخشی از آن را در نشریه چشم‌انداز ایران بیاوریم. بررسی این کتاب وضعیت شکننده حکومت‌های عربستان و امارات را نشان می‌دهد. چراکه جریانی که شانه‌به‌شانه این حکومت‌ها بوده اکنون تحت فشارهای بی‌رحمانه قرار گرفته است. از نظر زمانی، بررسی آینده اخوان المسلمین را باید از آغاز ساقط شدن حکومت مرسى و آنگاه به دست گرفتن قدرت از سوی نظامیان و در ادامه اقدامات خشن علیه همه رده‌های این جنبش از رهبری تا کادرها، مؤسسات و هواداران دانست. فاجعه ۱۴ آگوست ۲۰۱۳ در میدان رابعه که بیش از هزار قربانی داشت و نیز محاکمات سریع رهبران اخوان که با حکم اعدام پنجاه نفر از رهبران یا حبس ابد همراه بود و علاوه بر آن مجموعه بازداشت‌های گسترده‌ای از کادرها و هواداران اخوان که تا مرز ۲۰ هزار نفر رسید به‌مثابه پیامی خشن از جانب نظامی جدید به اخوان و دیگرانی بود که ماهیت سیاست‌هایی را که در اداره امور مصر دنبال خواهد کرد نشان می‌داد. این سرکوب سرنوشت اخوان را در کل منطقه رقم زد.

لطف‌الله میثمی

## فراکنی حکومت‌های خلیج فارس و اخوان المسلمین

حکومت‌های عربستان، امارات، مصر و بحرین با فراکنی سعی دارند خطر را از جدی‌ترین رقیب و آلترناتیو داخلی خود متوجه ایران کنند. متأسفانه رسانه‌های حامی آن‌ها به رهبری آمریکا این امر را دامن می‌زنند. هیچ رسانه‌ای از توسعه‌طلبی امارات و عربستان در یمن و لیبی و بحرین و مصر حرفی به میان نمی‌آورد و مسائل را وارونه جلوه می‌دهند. نویسنده اخوان المسلمین را از

منظر حاکمان خلیج فارس بررسی می‌کند و می‌نویسد: واقعیت این است که اخوان المسلمین مسئله امنیت ملی مصر و خلیج فارس است. این پدیده به‌ویژه بعد از بهار عربی به صورت خط‌مشی مشترک کشورهای شورای همکاری درآمد. امیر نایف عبدالعزیز در واکنشی برای رد گم کردن بعد از ۱۱ سپتامبر حمله‌ای علیه اخوان آغاز کرد و آنان را ریشه مصیبت در جهان و منطقه نامید. این در حالی است که قطر اخوانی‌ها را شریک حکومتی خود می‌داند. پیش‌بینی می‌شود عربستان و امارات به سه دلیل همچنان بر شک و تردید خود نسبت به اخوان باقی بمانند. نخست اینکه ایدئولوژی اخوان قابل خریدن نیست و ریشه فرامرزى دارد و در همه کشورها ۱۰۰ میلیون هوادار دارند. دوم اینکه جنبش اخوان المسلمین در دوره بهار عربی به فاز سیاسی و





حکومتی وارد شدند. در نهایت اینکه وقتی مسئله مربوط به شیوه تعامل با اخوان المسلمین باشد، رسیدن به راه حلی میانه امری بسیار دشوار است و حل بحران کنونی را دور از دسترس می کند. مطلب دیگری که بین عربستان و اخوان جدایی قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد این بود که امیر نایف عبدالعزیز از گروهی شامل راشد الغنوشی، حسن الترابی، مجید الزندان، نجم‌الدین اربکان پرسید نظرتان درباره اشغال کویت توسط عراق چیست؟ آن‌ها گفتند در حال بررسی هستیم اما وقتی به عراق رفتند طی بیانیه دخالت عراق در کویت را تأیید کردند.

علت واقعی خشم عربستان از رویکرد سیاسی اخوان این است که آن‌ها حکومت اسلامی مبتنی بر سازوکار دموکراتیک می‌خواهند اما عربستان انحصاراً ولایت موروثی حکام عربستان را دنبال می‌کند. فعالیت اخوان در کویت از طریق دموکراتیک میسر بود اما این فعالیت در عربستان و امارات تهدید تلقی می‌شد. تلویزیون الجزیره قطر هم کاری با اخوان نداشت و نگران تهدید سیاسی آن‌ها نبود. شک نیست که ریاض از شکل گرفتن الگویی اسلامی و سنی که مشابه مورد سنی سلفی باشد احساس خطر می‌کند، چه رسد به مورد سنی قابل امتداد و گسترش و معتقد به ارزش‌هایی همچون اعتدال، تسامح و گشودن درها بر غرب؛ همان کاری که رهبران اخوان المسلمین در آغاز بهار عربی کردند و رفتارشان چنان بود که اوایما را قانع کردند تقویت الگوی اخوانی در منطقه خاورمیانه سودمند است. رهبران اخوان به تبلیغ خود هم پرداختند و گفتند که بنا به نظریه «اسلام دموکراتیک جدید» یا «اسلام دموکراتیک مدنی» آنان جایگزینی مناسب هستند که با غرب نزاعی ندارند.

ترس حکومت‌های خلیجی از اخوان المسلمین پس از آنکه رهبران این گروه در دوران بهار عربی به این باور راسخ رسیدند که اخوان المسلمین می‌توانند حکومت‌ها را سرنگون کنند و به جایگزینی موفق در حکمرانی در این کشورها بدل شوند، چندین برابر شد. خطرناک‌تر آنکه این جایگزین با غرب نیز از در آشتی درآمده است.

با ورود ترامپ به کاخ سفید، امارات، عربستان و مصر آمریکا را تشویق کردند تلاش‌های خود برای گنجاندن نام اخوان المسلمین در لیست گروه‌های تروریستی را دوچندان کنند. محققان و کارشناسان قانون اساسی آمریکا با درج اخوان به‌عنوان گروهی تروریستی مخالفت کردند؛ زیرا ویژگی‌های گروه‌های تروریستی بر آنان صدق نمی‌کرد.

با به قدرت رسیدن اخوان در مصر، نشئه پیروزی، بر میراث فرهنگی اخوان غلبه یافت و اعتدال و تسامح آن کم‌رنگ شد. مرسى به‌جای آنکه مرجعیت فرهنگی و فکری اخوان المسلمین را در تجربه حکومتی‌اش به اجرا درآورد و اصل

## دوم، سناریو سازش و همسازی با حکومت‌ها.

وقتی در سال ۲۰۱۵ سخن از مصالحه میان اخوان المسلمین و رژیم سیسی رفت؛ به این صورت که اخوانی‌ها قانونی بودن سیسی را به رسمیت بشناسند و در مقابل، به عرصه سیاست بازگردند و بازداشت‌شده‌هایشان آزاد شوند، طرفین برای مذاکرات آماده نبودند. نه سیسی تمایلی به حل و فصل بحران داشت - زیرا معتقد بود بر اوضاع مسلط است، به‌ویژه که با به قدرت رسیدن ترامپ این نگرش در او قوی‌تر شد. نه اخوانی‌ها سیسی را گزینه‌ای قابل اعتماد می‌دانند.

به هر حال، میراثی از توافق‌های اخوان المسلمین با نظام حاکم در دوره‌های مختلف باب هرگونه احتمالی را باز می‌کند که دوباره در هر لحظه ممکن است توافقی رخ دهد؛ بنابراین مصالحه حتمی است، اما هنوز زمانش نرسیده است.

## سوم، سناریو بازنگری و تغییر مواضع اخوان.

بنا بر این سناریو اخوان باید در دو سطح ایدئولوژی و استراتژی بازنگری کنند. تجارب اخوان نشانگر توانایی آنان برای «بازنگری» موفقیت‌آمیز و بازگشت مقتدرانه به عرصه سیاست است. سازوکارهای کنونی در مصر نشان می‌دهد امکان عملی برای تجربه دموکراسی وجود ندارد و این مسئله نه بر عملکرد و روش اندیشه صرفاً گروه اخوان تأثیر دارد، که تمام احزاب سیاسی را دربر می‌گیرد؛ بنابراین، گروه‌های سیاسی ناگزیرند در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و ساختاری در گفت‌وگو و گزینه‌هایشان تجدیدنظر کنند. از زمان اخراج اخوانی‌ها از قدرت (۲۰۱۳) تاکنون، آنان الگویی جدید و منسجم ارائه نکرده‌اند که نشان دهد در گذشته خود تجدیدنظر کرده‌اند و تحولی ملموس در اندیشه‌شان رخ داده است. روند خشونت نظام با اخوانی‌ها افزایش یافته است. سیسی وانمود می‌کند وارث عبدالناصر است که می‌خواست اخوان المسلمین را به‌طور کامل متلاشی کند. وجود رهبران اخوان در زندان‌ها و زیر حکم‌های قضایی خشن مسئولیت بازنگری

مشارکت سیاسی با دیگر نیروهای همتای خود در کشور را فعال سازد، سیاست گسست از آن مرجعیت فکری و فرهنگی را در پیش گرفت و دیگر این حوادث سیاسی بودند که به وی سمت‌وسو می‌بخشیدند.

## اخوان المسلمین و شش سناریو

ابراهیم در ادامه به سناریوهای آینده اخوان می‌پردازد و در این راستا به ۶ سناریو اشاره می‌کند.

### نخست، سناریو فروپاشی کامل

**اخوان.** انگیزه «اخوان‌زدایی» از خلیج [فارس] ناشی از نگرانی دائم حکومت‌های خلیجی از پروژه اخوان المسلمین حتی بعد از سرنگون کردن مرسى بود. سناریوی اخوان‌زدایی کاری غیرواقعی است و صرف عدم تحرک اخوانی‌ها و پراکنده بودن رهبران‌شان در جاهای دیگر هرگز به معنی از بین رفتن اخوان المسلمین نیست. خسارت فراوان به شبکه اخوان در مصر و خلیج فارس شاید زمان تحرک آنان را به تعویق اندازد، ولی آنان را از بین نمی‌برد. اسلام‌گراها و به‌طور خاص اخوان المسلمین قبل از هر چیز جنبشی اجتماعی هستند و معتقدند که تغییر اجتماعی پایه و اساس و شرط تغییر سیاسی است و قدرت آنان پیش از آنکه ریشه در عرصه سیاسی داشته باشد در ساحت اجتماعی ریشه دارد و به همین دلیل پایان جریان «اسلام سیاسی» محال است.

تا این زمان هیچ ترجیحی برای سناریوی اخوان عمان یا قطر، یعنی «انحلال اخوان» به‌صورت خودخواسته و کنار گذاشتن هرگونه فعالیت سیاسی یا حتی جمعی و بسنده کردن به فعالیت‌های تبلیغی فردی در دیگر کشورهای خلیجی وجود ندارد. اخوان المسلمین عربستان و امارات هم بیانیه‌ای صادر نکرده‌اند که نشان دهد در روش یا راهبرد عملی‌شان تغییری داده‌اند. درباره کویت و بحرین هم دلیلی وجود ندارد تا چنین سناریویی پیاده شود، آن هم در سایه مانوری که به جنبش حدس<sup>۱</sup> و «المنبر» امکان موضع‌گیری صریح را می‌دهد.

فوری در ایدئولوژی و برنامه‌ها را امری بسیار دشوار می‌کند. متغیر دیگری که مانع بازنگری موفقیت‌آمیز آنان شد این بود که اخوان برای نخستین بار در تاریخ این گروه حکومت را به دست گرفتند، امری که نهایت آرزوهایشان بود و با از دست دادن حکومت به شکلی غاصبانه و کودتایی، چندی از تفکر به آینده خود بدون در دست داشتن قدرت بازماندند.

**چهارم، سناریو فعالیت مخفیانه اخوان.** به کار بردن ابزار خشونت [از سوی دشمنان اخوان] هرگونه که باشد، ممکن است به تضعیف اخوان و بازگرداندن آن‌ها به فعالیت مخفیانه منجر شود. ترجیح این سناریو وجهی ندارد؛ زیرا با توجه به اقدامات پیشین که اخوان را متلاشی کرد، اما از این نبرد، به چیزی بیش از صرف سرکوب نیاز است؛ و نیز سیستم خاص یا دستگاه محرمانه اخوان المسلمین، با وجود آنچه درباره نقش اصلی آن در عملکرد و فعالیت‌های اخوان نقل شده است، در اصل برای مقابله با دشمن خارجی طراحی شده و نه مأموریت‌های ویژه داخلی.

به هر حال، فعالیت مخفیانه در صورت نبود بدیل‌های اثرگذار دیگر، گزینه‌ای موفق خواهد بود؛ زیرا هنوز پناهگاه‌های امن و پایگاه‌هایی اجتماعی وجود دارد که اخوانی‌ها را زنده نگه دارد و در زمان مناسب بتواند آن‌ها را به قلب رقابت سیاسی بازگرداند.

ترکیه، تونس و قطر همچنان کشورهایی هستند که پایگاه اخوانی‌ها به شمار می‌روند.

**پنجم، سناریوی بازی آدم خوب‌ها و آدم بد‌ها.** تغییرات بنیادین و ساختاری در هر گروهی، در مواردی خاص نشان‌دهنده تحول ایدئولوژیک یا به عبارت بهتر، تجدیدنظر ایدئولوژیک آن گروه است؛ چون به پرسش‌های مبنایی مربوط به هویت اعم از جهان‌بینی و نحوه نگرش آن گروه به دیگران می‌پردازد. در خصوص اخوان المسلمین، بازنگری اساسی، اعتقاد آنان را مبنی بر اینکه «تها اسلام راه‌حل است»<sup>۲</sup> نشان می‌گیرد؛

اعتقادی که به معنی مالکیت انحصاری حقیقت و کنار زدن دیگران است.

در اینجا ناگزیر باید به انشعابات رخ داده در بدنه اخوان المسلمین از زمان سرنگون شدن محمد مرسی اشاره کرد و از ظهور دو گرایش اصلی سخن گفت: گرایشی اعتدالی که با اصل «درگیری با حکومت» مخالف است و به مذاکره و مصالحه تمایل دارد؛ و دیگری گرایشی

تندرو که گفت‌وگو با حکومت سبسی را خیانت می‌داند.

**ششم، سناریو رادیکالیزه شدن و خشونت.** در پیش گرفتن استراتژی چالشی و ورود به مرحله خشونت انقلابی مسلحانه، به‌عنوان گزینه‌ای مرجح در واکنش به خشونت حکومت مطرح شد. اخوانی‌ها در برابر یک دوراهی هستند: قرار گرفتن زیر چتر سلفی جهادی؛ یا احیاء میراث سید قطب. شک نیست که تلاش فراوان برای اهریمنی نشان دادن اخوانی‌ها می‌تواند آنان را به سوی خشونت سوق دهد؛ زیرا وقتی حکومت میان اخوانی‌ها و مسلحان شبه‌جزیره سینا که از زمان سرنگونی مرسی حملات خود را به ارتش و پلیس شدت بخشیده‌اند تفاوتی قائل نمی‌شود و اخوانی‌ها را با تروریست‌های داعش یکی می‌داند، طبیعتاً زمینه‌ای ایجاد می‌کند که برخی اعضای اخوان المسلمین به فکر خشونت‌ورزی بیفتند.

اگرچه ابتدا سناریوی گزینه مسلحانه به‌صورتی احساسی بعد از سرنگونی مرسی مطرح شد ولی این گزینه مناسب استراتژی اخوان نبود. هیچ دلیلی وجود ندارد که اخوان المسلمین به گروه‌های تندرو پیوسته باشند، اما مقامات مصری تمایل دارند با اهریمنی نشان دادن اخوانی‌ها، آنان را در فهرست تروریستی بگذارند.

به‌صورت کلی، در تجربیات شعبه‌های اخوانی خلیج [فارس]، هیچ اقدامی که بتوان آن را خشونت‌آمیز بر ضد نهادهای حکومتی توصیف کرد، وجود ندارد و علی‌رغم دعوت برخی شخصیت‌های نزدیک به اخوان المسلمین به جهاد، این دعوت‌ها در حقیقت خطاب به خارج و به‌طور خاص بر ضد کشورهای قرارگرفته در فهرست کشورهای مذهبی مانند عراق و سوریه بود.

البته نباید میان شیوخ تکفیری که از سلفی‌های وهابی بوده، معتقد به کافر بودن حکومت‌های خلیجی هستند با اخوان المسلمینی که فعالیتشان منحصر به دعوت‌های اصلاح‌گراانه در سیستم‌های حکومتی است

**”**  
**اخوان المسلمین قبل از هر چیز جنبشی اجتماعی هستند و معتقدند که تغییر اجتماعی پایه و اساس و شرط تغییر سیاسی است و قدرت آنان پیش از آنکه ریشه در عرصه سیاسی داشته باشد در ساحت اجتماعی ریشه دارد و به همین دلیل پایان جریان «اسلام سیاسی» محال است**

خلط کرد.

در پایان گزیده‌ای از جمع‌بندی کتاب را در زیر می‌آوریم:

به دنبال تحولات بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی که برجسته‌ترین آن گسترش افکار اصلاح‌طلبانه پس از فروپاشی اتحاد جماهیری شوروی در اواخر دهه ۸۰، تحولی نسبی را در گفتمان گروه‌های اسلام سیاسی می‌یابیم.

جریان سلفی در برخی از کشورهای خلیجی برای بسط سیره خود در عرصه عمومی فرهنگ و ورود به عرصه سیاست به‌عنوان رقیب انتخاباتی نقشه می‌کشید، در عین حال، به دنبال استفاده از سرمایه اخوانی که طی دهه‌ها شکل گرفته بود و پر کردن جاهایی خالی بود که در نتیجه اجبار اخوانی‌ها بر خالی کردن پایگاه‌هایشان در اغلب کشورهای خلیجی پدید آمده بود. جریان سلفی در این مجال فرصتی یافت تا خود را به جامعه تحمیل کند. این جریان با انتقاد از رقیب ایدئولوژیک خود، او را به فرصت‌طلبی سیاسی مهم و در التزام وی به عقاید اسلامی تشکیک وارد کرد.

به‌صورت کلی، گروه اخوان المسلمین در خلیج [فارس] و جزیره العرب با بزرگ‌ترین چالش تاریخ خود در چند سطح مواجه است: فرهنگی، مبارزاتی و سیاسی. خلأیی که اخوان در خلیج [فارس] ایجاد کرده است، راهی را برای جریان سلفی سنتی هم‌پیمان با قدرت در منطقه می‌گشاید و مبلغان سلفی همان تاکتیک‌های اخوان را به کار خواهند برد. با ورود جریان سلفی به داخل مردم، وجهه اخوان المسلمین لطمه خواهد خورد؛ زیرا دیگر آن ارتباط روتینی با نسل جوان را ندارند؛ نسل جوانی که اینک تحت تأثیر جریان نوسلفی هستند و این جریان نیز همه ابزار سنتی و مدرن لازم را برای جذب و بسیج نسل جوان داراست؛ بماند که از پشتیبانی حکومت‌های محلی نیز برخوردار است.

بر این اساس نمی‌توان از یک چارچوب مشترک در برای کشورها و یک رهیافت مشترک برای سازمان‌های اخوانی در خلیج [فارس] و جزیره‌العرب سخن گفت، هرچند گرایشی روزافزون به‌ویژه نزد عربستان و امارات را شاهدیم که به‌سوی اتخاذ یک راهبرد واحد در مقابله با اخوان المسلمین در کل منطقه و بلکه در سراسر جهان پیش می‌روند. خلاصه آنکه موضع‌گیری نسبت به هر سازمان اخوانی در هر کشور خلیجی که باشد، تنها بر پایه تجربه آن کشور است.

در پایان، برنامه مورد اجرا از سوی ائتلاف چهارجانبه برای ریشه‌کن کردن اخوان المسلمین چیز جدیدی نخواهد داشت و افزایش سطح تهاجم تبلیغاتی هم به وجود جنبشی با امتداد جهانی و حاشیه‌مانوری به حجم کره زمین پایان نخواهد داد. چنان‌که در اقدامات پیشین هم نتوانستند اخوان المسلمین را نابود کنند. ■

### پی‌نوشت:

۱. به دنبال موضع اخوان المسلمین مصر در قبال اشغال کویت، شاخه کویتی اخوان المسلمین در سال ۱۹۹۱ از سازمان بین‌المللی اخوان المسلمین کناره گرفت و «الحركة الدستورية الإسلامية» (ح‌د‌س) را تأسیس کرد و اخوان کویت عضویت خود را در سازمان به حال تعلیق درآوردند و بیانیه اخوان المسلمین مصر را نامتعالی و به‌نوعی توجیه‌کننده اشغال کویت توسط عراق دانستند.

۲. اخوان المسلمین شعار می‌دهد: «الاسلام هو الحل» یعنی اسلام راه‌حل همیشگی است.



# فلسطین سرزمین خون و قیام

## سویه اقتصادی معامله قرن

### طرح اقتصادی امریکا برای فراموشی آرمان فلسطین

#### بخش هشتم

در این شماره آقای محمد احمدی در گفت و گو با چشم انداز ایران به چند مسئله مهم پیرامون طرح معامله قرن پرداخته است؛ طرح اقتصادی امریکا برای فراموشی آرمان فلسطین، اسناد اسرائیل از رابطه نزدیک با شاه و اینکه منافع اسرائیل در ایران چه بود. خوانندگان عزیز را به تأمل در این گفت و گو دعوت می کنیم.

مشکل، قرار بود شرکت کنندگان این کنفرانس به دولت ترامپ اعتماد کنند که بعداً پیشنهادهای عادلانه سیاسی ارائه خواهد کرد. در منطق وساطت از نوع سابقه‌ای که ترامپ در دلالتی امور تجاری دارد، این یعنی اول با قیمتی چرب و نرم، فروشنده را راضی کن و بعد در بندها و جزئیات قرارداد، آنچه را می خواهی بنویس.

اما گاردین می گوید این خواسته را به زحمت می توان به کسی قبولاند، زیرا دولت فعلی امریکا به شدت طرفدار اهداف اسرائیل است و آشکارا فلسطینی ها را سرزنش می کند. بی جهت نیست که رهبران همه جناح های فلسطینی، این نشست را تحریم کردند. به قول گاردین همه ابتکارات کوشنر، در حمایت از منافع اسرائیل طراحی شده بود چون خودش به لحاظ ایدئولوژیک با آن همسوست. کوشنر که یک صهیونیست است، اشاره ای کوتاه هم به موضع سیاسی خود کرد. او گفت طرح صلح اعراب که ملک عبدالله پادشاه سعودی در هفده سال پیش ارائه کرد، قابل اجرا نیست و باید به طرح اسرائیل نزدیک شود. طرح عربستان در آن زمان، فرمولی با حمایت بین المللی برای رسیدن به راه حل با تشکیل دو کشور بود.

اعراب فوراً دریافتند که منظور کوشنر، مخالفت با تأسیس کشور مستقل فلسطین است. خانم حنان عشراوی، استاد مسیحی فلسطینی و نماینده ساف در چند دوره پیشین مذاکرات صلح، درباره طرح کوشنر می گوید: «کاملاً از واقعیت دور افتاده. فیل در اتاق، همان موضوع اشغال است.» اشاره او به اشغال فلسطین به عنوان مسئله ای آشکار است که حاضران در تالار کنفرانس نمی خواهند درباره آن صحبت کنند. گاردین می گوید وقتی به موضوعی این چنین زیربنایی بی توجهی می شود مناقشه به جاهای پیش بینی نشده خواهد کشید. امریکا در دوران ترامپ تلاش کرده جایگاه فلسطینی ها را از همیشه ضعیف تر کند. مانع کمک های انسان دوستانه به آوارگان شده، دفترهای خود در کرانه باختری و غزه را تعطیل کرده، دیپلمات های فلسطینی را از واشنگتن اخراج کرده، اقتصاد آن ها را تحت فشار گذاشته و ساختارهای سیاسی آن ها را از بین برده است. اگر رئیس جمهور امریکا همه اختیارات خود را به تانیاهو می داد، آیا روندی غیر از این اتفاق می افتاد؟

#### آیا می توان گفت همه این ها به نفع اسرائیل تمام می شود؟

فلسطینی ها حتی اگر بخواهند در مذاکرات صلح شرکت کنند، چیزی برای معامله ندارند. تانیاهو از این وضع خوشحال است و تصور می کند فلسطینی ها مجبور به قبول همه شرایط او و ترامپ خواهند شد. او نمی تواند درک کند که سازمان های مخالف این نوع طرح ها، یعنی حماس و جهاد اسلامی از همین فشارها سود می برند. افکار عمومی فلسطینی ها بیش از هر زمان دیگری به این نتیجه رسیده که صلح با اسرائیل معنایی ندارد. گاردین می پرسد اگر فلسطینی ها باز هم طرح معامله قرن را نپذیرند، امریکا تا

#### کنفرانس بحرین در ۲۵ و ۲۶ ژوئن ۲۰۱۹ برای طرح موسوم به «معامله قرن» چه دستاوردی داشت؟

« امریکا به نمایندگی جارد کوشنر، داماد و مشاور ارشد ترامپ، طرح این کنفرانس بود. او در افتتاحیه این نشست تأکید داشت طرح های اقتصادی، پیش نیاز برای حل مشکل سیاسی لاینحل در این منطقه است. شبکه الجزیره و روزنامه انگلیسی گاردین تلاش های امریکا برای آشتی بین فلسطینی ها و اسرائیل از راه طرح های توسعه اقتصادی را بررسی کرده اند.<sup>۲</sup>

مبلغ پیشنهاد شده برای سرمایه گذاری در این طرح ها به منظور تشویق فلسطینی ها برای پذیرش طرح ترامپ ۵۰ میلیارد دلار است که احتمالاً بیشتر آن را عربستان و شیخ نشین های خلیج فارس تأمین می کنند. بر اساس این طرح، پول ها باید در کرانه باختری، غزه و کشورهای همسایه که فلسطینی ها در آن ها آواره اند هزینه شود تا اقتصاد آن ها رشد کند. سهم کرانه باختری و غزه ۲۸ میلیارد دلار است که بیشتر آن در کنترل اسرائیل خواهد بود. سهم مصر ۹ میلیارد دلار، سهم لبنان ۶ میلیارد دلار و سهم اردن بیش از ۷ میلیارد دلار است.

محور این نشست، «توسعه اقتصادی به عنوان مقدمه ای برای راه حل پایدار مناقشه» بود، اما هیچ یک از طرفین، آن را تحویل نگرفتند. مقامات فلسطینی در کرانه غربی و غزه، علاقه ای به پیشنهادهای امریکا نشان ندادند و کنفرانس را تحریم کردند، حتی رسانه های اسرائیل هم این نشست را کم اهمیت توصیف کردند و شوقی برای آن نشان ندادند. کشورهای همسایه اسرائیل نیز که باید در جذب این مبلغ برای نگهداری از فلسطینی ها همکاری کنند، یعنی مصر، اردن و لبنان، اشتیاقی به آن نشان ندادند، حتی مقامات لبنانی گفتند پولی که قرار است طبق این طرح به آن ها داده شود رشوه ای بی شرمانه است. به قول گاردین، قرار بود این کنفرانس، راهی نوین برای خروج از رنج های مناقشه فلسطین باشد، اما طرح های آن بیشتر مانند یک مزایده شکست خورده بود که حتی با وجود تسهیلات ارائه شده باز هم خریداری نداشت.

دورویی طراحان این نشست قابل توجه است. طرح اقتصادی امریکا هیچ اشاره ای به ریشه مشکلات اقتصادی فلسطینی ها یعنی اشغال زمین و منابع آن ها و محاصره اقتصادی ندارد. پیشنهادهای آن نیز تکرار ده ها سال تعهدات انجام نشده یا نقض شده کشورهای ثروتمند و سازمان ملل در کمک به آوارگان فلسطینی است. امریکا و اسرائیل در همین سال های اخیر، توافقات مالی خود با تشکیلات خودگردان را زیر پا گذاشته و حتی نهادهای مالی مرتبط را تحریم کرده اند. از سوی دیگر، هیچ توافق سیاسی که این قول ها در چارچوب آن تحقق یابد، وجود ندارد. در نشست بحرین قرار بود هیچ کس درباره مسائل سیاسی صحبتی نکند، چون طراحان می دانستند بحث سیاسی باعث خراب شدن زرق و برق طرح های اقتصادی آن ها خواهد شد. به جای توافق بر سر یک فرمول سیاسی برای حل



نمایش کوشنر نزد شرکت‌کنندگان در نشست اقتصادی «معامله قرن»

کجا پیش خواهد رفت؟ آیا ترامپ همان نوع فشار اقتصادی را که بر ایران وارد می‌کند بر فلسطینی‌ها نیز وارد خواهد کرد؟ آیا به روشی که در ایران دنبال می‌کند دنبال تغییر رژیم آن‌ها خواهد بود؟ یا همین سکوت تأییدآمیز از اشغالگری اسرائیل توأم با توسعه شهرک‌سازی‌ها را ادامه خواهد داد بدون آنکه از حقوق بشر برای فلسطینی‌ها یا وخیم شدن اوضاع معیشتی آن‌ها سخنی بگوید؟

همه این‌ها ممکن است، اما این نشانه شومی برای اسرائیل و امریکا به‌عنوان شرکایی خواهد بود که هر راه صلح‌جویانه را به روی فلسطینی‌ها بسته‌اند. فلسطینی‌ها چیزی برای از دست دادن ندارند، اما اسرائیل در فضای پرتنش آینده، ضررهای زیادی خواهد کرد. اسرائیل با هل دادن فلسطینی‌ها به سوی مخالفان سرسخت خود، در حال تخریب هرگونه راه صلح‌آمیز برای آینده خود است.

ترامپ تلاش دارد ابعاد سیاسی طرح صلح خود را محرمانه نگه دارد، اما در موقعیت‌های دیگر، مخالفت خود با کشور مستقل فلسطینی را به تبعیت از اسرائیل ابراز داشته است. از نظر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، دولت ترامپ می‌خواهد با «سراب و فویر اقتصادی» به اسارت فلسطینی‌ها استمرار دهد. از نظر ساف، صلح بدون پایان اشغالگری و سلطه اقتصادی اسرائیل حاصل نمی‌شود.

**به‌نظر می‌آید روابط مخفی اسرائیل با رژیم‌های عربی، از الگوی روابط اسرائیل با ایران قبل از انقلاب، پیروی می‌کند. این الگو چگونه بوده و چه مدارکی درباره آن در اختیار داریم؟**

«به‌تازگی بیش از ۱۰ هزار سند محرمانه وزارت خارجه اسرائیل درباره روابط با ایران از دهه ۱۹۵۰ تا سقوط رژیم شاه، آزاد شده است. این اسناد فقط شامل روابط سیاسی و کلیاتی از همکاری امنیتی و نظامی می‌شود و جزئیات روابط نظامی و همکاری‌های اطلاعاتی بین دو ارتش و سازمان‌های جاسوسی مוסاد و ساواک را دربرنمی‌گیرد. گزیده‌ای از این اسناد اکنون در آرشیو دولتی اسرائیل در دسترس مراجعان است، اما در مقایسه با اسناد روابط اسرائیل با سایر کشورها، به‌شدت سانسور شده است.»<sup>۳</sup>

اسناد فارسی نهادهای ایرانی در زمینه روابط با اسرائیل در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و نظامی قبلاً در ایران در برخی کتب و نشریات ازجمله کتاب ساواک و دستگاه

اطلاعاتی اسرائیل را مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در دهه ۱۳۸۰ به چاپ رسانده است، اما اسناد طرف اسرائیلی این روابط که به زبان عبری است، اخیراً آن هم به شکل محدود، در

هوانوردی، کشتی‌رانی، لاستیک خودرو، دندان مصنوعی به‌طور گسترده در ایران فعالیت داشتند. در برخی از سال‌ها، ایران از مهم‌ترین بازارهای صادرات اسرائیل بود. دانشگاهیان اسرائیل نیز همکاری نسبتاً مفصلی با دانشگاهیان ایران داشتند.

با همه این‌ها، ایران فقط به شکل دوفاکتو اسرائیل را به رسمیت می‌شناخت. مارس ۱۹۵۰ یعنی کمی پیش از روی کار آمدن دولت مصدق، آغاز این رابطه بود. شاه از شناسایی رسمی اسرائیل پرهیز داشت، چون پس از وقایع سال‌های تشکیل اسرائیل و جنگ‌های طولانی آن با مسلمانان، فضای داخلی ایران به‌شدت مخالف اسرائیل و سیاست هواداری از غرب بود. همچنین ایران در سازمان ملل علیه تقسیم فلسطین رأی داده بود و در صورت شناسایی اسرائیل، جایگاه ایران نزد کشورهای عربی و مسلمان دیگر به‌شدت متزلزل می‌شد.

این پرسش باقی می‌ماند که پس چرا ایران سیاستی چنین دورویانه در پیش گرفت که در صورت افشای آن، با ضربه شدید داخلی و خارجی مواجه می‌شد. ظاهراً شاه که چنین ریسکی را قبول کرده بود، به حمایت امریکا، انگلیس و برخی محافل داخلی قدرت نیاز داشت. همان‌طور که بعضی از کشورهای دیگر با وجود لطمه به روابطشان با جهان اسلام، زیر نفوذ و فشار غرب، اسرائیل را به رسمیت شناختند و با آن رابطه دوستانه برقرار کردند. در آن زمان، اسرائیل هنوز توانایی لازم برای کمک به دوستان دیکتاتور خود را نداشت؛ بنابراین رابطه با اسرائیل سود خاصی برای ایران نداشت، مگر با دخالت و از طریق کشورهای غربی.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه رابطه خود با اسرائیل را توسعه داد و از ۱۳۴۰ در تل‌آویو، دفتر سرّی نمایندگی به راه انداخت. اسرائیل نیز دفتری دائمی و مخفی در تهران تأسیس کرد که در طی زمان، تبدیل به سفارت‌خانه همراه با وابسته نظامی شد. به‌علت حساسیت موضوع، نمایندگان اسرائیل معمولاً از طریق کارمندان وزارت خارجه ایران یا سایر وزارتخانه‌های آن با رژیم شاه تماس نمی‌گرفتند. اسرائیلی‌ها به‌جای مسیرهای رسمی، با گروه خاصی از سیاستمداران و افسران به‌شدت وفادار به شاه

دسترس قرار گرفته است. ایبای ماک،<sup>۴</sup> حقوقدان اسرائیلی، بر اساس این اسناد، تاریخ نانوخته اتحاد اسرائیل با دیکتاتوری شاه ایران را بررسی می‌کند. ماک در زمینه حقوق بشر فعالیت می‌کند و اعلام کرده که هدفش جلوگیری از کمک نظامی اسرائیل به رژیم‌هایی است که مرتکب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت می‌شوند. پرونده ایران شاهنشاهی نمونه‌ای از این موارد است.<sup>۵</sup>

این اسناد نشانگر روابط گسترده و استثنایی اسرائیل با یک کشور حساس است: از یک‌سو، طرف مقابل یعنی ایران، یک کشور مسلمان است با همه ریسک‌هایی که ممکن بود برای اسرائیل داشته باشد. از سوی دیگر، به‌عنوان رژیم دیکتاتوری، روابطی راهبردی با اسرائیل داشته و نقشی محوری در حوزه سیاسی، امنیتی و اقتصادی اسرائیل ایفا می‌کرده است. درحالی‌که روابط اسرائیل در همان دوران با بسیاری از دوستان دیگرش، در فروش سلاح به آن‌ها برای کسب رأی موافق آن‌ها در مجامع بین‌المللی خلاصه می‌شد.

اسرائیل بخشی مهم و در بعضی از سال‌ها همه‌نیازهای نفتی خود را از ایران می‌خرید. ایران هم از اسرائیل به‌عنوان واسطه برای فروش نفت خود به کشورهای مسئله‌دار دیگر مانند آفریقای جنوبی تحت آپارتاید استفاده می‌کرد. این همکاری نفتی به همکاری ایران و اسرائیل برای کنترل امنیتی مسیرهای کشتی‌رانی منجر می‌شد. مثلاً این دو علیه یک کشور مسلمان دیگر؛ یعنی مصر تحت حکومت جمال عبدالناصر همکاری داشتند تا مانع تلاش‌های مکرر ناصر برای اتحاد نظامی و سیاسی اعراب شوند. شرکت‌های اسرائیلی دولتی و خصوصی در زمینه‌های بسیار شامل صنایع نساجی، کشاورزی، کود شیمیایی، لوازم الکتریکی، آب، گاز، ساختمان،

**اسرائیل بخشی مهم و در بعضی از سال‌ها همه‌نیازهای نفتی خود را از ایران می‌خرید. ایران هم از اسرائیل به‌عنوان واسطه برای فروش نفت خود به کشورهای مسئله‌دار دیگر مانند آفریقای جنوبی تحت آپارتاید استفاده می‌کرد. این همکاری نفتی به همکاری ایران و اسرائیل برای کنترل امنیتی مسیرهای کشتی‌رانی منجر می‌شد**



مثیر عزری، سفیر اسرائیل در ایران از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲

از جمله در ساواک و ارتش، با این رژیم در تماس بودند. یک رابط مستقیم اسرائیل با شاه، وزیر دربار، اسدالله علم بود.

علاوه بر اسناد فوق، خاطرات مثیر عزری،<sup>۶</sup> سفیر اسرائیل در تهران، نیز منبع مهمی برای شناخت نفوذ اسرائیل بین نخبگان رژیم شاه است، اما شامل مطالب حساس نمی‌شود. این خاطرات در سال‌های اخیر در ایران نیز به چاپ رسیده است. عزری یک یهودی اصفهانی بود که در ۱۹۵۰ به اسرائیل مهاجرت کرد و از سوی آژانس یهود به‌عنوان مسئول انتقال یهودیان ایران و عراق به اسرائیل منصوب شد.<sup>۷</sup> عزری در سال ۱۹۵۷ از سوی نخست‌وزیر اسرائیل دیوید بن گوریون<sup>۸</sup> به‌عنوان نماینده ویژه در تهران حکم گرفت. سپس از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ سفیر و فرد کلیدی برای گسترش روابط اسرائیل با ایران بود. عزری مدال‌های متعدد از شاه و دولت ایران گرفت، از جمله مدال تاج که بالاترین مدال ایران بود. او در سال ۲۰۰۰، نوشتن خاطراتش با نام میراث کوروش را کامل کرد و آن را به عبری، فارسی و انگلیسی منتشر کرد.

دسترسی ما به همه این مدارک، تنها پس از انقلاب میسر شده است. در زمان رژیم سابق، اسرائیل تلاش داشت رابطه خود با شاه و به‌ویژه دخالت خود در سازمان‌های امنیتی ایران و سرکوب مردم را پنهان کند. با این حال، ایرانیان متوجه ابعادی از این رابطه شده بودند. یکی از دلایل نفرت مردم از رژیم شاه که منجر به سقوط او شد، آگاهی کلی از همین رابطه و همکاری نظامی و امنیتی ارتش و ساواک با اسرائیل بود، گرچه اسناد و جزئیات همچنان محرمانه بود. در واقع، دورویی و پنهان‌کاری که از ابتدا در هنگام به رسمیت شناختن اسرائیل، باعث نگرانی شاه از افشای آن بود، آن قدر گسترده شد که در نهایت به مشکلی اساسی برای آن رژیم تبدیل شد.

### همکاری اسرائیل با شاه چگونه بر فضای سیاسی ایران سایه می‌انداخت؟

«مأموران اسرائیل نقش مهمی در حفظ متحد خود یعنی شاه در ایران داشتند. از دهه ۱۹۵۰ تا زمان انقلاب، اسرائیل پیگیر سرکوب مخالفان شاه در ایران بود. مأموران نظامی و امنیتی اسرائیل در ایران، مسئول آموزش ساواک و روش‌های شکنجه بودند. نیز در سامان دادن به ارتش شاه برای سرکوب قیام‌ها از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان انقلاب نقش داشتند. جزئیات این اقدامات در اسناد آزاد شده نیامده، اما سندها نشانگر توجه خاص اسرائیل به این زمینه است.

بر اساس یکی از اسناد، در ۹ سپتامبر ۱۹۶۳؛ یعنی سه ماه پس از قیام ۱۵ خرداد، مدیر بخش خاورمیانه وزارت خارجه اسرائیل نوشت تعدادی از شعارهای این تظاهرات، ضداسرائیلی بود که با تلاش دولت، این فضا به طور کامل محو شد. به‌قول او: «نباید اجازه داد که روابط اسرائیل با ایران به‌عنوان عاملی برای این وقایع معرفی شود.» همچنین در ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۶ یک دیپلمات اسرائیلی در تهران به تل‌آویو گزارش داد که شاه و نخبگان حاکم اطمینان یافته‌اند که: «هیچ خطر داخلی توسط مخالفان چپ‌گرا

متوجه رژیم نیست و نیروهای امنیتی قادر به سرکوب هر جنبش زیرزمینی یا نیروی مقاومتی هستند.» اسرائیل تلاش شاه برای توصیف دموکراتیک از خود را نیز پیگیری می‌کرد. بر اساس اسناد آزاد شده، شاه به‌شدت متکی بر حزب حاکم «ایران نوین» بود، اما سعی داشت نوعی جناح مخالف هم درون سیستم طراحی کند. بر اساس یک سند وزارت خارجه اسرائیل به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۶۴ شاه از حزب «مردم» به‌عنوان اپوزیسیون ساختگی در نظام تک‌حزبی خود بهره می‌برد تا کاراکتری دموکراتیک برای مجلس ایران ترسیم کند. ارزیابی سفارت اسرائیل در ۸ مارس ۱۹۶۷ در زمینه اقدامات شاه برای تصویب لایحه موسوم به حمایت از خانواده این بود: «باید پذیرفت که این قانون جدید، مثالی کلاسیک از منافع یک رژیم تمامیت‌خواه روشن‌فکر است.»

اسرائیل به روابط ایران و اعراب هم حساس بود. در دیدار آبا اینس،<sup>۹</sup> وزیر خارجه اسرائیل و همتای ایرانی‌اش، عباس آرام، در ۱۹ دسامبر ۱۹۶۴ وزیر خارجه ایران با ستایش از روابط طرفین گفت ایران با هیچ کشوری چنین رابطه نزدیکی ندارد. مثیر عزری در ۵ مه ۱۹۶۵ درباره دیدارش با عباس آرام گزارش داد که آرام از بروز برخی فعالیت‌های اسرائیل در ایران و لطمه آن به روابط ایران با کشورهای عربی نگران است. عزری در پاسخ به وزیر خارجه ایران گفت «با وجود تلاش‌های ایران، ما باور نداریم که اعراب هرگز با ایران دوستی کنند. دوستی اسرائیل و ایران، ما را ملزم می‌کند که آنچه درباره اقدامات اعراب علیه منافع بسیار حیاتی ایران می‌دانیم، به ایران یادآوری کنیم.» در همین راستا، کارشناسان اسرائیلی در نظام تبلیغاتی ایران علیه ناصر کار می‌کردند.

در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ مدیر بخش خاورمیانه در وزارت خارجه اسرائیل طی سندی نوشت: «روابط ایران و اسرائیل نوعی اتحاد مخفی نانوشته است که امتیازات متعددی را در حوزه‌های اقتصاد، امنیت، خاورمیانه و مبارزه با ناصریسم به اسرائیل می‌دهد.» بر اساس این سند، اسرائیل از طریق «بازسازی

هوایماهای مسافری و نیروی هوایی ایران، سود مالی بزرگی برده... همکاری بسیار نزدیک اطلاعاتی با بهره‌گیری کامل از سرزمین ایران را به دست آورده... با همکاری نزدیک ارتش‌های اسرائیل و ایران... وابسته‌های نظامی اسرائیل در تماس روزانه با ژنرال‌های ایران هستند... خرید ایران از صنایع نظامی اسرائیل در مراحل پیشرفته‌ای از مذاکرات است.» اسناد آزاد شده اسرائیل شامل جزئیات همکاری اسرائیل با ساواک نیست، اما اشاراتی کوتاه در آن‌ها وجود دارد. این همکاری آن قدر حساس بوده که جزئیات آن همچنان سانسور می‌شود. یک دلیل آن، روش‌هایی است که هنوز در روابط اسرائیل با نهادهای اطلاعاتی سایر کشورهای دیکتاتوری و گروه‌های تروریستی کاربرد دارد.

سال ۱۹۶۷ یک سال کلیدی در تاریخ اسرائیل است که طی جنگ شش‌روزه در آن، اکثر اراضی فلسطینی‌ها به‌علاوه جولان به اشغال در می‌آید تا بر اساس آن، اسرائیل به مرزهای کنونی خود برسد و آن را رها نکند. روابط ایران و اسرائیل در آن سال قابل توجه است. امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ایران، در ۴ ژانویه ۱۹۶۷ طی تلگرامی، از یعقوب نيمرودی،<sup>۱۰</sup> وابسته نظامی اسرائیل در تهران خواست تا آموزش رئیس محافظان نخست‌وزیری را برنامهریزی کند. نيمرودی افسر ارشد موساد در ایران و از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۹ نماینده نظامی و اطلاعاتی اسرائیل در رژیم شاه بود. یک ماه بعد، طبق گفته هویدا در ملاقاتش با مثیر عزری سفیر اسرائیل: «به فرمانده ژاندارمری ایران دستور خرید مسلسل یوزی را داده و بودجه لازم برای آن را نیز طبق سفارش وابسته نظامی اسرائیل در تهران اختصاص داده است.»

### آیا می‌توان گفت شاه در توسعه طلبی اسرائیل شریک بوده است؟

«طبق یک سند، در ۱۳ آوریل ۱۹۶۷ اسحاق رابین، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش اسرائیل، پس از گفت‌وگویی با شاه، از آگاهی او بر اوضاع و به‌خصوص مسائل نظامی و امنیتی سخن گفت. دو ماه بعد، توسعه‌طلبی اسرائیل در جنگ شش‌روزه



ملاقات ارتشبد حسن طوفانیان و ارتشبد بهرام آریانا (اول و دوم از چپ) با ژنرال‌های اسرائیلی در مقر ارتش اسرائیل در ۱۹۷۵

**شده و پایداری رژیم از طریق عملیات پلیسی حفظ می‌شود.** در ژوئن ۱۹۷۶ سفیر وقت اسرائیل در تهران، اوری لوبرانی<sup>۱۵</sup> در سندی می‌گوید: «احساس بسیاری از ایرانیان آن است که جایگاه شاه به سرعت در حال افول است و این فرآیند قابل برگشت نیست و سرانجام به شکست او و تغییر اساسی در شکل حکومت ایران منجر خواهد شد. بسیار سخت است که زمانی را برای این امر تخمین بزنیم. طبق برآورد شخصی من که بر اساس هیچ داده عینی هم نیست، تحقق این موضوع، کم و بیش طی پنج سال آینده خواهد بود. هیچ پاسخی نداریم که چه کسی یا چه چیزی جانشین رژیم کنونی خواهد شد. عاقلانه است که بگوییم سلطنت پایان می‌یابد و حداقل در مرحله ابتدایی، افسران نظامی جایش را خواهند گرفت. سؤال بزرگ این است که رهبر این افراد چه کسی خواهد بود و در چه مسیری حرکت خواهد کرد... اگر حکومت شاه افول کند، عواقب وخیمی برای روابط اسرائیل و ایران خواهد داشت. بهترین وضع برای اسرائیل، رژیم فعلی شاه است.» از جمله منافع بقای شاه در نظر او، تأمین نفت اسرائیل و هزینه پروژه‌های امنیتی است که برای اقتصاد اسرائیل اهمیت دارد.

در سندی از ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ یعنی ۶ مهر ۱۳۵۷ لوبرانی سفیر اسرائیل به وزارت خارجه خود گزارش داد که به دنبال تظاهرات عظیم علیه رژیم، با شاه ملاقات کرده و شاه همچنان مدعی است که کمونیست‌ها پشت همه این تظاهرات هستند. شاه درباره روابط او و ایران پرسید و لوبرانی پاسخ داد «علاوه بر رئیس ساواک، همواره با ارتشبد طوفانیان کار می‌کند.» حسن طوفانیان از سال ۱۳۴۲ تا پایان حکومت پهلوی، مسئول خرید اقلام نظامی ایران بود. او مورد اعتماد و حمایت مستشاران آمریکایی و کمیته نظامی پیمان سنتو بود و نقش مهمی در معاملات اسلحه ایران بازی می‌کرد. طوفانیان جانشین وزیر جنگ نیز بشمار می‌رفت و پس از انقلاب با کمک آمریکا از ایران فرار کرد، زیرا اسرار زیادی از فساد در معاملات تسلیحاتی آمریکا و دولت آن می‌دانست.

اسرائیل نمی‌توانست رابطه‌ای با اعراب داشته باشد، پس برای دور زدن و تضعیف اعراب، باید روابط خود را با کشورهای پیرامونی واقع در آن سوی جبهه اعراب تقویت می‌کرد و این شامل ایران، ترکیه و ایتوبی می‌شد. از سوی دیگر، اسرائیل کوچک می‌خواست از امکانات کشور بزرگی مثل ایران برای بازار محصولات، تأمین انرژی، تمرین نظامی و به‌طور کلی، گسترش نفوذ خود در منطقه بهره‌برد. به همین دلیل، آمریکا از ایران می‌خواست که بسیاری از درخواست‌های خود را برای اسرائیل بفرستد. مقاطعه‌کاران اسرائیلی در حوزه‌های مختلف در قالب قراردادهای درازمدت برای ایران کار می‌کردند. مثلاً پلیس ایران برای آموزش کار با تجهیزات مخابراتی، نیروهای خود را به شعبه شرکت موتورولا در اسرائیل می‌فرستاد. همچنین بر اساس تلگرامی به تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۷۵ از سفارت اسرائیل در تهران به وزارت خارجه خود، دولت ایران خواستار آموزش کامل پلیس ایران نزد پلیس اسرائیل شد. پلیس اسرائیل نیز از تعلیمات و تجارب خود در سرکوب فلسطینی‌ها برای آموزش به پلیس رژیم شاه استفاده می‌کرد.

گلدمایر، نخست‌وزیر اسرائیل، در سال ۱۹۷۲ با شاه ملاقات کرد و در سندی به تاریخ ۱۹ مه آن سال گفت «شاه فکر می‌کند روابط و همکاری بین کشورهایی که در مقابل کمونیسم ایستاده‌اند، باید مستحکم شود: ایران، اسرائیل، ترکیه و ایتوبی.» این‌ها دقیقاً همان کشورهایی بودند که اسرائیل برای راهبرد پیرامونی خود علیه کشورهای عربی در نظر داشت. در اکتبر ۱۹۷۳ اسرائیل در جنگ رمضان غافلگیر شد و مدتی بعد، گلدمایر سقوط کرد و اسحق رابین جایش را گرفت. این نخست‌وزیر جدید اسرائیل نیز به ایران رفت و بر اساس سندی به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۷۴ با سران سازمان‌های امنیتی ایران دیدار کرد.

در دهه ۱۹۷۰ اسرائیل بار دیگر، نگران ناپایداری رژیم شاه شد. گزارش وزارت خارجه اسرائیل در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۲ می‌گوید: «**ناآرامی اجتماعی در میان دانشجویان و روشنفکران آشکار**

با اشغال قدس، کرانه باختری، غزه، جولان و سینا به نتیجه رسید.

سفیر اسرائیل در ۲۹ آگوست ۱۹۶۷ طی سندی می‌گوید: «ما روابطی نزدیک، دوستانه و عملیاتی بین ارتش و نهادهای امنیتی اسرائیل با هم‌تایان ایرانی آن‌ها برقرار کرده‌ایم که شامل اجرای برنامه‌ها و مأموریت‌های مشترک و دارای اهمیت ملی، و دیدارهای مستمر دوجانبه بین سران نیروهای مسلح و مقامات برجسته می‌شود... مسائل امنیتی مختلفی که برای اسرائیل حیاتی است با همکاری نزدیک ایرانیان حل شده‌اند... وابسته نظامی ما روابط گسترده‌ای با ارتش ایران دارد... مذاکرات سطح بالا برای خرید میلیون‌ها دلار تجهیزات اسرائیلی به انجام رسانده‌اند... فرماندهان ارتش و نهادهای امنیتی اسرائیل بارها با شاه دیدار داشته‌اند... ارتش ایران به ارتش و نهادهای امنیتی اسرائیل به‌عنوان متحد خود می‌نگرد... امروز سرهنگ نیمرودی، وابسته نظامی اسرائیل در محافل ارتشی یک قهرمان محسوب می‌شود.»

طبق یک سند اسرائیلی به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۶۷ «ایران رژیم‌های عرب انقلابی را نه تنها منبعی از ملی‌گرایی افراطی عربی می‌داند بلکه به‌عنوان تهدیدی برای رژیم سلطنتی خود تلقی می‌کند. این موضوعی مناسب و شوق‌برانگیز است، نه فقط در روابط نزدیک بین نهادهای امنیتی ما و ایران، بلکه در فضای دیپلماتیک در پایتخت‌های غربی، بویژه ایالات متحده و بریتانیا، و حتی از لحاظ همکاری در خاورمیانه در مقابل کردها و یمنی‌ها.»

با این حال، نزدیکان شاه که نگران علنی شدن روابط بودند، بارها به رسانه‌های اسرائیل اعتراض می‌کردند که دست از گزارش درباره روابط دو کشور بردارند. بخشی از شوق اسرائیلی‌ها برای نشر این اخبار مربوط به فروش محصولات شرکت‌های اسرائیلی بود که در آن سال‌ها به ده‌ها میلیون دلار می‌رسید. این تجهیزات شامل صنایع نظامی، هواپیمایی، مخابراتی بود. مثلاً شعبه شرکت مخابرات و الکترونیک آمریکایی موتورولا<sup>۱۶</sup> در اسرائیل و شرکت صنایع الکترونیک و باتری‌سازی اسرائیلی تادیران<sup>۱۷</sup> به‌عنوان شعبه‌ای از یک شرکت فرانسوی از این زمره بودند. فعالیت این دو شرکت و برخی دیگر، در یک سند وزارت دارایی اسرائیل درباره ایران به تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۷۳ ذکر شده است.

### چرا ایران این محصولات را مستقیماً از تولیدکنندگان غربی آن‌ها نمی‌خرد؟

فیلم مستند جالبی به نام «قبل از انقلاب»<sup>۱۸</sup> (۲۰۱۳) را دان شادور<sup>۱۹</sup> درباره روابط نظامی و اقتصادی اسرائیل با رژیم شاه ساخته است که به این سؤال نیز پاسخ می‌دهد. سازنده فیلم، فرزند یکی از هزاران مستشار اسرائیلی است که در ایران قبل از انقلاب، زندگی و برخلاف اکثر ایرانیان، با حقوق بالایی کار می‌کردند. بسیاری از اوقات، زمانی که ایران برای خرید از تولیدکنندگان این نوع تجهیزات در آمریکا و برخی دیگر از کشورهای غربی اقدام می‌کرد، دولت‌های آن‌ها برای حمایت از اقتصاد و جایگاه جهانی اسرائیل، رژیم شاه را به خرید از اسرائیل ارجاع می‌دادند.

لوبرانی درباره ملاقاتش با شاه در سند فوق می گوید «شاه آدمی به نظر می آید که به دردسر گرفتار شده. او دیگر آن مردی که می شناختیم نیست، از محیط واقعی دور افتاده و گاهی به نقطه‌ای خیره می شود. بدون شک، او دچار کابوسی شده که به این زودی از آن خلاص نمی شود. او وحشت زده و بی اعتماد به آینده است. نگران کننده تر از هر چیز این است که او ظاهراً با سرنوشته خود کنار آمده و هیچ میل محکمی برای به دست گرفتن امور و تغییر آن ندارد.»

## آیا اسرائیل جایگزینی هم برای شاه در نظر داشت؟

اسرائیل نمی خواست نفوذ خود در ایران را تحت هیچ شرایطی از دست بدهد. اگر قرار بود شاه سقوط کند، امید اسرائیل به جایگزینی او با یک رژیم نظامی بود. در تلگرامی به تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ یعنی ۹ دی ۱۳۵۷ مدیر بخش خاورمیانه در وزارت خارجه اسرائیل نوشت بهترین گزینه برای اسرائیل این است که «ارتش با نهایت شدت وارد عمل شده و رژیمی نظامی را با دولت واقعاً نظامی مستقر کند. این می تواند به شکل کودتای نظامی توسط خود ارتش و یا با رضایت ضمنی شاه انجام شود.» همین مقام اسرائیلی، طی تلگرامی در ۸ ژانویه ۱۹۷۹ نوشت که اگر انقلابیون به قدرت برسند، روابط با اسرائیل قطع خواهد شد، اما امید می رود که ارتش حکومت آن‌ها را ساقط کند و ایران شاهد «شکل جدیدی از ادامه حکومت فعلی و یا بهتر اینکه دارای حکومتی نظامی باشد و حضور اسرائیل با پرده پوشی بیشتری ادامه یابد.»

اسرائیلی‌ها در آخرین روزهای رژیم سلطنتی و کمی پس از آن، به شدت در تب و تاب بودند. در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ یعنی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دولت اسرائیل دستور تخلیه آخرین مأموران سفارت خود در تهران به ویژه سفیر جدیدش، یوسف هارملین<sup>۱۶</sup> را صادر کرد. او از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ و دوباره از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ رئیس سازمان امنیت داخلی اسرائیل موسوم به شین بت<sup>۱۷</sup> بود و سابقه سفیری در آفریقای جنوبی را نیز داشت. شین بت مسئول سرکوب فلسطینی‌ها و حفاظت از مقامات و مراکز حساس اسرائیل است. مأموریت چنین فردی به عنوان سفیر اسرائیل در ایران دوران انقلاب، اهمیت امنیتی این پست را نشان می دهد.

موشه دایان<sup>۱۸</sup> وزیر خارجه وقت اسرائیل، در نظر داشت که با وجود تخلیه سفارت، یک نماینده را باقی بگذارد. یک سند اسرائیلی در این زمینه می گوید: «وزیر خارجه طی دستوری از مدیرکل خواست پس از تأیید موساد<sup>۱۹</sup> مبنی بر تخلیه افراد ما،

امکان باقی گذاشتن یک نفر در پست دیپلماتیک را بررسی کند تا خط ارتباطی قطع نشود. نباید ترک آنجا رسماً اعلام شود. اگر هارملین بخواهد (رسماً) خارج شود، با توجه به سابقه‌اش به عنوان رئیس شین بت، در خطر دستگیری قرار خواهد گرفت.» البته فیلم مستند و اسرائیلی «قبل از انقلاب» نشان می دهد بیشتر اسرائیلی‌ها در ماه‌های آخر حکومت شاه، ایران را ترک کردند و فقط عده‌ای که مأموریت امنیتی و سیاسی ویژه داشتند، باقی ماندند. این عده نیز پس از ۲۲ بهمن و ترک سفارتخانه، در تهران پنهان شدند تا اینکه حدود یک هفته بعد، با گذرنامه جعلی و همکاری سفارت آمریکا از ایران خارج شدند.

اسرائیل هنوز امیدوار بود با حکومت جدید رابطه‌ای داشته باشد. بر اساس یک سند، سه روز بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی، موشه دایان گفت: «مرحله فعلی، نهایی نشده و یک وضعیت انتقالی به دوره‌ای جدید است. تصور می رود که نفوذ چپ‌گرایان افراطی رشد کند و به علاوه، فضای مذهبی تغییر کند و بیگانه‌هراسی توسعه یابد.» پس از انقلاب، اسرائیلی‌ها در همکاری با آمریکا و نظامیان طرفدار شاه برای طراحی کودتا به منظور سرنگونی جمهوری اسلامی نقش داشتند. لوبرانی، سفیر سابق اسرائیل در ایران، در فیلم مستندی که پس از انقلاب از او ضبط شده، می گوید که اسرائیل می تواند به کمک یک نیروی داخلی که آمادگی قتل ۱۰ هزار ایرانی را داشته باشد، نظام کنونی ایران را ساقط کند. هدف از چنین عملیاتی، آوردن رژیمی در ایران است که ادامه‌دهنده سیاست شاه در همراهی با اسرائیل باشد. در روزهای پس از پیروزی انقلاب، امید موشه دایان به اختلافات داخلی در این دوران، با امید دیگر او یعنی وابستگی ایران به خارج تقویت می شد. این‌ها می توانست گذرا بودن حکومت جدید ایران و بازگشت نظامیان رژیم سابق به قدرت را تسهیل کند. طبق سند فوق سه روز پس از سقوط رژیم، موشه دایان معتقد بود ایران بخصوص پس از خروج مستشاران امریکایی، باز هم به خارجی‌ها نیاز دارد تا بتواند سلاح‌های پیچیده‌اش را اداره کند. البته دایان نگرانی خود از سرنوشته اقلیت یهودی در ایران را نیز ابراز کرد و گفت «باید نگران تأثیر وقایع ایران بر سایر کشورهای منطقه مثل مصر، عربستان سعودی، اردن، سودان و مراکش باشیم که همانند آن، حقوق مدنی را رعایت نمی کنند.»

اسرائیل از برقراری حکومت دموکراتیک و مردمی در هر کشور مسلمان، هراسی تاریخی دارد؛ زیرا از یک سو می داند که احساس ملت‌های مسلمان نسبت به اسرائیل بسیار منفی است، و از سوی دیگر می داند که کنار آمدن و بستن معاهده صلح با تحمیل شرایط اسرائیل، فقط با وجود دیکتاتورها و شیوخ فاسد در کشورهای مسلمان ممکن است

خود تربیت کند که برخی از مسئولیت‌ها را بر دوش بگیرند؛ و اگر همه چیز در کشور در دست خودش بود، پس اشتباهاتش هم فقط متعلق به خودش بود. مسئله فساد نیز وجود داشت. انقلاب در ایران در سطح توده‌هاست و حسی قوی از ملی‌گرایی وجود دارد. می توان امید داشت ایرانیان عوامل اصلی در منافع ملی خود را درک و بر اساس آن عمل خواهند کرد.»

نگرانی اسرائیل فقط از دست دادن پایگاهش در ایران نبود، بلکه شامل ترس از پیروی توده‌های مردم خاورمیانه از ایرانیان و براندازی رژیم‌های آن‌ها نیز می شد. اسرائیل از برقراری حکومت دموکراتیک و مردمی در هر کشور مسلمان، هراسی تاریخی دارد؛ زیرا از یک سو می داند که احساس ملت‌های مسلمان نسبت به اسرائیل بسیار منفی است، و از سوی دیگر می داند که کنار آمدن و بستن معاهده صلح با تحمیل شرایط اسرائیل، فقط با وجود دیکتاتورها و شیوخ فاسد در کشورهای مسلمان ممکن است.

در همان روز که موشه دایان با هارولد براون تماس گرفت، دایان جلسه‌ای با مدیرکل‌های زیر دست خود برگزار کرد. مدیر تحقیقات سیاسی وزارت خارجه اسرائیل به او گفت مسئله مهم «کاراکتر اجتماعی، اقتصادی و عمومی این قیام است که ثابت کرد توده‌ها در خیابان‌ها می توانند یک رژیم مسلح به تانک، مدرن‌ترین سلاح‌ها و نیروی هوایی را ساقط کنند... این به عقیده من، نشانه‌ای از خطر برای همه رژیم‌های منطقه از جمله حکومت‌های رادیکال است.» این پیش‌بینی در دهه‌های بعد و تا زمان ما بارها محقق شد و هر بار، اسرائیل و آمریکا الگویی کمابیش شبیه دوران شاه را برای مقابله با آن دنبال کردند.

## پی‌نوشت:

- Jared Kushner
- <https://www.aljazeera.com/news/2019/06/led-bahrain-workshop-palestine-latest-updates-190624092422392.html>
- <https://www.theguardian.com/world/2019/jun/26/jared-kushner-deal-of-the-century-israel-palestine-bahrain>
- <https://www.archives.gov.il/en/chapter/ayatollah-ruholla-khomeinis-rise-power-iran/>
- Eitay Mack
- <https://lloblog.com/the-unwritten-history-of-israels-alliance-with-the-shahs-dictatorship/>
- Meir Ezri
- <http://gulfc.haifa.ac.il/index.php/about/about-the-benefactor>
- David Ben-Gurion
- Abba Eban
- Ya'akov Nimrodi
- Motorola
- Tadiran
- Before the Revolution
- Dan Shadur
- Uri Lubrani
- Yossef Harmelin
- Shin Bet
- Moshe Dayan
- Mossad
- Harold Brown

# جوشش دیگ ناسیونالیسم عرب

از تجربه ۲۰۰۶ تا تجربه ۲۰۱۹

شد که اگر جنگ پایان نیابد تظاهرات مردمی علیه سران این کشورها شکل خواهد گرفت. در این رهگذر بود که جنگ پایان یافت. در این جنگ، اسرائیل هزار نفر از شهروندان بی گناه لبنان را در بمباران کشت و در بعضی موارد بمباران به قدری شنیع بود که صدای کاندولیزا رایس را هم درآورد. با وجود اینکه برخی از صاحب نظران پایانی برای ناسیونالیسم عرب قائل اند، اتفاقات سال ۲۰۰۶ نشان داد توده های عرب در ظاهر ساکت هستند، اما در لایه های زیرین جامعه علیه اسرائیل حرکت دارند. جنگ سی و سه روزه این مسئله را به خوبی نشان داد. به تدریج ناسیونالیسم عرب ابعاد مذهبی هم پیدا کرد. تکوین حزب الله لبنان هم در پروسه دفع تجاوز اسرائیل به لبنان شکل گرفت. بدین معنا که اسرائیل در ۱۹۸۲ تجاوز خود را تا قلب بیروت گسترش داد. وقتی ناوهای فرانسه و آمریکا به کمک اسرائیل آمدند این دفع تجاوز به یک مبارزه ضد امپریالیستی ارتقا یافت.

بوش پسر که از خاورمیانه بزرگ و دموکراتیک دم می زد در واقع هدفش اسرائیل بزرگ بود، در عمل با دو تجربه جانگناه روبرو شد. در مصر اخوان المسلمین با شعار آزادی ۸۵ کرسی پارلمان را به دست آوردند. حسنی مبارک به آمریکا گفت نتیجه فضای باز چیزی جز پیروزی تندروها و رادیکالیسم نیست. تجربه دوم انتخابات فلسطین بود که گرچه فکر می کردند جریان محمود عباس رأی چشمگیر می آورد، اما عملاً حماس ۷۰ درصد آرای فلسطینی ها را به دست آورد و در پی تشکیل کابینه، اسرائیل به غزه تهاجم کرد و برخی از وزرا را ربود. در این تجربه هم که آخرین باری است که اسرائیل اجازه انتخابات آزاد داد فضای دموکراتیک علیه اسرائیل و آمریکا عمل کرد. این دو تجربه و نظرسنجی های مختلف نشان داد لایه های جامعه اشغالگری و تبعیض نژادی اسرائیل را بر نمی تابد. در جریان بهار عربی اسرائیل و عربستان در برابر انتخابات ریاست جمهوری مصر که برای اولین بار انتخابی و دموکراتیک بود به شدت موضع گرفتند و در نهایت هم با کودتا آن را سرنگون کردند. تونس با تدبیرهایی سعی کرد اشتباهات مرسى را تکرار نکند و دموکراسی خود را تاکنون حفظ کرده. در جریان اعتراضات بحرین مردم کاخ سلطنتی را محاصره کردند



جمال عبدالناصر

زنده یاد جمال عبدالناصر در کتاب انقلاب مصر می نویسد انقلاب در سه مرحله قابل استمرار است: مرحله اول با ناسیونالیسم عرب؛ مرحله دوم ناسیونالیسم افریقا؛ و در مرحله سوم که این دو ناسیونالیسم تاب و توان نیاورند باید به اسلام و نیروی مسلمانان متوسل شد.

پس از جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ و حمله برق آسای اسرائیل به مصر و اردن و سوریه، عده ای از متفکران تحلیل کردند دوران ناسیونالیسم عرب به پایان رسیده است. در اکتبر ۱۹۷۳، اسرائیل از مصر شکست محدودی خورد ولی از آنجا که در پی آن پیروزی، مذاکراتی با اسرائیل شروع شد و به پیمان کمپ دیوید منجر شد آن را پایان ناسیونالیسم عرب تلقی کردند.

فرازونشیب های بسیاری در ناسیونالیسم عرب بوده است که فرصت مستقلی می طلبد، اما در این مختصر سعی بر این است که جنگ سی و سه روزه ۲۰۰۶ بین حزب الله لبنان و اسرائیل را بررسی کنیم. هرچند این جنگ ابعاد زیادی داشت، ولی در این مقاله به یک عنصر آن یعنی ناسیونالیسم عرب (در برابر اشغالگری اسرائیل با حمایت آمریکا) توجه می شود. بر اساس اطلاعاتی که در مقالات مختلف منتشر شد پیش از درگیری اسرائیل و حزب الله لبنان حاکمیت های عربستان، امارات و مصر متحد شدند و در اتحاد پنهان با اسرائیل و آمریکا بر آن شدند مقاومت حزب الله لبنان را پایان داده و آن را سرکوب کنند. خانم کاندولیزا رایس، وزیر خارجه بوش پسر، در کشاکش این جنگ گفت هدف آمریکا زایش خاورمیانه جدید است، هرچند با درد زایمان مواجه هستیم. جان بولتون که از زمره تنوکان هاست هم گفت ارزش یک شهروند اسرائیل برابر ده شهروند فلسطینی است و نیت تبعیض آمیز و آپارتاید گونه خود را بیان کرد. مردم کشورهای عرب از تلویزیون های قهوه خانه ها داستان مقاومت های حزب الله برابر اسرائیل را دنبال می کردند. هرچه این مقاومت ادامه پیدا می کرد اسرائیل ضربات کاری تری می خورد. در همین جنگ، تانک های مرکابای اسرائیل مورد اصابت موشک هایی که از سوریه به لبنان منتقل شده بود قرار می گرفت و از کار می افتاد. نقش استراتژیک این تانک ها در ارتش اسرائیل به گونه ای بود که هر تانک مستقیماً با ستاد جنگ ارتباط داشت. از طرف دیگر حسن نصرالله در یک سخنرانی، هم زمان سرنگونی یکی از کشتی های مجهز جنگی اسرائیل را اعلام کرد؛ همچنین چند ناو جنگی دیگر. به دلیل آن ایستادگی و مقاومت از آن به بعد کشتی ها و ناوچه های جنگی اسرائیل به سواحل لبنان نزدیک نشدند. افسانه شکست ناپذیری ارتش اسرائیل به شدت خدشه دار شد. سران عربستان و امارت که در ابتدای جنگ نیت نابودی حزب الله لبنان را داشتند، هرچه جنگ ادامه پیدا می کرد و مقاومت افزایش می یافت، به نقطه عطف جدید رسیدند و آن جوشش ناسیونالیسم عرب بود که سران خود را به خیانت متهم می کردند که چرا در رویارویی حزب الله و اسرائیل از اسرائیل حمایت می کنند. مطبوعات راهبردی نوشتند در این مقطع و در این نقطه عطف، دیگ ناسیونالیسم عرب به حدی جوشید و برافروخته شد که به سران کشورهای عرب فشار آورد و این فشار به نوبه خود به آمریکا و اسرائیل منتقل



و عربستان به سرعت بحرین را به اشغال نظامی خود درآورد. این‌ها همه نشان می‌دهد ناسیونالیسم عرب در پیوند با اسلام از بین نرفته است.

مطلب دیگر معامله قرن، پروژه‌ای امریکایی-اسرائیلی است که می‌خواهد به ظاهر عمران و آبادی را به جای صلح بنشانند. بدین معنا که فلسطینی‌ها را با پول بخرند و آن‌ها را از سرزمین‌شان کوچ دهند، فلسطینی‌های مهاجر حق برگشت نداشته باشند و پروژه دو دولت کنار هم منتفی شود. به تدریج هم شهروندان عرب‌تبار و فلسطینی‌تبار اسرائیل که جمعیتی یک و نیم میلیون نفری هستند از اسرائیل بیرون بروند. در نهایت هویت اسرائیل که ابتدا تظاهر می‌کردند دموکراتیک است صد در صد یهودی می‌شود و شتابان به سمت تبعیض نژادی و آپارتاید می‌رود.

انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به قدس، منضم کردن جولان به اسرائیل و قطع کردن کمک‌هایی که به فلسطینی‌ها می‌شد در برنامه معامله قرن می‌گنجد. محمود عباس در یک نطق چهارساعته که در نشریه چشم‌انداز ایران شماره ۱۱۰ هم منتشر شد این روند منحوس را سیلی قرن نامید که باعث خوشبختی است. از یک سو اتحاد حکومت‌های عربستان و امارات و بحرین با اسرائیل هر روز شفاف‌تر و عمیق‌تر و تشکیلاتی‌تر می‌شود.

این چیزی است که توده‌های عرب و مسلمان برنمی‌تابند. به نظر می‌آید حرکت مردم الجزایر و حرکت مردم سودان چشمه‌هایی از این نهر خروشان باشند. تا جایی که مصر یعنی یک نظام کودتاگر اعلام کرد در ائتلاف عربی علیه یمن نیست و از روسیه تقاضای خرید سوخوی ۳۵ کرد. هم زمان اعلام کرد معامله قرن قابل اجرا نیست چرا که فلسطینی‌ها آن را نمی‌خواهند. به نظر می‌رسد السیسی از آتش زیر خاکستری که در مصر وجود دارد نگران است. چرا که ۵۰ نفر از سران اخوان را اعدام کرده و سازمان‌ها و خانواده‌های آن‌ها را هم عمیقاً سرکوب کرد. اخوان در سرزمین مصر و عربستان و امارات که شانه به شانه حکومت‌ها بودند هم اکنون خانه نشین، منزوی و در زندان هستند. هر عضو اخوان المسلمین از هفت سال تا چهارده سال حکم زندان گرفتند. با توجه به این واقعیت‌ها طبیعی است دیگر ناسیونالیسم عرب به تدریج به جوش آید. زمان آن دقیقاً معلوم نیست ولی ائتلاف «عربستان - امارت - اسرائیل - امریکا» سعی دارد قبل از جوشش این ناسیونالیسم حرکت نظامی انجام دهد. آن حرکت نیز تبعاً باعث تقویت این ناسیونالیسم می‌گردد، چرا که در خط مشی عمل صالح زمان نیست و اصلی‌ترین مشکل عربستان و امارات رشد توده‌ها و افول حکومت آن‌هاست که به جای تصحیح خط مشی سعی دارند با عمل نظامی آن را جبران کنند. ما در ایران اگر پروسه مقاومت در برابر زورگویی‌های اسرائیل را با تعمیق دموکراسی در داخل ایران پیوند کرده تکمیل کنیم نیروی عظیمی خواهیم شد که هیچ توپ و تانک و هوایم‌اف ۳۵ در آن اثر نخواهد کرد. ■

# بزرگ‌ترین تهدید برای امریکا، خود ما هستیم

در این مقاله راهبردی، فریدمن سرمقاله‌نویس نیویورک‌تایمز به نکاتی اشاره می‌کند که در صورت اجرا دموکرات‌ها بتوانند در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ امریکا پیروز شوند. یکی از این نکات این است که ترامپ به کارگران چند ایالت از جمله پنسیلوانیا، ویسکانسین، شیکاگو و ایندیانا قول‌هایی داد که جامه عمل نپوشید. فریدمن پیشنهاد می‌کند دموکرات‌ها با برخورد مناسب با این کارگران، آرای آن‌ها را به دست آورند. کما اینکه در انتخابات فرمانداری این ایالت به دموکرات‌ها رأی دادند.

«اگر ما شکست بخوریم، چین، روسیه و ایران نباید سرزنش شوند». چاک تاد<sup>۱</sup> در انتهای مناظره نامزدهای ریاست جمهوری از حزب دموکرات، از کاندیدها سؤالی پرسید که آن را «سؤالی ساده» نامید. او از آن‌ها خواست در یک کلام بگویند «چه کسی یا چه چیزی بزرگ‌ترین تهدید ژئوپلیتیک برای امریکا است». من از خودم پرسیدم اگر جای آن‌ها بودم، چه جوابی می‌دادم. زمان زیادی طول نکشید که به پاسخ این پرسش رسیدم. جواب این پرسش، خود ما هستیم. ما به بزرگ‌ترین تهدید نسبت به خودمان تبدیل شده‌ایم.

چین، روسیه، ایران و حتی «کوتوله موشکی» کره شمالی نمی‌توانند ما را سرنگون کنند، فقط خود ما می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم. فقط ما می‌توانیم مطمئن باشیم رؤیای امریکایی-قولی که داده‌ایم تا هر نسلی آن را بهتر از نسل قبل انجام دهد- به سرانجام نخواهد رسید، اگر از سازگاری با تغییرات سریع در حوزه تکنولوژی، بازار، آب و هوا، محیط کار و آموزش ناتوان باشیم. اگر رویکرد خود را نسبت به سیاست به‌عنوان سرگرمی متوقف نکنیم، اگر از شر رئیس‌جمهوری خلاص نشویم که هر روز صداقت و اعتماد را زیر سؤال می‌برد، اگر مانع اقدامات چپ‌گرایانی نشویم که حزب دموکرات را با ایده‌هایی به پرتگاه سیاسی می‌برند تا تمایزی میان افرادی قائل نشوند که به‌طور قانونی یا غیرقانونی وارد امریکا می‌شوند و اگر نتوانیم «اکثریت جدید امریکایی‌ها» را مطابق آنچه دیوید راسکوف<sup>۲</sup> در دیلی بیست شرح داده تقویت کنیم، سقوط ما تقریباً قطعی خواهد بود.

این اکثریتی که راسکوف از آن‌ها نام برده، نه تنها می‌توانند موجب پیروزی در انتخابات آینده شوند، بلکه می‌توانند از روز بعد از انتخابات اوضاع را مدیریت کنند؛ چراکه مسائل مهمی که پیش‌رو داریم، تنها با همکاری و سازگاری سریع قابل حل هستند. بسیار ساده‌اندیشانه است اگر تصور کنیم با نادیده گرفتن چالش‌هایی که داریم و حفظ وضعیتی که در آن، یک حزب حکمرانی کند و دیگری برای آن مانع‌تراشی کند، می‌توانیم بر چالش‌ها در درازمدت غلبه کنیم. در واقع این وضعیت من را به یاد نکته‌ای در کتاب «ما این چنین بودیم: چگونه امریکا از جهان‌سازی که آن را ابداع کرد، عقب افتاد و چگونه می‌توانیم جبران کنیم»، انداخت که مارک مایکیلی<sup>۳</sup> سرهنگ



توماس فریدمن  
برگردان: هادی عبادی



ترامپ با ادعای جدیدش هوشناسان را به چالش کشید

تحت آموزش قرار گیرند. به همین دلیل است که دولت باید تمام ابزار و امکانات لازم برای آموزش در تمام عمر را برای امریکایی‌ها فراهم کند...»  
**خوشبختانه انتخابات میان‌دوره‌ای به ما نشان داد پتانسیل اکثریت جدید امریکایی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را برای مواجهه با این چالش‌ها هماهنگ کرد. رأی‌دهندگان مستقل، زنان حومه شهر و جمهوریخواهان میانه‌رو بودند که این بار به دموکرات‌ها رأی دادند چرا که نسبت به دروغ‌گویی‌های ترامپ و ناسیونالیسم نژادپرستانه او معترض بودند. رأی آن‌ها بود که موجب شد دموکرات‌ها و مجلس نمایندگان را ببرند. چنین همکاری می‌تواند ترامپ را نیز از کاخ سفید بیرون ببرد. اگر دموکرات‌ها بتوانند نماینده‌ای را پیدا کنند که در مورد این چالش‌های قریب‌الوقوع صحبت کند، اما درباره مهاجرت یا اموری که توانایی انجام آن‌ها را ندارد، غیرمسئولانه صحبت نکند، اگر بتواند روش‌های جدید برای کار با کارآفرین‌های حوزه تجارت و انرژی بیابد و در نهایت اگر بتواند با احترام لازم با رأی‌دهندگان کارگر و سفیدپوست رفتار کند که ترامپ را رها کرده‌اند، به نظر می‌رسد می‌تواند اکثریت جدید امریکایی‌ها را به دور خود گرد آورد. ■**

منبع: نیویورک تایمز

تاریخ: ۲ ژوئیه ۲۰۱۹

پی‌نوشت:

۱. Chuck Todd
۲. David Rothkopf
۳. Mark Mykleby
۴. Michael Mandelbaum
۵. Ray Dalio
۶. Heather McGowan

امر ابراز نشود، حتی ممکن است گزینه بدتری نسبت به ترامپ وارد کاخ سفید شود.»  
 چالش سوم این است که چهار سال آینده روابط میان دو غول اقتصادی جهان - ایالات متحده و چین - را بازتعریف خواهد کرد. یا امریکا چین را قانع خواهد کرد تا رویه‌های تجاری فعلی خود را رها کند که این کشور را از کشوری فقیر به کشوری با درآمد متوسط و از مصرف‌کننده تکنولوژی به تولیدکننده آن تبدیل کرده است. یا اینکه جهان با دیوار برلین دیجیتال جدیدی به دو نیم خواهد شد. در این وضعیت، اینترنتی با کنترل چین و حوزه‌ای با تکنولوژی امریکایی وجود خواهد داشت که هر کشوری می‌تواند به یکی از این دو بپیوندد. جهانی‌سازی که صلح و شکوفایی در هفتاد سال گذشته فراهم آورده، گسسته خواهد شد.

چالش چهارم این است تکنولوژی در حال عمیق‌تر کردن حضور شبکه‌های اجتماعی و ابزار سایبری در زندگی، حوزه خصوصی و سیاست ماست و به کمک ابزارهایی برای ایجاد اخبار دروغین، افراد زیادی می‌توانند صداقت و اعتماد را خدشه‌دار کنند، اما شکاف میان سرعتی که این تکنولوژی‌ها عمیق‌تر می‌شوند و توانایی سیاست‌آنالوگ ما برای توسعه قوانین و هنجارها جهت اداره آن‌ها مرتباً افزایش می‌یابد. برای حفاظت از دموکراسی، این شکاف باید از بین برود.  
 چالش پنجم این است که محیط کار امروز با واقعیتی جدید متمایز می‌شود. هیتلر مک‌گوان<sup>۱</sup> کارشناسی در زمینه آینده کار می‌گوید: «زمانی که موتور بخار در قرن هجدهم توسعه یافت، این ابداع برای یکصد سال بر صنعت و تجارت حکم‌فرما بود؛ بنابراین نیازی نبود افراد در طول دوره کاری خود آموزش‌های جدید ببینند، اما امروزه و در عصر داده‌ای دیجیتال، چندین تغییر در ماهیت کار یک نسل پدید می‌آید و لازم است افراد به‌طور مداوم

بازنشسته نیروی دریایی به همراه مایکل منایلبوم<sup>۲</sup> در سال ۲۰۱۱ نوشتند:

«در هیچ دوره‌ای در تاریخ امریکا با چالش‌هایی مواجه نبوده‌ایم که این چنین پیچیده و درازمدت باشند، اما برجسته‌ترین ویژگی سیاست‌های اخیر ما، ناتوانی در واکنشی است منسجم و مؤثر در برابر مسائل، قبل از آن‌که به بحران تبدیل شوند. ... اگر حتی نمی‌توانیم گفت‌وگویی بالغانه داشته باشیم، چگونه می‌توانیم قول و وظیفه خود را در قبال مقدمه قانون اساسی - تضمین آزادی برای خود و آیندگان - به انجام رسانیم؟»

در ادامه به برخی از چالش‌های پیش‌رو اشاره می‌کنم: چالش اول این است که اگر ترامپ دوره‌ای دیگر در کاخ سفید باشد، احتمالاً هر نوع فرصتی برای ممانعت از افزایش متوسط دمای جهانی از ۱/۵ درجه سانتی‌گراد به ۲ درجه را از دست می‌دهیم. بر اساس اظهارات دانشمندان، فقط در این صورت است که می‌توان مانع تغییرات آب و هوایی غیرقابل مدیریت شد.

چالش دوم این است بر اساس اظهارات ری دالیو<sup>۳</sup> مؤسس بنیاد بریج واتر، «از دهه ۸۰ میلادی، ۶۰ درصد کارگران (با توجه به تورم) یا افزایش درآمدی نداشته‌اند یا این افزایش درآمد بسیار اندک بوده است. هم‌زمان، درآمد ۱۰ درصد افراد جامعه ۲ برابر شده و در مورد ۱ درصد بالایی، افزایش ۳ برابری درآمد مشاهده می‌شود. درصد کودکانی که در بزرگسالی بیش از والدین خود درآمد دارند، از ۹۰ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۵۰ درصد رسیده است. این موضوع برای کل جمعیت صحت دارد. اگر آن ۶۰ درصد با افزایش درآمد اندک را در نظر بگیریم، این چشم‌انداز به مراتب بدتر است. خشم و اعتراض نسبت به این موضوع بود که باعث ورود ترامپ به کاخ سفید شد و اگر واکنش مناسبی نسبت به این

# چرایی نزدیکی کشورهای اروپای شرقی به اسرائیل



را بررسی کند، ایوان کراستف، استاد رشته استراتژی لیبرال در مجارستان و عضو هیئت علمی کانون هانری کیسینجر این مقاله را در نشریه IPG-Journal از بنیاد فریدریش ابرت در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۱۹ منتشر کرده است. خانم آنه امرت مقاله را از انگلیسی به آلمانی و حسین پورخصالیان از آلمانی به فارسی ترجمه کرده است.

تاریخ نشان می‌دهد ستم‌های زیادی بر یهودیان وارد شده است، ولی اینک در تنگنای ویژه‌ای به سر می‌برند و حتی با روی کار آمدن (تانیاهو) وضعیتشان بهتر نشده است. در زمانه‌ای که موج آنتی سمیتیسم در اروپا گسترش پیدا می‌کند، شاهد گسترش ملی‌گرایی نژادپرستانه در بین جوامع اروپای شرقی هستیم. درحالی‌که ملی‌گرایی نژادپرستانه بزرگ‌ترین خطر برای یهودیان به‌شمار می‌رود، به‌نظر می‌رسد تانیاهو می‌تواند برای نزدیکی با کشورهای اروپای شرقی این‌گونه دشمنی را فراموش کند و حتی با این‌گونه از ملی‌گرایان همدوش شود. مشاهده این همدوشی و خوشحالی ملی‌گرایان اروپای شرقی

پیشگفتار: در فوریه سال ۲۰۱۹ آمریکا توانست به کمک همیاران اروپای شرقی خود در پایتخت کشور لهستان کنفرانسی برپا کند که زمینه‌ای برای تبلیغ «جنگ‌ستیزی ایران» باشد و پیش‌مقدمه‌ای برای آغاز تهدیدات آمریکا و اسرائیل برای یک جنگ تمام‌عیار علیه جمهوری اسلامی. از بد روزگار آن کنفرانس نتایج مورد انتظار گردانندگان خود را نداد و حتی در میان کشورهای اروپایی، وجهه جنگ‌ستیزان واقعی را آشکارا تر کرد. نویسنده این مقاله آقای ایوان کراستف می‌کوشد چرایی نزدیکی اسرائیل به کشورهای اروپای شرقی



ایوان کراستف

برگردان:  
حسین پورخصالیان

از موفقیت‌های نتانیاهو در انتخابات اخیر اسرائیل تعجب برانگیز است. تعجب برانگیزتر این است که ملی‌گرایان اروپای شرقی در ضمن تندگرایی ناسیونالیستی، یهودستیز نیز هستند. این پدیده‌ای است که در بین این کشورها سابقه تاریخی داد.

این روزها پیوند کشورهای مجارستان، لهستان و جمهوری‌های اسلواکی و چک با اسرائیل بسیار آشکار است به گونه‌ای که سران این کشورها نتانیاهو را یار نزدیک خود می‌نامند. یکی از عجایب کار در این است که مدت‌زمانی از اطلاعات دولت لهستان نمی‌گذرد که برداشت و تفسیر آنان از هولوکاست خشم یهودیان را برآورده بود. با این همه به نظر می‌رسد که نتانیاهو این داغ را خیلی زودی فراموش کرده است و با سفر به لهستان (برای شرکت در کنفرانس علیه ایران) پیوند خود با لهستان را دست‌نخورده قلمداد می‌کند.

شگفت‌انگیزتر اینکه از یک سو آقای ویکتور اوربان، رئیس دولت مجارستان، آقای نتانیاهو را در آغوش می‌گیرد و بدین سان پیوند دوستی خود را به او نشان می‌دهد و از سوی دیگر یهودیان مقیم مجارستان با ابراز مخالفت علیه ویکتور اوربان از اعمال یهودزدایی و غوغاسازی علیه یک شخصیت برجسته یهود، جورج سوروس،<sup>۳</sup> تظاهرات برپا می‌کنند.

این روزها در بین مردم اروپا این تصور به وجود آمده است که اگر یک کشور کوچک اروپایی بخواهد مورد تفقد کاخ سفید قرار بگیرد، یا باید از امریکا سلاح نظامی خریداری کند و یا باید دوست و همیار نتانیاهو باشد و به ملاقات او برود. شگفت‌انگیز و پرسش‌برانگیز این است که این کشورها همان‌هایی بودند که در گذشته روابط حسنه با کوبا داشتند و با برقراری پیوند دوستی با فیدل کاسترو مخالفت خود با امریکا را به نمایش می‌گذاشتند. در واقع اسرائیل از یک سو و

این چهار کشور اروپایی از سوی دیگر در شرایطی قرار گرفته‌اند که مجبورند به یکدیگر نان قرض بدهند. باید تأکید کرد اروپا از یک سو از سیاست‌های (تجاوزکارانه) اسرائیل انتقاد می‌کند و از سوی دیگر اتحادیه اروپا

از این کشورهای چهارگانه می‌خواهد که در رابطه با موج پناهندگان به اروپا، قوانین حقوق بشر را بیشتر رعایت کنند. نشانه‌ان قرض دادن و ثمرات روی خوش نشان دادن نتانیاهو را می‌توان در این دید که این چهار کشور به همراه رومانی رضایت خود را از انتقال سفارت امریکا به بیت‌المقدس شرقی نشان دادند و به ترامپ احسنت گفتند و این اقدام غیرقانونی ترامپ را به رسمیت شناختند و که اتحادیه اروپا می‌خواست با این اقدام ترامپ مخالفت کند این کشورها مانع شدند تا آن لایحه در پارلمان اروپا تصویب شود. سودی را که این کشورها برای خود پیش‌بینی می‌کنند گسترش روابط بازرگانی با بازار اسرائیل است.

پیوند بین اسرائیل و کشورهای اروپای شرقی سابقه‌ای تاریخی دارد. به گفته یکی از دانشمندان یهودی لیرال، «هرچند اسرائیل در خاور نزدیک قرار گرفته است، ولی سیاست‌هایش هم‌خوانی زیادی با سیاست کشورهای اروپای شرقی دارد». باید دانست که بسیاری از بنیان‌گذاران صهیونیست، یهودیانی بودند که وطن اولیه آنان در کشورهای کمونیستی سابق قرار داشت، ضمن اینکه اغلب مهاجران یهودی، ساکنان این کشورها بودند. این‌ها کسانی هستند که اندیشه‌های سیاسی ناسیونالیستی سال‌های بعد از جنگ جهانی اول را حفظ کرده‌اند؛ لذا عجیب نیست که اندیشه غالب در بین صهیونیست‌ها هم برگرفته از ناسیونالیسم حاکم در اروپای شرقی آن سال‌ها باشد و بنگر که این ناسیونالیسم آن‌قدر قوی است که صهیونیست‌ها حاضر شده‌اند بر گرایش‌های آنتی‌سمیتیسم آن مردمان چشم ببوشانند، چرا که در صهیونیسم یک نوع فرهنگ دموکراتیک قبیله‌سالاری نهفته است. اینکه اسرائیل امروزه خودش را دولت یهودیان می‌داند، گواهی است بر این مدعا. دولت لهستان امروزی هم خودش را دولت ملی قوم لهستانی می‌داند و همین اندیشه در دولت‌های مجارستان و چک و سلواکی حاکم است.

یک نشانه دیگر این است که این کشورها به‌مانند اسرائیل، با پذیرش پناهندگان مخالفت می‌کنند، البته با پناهندگانی که از کشورهای ضعیف و عقب‌مانده می‌آیند، ضمن اینکه

اگر یهودیان سابق بخواهند از اسرائیل به وطن اجدادی خود، یعنی به اروپای شرقی برگردند، این هم خواست اسرائیل است و هم مورد توافق کشورهای اروپای شرقی است؛ زیرا تعداد جمعیت در این کشورها رو به کاهش است.

یک نمونه از هماهنگی بین نتانیاهو و دولت‌های اروپای شرقی طرفداری هر دو جناح از اندیشه یورام هزونی است در باب ناسیونالیسم.<sup>۴</sup> اندیشه‌ای که مخالفت می‌ورزد با هر اقدامی که احساسات ملی کنار گذاشته شود به نفع قاره‌ای شدن (اتحادیه اروپا) و جهانی شدن (سازمان ملل) ضمن اینکه واتیکان‌گرایی در مسیحیت و اتحادیه شوروا به‌مانند برنامه‌های کمونیستی را نفی می‌کنند

روش پوپولیستی نتانیاهو در مبارزات انتخابات اخیر برای رهبران سیاسی اروپای شرقی تجربه‌ای شد که می‌توان با برجسته‌تر کردن اندیشه ناسیونالیسم در انتخابات پیروز شد، حتی اگر هم‌زمان به خاطر مفاسد مالی درگیر دادگاه باشید؛ و باید دید که ویکتور اوربان مجارستانی چقدر به نتانیاهو شباهت دارد، زیرا او هم ضمن طرفداری از ناسیونالیسم، به فساد مالی متهم شده است.

با نگاهی به لهستان می‌توان دریافت سران حزب «قانون و عدالت» بر همین مسیر قدم می‌زنند. آن‌ها می‌بینند اسرائیل کشور کوچکی است، ولی با برخورداری از یک اقتصاد شکوفا و پویا ارتشی مجهز می‌تواند خود را کنار قدرت‌های جهانی جا بزند و حتی نقش تعیین‌کننده برای آن‌ها داشته باشد. این گونه روش‌ها را کمتر می‌توان در میان سایر کشورهای اروپای میانه پیدا کرد. این‌ها با تجربیات گذشته خود، مداراگرانه‌تر رفتار می‌کنند. هرچند ناسیونالیست‌ها با سیاست‌های اسرائیل گونه می‌خواهند به پیروزی دست یابند، ولی با این روش‌های ماجراجویانه نمی‌توانند خواسته‌های واقعی مردم خود را برآورده کنند که خواهان زندگی آرام و مرفه هستند. ■

Aus dem Englischen von Anne Emmert  
(c) The New York Times, 2019  
<https://www.ipg-journal.de/regionen/europa/artikel/detail/nationalisten-auf-kuschelkurs-3419/> Von Ivan Krastev | 26.04.2019

### پی‌نوشت:

1. Ivan Krastev
۲. Anne Emmert
۳. George Soros
۴. Yoram Hazony, *The Virtue of Nationalism*

این روزها در بین مردم اروپا این تصور به وجود آمده است که اگر یک کشور کوچک اروپایی بخواهد مورد تفقد کاخ سفید قرار بگیرد، یا باید از امریکا سلاح نظامی خریداری کند و یا باید دوست و همیار نتانیاهو باشد و به ملاقات او برود

# دروغ‌های جنگ طلب‌ها



دنیل لریسون

برگردان: هادی عبادی

در چند روز گذشته با اظهارات مخالفان عمده برجام مواجه شدیم که اصرار داشتند ایران باید همچنان به توافقی وفادار بماند که این افراد سال‌ها تلاش کردند آن را تضعیف کنند. از یکسو، این مخالفان اصرار دارند برجام بدترین توافق ممکن است و از سوی دیگر، طوری رفتار می‌کنند که گویی از نقض آن توسط ایران خشمگین هستند. باید توجه کنیم که این اقدام صرفاً عملی تبلیغاتی است. تدریجاً امریکایی می‌خواهند این توافق لغو شود و در چند سال اخیر برای این هدف تلاش زیادی کرده‌اند. اکنون که آن‌ها به برجام توجه نشان می‌دهند نیز به این دلیل است که امیدوارند فرصتی بیابند تا هر چه بیشتر به ایران ضربه بزنند.

این تحسین نوظهور آن‌ها از محدودیت‌های توافق هسته‌ای با این دروغ همراه شده است که تنها دلیل ایران برای گذر از محدودیت‌های مربوط به ذخیره اورانیم و غنی‌سازی، برای ساخت تسلیحات هسته‌ای است. هفته گذشته بولتون، ترامپ و نتانیاهو اظهاراتی کردند تا این مفهوم را جا بیندازند. بولتون یک هفته پیش چنین توثیق کرد: «افزایش میزان غنی‌سازی توسط ایران، هیچ دلیلی جز تلاش برای تولید جنگ‌افزار هسته‌ای ندارد.» ترامپ نیز امروز چنین نوشت: «ایران باید مراقب باشد. چرا که آن‌ها تنها به یک دلیل غنی‌سازی می‌کنند و من نمی‌خواهم به دلیل آن اشاره کنم؛ اما این اقدام مناسبی نیست. آن‌ها بهتر هستند مراقب باشند.» از عبارات ترامپ می‌توان فهمید او به دنبال همان مسیری است که بولتون آن را آغاز کرده است. بولتون می‌گوید هیچ دلیل دیگری برای غنی‌سازی وجود ندارد و ترامپ می‌گوید این امر تنها یک دلیل دارد و هر دو نفر اشتباه می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند نقض این توافق را به‌عنوان پیش‌درآمد خطرناکی برای توسعه تسلیحات هسته‌ای جلوه دهند. واضح است که نیت مناسبی ندارند و این کار را برای ایجاد بحران بزرگ‌تری انجام می‌دهند. دیروز نتانیاهو چنین توثیق کرد: «ایران عهد خود مبنی بر عدم غنی‌سازی اورانیم بیشتر از حدی معین را در برابر شورای امنیت سازمان ملل زیر پا گذاشته است. غنی‌سازی اورانیم فقط برای یک

دلیل انجام می‌شود: تولید بمب اتم.» و من در پاسخ به او چنین نوشتم: «ایران در حال پاسخ به جنگ اقتصادی بی‌رحمانه‌ای است که پس از نقض تعهدات امریکا شروع شده است. آن‌ها به دنبال تولید تسلیحات هسته‌ای نیستند. آن‌ها می‌خواهند تحریم‌ها لغو شوند، همان‌طور که به آن‌ها وعده داده شده بود. نتانیاهو به دنبال اعتباربخشی به تصمیمات ترامپ است و این از پیامدهای تصمیمات رئیس‌جمهور امریکاست.»

بولتون نیز در پنج هفته گذشته عباراتی شبیه نظرات نتانیاهو را بیان کرده است؛ البته دلایل زیادی وجود دارد که یک دولت ممکن است به‌واسطه آن‌ها اورانیم را بیشتر غنی کند یا ذخیره اورانیم غنی شده خود را افزایش دهد. توضیح روشن این قضیه این است که ایران در تلاش است تا اهرم فشار بیشتری کسب کرده و طرف‌های دیگر توافق را وادار کند تا به تعهدات خود عمل کنند. این واکنشی محدود و حساب‌شده به جنگ بی‌رحمانه اقتصادی دولت ترامپ است. گسترش این دروغ که ایران به دنبال تسلیحات هسته‌ای است، برای تدریجاً امریکا بسیار حائز اهمیت است و بولتون به همین دلیل آن را در کنفرانس «اتحاد مسیحیان برای اسرائیل»<sup>۱</sup> تکرار کرد. نکته قابل توجه درباره دروغ بولتون این است که واضح و احمقانه است. خود او می‌داند که غنی‌سازی اورانیم تا ۴/۵ درصد، تهدید محسوب نمی‌شود، هر فردی می‌داند خطر تکثیر فوری وجود ندارد و ایران به علت کمپین «فشار حداکثری» که بولتون از آن دفاع می‌کند، از محدوده برجام فراتر رفته است.

افرادی که خواهان از بین رفتن توافق هسته‌ای هستند، هیچ اهمیتی به رعایت تعهدات از طرف ایران نمی‌دهند. آن‌ها در سه سال و نیم گذشته که رعایت تعهدات ایران را همواره ر آژانس تأیید کرده بود، از هیچ فرصتی برای تضعیف این توافق دریغ نکردند. آنچه برای آن‌ها اهمیت دارد این است که این توافق از بین برود تا از چنین موقعیتی برای افزایش تنش‌ها و نهایتاً آغاز کشمکش بزرگ بهره ببرند. ■

**تاریخ:** ۸ ژوئیه ۲۰۱۹، ۱۷ تیر ۱۳۹۸  
**منبع:** AMERICAN CONSERVATIVE

**پی‌نوشت:**

۱. CUI

# در آینه رسانه‌ها ایران

## ارتباطات نظامی چهار جانبه برای پیشگیری از جنگ حیاتی است

در جریان سفر اخیر مایک پمپئو به بغداد مقامات عراقی به او گفتند بغداد باید با ایران همکاری نزدیک داشته باشد تا از عدم بازگشت تهدید داعش اطمینان حاصل کند، چراکه ایران در شکست داعش نقشی فعال داشته است. یکی از مقامات عراق اذعان داشت: «روشن کردیم عراق به اندازه کافی در بازی‌های منطقه‌ای میان ایران، امریکا و سعودی صدمه دیده است.»

یکی از مقامات ناتو محتوای اطلاعات ارائه‌شده امریکا را اساساً غیرمقابل‌کننده و حتی توهین‌آمیز می‌داند: «آیا ما را احق فرض کرده‌اند؟»

امریکا، ایران، عراق و عربستان نیازمند یک خط ارتباطی سازمان‌یافته هستند تا ضمن پیشگیری از سوء تفاهم‌های احتمالی، اطمینان حاصل کنند که چهار پایتخت می‌توانند شرایط را پیش از آنکه از کنترل خارج شود آرام کنند. گفت‌وگوی چهارجانبه میان ارتش‌ها درباره بحران‌های منطقه می‌تواند راهگشای استفاده از قابلیت‌های همکاری باشد که نتایج مثبتی در پی خواهد داشت. کمترین فایده این اقدام، شکستن یخ‌های بزرگ در تنش‌های فزاینده کنونی میان واشنگتن-ریاض و تهران خواهد بود.

**سید حسین موسویان**

منبع: ایران فرانت پیج، ۹۸/۳/۶

## مراحل افول هژمونی امریکایی

هژمونی امریکایی در ببحوجه فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ زاده شد و هم‌زمان با یک فروپاشی دیگر، یعنی فروپاشی عراق در سال ۲۰۰۳ پایان یافت، یا در حقیقت پایان آن آغاز شد و از آن زمان به‌مرور در حال از هم گسیختن است. در مسئله امریکا میزان سوء عملکرد واشنگتن در به‌کارگیری هژمونی و سوء استفاده از قدرت، از دست‌دان متحدهان و تقویت دشمنان، تکان‌دهنده است.

شکل‌گیری هژمونی امریکا امری کم‌نظیر در تاریخ بود که این هژمونی در

دهه ۱۹۹۰ و با سقوط اتحاد جماهیر شوروی به اوج رسید تا جایی که بسیاری از تحلیلگران امریکایی از تغییر نظم جهانی به دست امریکا سخن می‌گفتند. ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی از دهه ۹۰، اولین و مهم‌ترین عامل در افول هژمونی امریکا بود. اشتباه‌های امریکا در جریان حمله به عراق از جمله از بین بردن نهادهای سیاسی این کشور، یک‌جانبه‌گرایی و اتکا به داده‌های نادرست، حمله به عراق را به یک نقطه عطف تبدیل کرد. امریکا از بسیاری پیمان‌های بین‌المللی خارج شد و صلاحیت اخلاقی و سیاسی خود را در جهان از دست داد. تا جایی که متحدان دیرینه مانند کانادا و فرانسه خود را در اصل، اخلاقیات و روش سیاست خارجی با امریکا در تضاد یافتند. روی کار آمدن ترامپ در امریکا را ضربه نهایی به هژمونی ایالات متحده بود. ترامپ یک ملی‌گرا، حمایتگر و عوام‌گراست که مصمم است تا امریکا در وهله نخست باشد، اما واقعیت این است که او بیش از هر چیز دیگری، کسی است که عرصه را واگذار کرده است.

**فرید زکریا**

منبع: فارن افروز

## اگر ترامپ خواهان حل بحران خودساخته باشد

حسین موسویان، دیپلمات پیشین ایرانی، در فارین افروز می‌نویسد: اگر ترامپ خواهان حل بحران خودساخته باشد، اول باید تیم افراط‌گرای سیاسی-امنیتی فعلی خودش را تغییر دهد که بدون این تغییر موفق نخواهد شد. قدم کلیدی دوم، برقراری «آتش‌بس» در جنگ اقتصادی، سیاسی، سایبری و امنیتی علیه ایران است. «برقراری آتش‌بس» برای مهار وضعیت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. سوم اینکه ترامپ چند بار تأکید کرده که خواهان توافق با ایران برای اطمینان از عدم دسترسی ایران به بمب هسته‌ای است. این خواسته ترامپ از طریق توافقی کلان بر مبنای فتوای مذهبی آیت‌الله خامنه‌ای مبنی بر «حرمت و ممنوعیت دائمی ساخت، انباشت و به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای» و کلیه سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه، تحقق‌پذیر است.

# چشم‌انداز خوانندگان

نیاموخته و تعلیم‌نیافته‌ای وجود طبیعی و لزوم آن را به‌طور بدیهی تصدیق می‌کند و نفسی و حذف آن را از وجود انسان امکان‌ناپذیر می‌یابد، برای یادآوری اینکه این ویژگی ذاتی و حق طبیعی انسان را فراموش کرده یا نادیده گرفته‌اند، چند دلیل مشهود و معقول بر ذاتی و ساختاری بودن اندیشه در انسان می‌آورم:

## اندیشه، ذاتی انسان است

۱. از ساختمان فیزیولوژیک و اندام‌های حسی و عصبی انسان برمی‌آید که تفکر و ویژگی ذاتی و بنیادی وی است و انسان بدون تفکر قابل تصور نیست. به بیان دیگر سلسله اعصاب پیرامونی و مرکزی به‌ویژه ساختمان و کارکرد قشر فوقانی مغز و نیز اندام‌های حسی مانند چشم و گوش و چگونگی کارکرد آن‌ها اندیشیدن را ویژگی ساختاری و ذاتی انسان می‌نمایند، به‌طوری‌که زدودن اندیشه از انسان مستلزم حذف دستگاه مرکزی مغز است و بدیهی است انسان بدون دستگاه مغز، دیگر انسان نیست.

اکبر ثبوت در چند شماره نشریه علل سرنگونی ساسانیان را بررسی کرد و یکی از عوامل مهم سقوط این سلسله را اختناق و سرکوبی دانست که مؤبدان زرتشتی علیه پیروان دیگر ادیان ایجاد کرده بودند. دکتر سید جمال سجادی با اشاره به آن مطلب یادداشت زیر را نوشته است.

سرکوب اندیشه‌ها نه تنها به سقوط دولت‌ها، بلکه به سقوط اجتماعات و فرهنگ جوامع بشری می‌انجامد. به‌ویژه آن‌ها که به نام دین و ابزار دین به سرکوب اندیشه می‌پردازند به بی‌اعتبارکردن، منفور و متروک کردن دین کمر بسته‌اند. باید دانست همچنان که خورشید بدون نور، دیگر خورشید نیست و کره‌ای تاریک چون دیگر کره‌های سماوی است، تفکیک و زدودن اندیشه از انسان نیز قابل تصور نیست. چه انسان بدون تفکر دیگر انسان نیست، بلکه پستانداری است چون جانوران دیگر. ذاتی و طبیعی بودن اندیشه در انسان چنان روشن است که هر ذهن

۲. در سخن اهل منطق (انسان حیوان ناطق) تعریف شده است. پس نطق ویژگی ذاتی و ماهوی انسان است که او را از دیگر حیوانات ممتاز می‌سازد. سرکوب کردن و زدودن نطق از انسان چنان است که انسانیت را از او بزدایم تا به حیوانی تبدیل شود. همچون پستانداران دیگر. دوم، به معنای درک و فهم کلیات و چگونگی روابط امور که آن هم به اراده پروردگار به واسطه قوانین طبیعی در انسان تعبیه شده است. چنان که می‌فرماید: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (سجده: ۹) آنگاه او را (انسان را) سامان داد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل‌ها (ذهن و ضمیر و قدرت درک) پدید آورد تا حقایق را بشنوید و ببینید و درک کنید. اما اندکی از شما این نعمت‌ها را سپاس می‌دارید (و چنان که باید آن‌ها را به کار می‌برید)، پس اندیشه و بیان، اعطایی حاکمان و قدرتمندان نیست که بتوانند یا حق داشته باشند آن را باز ستانند، یا سرکوب و ممنوع کنند و سخن حضرت صادق (ع) در این زمینه گویا و پرمعناست که فرمود «الذین هو العقل من لا عقل له لا دین له» یعنی دین (مبتنی بر) عقل است. هر که عقل ندارد دین ندارد (چرا که انسان بی عقل را که اندیشه خود را به کار نمی‌اندازد هر شیادی می‌تواند فریب دهد و خرافات و عقاید باطل را در لباس دین به او بقبولاند و از دین الهی منحرفش سازد.

۳. پیشرفت و تکامل بشریت و جوامع و تمدن بشری حاصل اندیشه‌های انسان و تبادل و تعاطی اندیشه‌هاست و نیندیشیدن و بیان و مبادله نکردن اندیشه جز رکورد و واپس‌گرایی و سرانجام سقوط نیست. پس آنان که انسان‌ها را از اندیشیدن بازمی‌دارند و اندیشه را سرکوب می‌کنند و می‌کوشند انسان‌های بی فکر پدید آورده و آنان را در فرمان داشته باشند، یا در جهل مرکب فروماندند و از این حقیقت مسلم یعنی ذاتی و طبیعی بودن و ضرورت آزادی فکر بی‌خبرند یا آن‌چنان در هوس‌های پلید خود که به دست آوردن هر چه بیشتر و پایدارتر قدرت و سلطه و اندوختن ثروت‌های ناپاک و انواع جنایت‌هاست غرق شده‌اند که برای رسیدن به هوس‌های خود هر وسیله خیانتکارانه و ضد انسانی را مباح می‌دانند.

بار دیگر تأکید می‌شود که اندیشه و بیان اندیشه، ذاتی و لازمه حیات و پیشرفت بشر و بشریت است و مخالفت با آن و سرکوب کردن آن، بزرگ‌ترین خیانت است و هر کس به سرکوب اندیشه بپردازد، کار او نه تنها ضد بشری بلکه مقابله و محاربه با خداست که انسان را با چنین ویژگی‌هایی آفرید.

\*\*\*

### سرکوب اندیشه

با کمال تأسف در طول تاریخ و نیز امروز در جای‌جای جهان، حاکمان و تشنگان قدرت کوشیده‌اند به هر وسیله و راه ضد انسانی، به ویژه سرکوب اندیشه‌ها، انسان را از تفکر درباره زندگی، سرنوشت خویش، جامعه و آنچه در پیرامونش می‌گذرد بازدارند تا بتوانند با کنترل شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدون مانع، در جهت به دست آوردن منافع کثیف و ضد انسانی خود بتازند از جمله ستم کاری‌های مؤبدان زرتشتی روزگار ساسان است که رستم فرخزاد سردار یزدگرد سوم از آن می‌نالد و می‌گوید:

هریمن به تخت و به دین دست یافت / ز ما فره ایزدی روی تافت

نمونه دیگر از سرکوب اندیشه‌ها، رفتار کشیشان مسیحی در سده‌های میانه است که با آن محاکم تفتیش عقاید، بلاها بر سر مسیحیت، مسیحیان، متفکران و دانشمندان آن عصر آوردند که محاکمه گالیله و حبس، قتل و شمع آجین کردن دانشمندان و متفکران، لکه ننگی بر پیشانی مسیحیت، بلکه بر دامن بشریت است. از جنایت‌های هیتلر با ایدئولوژی برتری نژاد ژرمن که به کشتار انسان‌ها و سرکوب اندیشه‌های غیرژرمن پرداخت و بی‌رحمی‌های دولت اسرائیل این فرزندان اسحاق بن ابراهیم که با کشتار عموزاده‌های خود اعقاب اسماعیل بن ابراهیم و راندن زن و فرزندشان از خانه و سرزمین خویش که خود نوعی سرکوب اندیشه‌های اسلامی در آن نهفته است سخن نمی‌گوییم.

هم‌امروز نیز به گونه‌ای که گویی تاریخ تکرار می‌شود، فرقه‌های گوناگون

مدعی اسلام، هر گروه خود را مسلمان راستین می‌خواند و آن دیگران را دگراندیش، کافر و واجب‌القتل می‌شمارد، با قتل عام‌ها و خشونت‌های وحشیانه در پی سرکوب اندیشه‌های غیرخود و به کرسی نشاندن سلیقه و باور خویش پای می‌فشارد، درحالی که به حقیقت، همه این‌ها به ریشه کن کردن دین خدا و درنهایت نابودی دستاوردهای اندیشه همه انسان‌های تاریخ و امحای فرهنگ و حتی موجودیت تمدن بشری کمر بسته‌اند. همه این‌ها مایه بسی تأسف است و جا دارد بشریت به حال و روز خود بگرید.

\*\*\*

### وحشت ترامپ

با تمام ایمان و وجود از هر چه فقر، فساد، جهل نظری، جهالت عملی و تبعیض است تا ابد بسی متنفرم. از هر چه خیانت و وطن‌فروشی در داخل و خارج است بسی متنفرم. از تمام فاسدهای حاکم در شرق و غرب بسی متنفرم. از خائنانی که برای فروپاشی کشور و وطن ایران چشم امید به یاغیان بین‌المللی و ترامپ و تیمش و حمله نظامی آن‌ها دوخته‌اند بسی متنفرم. ایران می‌ماند و اصلاح و ساخته می‌شود و رشد و توسعه می‌یابد. ان‌شاءالله. وطن‌فروشی و خیانت به کشور و دست در دست اجانب گذاشتن و به آن‌ها امید بستن بدترین جنایت در شرایط کنونی توسط بخشی از معارضان وطن‌فروش و خیانتکاران به کشور است که در تفکر ترامپیسم و جان بولتون‌یسم مأمن گرفته‌اند.

ترامپیسم و جان بولتون‌یسم برای امریکای با ۲۲ تریلیون بدهی با روند کاهش وزن دلار در عرصه بین‌المللی و رشد پرشتاب چین و هند و عقب‌افتادن از اقتصاد چین و در رقابت عقب‌افتادن در تفاضل و رشد اقتصادی در مقایسه چین و کاهش اعتبار سیاسی امریکا در عرصه بین‌المللی در حمایت از شونیسیم و ناسیونالیسم‌های افراطی و حکومت‌های نژادپرست و دیکتاتوری و در به بازی گرفتن و زیر پا گذاشتن معاهدات گوناگون بین‌المللی و ژاندارم‌بازی‌های جهانی آن هم در قرن بیست‌ویکم، دهه‌های آینده را تیره و تار می‌بینند و برای حفظ قدرت و هژمونی به ابزار پلید جنگ برای منطقه چشم دوخته‌اند تا اسلحه‌های منطقه را از بین ببرند و تا ده‌ها هزار میلیارد دلار اسلحه طی سال‌ها بفروشند و این منطق سهمگین و بسیار خطرناک پیش رو و روی میز زمامداران امریکایی صهیونیستی است.

آنچه در شرایط کنونی بیشتر به نظر می‌رسد این است که به دلیل تاجر مسلک بودن ترامپ از یک‌سو و وحشت از آثار به هم ریختن و از هم پاشیدن منطقه و حامیان و منافع امریکایی صهیونیستی از سوی دیگر، بیشتر صرفاً به فضاسازی جنگی و بسیار غلیظ رو کرده‌اند تا با شوک‌ها و تلاطمات و ایجاد رعب و وحشت ناشی از آن زمینه‌سازی اسلحه‌فروشی و دوشیدن بیشتر را فراهم کنند و هم‌زمان بر ایران نیز اشد فشارهای تحریمی را ظالمانه وارد کنند. در این زمینه حامی اصلی آن‌ها در اروپا و انگلیس و حامی همسایه آن‌ها کاناداست و حامی منطقه‌ای آن‌ها نوکرانشان و خط دهندگان صهیونیست. روسیه هم بیشترین بهره‌شرايطی را از بازی‌های کثیفش می‌برد. وحشت اصلی ترامپ در شرایط کنونی افزایش یافته. قیمت نفت خام و در پی آن، بنزین در امریکاست و نیز فشار شدید چین، هند، ژاپن و اروپا بر او ناشی از عدم امنیت عرضه انرژی و به‌ویژه نفت خام و LNG و گاز. این وحشت چندوجهی نقطه‌ضعف اصلی او در شرایط کنونی است. در بعد برون‌مرزی افشاگری مستمر سیاست‌های ترامپی-بولتونی و افزودن این نگرانی‌های آن‌ها به نظر بیشتر تأثیر را دارد و هم‌زمان واردکردن آن‌ها به آمدن پشت میز مذاکره اصولی و برجمی و با احترام. در بعد داخلی فسادهای مالی سیستمی، اخلاقی و چرخش اساسی از راهبردهای فاسد سیاستی اقتصادی و اخلاقی، تقویت‌کننده ابعاد سیاست‌ها و رفتارهای صحیح برون‌مرزی است. زمان را لحظه‌ای هم نباید از دست داد. به امید کمک خداوند در مسیر آرزوهای به حق.

محمد آقایی

## اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفا برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....  
(قید کدپستی الزامی است)

حق اشتراك يك ساله  
داخل کشور: ۹۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور:  
اروپا ۳,۹۰۰,۰۰۰ ریال  
امریکا ۵,۲۵۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.  
«لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرمی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



با نهایت تأثر، مصیبت‌های وارده را به خانواده‌های روحانی، دانش‌منفرد، احمدی، عمرانی و باقرزاده (قاسمی) تسلیت عرض می‌کنیم. از مهربان‌ترین مهربانان بقای عمر، سلامتی و نیک‌فرجامی برای بازماندگان خواستاریم.

کارکنان نشریه چشم‌انداز ایران

